



...serem Kampi

تنها صد است که می ماند...

گفته ها و نوشته ها
(مجموعه ی دو ۴)

آذر درفشان

تنها صداست که می ماند...

گفته‌ها و نوشته‌ها
(مجموعه‌ی دوم)

آذر درخشان

تابستان ۱۳۹۲

تنها صداست که می ماند...

گفته ها و نوشته ها (مجموعه ی دوم)

آذر درخشان

ناشر: سازمان زنان هشت مارس (ایران-افغانستان)

تارنما: www.8mars.com

پست الکترونیکی: zan_dem_iran@hotmail.com

فهرست مطالب

پیشگفتار	۶
آذر ما	۹
فصل اول - از خود سخن می گویم	
پیام به بنیاد پوران بازرگان	۱۳
به نام مادرم	۱۵
نگاه به زندگی	۱۹
فصل دوم - زندان، مقاومت، وفاداری	
از اوین تا کهریزک	۲۵
زخمی همیشه تازه!	۴۲
۱۵ سال گذشت!	۴۵
نه خاموشی، نه فراموشی!	۵۱
جنگال در مورد کتاب "زندانی تهران"	۵۷
نامه به کامبیز روستا سخنگوی تریبونال بین‌المللی	۶۲
فصل سوم - «مسئله» زنان یا «مسئله» روشنفکران چپ	
چپ و ماجرای آقای چگینی	۶۶
زن ایرانی را در غرب هم می‌توان سنگسار کرد	۷۲
فصل چهارم - زنان و بنیادگرایی دینی	
بنیادگرایی اسلامی و زنان: نمونه ایران	۸۰
چرا پیشنهاد فوروومی برای گفت‌وگو در مورد بنیادگرایی دینی؟	۸۵
علیه نو بنیادگرایی یا دفاع از بنیادگرایی	۱۰۰
اسارت زنان در سازمان مجاهدین خلق ایران	۱۰۵
فصل پنجم - جنبش زنان: افق‌ها و چشم اندازها	
فمینیست‌های اسلامی - حکومتی و گرایش لیبرال	۱۱۶
افق‌رهایی زنان	۱۲۸
تغییرات و چرخش‌ها در جنبش زنان	۱۴۰

- پاسخ به دو پرسش نشریه آرش ۱۵۲
- پیام به اولین نشست زنان چپ و کمونیست ۱۵۵
- هر آن کس که باد کاشت توفان درو می‌کند ۱۵۸
- چشم انداز جنبش زنان در شرایط کنونی ۱۶۱

فصل ششم - کارزار زنان؛ نگاهی از درون

- دو کارزار در یک سال ۱۷۳
- در حاشیه بحث پرچم ۱۹۰
- برابری، رهایی: تفاوتها! ۱۹۳
- برخورد به نقد و مخالفت ۲۰۳
- در حاشیه یک جلسه ۲۱۵
- کدام انقلاب اجتماعی؟ ۲۲۱
- سخنی با رفقای چپ ۲۲۵
- کارزار زنان و احزاب ۲۲۸
- نقش کارزار زنان در جنبش زنان و موانع پیشروی ۲۳۴

فصل هفتم - زنان "هشت مارس" و کنفرانس برلین

- کنفرانس برلین: جمع بندی مختصر ۲۴۶
- کنفرانس فرهنگی یا بساط عوام‌فریبی ۲۵۰
- توقف کنفرانس برلین ۲۵۳
- ناموس ارتجاع مردسالار خدشه دار شد ۲۵۵
- نامه سرگشاده به "حزب کمونیست کارگری ایران" ۲۵۸

فصل هشتم - چند اعلامیه

- قتل دعا: دختر جوان کرد ۲۶۴
- در سوگ ندا ۲۶۸
- پنج قلبی که از تپیدن بازایستاد ۲۷۰
- زنان و انتخابات ۲۷۲
- رای من چی شد؟ رای منو پس بدهید؟! ۲۷۶

تصاویر

پیشگفتار

رفیق آذر درخشان، وظیفه‌ی انتشار مجموعه‌ی نوشته‌ها و سخنرانی‌های خود را، به نگارنده‌ی این سطور سپرد. خوشبختانه در هنگام حیات رفیق، بخشی از آن مجموعه در کتابی با نام "زنان سال صفر" انتشار یافت. کاری که بدون همیاری بی‌دریغ و شبانه‌روزی بسیاری از رفقا و دوستان آذر میسر نبود.

اینک مجموعه "تنها صداست که می‌ماند..." پیش‌روی شماست. این کتاب نیز با همت و همکاری دوستان و رفقای آذر به مناسبت اولین سالگرد درگذشت او آماده شده است.

ذکر چند نکته را در ارتباط با این مجموعه ضروری می‌دانم:

نخست اینکه، مسئولیت انتخاب و دسته‌بندی موضوعی نوشتارها، عناوین فصل‌ها و برخی از مقاله‌ها و ویرایش نهایی آنها بر عهده‌ی نگارنده‌ی این سطور است. انتخاب و دسته‌بندی موضوعی به گونه‌ای صورت گرفته که برای علاقمندان به جنبش زنان از زاویه

مسائل و وقایع مهمی که این جنبش بویژه در خارج از کشور با آنها روبرو بوده، جالب و جذاب باشد. سعی بسیار شده که در هنگام ویرایش به محتوی نوشتارها آسیبی نرسد.

دیگر آنکه، نسخه‌های متفاوتی از برخی از نوشتارها موجود بود که می‌بایست نسخه آخر از میان آنها شناسایی می‌شد. امری که نیازمند وقت و دقت بسیار بود تا در حد امکان اشتباهی صورت نگیرد.

متأسفانه امکان پذیر نشد که در همه نوشتارها، برخی منابعی که رفیق آذر بدانها اشاره کرده، بطور دقیق مشخص شوند.

لازم به ذکر است که سه مقاله از این مجموعه – که در متن کتاب مشخص شده – حاصل همکاری رفیق آذر با رفیق زمان مسعودی است.

این مجموعه برخی از نامه‌های سیاسی منتشر نشده‌ی آذر درخشان را نیز در بر می‌گیرد که خطاب به اشخاص مختلف یا در نقد نظرات افرادی مشخص نوشته است. از آنجایی که تماس با تمام مخاطبین برای اجازه‌ی درج نام‌شان در کتاب امکان پذیر نبود، اسامی تمامی آنها غیر از یک مورد (زنده یاد کامبیز روستا) در نامه‌ها حذف گردید. بخش عمده این نامه‌ها را رفیق آذر در دوران فعالیت "کارزار زنان برای لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی" نگاشت. او تمایل داشت که آن نامه‌ها در کتاب "زنان سال صفر" درج شوند که به علت فوریت انتشار کتاب در زمان حیاتش میسر نشد.

انتشار این نامه‌ها از چند منظر مهم‌اند:

اول، نکات مطرح شده در این نامه‌ها، کماکان برای جنبش کمونیستی و همچنین جنبش انقلابی زنان و رابطه میان این دو جنبش مهم است.

دوم، خواننده با مبارزات درونی کارزار زنان و با مشکلات و موانعی که این کارزار برای ادامه فعالیت خویش با آن روبرو بود آشنا می‌شود. علاوه بر این مواد و مصالحی را برای جمع‌بندی همه‌جانبه‌تر از این فعالیت مبارزاتی مهم در خارج از کشور، برای محققین علاقمند به جنبش زنان فراهم می‌کند.

و سرانجام، خواننده با خواندن این نامه‌ها بیشتر با سیمای سیاسی زنی انقلابی و کمونیست آشنا می‌شود که همچون دیگر رفقای زن، درگیر فعالیت سیاسی گسترده‌ای بود و مسئولانه و پیگیرانه برای حفظ اتحاد عمل انقلابی شکل گرفته تلاش می‌کرد. این نامه‌ها از زاویه درهم‌آمیختن وسعت نظر با دقت نظر، هشجاری سیاسی، تواضع و صبوری، رفتار سیاسی اصولی، چگونگی حل تضادها و روش برخورد به مخالفت سیاسی – نظری، حاوی نکات آموزنده‌ای برای فعالین سیاسی به ویژه فعالین جوان جنبش زنان است. در هنگام ویرایش، تلاش شد که تا حد ممکن سبک و نحوه‌ی نگارش نامه‌ها، بدون تغییر بماند.

همچون کتاب قبلی، برخی از اطلاعاتیها و مقالات تبلیغی آذر درخشان نیز در این مجموعه گنجانده شده تا برای نسل جوان نمونه ای عینی از چگونگی ارائه‌ی فعالیت تبلیغی موثر باشد.

در پایان نیاز به یادآوری مجدد دو نکته‌ای است که رفیق آذر در مقدمه کتاب "زنان سال صفر" بر آنها تاکید کرده :

"می‌دانم که بسیاری از این مقالات مهر زمان را بر خود دارد و این به معنی محدودیت‌ها و کمبودهاست. بسیاری از مقالات با دید امروز طور دیگری نوشته می‌شد. ولی کمبودها نیز بخشی از تاریخ‌اند و روند رشد فکری جنبش زنان و به ویژه جریانی که من بخشی از آنم را به نمایش می‌گذارند.

من همواره به عنوان بخشی از حزب کمونیست ایران (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست) و سازمان زنان هشت مارس در مبارزه شرکت کرده ام و آن چه در این مجموعه می‌خوانید نیز بدون یاری تجارب و مشورت جمعی ممکن نبود."

امید است که بتوانیم به مرور دیگر نوشتارها و سخنرانی‌های رفیق آذر درخشان را در اختیار عموم قرار دهیم.

با سپاس از همه کسانی که به انتشار این کتاب یاری رسانده‌اند.

امید به‌رنگ

تابستان ۱۳۹۲ (۲۰۱۳)

Behrang۱۳۸۴@yahoo.com

آذر ما

پیام کمیته برگزار کننده مراسم یادمان
اولین سالگرد درگذشت رفیق آذر درخشان*
۸ ژوئن ۲۰۱۳ - پاریس

با سلام، خوش آمدید.

امروز گردآمدیم تا یاد یکی از عزیزترین یارانمان را گرامی داریم، زنی کمونیست، فمنیست و انترناسیونالیست که برای رهایی بشریت بویژه رهایی زنان مبارزه می‌کرد.

آذر نیاز به معرفی چندانی ندارد. بسیاری از ما از نزدیک او را می‌شناختیم و بسیاری از دور با نوشته‌ها و فعالیت‌هایش آشنا هستند. رد پایش بر ساحل زندگی همچنان به شکل برجسته‌ای برجاست. تلاش‌های فکریش بر غنای ذهنمان افزود، رزمندگی و مقابله او با سازشکاری و خلاف جریان رفتنش ما را به پیش‌راند، روحیه انقلابی‌اش احساسات ما را برانگیخت و رفتار صمیمی و صادقانه‌اش برای همیشه در قلب مان جای گرفت.

توانایی‌ها و خصوصیاتش طی سه دهه بر بستر فعالیت جمعی و متشکل شکل گرفت و شکوفا شد. او از کادرهای برجسته حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) و از بنیان‌گذاران سازمان زنان هشت مارس بود. اما آذر متعلق به همه ماست. آذر محصول یک دوران تاریخی به نام انقلاب ۵۷ و حاصل بپاخیزی مبارزانی است که زندگی‌شان با آگاهی کمونیستی عجین شده بود؛

* رفیق مه‌ری زند این پیام را از سوی کمیته برگزار کننده در این مراسم یادمان ارائه داد.

مبارزانی که در مقابل شکست‌های سهمگین زانو نزدند، چشم در چشم واقعیت‌ها دوختند و از نقد ضعف‌ها و کمبودها نهراسیدند و به جستجوی راه‌هایی پرداختند. آذر آگاهانه خود را به امواج مبارزات جنبش کمونیستی در سطح ملی و بین‌المللی و جنبش‌های زنان سپرد. بر این بستر قابلیت‌ها و مهارت‌های ویژه‌ای کسب کرد. او مبلغ ماهری شد که عمیق‌ترین مفاهیم را به زبان ساده بیان می‌کرد. آذر می‌توانست با مردم رابطه تنگاتنگ، فشرده و صمیمانه‌ای برقرار کند. او می‌توانست سریع با هر زن ستم‌دیده‌ای بجوشد بگونه‌ای که در فاصله زمانی کوتاه زنان با او احساس نزدیکی کنند و حکایت رنج‌های‌شان را با او در میان بگذارند. آذر پیگیر و خستگی‌ناپذیر بود و مهارت آن را داشت تا دیگران اعم از زن و مرد را در سطح وسیع به حول تفکری انقلابی و افق گسترده مبارزاتی متحد کند.

آذر با خود وحدت داشت. حرف و عملش در زندگی شخصی و سیاسی یکی بود. او به اهمیت آگاهی و افکار نوین پی برده بود، چه در یادگیری‌هایش و چه در فراگیر کردن آنچه که آموخته بود. تشنه آگاهی بود حتی تا آخرین روزهای حیاتش.

او صدای زنان ایران بود که خواهان دفن نظام مذهبی حاکم بر ایران بوده و هستند. او همواره به مردان فراخوان می‌داد که امتیازات نظام سرمایه‌داری را بدور اندازند، با خودخواهی‌های مردانه مبارزه کنند، جنبه‌های زنانه خویش را دریابند و با نیمه زن ستیز خود مقابله کنند.

برجسته‌ترین خدمت آذر سهمی بود که در پیشبرد فعالیت‌های "کارزار لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی" بر عهده گرفت. او با تکیه به ابتکار عمل زنان هشت مارس و دیگر زنان رادیکال و چپ توانست از طریق این فعالیت گسترده سطح توقعات زنان را از احزاب چپ ارتقا دهد و بر ضرورت پیش گذاشتن معیارهای نوین در این زمینه پای فشارد.

آذر ارمغان تلاش بخش‌های آگاه و پیشرو جامعه در دوره سی ساله گذشته بوده است. شاخه‌ای پر بار از جنگلی سرسبز. دستاوردی که متعلق به همه کسانی است که قلب‌شان برای رهایی ستم‌دیدگان و استثمارشدگان جهان می‌تپد. با وجود چنین دستاوردهایی است که ما بهتر می‌توانیم دنیایی عاری از ستم و استثمار را مجسم کنیم.

طی سالی که گذشت فقدان آذر بارها و بارها قلبمان را به درد آورده و رنج و اندوه سنگینی را بر ما روا داشته است. اما تنها با یادآوری خدماتش حضور خوش او را در کنار خود حس می‌کنیم. همچون لبخندهایش در اوج دردهای ناشی از بیماری که بیانگر به سخره گرفتن مرگ بود. یادآوری روحیه انقلابی و دستاوردهایش کماکان وقت هر دلتنگی به یاری مان می‌آید و جرئتمان می‌بخشد.

ما حضور قدرتمند آذر را مدام در کنار خود احساس می‌کنیم. او با ماست: در ضربآهنگ گام‌های مبارزات آگاهانه‌مان، در ضربان مقاومت زنان در گوشه و کنار جهان، در تپش‌های تند قلبمان هنگامی که آرزوهای بزرگ و شور رهایی در سر می‌پرورانیم.

ما امروز گرد آمدیم تا دستاوردهای آذر را ارج گذاریم و زندگی پربار او را جشن بگیریم. هر اندازه این دستاوردها بیشتر معرفی و برجسته شود و در میان نسل جدید بیشتر فراگیر شود، هر اندازه بر تعداد انسان‌هایی افزوده شود که زندگی آذر را الگوی خویش قرار دهند و به مبارزه جمعی و متشکل رو آورند، افق‌های گسترده را به تصویر کشند و خود را آگاهانه به امواج خروشان مبارزه طبقاتی و مبارزه برای رهایی زنان بسپارند، حضور آذر قدرتمندتر از همیشه حس خواهد شد.

آنگاه با اطمینان بیشتری می‌توانیم آذر را خطاب قرار دهیم و بگوییم.

رفیق آذر

با خاطره تو افتخارات گذشته را بر می‌شماریم
و با تکیه بر میراث سرخات افتخارهای جدید می‌آفرینیم.
و آذرهای درخشان بیا می‌داریم.^۱

با تشکر مجدد از حضور شما.

^۱ بخشی از متن آخرین وداع لیلا پرنیان با آذر درخشان در مراسم تدفین در آرامگاه پrolash. متن کامل این وداع همراه با مجموعه پیام‌ها و گزارش‌های مراسم یادبود آذر در کشورهای مختلف در نشریه هشت مارس، شماره ۲۶، مرداد ۱۳۹۱ قابل دسترس است.

فصل اول

از خود سخن می‌گوییم

- پیام به بنیاد پوران بازرگان
- به نام مادرم
- نگاه به زندگی

پیام به بنیاد پوران بازرگان

بمناسبت دریافت جایزه
برای کتاب زنان سال صفر
اسفند ۱۳۹۰ (۲۰۱۲)

با سلام و درود به همگی شما و با تشکر از رفقای که این مراسم را سازمان داده اند.

تنها با تکیه به شور و اشتیاقی که درونم بود و علاقه‌ای که به پوران داشتم، توانستم رنجوری بیماری را کناری نهم و شادمانه در کنار شما قرار گیرم. از اینکه بنیادی به نام پوران بازرگان ایجاد شد بی نهایت خوشحالم. باشد تا یاد و خاطره این زن مبارز همواره پا بر جا بماند.

متأسفانه زمان زیادی از آشنایی‌ام با او نگذشت که با زندگی وداع کرد. اما همان دوره کوتاه کافی بود تا به ارزش وجودش پی ببرم. زنی که همواره در کنار ستمدیدگان بود و ذره‌ای حاضر نبود منافع آنان را با هیچ احد و قدرتی تاخت بزند. پوران جزو زنانی بود که در ظلمانی‌ترین شرایط درخشید. زمانی که عرصه سیاست حتی سیاست انقلابی کاملاً در انحصار مردان بود، این زن مرز بایدها و نبایدها را زیر پا نهاد؛ حصارها را در هم شکست و پا به میدان مبارزه انقلابی گذاشت. جسارت و پیشگامی‌اش و خلاف جریان رفتن‌اش همواره بیاد ماندنی است. با وجود چنین الگوهایی است که توده‌های ستمدیده زن بهتر می‌توانند دنیایی عاری از ستم و استثمار را تجسم کنند.

امیدوارم این بنیاد همواره به ارزش‌های انقلابی و کمونیستی که پوران زندگی‌اش را با آنها معنا بخشید وفادار بماند و بتواند در راستای رهایی زنان نقش موثری ایفا کند.

اینکه بنیاد پوران بازرگان تصمیم گرفته از کتاب زنان سال صفر قدردانی کند مایه افتخار من است. من خود را شاخه ای کوچک از جنگل سرسبز جنبش زنان ایران می دانم. من به سهم خود سعی کردم باری به این جنگل بیفزایم. من سعی کردم به وظیفه خود عمل کنم. تلاش کردم که دستاوردهای انقلابی جنبش زنان ایران را در مقابل یکی از خونریزترین و ارتجاعی ترین رژیم های منطقه برجسته کنم. آن هم در شرایطی که حاکمان جهان و مجیزگویان گوناگون شان تلاش می کنند در همه های ارتجاعی و امپریالیستی و هیاهوهای رفرمیستی این دستاوردها را گم و گور و مخدوش کنند. من سعی کردم سازش ناپذیری زنان انقلابی و کمونیست را با اتکا به کنکاش های جدید و ایده های نو در این کتاب منعکس و ثبت کنم. این کتاب افشای سازشکاری با نظام طبقاتی مردسالار است. این سازش خواه از جانب زنان اصلاح طلب حکومتی و غیر حکومتی باشد یا هر جریان و نهادی که با توجیهات مختلف می خواهد بر ستم بر زنان چشم فرو بندد. ستمی که یکی از ستونهای مهم جامعه طبقاتی است و رهایی از جامعه طبقاتی بدون رهایی از این ستم ممکن نیست.

از اینکه بنیاد پوران بازرگان این تلاش مرا ارج نهاد سپاس گزارم. امیدوارم این کتاب بتواند نقشی در پیشبرد مسایل نظری سیاسی جنبش انقلابی زنان ایفا کند و مورد توجه نسل جدید انقلابی قرار گیرد تا با مطالعه اش با تجارب انقلابی نسل ما آشنا شوند. نسل جدیدی که امیدوارم بر شانه های ما تکیه زنند و افقهای دور دست را بهتر از ما ببینند و بهتر از ما ترسیم کنند و بهتر از ما مبارزاتشان را در آن جهت پیش برند و شاهد فتح قله های جدید باشند.

به نام مادرم

متن ارائه شده

در گرامیداشت مادر - آلمان

مرداد ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

با سلام مجدد به همگی شما و سپاس از حضورتان در این مراسم یادبود. همدردی شما و خاطره مادر را گرامی داشتن در این شرایط، احساس خوشایند و دلگرم کننده‌ای برای ماست. فقدان مادر حس تلخی است که بسیاری از شما تجربه کرده‌اید. راستی راز این حس تلخ در چیست؟ مگر نه اینکه همه بخوبی می‌دانیم که این یگانه سرنوشت محتوم هستی بشر است. بشر برای جاودانگی‌اش راهی جز ثبت خود به عنوان خاطره‌ای در پهنای هستی نیافته است. شاید هر یک از نزدیکان ما بخشی از تاریخ زنده خود ما هستند که هر روز آن را باز می‌یابیم. بدون شک چنین نیز هست. مگر نه اینکه هر یک از خطوط صورت پرچین مادر حکایت از لحظه‌های تک تک ما داشت بویژه لحظه‌های سختی که شاید از یاد رفته باشند. اما شیار خود را بر چهره مادر و تک تک ما جا گذاشته‌اند.

مادر نیز دیگر در میان ما نیست اما ردپایش همچون خاطره‌ای پر قدرت بر ساحل زندگی باقی است.

اجازه دهید به روایت کوتاه مادر از خود گوش کنیم:

من صدیقه معصومی هستم. مانند بسیاری از زنان هم‌نسل خود دنیا آمدم تا همسر و مادر شوم. جست و خیزهای نوجوانی معنایی برایم نداشت چون در همان نوجوانی وظایف بزرگسالی به من محول شد. تا به خود بیایم و معنای جوانی را بازیابم مادری بودم با شش فرزند و مشکلات بزرگ کردن شش فرزند تحت روابطی بشدت ظالمانه در جامعه‌ای که یگانه تعریفش از زن بودن، محرومیت زنان از انسانیت بود. در کمال بی‌هویتی زندگی را وقف فرزندانم کردم تا هویت دزدیده شده

ام را در فرزندانی برومند و شایسته بازیابیم. و اینگونه بود که همه معنای زندگی برایم از شادی و عشق و نفرت و ... همه حس‌های دیگر بشری در فرزندانم خلاصه شد. از شادی‌شان شاد و از غم‌شان دلتنگ و از پیروزی‌شان سرفراز بودم. من آرشى شدم که جان در کمان بزرگ کردن فرزندان نهاد.

در چنین شرایطی بود که به میانه توفان انقلاب پرتاب شدم. بی هیچ تجربه و درکی از سیاست، قدرت، دولت و مبارزه. با فرزندانم وارد مبارزه اجتماعی شدم. با آنان معنای نوینی از زندگی یافتیم. ناگهان در بهاری که فرزندانم و دوستان‌شان بهار آزادی نام نهاده بودند، سایه‌های ابری سیاه را که در حال گسترده شدن بر فراز آسمان خانه و محله‌مان بود، دیدم. من فرزند روستا بودم و دانشم تجربه ام بود، با تجربه و احساسم بود که خطر را حس کردم، لحظه‌هایی را دیدم که انقلاب می‌رفت تا فرزندانش را تکه پاره کند و ببلعد.

سال ۶۰ دیگر من مادری مشترک شدم درد مشترک، حس مشترکی با مادران دیگر محله یافتیم. روزانه فرزندان‌مان را به سلاخی می‌بردند و می‌گفتند فرزندان شما دشمنان خدا هستند. و من با کمال ناباوری دیدم که همان خدایی که من عبادتش می‌کردم در جای دیگر فرزندان ما را به قتل می‌رساند.

روزهای سختی بود، جنگ و گریز و بسته‌های بزرگ کاغذ و کتاب که باید سر به نیست‌شان می‌کردم. می‌گفتند جرم این کاغذها اعدام است. دخترم می‌گفت در این کاغذها راز مرگ این رژیم نهفته است و من هنوز نفهمیدم چرا فرزندان برومند محله‌مان به دلیل این کاغذها به مرگ محکوم شدند. من هنوز نمی‌دانم در آن کاغذها که روزانه سر به نیست می‌کردم و تمامی نداشت چه بود. دخترم می‌گفت آگاهی.

تک‌تک روزها و شب‌های سال سیاه ۶۰ را بخاطر دارم. شب‌ها در کنار پنجره نگرهبانی می‌دادم تا آماده هجوم پاسداران مرگ شوم. و بالاخره مانند خانه مادر حمید در یک شب تابستانی به خانه‌ی من هم یورش آوردند.

همین شب‌ها بود که نور چشمم کم سو شد و همین سال بود که چشمه‌ی اشکم خشکید.

همین سال بود که به صف مادران هزاران جوانی پیوستم که به جوخه‌های مرگ رژیم سپرده شدند. دیگر مادری مشترک و دردی مشترک بودم.

سال‌های بعد شاهد فرار و آوارگی فرزندانم و هزاران فرزند دیگر شدم که از جوخه‌های مرگ جان بدر برده بودند. دیگر جای اضطراب، دل‌تنگی بود و رویای دیدن فرزندان. و چه لحظه‌های زیبا و شادی را در پس هر تجدید دیدار با فرزندانم داشتم. زندگی همان چند ماه کوتاهی بود که با آنان بودم. خورشید می‌درخشید و آسمان پرستاره بود و همه چیز سرشار از زندگی. و بازمی‌گشتم تا در رویای دیدار دیگری، سال‌های سربی تنهایی را بسر برم. اندوه از دست دادن فرزندم مثل زخمی همیشه تازه بر پیکرم بود که هر از چندی سرباز می‌کرد و با کور سویی امید مرهم موقت می‌یافت.^۱ اما جسمم دیگر پس از گذر از این توفانها، روح زخمی و درد کشیده‌ام را همراهی نکرد، تا رویای دیدار دوباره فرزندانم را تحقق بخشم. دیگر رویا جای خود را به یاس و حسرت داد. یاس و نومییدی که دیگر هستی و وجودم تاب آن را نداشت. دیگر حافظه یاری نمی‌داد تا لحظه‌های سخت را با خاطره‌های شاد از سر گذرانم. و این چنین بود که با شما وداع کردم.

این حکایت کوتاه از مادری بود که تا آخرین لحظه تلاش کرد با زندگی اش ذره‌ای از جهان انسانی را پرتوشه‌تر کند. به گمان من هستی او شاخه‌ای پربار از زندگی بود مملو از امید، تلاش و خستگی ناپذیری و مقاومت.

^۱ وقتی که برادر ۱۷ ساله‌ام را به جرم ضد انقلاب اعدام کردند، مادرم هرگز مرگ او را باور نکرد. ما که خود با بهت و ناباوری تلاش کردیم به او به‌باورانیم که فرزندش را اعدام کرده اند، هرگز ندانستیم که برادرم را به همراه دیگر یارانش در کدامین خاک و گوشه‌ای دسته جمعی دفن کرده‌اند. مادرم هنوز در انتظار اوست. چون هرگز پیکر بیجان او را با دست‌های خود لمس نکرد که مرگ او را باور کند. او نمی‌دانست که آن دو کلام سیاه روی کاغذ روزنامه واقعیت مرگ اوست. او هرگز باور نکرد. سادگی روستایی او مرگ به آن سنگینی را در دو کلام ریز سیاه بی‌جان باور نمی‌کرد. چطور می‌شود آن دو کلام سیاه پیکر رشید فرزندش باشد که در خون خفته است. آن دو کلام ریز که در ستون اخبار صفحه ضد انقلاب اینگونه درج شد: توج فرزند علی تیرباران شد.

مادرم هنوز در انتظار صدای در است. آنها نیز هنوز هستند. آنها در آستانه روز مجازات و محاکمه هستند. مادرم آن روز شاید نباشد اما دیگر منتظر نخواهد بود. (از یادداشتی روزانه - بهمن ۱۳۸۴)

استقامت مادر برایم الگویی فراموش‌نشدنی است. غرور و تلاش برای سربلند
زیستن درسی است که از کودکی از او آموختم. باشد تا خاطره او را بتوانیم با اتخاذ
منش و روش او همواره زنده نگاه داریم.

نگاه به زندگی

برگرفته از فیلمی کوتاه که در
مراسم‌های یادبود آذر درخشان
در کشورهای مختلف نمایش داده شد.
ژوئن ۲۰۱۲ (۱۳۹۱)

این یکی از احساسات همیشگی من بوده و هنوز هم همین احساس را دارم که شعله را نباید بگذاریم خاموش شود. باید نگاهش داشت. تاریخ بشر هم این‌طور بوده است. آدم به جوامع بشری و تکاملاتش که نگاه می‌کند می‌بیند همیشه شعله‌هایی برکشیده شده و نیروهای متحجر که نمی‌خواستند جامعه عوض شود همواره می‌خواستند آن را خاموش کنند. یک عده اقلیت هم می‌ماندند، نگاهش می‌داشتند تا وقتی فراگیر و اکثریت شود. این مساله یکی از انگیزه‌های ۲۴ ساعت در ۲۴ ساعت فعالیت‌های من هم بود. این احساس را داشتم که ما کم هستیم و چون کم شدیم و کلی از نیروهای چپ هم لیبرال شدند و دنبال زندگی‌شان رفتند. بنابراین هر آدمی مثل من باید جای ده یا صد نفر کار کند تا بتوانیم آن شعله‌ای را که جمهوری اسلامی می‌خواست خاموش‌اش کند زنده نگه داریم.

برای من یک چیز مسجل بود، حاضر نبودم مبارزه را رها کنم به دلایل گوناگون، یکی اینکه فکر می‌کردم خیلی از کسانی که من بسیج کردم کشته شدند و آن آرمانها واقعی بوده و آنها هم زندگی را دوست داشتند و من باید راهشان را ادامه دهم. این برایم روشن بود. آدم نمی‌تواند در برابر جنایت بی تفاوت باشد. یک موقع است که نمی‌بینی و نمی‌شنوی ولی آن جنایتها را می‌دیدی و می‌شنیدی. هر کس دیگر هم که مثل من دهه شصت و بخصوص سالهای شصت تا شصت و سه را

در ایران زندگی کرده و ذره‌ای وجدان انسانی می‌داشت، نمی‌توانست نسبت به جنایاتی که شده بود، بی تفاوت باشد، چه رسد به فردی چون من که بسیاری از رفقایم اعدام شده بودند، برادرم اعدام شده بود و روشن بود که کینه من به این رژیم اصلا به این سادگی برطرف شدنی نیست.

مساله گلسرخی روی خیلی‌ها تاثیر گذاشت. روی من نیز. اعدام گلسرخی و کرامت دانشیان، دادگاهی که در سال ۱۳۵۲ برایشان گذاشته بودند. این‌ها خیلی‌ها را دگرگون کرد. اینها برای من هم سمبل بودند. اینکه توی جامعه علیه بی‌عدالتی مبارزه هست، اینکه آدم باید نماینده خلق‌اش باشد و نه فقط گلیم خودش را از آب بیرون بکشد، همه اینها روی من تاثیری شگرف گذاشت. چون واقعیت این است که در اقشار فقیر گرایشی است که آدم ابتدا می‌خواهد گلیم خانواده‌اش را بیرون بکشد. ولی آنجا حس دیگری در درون من شکل گرفت که فقط خانواده نیست. بعد یک چیز هم برایم روشن بود. اینکه من از رنج بقیه گریه‌ام می‌گرفت. نمی‌توانستم به تنهایی خوشحال باشم. وقتی که حداقل آنچه را که در تیررس چشمم بود غمگین و در فقر و فلاکت ببینم. یعنی همه این‌ها زمینه‌هایی بود که به دنبال این باشم که همه باید وضعیتشان خوب باشد.

در این‌جا می‌خواهم تاکید کنم. که من از موقعی که فعالیت‌هایم را در سیاست و جنبش کمونیستی شروع کردم، همیشه متشکل بوده‌ام. برای این‌که ده آدم متشکل، فعالیت و تلاش‌هایشان بسیار موثرتر از هزاران توده غیر متشکل است.

در مورد مساله زنان بحث‌های زیادی در سازمان ما در گرفت و به تدریج هم سازمان تصمیم گرفت به تشکلات و فعالان زنان توجه کند و با ورود ما به کنفرانس‌ها و جلسات این تشکلات و تماس با آنها، داستان "فمینیسم مترادف با ایدئولوژی بورژوازی" هم برای ما فرو ریخت و برای من روشن شد که فمینیسم خود یک دانش است.

به تدریج هم از سال ۱۹۹۸ با توجه به وضعیت خارج تصمیم گرفتیم یک تشکل انقلابی زنان راه بیندازیم و در همین سال هم آن را بنیان گذاشتیم. شیفت فعالیت‌های کمونیستی من در حیطه زنان متمرکز شد. یعنی نه این‌که از منظر بورژوا دمکراتیک از حقوق زنان دم بزنم. نه! بلکه عمده‌ی فعالیت من از نگاه جنبش کمونیستی به مساله زنان بود.

اما هر جا که ستم هست، مقاومت هم هست. زنان هم به اشکال گوناگون دست به مبارزه می‌زنند و در جستجوی راهی برای نقطه پایان گذاشتن بر این شرایط خفت بار و ظالمانه هستند. اما سوال این است که کدام راه حل واقعی و کدام تخیلی است. بی‌شک باید برای اصلاح قوانین ظالمانه علیه زنان مبارزه کرد ولی درک این مساله مهم است که قوانین صرفاً مشتی مواد نیستند که بر پایه میل و سلیقه حکام وضع شده باشند. قوانین اساسی در هر جامعه بازتاب مناسبات اجتماعی-اقتصادی حاکم بر آن جامعه است. رهایی زن هم منوط به انقلاب است.

برای انجام انقلاب سوسیالیستی ما می‌خواهیم به چه کسی تکیه کنیم؟ به مردم و به توده‌ها. به آنانی که تحمل این دنیا را ندارند و منفعت دارند که از این جهان به جهان دیگری گذر کنند. زنان جزو کدام‌ها هستند؟ چطور ممکن است بدون عظیم‌ترین و انفجاری‌ترین نیروی جامعه و جهان که زنان هستند، به طرف سوسیالیسم رفت؟ معلوم است که نمی‌شود و نمی‌توان آنها را بسیج هم کرد. چرا؟ چون یا گفته می‌شود که جنبش زنان بورژوائیست و در نتیجه به سمت‌اش نمی‌روند - همینطور که در برخی از این مقالات اخیر می‌بینیم - و یا گفته می‌شود که مساله زنان چون یک مساله بورژوائی است پس بگذاریم بورژوازی آن را حل کند، این است که نمی‌توانند زنها را بسیج کنند.

نظام جمهوری اسلامی تا همین حالا هم اعلام کرده که پرچم سیاسی اش حجاب زنان است. اسلامیتش هم جایگاه زنان است. یعنی اگر ما این خصوصیت را از جمهوری اسلامی بگیریم، چیز چندانی از آن باقی نمی‌ماند. بویژه اگر توجه کنیم،

در حیطه اقتصاد و سایر مسایل و قوانین بین المللی جمهوری اسلامی هم مانند بقیه کشورهای سرمایه داری تابع بانک جهانی است. در ایران سرمایه گذاری می شود، نفت با همان سیستم قبل خرید و فروش می شود و منتها با یک روبنای تئوکراتیک-مذهبی روبرو هستیم که ویژگی های خودش را دارد.

زنان ایرانی، بخصوص تشکلات زنان، نقش مهمی در افشای جمهوری اسلامی در خارج کشور داشتند و نقش مهمی در معرفی اینکه زنانی در ایران هستند که دارند مبارزه می کنند. سال ۲۰۰۹ (جریان سبز و انتخابات) توام شد با خیزش های توده ای در ایران، من توانسته بودم ۸ مارس را در پاریس فعال کنم. ما هم در پاریس خیلی فعالیت داشتیم و نقش مهمی را در صحنه سیاسی پاریس بازی کردیم. ما جریانی بودیم که در واقع مخالف بودیم یعنی برای جریان سبز در ایران تبلیغ نمی کردیم. بلکه افشاگری می کردیم و از مبارزات مردم ایران دفاع می کردیم.

این طور نیست که مردم غلط بودن راه حل یک نیروی سیاسی را به محض ورود به صحنه می فهمند. بلکه در واقع، بین مدت زمانی که آن نیرو به صحنه می آید و آلترناتیو او را ارائه می دهد، تا اینکه محکوم به شکست بودن و قلابی بودن آن آلترناتیو مشخص شود، فاصله ای وجود دارد و این فاصله یعنی به هرز رفتن امیدها و انرژی هزاران هزار انسان.

مدتهاست وقتی به نقد دوستان خارج کشور به فعالیت های داخل کشور، گوش می دهم؛ با جبهه های از همین خارج کشوری ها روبه رو هستیم که می گویند: «شما در خارج نشسته اید و دارید در مورد آنها نسخه می نویسید. شما اصلا نمی دانید آنها چه مشکلاتی دارند که دارید برایشان حرف می زنید. اصلا به شما چه ربطی دارد؟ آنها دارند کار خودشان را می کنند، شما هم کار خودتان را بکنید. شما "خارج کشوری" هستید و می توانید حرف های تان را بزنید، آنها هم "داخل کشوری".

به نظر من به دوره ای رسیده ایم که بایستی نقطه پایانی بگذاریم به چنین بحث به ظاهرا محکمه پسند ولی بسیار نادرست و البته غیر علمی.



بیماری من بنا نبود این قدر طول بکشد. امید به زندگی در این مورد خیلی پایین بود، زمانی که گفتند بیماریم از نوع بدخیم است و امید به زندگی اندک است. ولی بر خلاف اینها من هنوز دارم زندگی می‌کنم. به نظرم بخشی از آن به حزبی که در آن بودم و به سازمان زنان ۸ مارس برمی‌گردد و همین طور به خیلی از دوستانی که نه با حزبند و نه با ۸ مارس ولی برای فعالیت من ارزش قایلند. آنها همه امیدوارم می‌کردند و من نمی‌شد ناامیدشان کنم. من هم باید پاسخ می‌دادم، به اشتیاقشان، به امیدشان و به سبد سبد محبت‌هایی که می‌فرستادند.

فصل دوم

زندانی، مقاومت، وفاداری

- از اوین تا کهریزک
- زخمی همیشه تازه!
- ۱۵ سال گذشت!
- نه خاموشی، نه فراموشی!
- جنجال در مورد کتاب "زندانی تهران"
- نامه به کامبیز روستا سخنگوی تریبونال بین المللی

از اوین تا کهریزک

مبانی سرکوب در نظام قضایی جمهوری اسلامی ایران

نشریه حقیقت

ارگان حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)

شماره ۶۰، شهریور ۱۳۹۱ (۲۰۱۲)

با یاد زندانیان سیاسی دهه ۶۰ و آنان که در کشتار تابستان ۶۷ جان باختند و قهرمانان راه مبارزه برای آمال و آرزوهای رهایی‌بخش مردم این سرزمین شدند. با درود به خانواده‌های زندانیان سیاسی جان‌باخته که بیش از دو دهه مبارزه برای دادخواهی عزیزان به خون خفته خود از پای ننشستند و سرسختانه مقاومت کردند تا گلزار خاوران را با وجود ترفندهایی که حکومت جمهوری اسلامی برای تخریب آن به کار بست، همچون سندی از جنایات جمهوری اسلامی حفظ کنند. سال‌های پایداری بالاخره خیزش توفانی سال ۸۸ را تولید کرد. بازهم دختران و پسرانی دیگر به قتل رسیدند تا جمهوری اسلامی به زندگی ننگین خود ادامه دهد. پایداری در مقاومت نقاب از چهره‌ی "اصلاح طلبان" و نخست وزیر محبوب امام در سال کشتار ۶۷ نیز برگرفت.

بیست و چهار سال از قتل عام زندانیان سیاسی توسط مرتجعین هاری که سال ۱۳۵۷ بر قدرت چنگ انداختند و آن را یک نفس علیه مردم سراسر کشور به کار گرفتند می‌گذرد. اکنون دیگر پرده‌های آن جنایت کنار رفته است. تاریخ میان گورهای بی نام و نشان در بهشت زهرا و گورهای جمعی و بی نام و نشان در خاوران نقب زده است. نسلی که در سال ۸۸ خیز برداشت و موقتا سرکوب شد در فاصله کوتاهی یک باره تاریخ را کشف کرد. پرونده‌های جنایات جمهوری اسلامی را ورق زد. دستگیری و شکنجه دانشجویان چپ دانشگاه، بریدن زبان فعالین کارگری، اعدام

بهائیان، و ضرب و جرح زنان شورشی را وصل کرد به تاریخ سی ساله و بی وقفه‌ی جنایت: سرکوب مردم کردستان در مرداد ۱۳۵۸ و اعدام صدها تن از جوانان کرد، قتل رهبران مردم ترکمن صحرا در بهمن ماه ۱۳۵۸، هجوم به دانشگاه‌ها تحت عنوان "انقلاب فرهنگی" در بهار ۱۳۵۹^۱ و دستگیری صدها دانشجو و استاد به جرم دگراندیشی و قتل بسیاری از آنان در اوایل دهه ۱۳۶۰، دستگیری هزاران تن از فعالین سیاسی احزاب و سازمان‌های کمونیست و چپ و مجاهد و قتل آنان طی دهه ۶۰ و سرانجام کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷، ترور نویسندگان و روشنفکران به شیوه قتل‌های زنجیره‌ای در سال ۷۶، ترور ده‌ها تن از مخالفین سیاسی در خارج از مرزهای ایران.^۲ خمینی و همپالگی‌هایش ژست "مردمی" گرفتند اما حتی یک روز پس از جلوس بر تخت سلطنت نتوانستند بدون دستگیری، شکنجه و اعدام نظام خود را حفاظت کنند.

پایداری و مقاومت ثمره داد. نسل جدیدی به میدان آمد پر از نفرت نسبت به این نظام. حتا ترفندهای "اصلاح طلبانه‌ی" جناحی از حکومت نتوانست مانع از آن شود که چشمان این نسل، نسلی که تعلیم یافته‌ی نظام خودشان است، به ماهیت مندرس و کهنه‌ی این نظام، از جمله ایدئولوژی‌اش، گشوده شود و هیهات اگر موسوی بتواند با "سبز" گرائی اسلام‌شان را از فجایع سی و چند سال گذشته "تبرئه" کند.

با این مقدمه می‌خواهم نگاهی گذرا کنم به مبانی قانونی زندان، شکنجه، تجاوز جنسی و اعدام مخالفین سیاسی در سه دهه و اندی حیات نظام جمهوری اسلامی. قصدم تاکید بر آن است که سرچشمه‌ی این جنایات نه "بی قانونی" که نظام تئوکراسی حاکم در ایران بوده است. آمرین و عاملین، این جنایات را نه خارج از

^۱ هجوم فرهنگی با تشکیل ستادی با شرکت افرادی چون عبدالکریم سروش، جلال الدین فارسی، علی شریعتمداری و ... تشکیل شد. بازوی نظامی عملیات حمله به دانشگاه‌ها توسط سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و بازوی سیاسی آن حزب جمهوری اسلامی بود. اعضای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی، افرادی چون ابراهیم نبوی نقش مهمی در سرکوب دانشجویان و بستن دانشگاه‌ها داشتند.

^۲ بسیاری از فعالین سیاسی شناخته شده در خارج کشور توسط مامورین ترور جمهوری اسلامی به قتل رسیدند. یکی از معروفترین ترورها قتل رهبران کرد در رستوران میکونوس در برلین در تاریخ ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲ بود. دادگاه بررسی این جرم در آلمان علی اکبر رفسنجانی و فلاحیان را مجرم شناخت.

حیطه "قانون" بلکه در چارچوب قوانین جمهوری اسلامی مرتکب شدند: در چارچوب قوانینی که توسط مجلس اسلامی تصویب شدند و قوانین شرعی که در مملکت جاری بوده‌اند. نقطه آغاز و پایان هر نظام قانونی/قضائی ایجاد و حفظ آن شرایط اجتماعی است که منافع طبقه‌ی حاکمه را برآورده می‌کند. تریبونال‌های مترقی باید کلیت این نظام، به ویژه نظام قضائی جمهوری اسلامی را محاکمه کنند و نه صرفاً رفتار "غیرقانونی" آن را. شاخص این نظام حقوقی/قضائی "الهی" بودن آن است. ادغام دین و دولت باید محاکمه شود. به علاوه، آن نظام جهانی که از روز اول جمهوری اسلامی را در آغوش کشید و کرسی ایران در سازمان ملل را بی‌مناقشه تحویل آن داد حق دخالت در این محاکمه را ندارد و خود همدست مجرم محسوب می‌شود.

مبانی قانونی سرکوب در سه دهه حاکمیت نظام جمهوری اسلامی

در ماه‌های آخر مبارزات مردم علیه رژیم سلطنتی، روحانیت شیعه الگو و نقشه راه خود را برای حدادی جامعه مورد نظرش آماده کرده بود. بنیادگرایان اسلامی به سرعت مراسم و نمادهای مذهبی را بر مبارزات مردم که منجر به سرنگونی نظام سلطنتی شد، تحمیل کردند. روزهای مذهبی را برای تظاهرات علیه شاه تعیین کردند و همراه با تبلیغ ایدئولوژی و فرهنگ اسلامی بساط خرافه بی‌سابقه‌ای را پهن کردند. به این ترتیب زمینه‌های روانی تن دادن جامعه به نظام اسلامی را مهیا کردند. آن روزها توجه نداشتیم که این نمادهای مذهبی برای متحد کردن مردم نیست بلکه برای تحمیل چشم اندازی تاریک است که برای‌مان تدارک دیده‌اند.

از فردای به قدرت رسیدن بنیادگرایان اسلامی قبل از اینکه به نظام خود چهره قانونی دهند، در عمل نظام قضایی، سیاسی، حقوقی ایران تغییر کرد. تازه به قدرت‌رسیدگان بر همان دستگاه دولتی سابق تکیه زدند. در پاریس تضمین‌های لازم را به قدرت‌های بزرگ غرب دادند که روابط تولیدی حاکم بر ایران و رشته‌های

وابستگی به اقتصاد جهانی را دست نخورده باقی گذارند.^۱ اما برای اداره همان دولت به ارث رسیده از شاه، شیوه حکومتی متفاوتی پیشه کردند که نامش جمهوری اسلامی بود! خمینی پیش‌ترها در سال ۱۳۴۹ شمسی در جزوه ولایت فقیه این شیوه حکومتی را توضیح داده بود ولی بار دیگر در آستانه ورود به ایران بر آن تاکید گذاشت: "شارع مقدس اسلام یگانه قدرت مقننه است و هیچ کس حق قانون‌گذاری ندارد و هیچ قانونی جز حکم خدا را نمی‌توان به مورد اجرا گذاشت. در حکومت اسلامی حاکمیت منحصرًا به خداست و قانون فرمان خداست.... پس حاکمیت رسماً به فقها تعلق دارد...."^۲

دولت موقت در ۱۱ فروردین ۱۳۵۸ "جمهوری اسلامی آری یا نه" را به همه‌پرسی گذاشت و اکثریت مردم به نظامی که محتوای آن در همین حد توسط خمینی اعلام شده بود رای مثبت دادند. اما در آن هنگام هیجانات و سرخوشی ناشی از مبارزات همگانی، سدی بود در مقابل اندیشیدن به معناها. مهم‌تر این که فرصت طلبان زیادی به میدان جهیده بودند و در چشم مردم خاک می‌پاشیدند تا نتوانند از

^۱ ابراهیم یزدی بعنوان یکی از همراهان نزدیک خمینی در پاریس در مصاحبه‌ای با سایت «ایران گلوبال» در تاریخ دی ماه ۸۶ به گوشه‌ای از تحركات آن زمان پشت پرده غرب به سرکردگی آمریکا در مورد رفتن شاه و تفویض قدرت به خمینی می‌پردازد:

«در آن زمان رهبران انقلاب از ۳ کانال با آمریکا ارتباط داشتند: یکی در فرانسه بود که مدارکش منتشر شده است. یک کانال در ایران توسط شورای انقلاب، مهندس بازرگان، آیت‌الله موسوی اردبیلی، و دکتر سبحانی با سولیوان بود، کانال سوم ارتباط مستقیم دکتر بهشتی با سولیوان بود. استمیل در کتابش هر دو کانال ارتباطی در تهران را شرح می‌دهد اما درباره مذاکرات دکتر بهشتی با سولیوان چیزی ننوشته است.

بلافاصله بعد از کنفرانس گوادلوپ کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا توسط ژیسکارداستن (رئیس جمهور وقت فرانسه) پیامی برای آقای خمینی فرستاد و سپس وزارت امور خارجه آمریکا تماس گرفت و پیام‌هایی با آیت‌الله خمینی مبادله شد. من پیامها را برای آقای خمینی ترجمه می‌کردم و آقای خمینی هم جوابشان را می‌دادند و من هم ترجمه آنها را به نماینده سفارت آمریکا در پاریس می‌دادم. در یکی از آخرین پیامهایی که رد و بدل شد، آمریکایی‌ها از قطع صادرات نفت ایران اظهار نگرانی کرده بودند. آقای خمینی هم جواب دادند که نمی‌خواهیم صدور نفت را قطع کنیم، ولی پول آن را خرج خرید اسلحه نمی‌کنیم. پول نفت را خرج تهیه وسائل مورد نیاز برای کشاورزی و عمران و آبادی کشور خواهیم کرد».

برای مطالعه کامل این گفتگو پیوند زیر مراجعه کنید: «اسرار گوادلوپ: روایت دکتریزدی - ۱۳۸۶/۰۹/۲۷»

کیهان لندن - شاهین فاطمی»

iranvajahan.net/cgi-bin/news.pl?l=fa&y=۱۳۸۶&m=۱۰&d=۰۹&a=۱

^۲ خمینی، کیهان ۹ بهمن ماه ۱۳۵۷

همان دو جملهء روشن خمینی ماهیت نظام اجتماعی فردا را دریابند و بفهمند که به جای آزاد شدن قرار است بنده عبید نمایندگان خدا - البته خدای شیعی مذهب - بر روی زمین گردند.

قانون اساسی جمهوری اسلامی در آذر ماه ۱۳۵۸ به همه‌پرسی گذاشته شد و بسیاری از مردم به آن رای مثبت دادند. در اصل دوم آن به صراحت گفته شد که "جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به خدای یکتا و اختصاص حاکمیت و تشریح به او و لزوم تسلیم در برابر امر او" و هم چنین نظامی است بر پایه ایمان به "امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی". در اصل پنجم نیز تاکید شد که "در زمان غیبت حضرت ولی عصر در جمهوری اسلامی ایران ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی و ... است". به عبارتی سلب حاکمیت از مردم و سپردن حاکمیت بدست نماینده خدا بر روی زمین. مردم رئیس جمهور را انتخاب می‌کنند اما قبل از انتخاب مردم ولی فقیه و «شورای نگهبان» رئیس جمهور را منصوب می‌کنند. (اصل ۱۱۰). نمایندگان مجلس شورای اسلامی توسط مردم انتخاب می‌شوند اما اعتبار خود را از شورای نگهبان رهبری می‌گیرند (اصل ۹۳) در این قانون اساسی مطبوعات آزادند به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشند (اصل ۲۴)، در قانون اساسی، احزاب و جمعیت‌ها و انجمن‌های سیاسی آزادند مشروط به اینکه موازین اسلام و اساس نظام جمهوری اسلامی را نقض نکنند (اصل ۲۶) نویسندگان قانون اساسی موفق شدند با شعبه بازی آن را به تصویب مردم برسانند که هر اصلی با اصل قبلی یا بعدی خود نقض می‌شد: ملغمه عجیبی از انتخاب و انتصاب! ملغمه عجیبی از وعدهی "آزادی" و بندهای اسارت! در این قانون اساسی، دین و دولت چنان در یکدیگر درهم آمیختند که جای تنفس برای احدی جز مردان حاکم مسلمان فارس مکتبی شیعه باقی نماند. اما اصل چهارم این قانون به تنهایی کافی بود تا به سرکوب مردم و نیروهای انقلابی صورت قانونی دهد. در اصل چهارم قانون اساسی تاکید و تصریح شده است که کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد و تشخیص این اسلامی بودن هم بر عهده فقهای شورای

نگهبان است. این اصل پایه قدرت فقها، دادگاه‌های شرع قوانین و مجازات‌های فقهی علیه مردم بود.

در زمینه حقوقی برای نخستین بار با کلمات جدیدی مانند "قصاص"، "محارب و مفسد فی الارض" و "مه‌دور الدم" روبرو شدیم.^۱ حال باید برای فهم این قبیل کلمات به کتب فقهی مرجع چون "توضیح المسائل خمینی" و یا "بحار الانوار باقر مجلسی" مراجعه می‌کردیم تا معنای عملی اصول قانون اساسی اسلامی را بفهمیم. کتبی مرجع قانون‌گذاری شدند که پیش از آن موجب خنده و تمسخر روشنفکران و حتا باقی مردم بودند.

به سرعت و در کمال حیرت و ناباوری بسیاری از مردمی که به تجربه‌ی خود و اجدادشان شناختی از روحانیت داشتند نظام قضایی دینی شکل گرفت و حاکم شد. اولین آماج حمله و زمین تمرین روحانیون تازه به‌قدرت‌رسیده برای استقرار حکومت الهی، زنان بخت برگشته‌ی تن فروش بودند. حزب الله به "شهر نو" هجوم برد و آنان را به جرم "مه‌دورالدم" به قتل رساند. جرم "زنا" با سنگسار گلنار زن جوانی در شهر کرمان افتتاح شد. مردان به جرم نوشیدن مشروبات الکلی با صدها ضربه شلاق "تعزیر" شدند. حاکمان جدید بیش‌رمانه اعلام کردند "تعزیر" نه شکنجه است و نه مجازات که رحمت الهی است! به مرور صحبت از "حد" مجازات‌های اسلامی برای بی‌حجابی و سپس بدحجابی به میان آمد. لایحه‌های "قصاص" و دیگر مجازات‌های اسلامی در مجلس شورای اسلامی موضوع بحث شدند.

سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب جمهوری اسلامی، انواع انجمن‌های خواهران زینب و هاجر و صدها گروه ریز و درشت حزب الهی شکل گرفتند و به جان سازمان‌های سیاسی چپ و دمکرات و سکولار افتادند؛ جریان‌هایی که در سال

^۱ در رابطه با معانی دقیق این کلمات از نظر حقوق اسلامی به مقاله تراب حق شناس «شکر، کفر، ارتداد، الحد، زندقه و ...» در مجله نقطه شماره ۹، تابستان ۱۳۷۸ رجوع کنید.

مه‌دورالدم فردی است که وجودش طبق شرع برای جامعه اسلامی ضرر رسان است. «قوانین مجازات اسلامی» بخش دیات ماده ۲۹۵ تبصره ۲: «در صورتی که شخصی کسی را به اعتقاد قصاص یا به اعتقاد مه‌دورالدم بودن بکشد و این امر بر دادگاه ثابت شود و بعدا معلوم گردد که مجنی علیه مورد قصاص و یا مه‌دورالدم نبوده است قتل به منزله خطا شبیه عمد است و اگر ادعای خود را در مورد مه‌دورالدم بودن به مقتول به اثبات برساند قصاص و دیه از او ساقط است.»

۱۳۵۹ ممنوع اعلام شدند. حمله دشمن به دستان و زنجیرکشان به دفاتر احزاب سیاسی و نشریاتی چون روزنامه آیندگان ممکن و آغاز شد. آنان اولین بازوی اجرایی اصول ۲۴ و ۲۶ قانون اساسی بودند. به سرعت معنای "آزادی اگر محل مبانی و موازین اسلامی نباشد" در عمل روشن شد.

این در حالی است که قانون مجازات‌های اسلامی هنوز تصویب نشده بود. طبق اصل هشتم قانون اساسی "امر به معروف و نهی از منکر وظیفه‌ای است همگانی و متقابل برعهده مردم نسبت به یکدیگر، دولت نسبت به مردم و مردم نسبت به دولت...". پس گروه‌های امر به معروف "خودجوش" چون "زهرا خانم" و "عباس فالانژ" و ... شکل گرفتند تا با زنجیر و چاقو و تیغ و اسید به جان زنان "بی حجاب"، "بدحجاب" و فعالین گروه‌های سیاسی غیر مذهبی بیفتند و سرانجام به گشت‌های ارشاد و منکرات و ... ارتقای مقام یافتند.

شمار کثیر اسامی جوانان اعدام شده در سال ۶۰ در روزنامه‌های رسمی آن زمان، با جرم "محارب"، "منافق" و "مفسد فی الارض" نشانه‌ای از تثبیت نظام جمهوری اسلامی بود.

از سال ۶۰ تا ۶۷ ماشین مرگ نظام جمهوری اسلامی بی وقفه کار می‌کرد: نه تازه به قدرت رسیدگان می‌توانستند روزی را بدون سرکوب و کشتار بگذرانند، نه نسل انقلاب حاضر بود بدون نبرد تسلیم شود زیرا تباهی و تاریکی پس از تثبیت جمهوری اسلامی را به وضوح می‌دید.

در سال ۱۳۶۷ هنگامی که خمینی مجبور به ختم جنگ "مقدس" شد، جنگی که هدفش به ظاهر فتح "قدس" بود، زندان‌ها همچنان پر از زندانیان سیاسی بود؛ نشانه‌ی آن که نظام نتوانسته بود بدون سرنیزه و سرکوب حکومتش را پابرجا کند. در ایام پس از پایان جنگ، وجود این زندانیان سیاسی می‌توانست جرقه‌ای بر باروت نارضایتی مردم فرسوده از ۸ سال جنگ ارتجاعی شود. از سوی دیگر سران رژیم اسلامی پس از سرکشیدن "جام زهر" توسط امامش و قبول قطعنامه‌ی آتش بس شورای امنیت سازمان ملل، آماده بازترکردن دروازه‌های اقتصاد ایران به روی سرمایه‌گذاری‌های خارجی و حراج نیروی کار و ثروت‌های کشور می‌شدند. آنان پیشاپیش از قبیل جنگ و تحریم‌های بین‌المللی اقتصاد ایران چاق و چله شده بودند

و اکنون می‌رفتند تا آماده میزبانی سرمایه‌های بین‌المللی در ابعاد علفی و گسترده شوند. اجرای طرح‌های بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول و امنیت برای سرمایه‌های سرازیر شده امپریالیستی نیاز به ثبات سیاسی داشت. نقشه حذف کامل زندانیان سیاسی از ماه‌ها پیش ریخته شده بود، در بحبوحه جوخه‌های مرگ و نشست‌های سری سران حکومت برای این کشتار عظیم، دید و بازدیدهای هیئت‌های مالی ایران و کشورهای غربی نیز در جریان بود. فراموش نکنیم که در این زمان سید علی خامنه‌ای (ریاست جمهوری)، علی اکبر هاشمی رفسنجانی (ریاست مجلس و ریاست ستاد فرماندهی کل قوا) و میرحسین موسوی پست نخست‌وزیری را بر عهده داشتند و وزرای ایشان علی اکبر ولایتی (وزیر امور خارجه)، حسن ابراهیم حبیبی (وزیر دادگستری)، سید محمد خاتمی (وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی و معاون ستاد فرماندهی کل قوا)، علی اکبر محشمی (وزیر کشور) و محمد محمدی ریشهری (وزیر اطلاعات) بودند.

در تابستان ۱۳۶۷ (۱۹۸۸) خمینی طی فتوایی فرمان قتل عام زندانیان سیاسی را داد. در این فرمان تاکید کرد: "کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پا فشاری کرده و می‌کنند محارب و محکوم به اعدام می‌باشند ... رحم بر محاربین ساده اندیشی است، ... امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمائید. ... والسلام. روح الله موسوی الخمینی"^۱

طبق این فتوا در عرض یک ماه هزاران زندانی سیاسی به دار آویخته شدند. همه به اتهام "منافق" و "ارتداد" به جوخه‌های مرگ سپرده شدند. این زندانیان در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای محاکمه شدند. سؤال "هیئت مرگ" این بود: "مسلمان هستی یا نه؟ از پدر و مادر مسلمان زاده شده ای یا نه؟"

تا کنون اسامی بیش از ۵۰۰۰ نفر از اعدام شدگان این تابستان خونین گردآوری شده اما کماکان کسی از شمار دقیق این قتل عام مطلع نیست.

^۱ رئیس هیئت قتل عام حسینعلی نیری (معاون قضائی دیوان عالی کشور)، اعضای هیئت قتل عام: اسماعیل شوشتری (دیوان عالی کشور)، علی مبشری، مصطفی پورمحمدی (دیوان عالی کشور)، ابراهیم رئیسی، مرتضی اشراقی (دادستان انقلاب تهران)

هنگام رخداد این جنایات سازمان‌یافته و تا سال ۱۳۷۰ هنوز قوانین کیفری نظام جمهوری اسلامی مکتوب و تدوین نشده بود. اما همانگونه که گفته شد روحانیون حاکم نیازی به آن نداشتند. چرا که طبق اصل ۸۵ قانون اساسی هر قانونی بدون اینکه در مجلس تصویب شود، در صورتی که مغایر با مبانی اسلام نباشد، به صورت «آزمایشی» توسط نهادهای مختلف قابل اجراست. چنین بود که تا سال ۱۳۷۰ احکام قضایی چون "سنگسار"، "شلاق" مجازات "بد حجایی"، اعدام زندانیان سیاسی با عنوان "محارب و مفسد فی الارض"، "مرتد" و ... به طور "آزمایشی" قاجعه هولناک کشتار یک نسل را رقم زد. وانگهی در نظام اسلامی قاضیان شرع مبنای تعیین اتهام و مجازات هستند و برای رسیدگی به "گناهان" مردم به کتاب‌های فقهی شرعی مراجعه می‌کنند. (همان طور که قبلاً گفتم، از رساله‌های خمینی و ملا محمد باقر مجلسی تا احادیث و روایات سیره پیغمبر). در واقع "قانون مجازات اسلامی" مجموعه‌ای است از مجازات‌های قرون وسطایی برای کسانی که به قوانین الهی و شرعی حکومت تن نمی‌دهند. در جمهوری اسلامی شلاق زدن و قپانی بستن و انواع شکنجه‌های دیگر "تعزیر" می‌گویند و نه شکنجه. به همین دلیل سران رژیم بیشرمانه مدعی‌اند که در نظام اسلامی شکنجه وجود ندارد!

مبانی الهی و شرعی اعدام مخالفین سیاسی در نظام جمهوری اسلامی

همان‌گونه که در بالا اشاره شد بنا بر اصل چهارم قانون اساسی کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، فرهنگی و سیاسی باید بر اساس موازین اسلامی باشند. مجموعه قوانین جزائی و مدنی نظام جمهوری اسلامی با تکیه بر احکام قرآنی و منابع شرعی مورد قبول روحانیون حاکم بر ایران تدوین شده‌اند و به اصطلاح مبانی الهی دارند. مثلاً، "مفسد فی الارض"، "محارب" و "مرتد". دو جرم "مفسد فی الارض" و "محاربه" متکی بر آیه‌هایی چون آیه ۳۳ سوره مائده در قرآن هستند: "کیفر آنها که با خدا و پیامبرش به جنگ بر می‌خیزند و اقدام به فساد روی زمین می‌کنند این است که کشته شوند یا بر دار شوند یا چهار انگشت از دست راست و پای چپ آنها بعکس یکدیگر بریده شود و یا از سرزمین خود تبعید گردند" و هم

چنین آیه ۸۰ سوره توبه در مورد مجازات منافقین "چه برای آنها (منافقین) استغفار کنی و چه نکنی، حتی اگر هفتاد بار برای آنها از خداوند طلب آمرزش نمایی، هرگز خداوند آنها را نخواهد بخشید زیرا که خدا و پیامرش را انکار کردند و راه کفر را پیش گرفتند. خداوند افراد فاسق و منافق را هدایت نمی کند."

آیه‌های بسیاری در قرآن در مورد ضرورت قتل کافران و مشرکان است و بطور کلی کسانی که در زمان محمد دعوت پیغمبر اسلام را برای مسلمان شدن و پیوستن به امت او قبول نمی کردند.^۱

روشن است احکام قرآن برای تکوین نظام قضائی یک کشور، آن هم کشوری چون ایران نمی توانست کافی باشد. برای رفع این کمبود بنیادگرایان اسلامی به کتب فقهی شرح احادیث خانواده پیغمبر و امامان بعد از او که مورد تأیید مراجع دینی هستند رجوع کردند. مثلاً از جمله مستندات مجازات "مرتد فطری" که روایتی است از معتبره عمارساباطی: "از امام صادق (ع) شنیدم که می فرمود: هر مسلمانی بین مسلمانان که از اسلام خارج شود و نبوت محمد(ص) را انکار کند و او را تکذیب

^۱ هم چنین می توان به آیه ۱۹۱ سوره بقره در قرآن در مورد قتل غیر مسلمانان رجوع کرد: "و هر آنجا که بر آنان دست یافتید بکشیدشان و آنان را از همانجا که شما را رانده اند برانید، و فتنه شرک بدتر از قتل است، و در کنار مسجد الحرام با آنان کارزار نکنید، مگر آنکه آنان در آنجا با شما کارزار کنند، و چون کارزار کردند بکشیدشان که سزای کافران چنین است"

یا آیه ۵ سوره توبه که مختص به قتل مشرکان است: "پس چون ماههای حرام به سر آمد، مشرکان را هر جا که یافتید بکشید و به اسارت بگیریدشان و محاصره شان کنید و همه جا در کمینشان بنشینید ولی اگر از (کفر) توبه کردند و نماز برپا داشتند و زکات پرداختند، آزادشان بگذارید که خداوند آمرزگار مهربان است."

و هم چنین آیه چهارم سوره محمد: "پس چون با کافران (حربی) روبه رو شوید، گردن هایشان را بزنید تا اینکه ایشان را به زانو در آورید (و در دست شما اسیر شوند) آنگاه (بندهایشان) را سخت استوار کنید، و پس از آن یا منت نهدید و رها کنید بدون فدیة یا فدیة بستانید و رها کنید و...."

"محراب بعد از دستگیر شدن، توبه اش پذیرفته نمی شود و کیفرش همان است که قرآن گفته. کشتن به شدیدترین وجه. حلق آویز کردن به فضاحت‌بارترین حالت ممکن. تعزیر باید پوست را بردرد، از گوشت عبور کند و استخوان را در هم شکند." (اظهارات آیت‌الله محمدی گیلانی حاکم شرع: کیهان، ۲۸ شهریور ۶۰)

در بین دولت‌مردان حاکم این عقاله مهاجرانی بود که افتخار نوشتن کتاب "نقد توطئه آیات شیطانی" در شهریور ۱۳۶۸ را از آن خود کرد. وی در این کتاب ضمن دفاع همه جانبه از فتوای قتل سلمان رشدی توسط خمینی به توضیح قوانین فقهی اعدام مرتد می پردازد. این کتاب سه بار توسط "انتشارات اطلاعات" تجدید چاپ شد. ایشان هم اکنون در لندن، محل زندگی سلمان رشدی زندگی می کند و مرتباً از تلویزیون بی بی سی فارسی در نقش قهرمان و رهبر "دمکراسی" خواهی سخن وری می کند!!

کند، خورش برای هر کس که از او شنیده باشد مباح است، و همسرش از روز ارتداد از او جدا می‌شود، و مالش میان ورثه‌اش تقسیم می‌شود و همسرش عده وفات می‌گیرد، و بر امام لازم است که او را بکشد و استتابه نیز نکند.»^۱

از جمله مستندات دیگر برای مجازات مرتد ملی صحیحه علی بن جعفر است. وی از امام موسی بن جعفر(ع) درباره مسلمانی که مسیحی شده پرسید، فرمود: "کشته می‌شود و استتابه نمی‌شود. پرسید: اگر مسیحی مسلمان شود سپس مرتد شود؟ فرمود: استتابه می‌شود اگر برگشت که هیچ و گرنه کشته می‌شود."^۲

"از جمله مستندات مجازات زن مرتد، صحیحه حماد است. از امام صادق (ع) درباره زن مرتد از اسلام پرسیدم، فرمود: کشته نمی‌شود، به کار شدید گماشته می‌شود، و از خوردنی و آشامیدنی جز آنچه جانش را حفظ کند منع می‌شود، و لباس خشن به او پوشانیده می‌شود و در اوقات نماز کتک می‌خورد."

البته رساله‌های علمای شیعه نیز از جمله منابع دیگر برای تدوین قانون مجازات اسلامی در نظام جمهوری اسلامی بوده است.

بی تردید این نیز ناکافی بود زیرا سامان دادن یک نظام قضایی اسلامی بر پایه احکام متحجر و پوسیده ۱۴۰۰ سال پیش آن هم در قرن بیست و یکم و آن هم در جامعه‌ای چون جامعه ایران که انقلابی ضد استبدادی را از سر گذرانده بود کار آسانی نبود. جایگزینی استبداد دینی به جای استبداد سلطنتی هرچند در درجه نخست با سرکوب و به قول خودشان با شمشیر ممکن شد اما برای به کارگیری این احکام، به روز کردن آنها موضوع جدی در مقابل نظریه‌پردازان نظام جمهوری اسلامی بود. برای این کار بنیادگرایان اسلامی به ویژه در ایران مکرراً به "عبدالقادر عوده"^۱ نویسنده عرب مراجعه کرده اند. کسی که سعی کرده حکم مرتد را بر مبنای قوانین حقوق جدید به روز کند. وی ارتداد را تهدیدی برای حکومت اسلامی دانسته، تهدیدی که حکومت را در معرض فروپاشی قرار می‌دهد:

^۱ شیخ حر عاملی، وسایل الشیعه الی التحصیل مسائل الشریعه، ۳۰ جلد، قم، ۱۴۱۲ ق، تصحیح مؤسسه آل‌البیت (ع).

^۲ شیخ مرتضی مطهری، پیرامون انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۸

"در همه نظام های سیاسی، اقدام برای "براندازی" جرم است و چون در نظام سیاسی اسلام، عقیده دینی است که پایه و اساس آن را تشکیل می دهد، از این رو "ارتداد" اقدام برای براندازی تلقی می شود. در حقیقت، همه نظام های حقوقی (و از آن جمله اسلام) اتفاق نظر دارند که براندازی اقدامی مجرمانه و قابل تعقیب و مجازات است و آنچه بین اسلام و قوانین امروزی تفاوت می کند، تحلیل شان از موضوع ارتداد است که از نظر فقه اسلامی، مصداق براندازی شمرده می شود؛ زیرا مکتب، زیر بنای نظام اسلامی است و برای پاسداری از "کیان نظام" به ناچار باید جلوی ارتداد را گرفت. اما در نظام های سیاسی دیگر، دین نقشی در زندگی اجتماعی ندارد و دولت صرفاً بر مبنای قوانین بشر شکل می گیرد."

البته خمینی نیز در عمل احکام الهی را به روز کرد: "پیامبر اکرم نبی الرحمة بود و اینهایی که دنبال غرب هستند خیال می کنند احکام اسلام خشونت دارد اینها اصلاً نمی دانند که این احکام برای چیست؟ مثل این است که طبیب کرد برداشته و شکمی را پاره می کند تا غده سرطان را بیرون کند ... یک نفر که مملکت یا گروهی را فاسد می کند و قابل اصلاح نیست باید او را برای تادیب و حفظ جامعه نابود کرد... اعدام های اسلام اعدام رحمت است."^۱

موضوع تجاوز جنسی در زندانهای جمهوری اسلامی

سیستم قضایی به ویژه آن جا که مستقیماً به زندان و زندانی ربط دارد بسیار پیچیده است. به طبع در یک نظام دینی این پیچیدگی بیشتر است. در جمهوری اسلامی ادغام دین و دولت به شکل فشرده ای در سیستم قضایی نمود یافته است. قوانین قضایی مستقیماً از آموزه های قرآن و احادیث و شرع نشأت می گیرد. باورها و ارزشها و اخلاقیات اسلامی در جز به جز این قوانین و رفتار واضعان و مجریان آن خود را نشان می دهد. زندانبان و بازجو و شکنجه گر بر پایه این ارزشها و اخلاقیات عمل می کنند. تجاوز جنسی به ویژه به زنان زندانی در دهه ۶۰ حاصل چنین باورها و ارزشهای دینی بوده است. در قوانین رسمی مجازاتهای اسلامی به هیچ بندی

^۱ خمینی - صحیفه نور

نمی‌توان برخورد که به شکلی تجاوز به زن زندانی را مجاز بشمارد. اما در اسلام "تصرف" اسرا حلال است. زندانی سیاسی نیز می‌تواند اسیر جنگی و غنیمت محسوب شود. در احکام و احادیث فقه اسلامی دختران باکره به بهشت می‌روند. به همین دلیل به دختران مجاهد باکره قبل از اعدام تجاوز می‌شد تا مانع از ورودشان به بهشت شوند. البته که این عمل بخشی از انجام فریضه دینی زندانبانان محسوب شده و موجب ثواب برای تجاوز کننده است. وانگهی تجاوز به زن زندانی سیاسی به ویژه زندانیانی که در مقابل هر شکنجه‌ای مقاومت می‌کردند وسیله‌ای برای درهم شکستن آنان بود. نگارنده خود با یکی از بستگان دختری که در پائیز سال ۶۰ قبل از اعدام مورد تجاوز قرار گرفت تماس داشته و او از خاطرش نرفته که روز پس از اعدام پاسداری با یک جعبه شیرینی به خانه آنان مراجعه کرد و ضمن اعلام خبر اعدام این دختر زندانی سیاسی شیرینی دامادی خود را به آنان داد.

با اینکه برخی خانواده‌های این جانباختگان به افشای تجاوزجنسی به فرزندان‌شان پرداختند اما برای اولین بار با انتشار خاطرات منتظری بود که رسماً از این واقعه هولناک پرده برگرفته شد. او بود که در نامه‌ای به خمینی نوشت: "آیا می‌دانید که در برخی زندان‌های جمهوری اسلامی دختران جوان به زور مورد تجاوز قرار می‌گیرند..." (خاطرات حسینعلی منتظری).

دهها کتاب خاطرات زندان و اسناد منتشر شده در این مورد شهادت می‌دهند که بازجویان و شکنجه‌گران کار خود را با وضو گرفتن آغاز می‌کردند. با تلاوت قرآن و نوحه خوانی شلاق می‌زدند و همه مراحل شکنجه از شلاق و کابل زدن تا تجاوز برای شکنجه‌گران نظام جمهوری اسلامی فریضه دینی محسوب می‌شد. نابودی مرتدین و منافقین برای پرسنل شکنجه‌گران و بازجویان خود عبادت در پیشگاه خدا بود. "منافق کشی، کافر کشی، جهاد ماست" شعاری بود که پاسداران و توابان برای ایجاد رعب و وحشت در بندهای زندان اوین و یا گوهر دشت فریاد می‌زدند. این شعار بخوبی رابطه میان فریضه دینی و کشتن دگر اندیشان را نشان می‌دهد.

سخن پایانی

قوه قضائیه از ارکان نظام جمهوری اسلامی و قانون اساسی جمهوری اسلامی است. قانون اساسی بیان توازن قدرت طبقاتی در جامعه و برای حفظ آن است. قانون، قواعد سلطه طبقاتی در جامعه را تعیین می‌کند. بازتاب سلطه اقلیتی از جامعه بر اکثریت مردم تحت ستم و استثمار است. حافظ و مدافع کلیه روابط تولیدی استثمارگرانه، روابط اجتماعی ستمگرانه و ایده‌های سنتی و ارتجاعی حاکم بر جامعه است. سیستم قضایی ایران که متکی بر چنین قانون اساسی است، این مجموعه ارتجاعی را حفاظت و دوام آن را تضمین می‌کند. به ویژه، آئینه تمام‌نمای ویژگی اصلی جمهوری اسلامی یعنی درهم تنیدگی دین و دولت است. تغییر این قانون یعنی تغییر این شرایط سیاسی/ اجتماعی؛ امری که در گرو سرنگونی جمهوری اسلامی است. روبه سرکوب‌گرانه قوه قضائیه با تغییر رئیس جمهور عوض نمی‌شود. حتی اگر کودتای انتخاباتی نمی‌شد و در سال ۸۸ موسوی یا کروبی رئیس جمهور می‌شدند این روبه ادامه می‌یافت. همان طور که دیدیم در زمان ریاست جمهوری خاتمی نیز ادامه یافت.

محتوای اتهامات جناح "اصلاح طلب" حکومت به جناح غالب درباره "بی‌قانونی" و مطالبه‌ی "اجرای قانون اساسی" هیچ ارتباطی به توده‌های مردم و حقوق آنان ندارد. آنان بر سر رعایت حقوق جناح‌های قدرت دعوا دارند. اینکه نوبت یکدیگر را در اداره این نظام دهشت و نکبت رعایت کنند. دعوای میان آنان نشانه‌ای است که ساختارهای قانونی جمهوری اسلامی کارآئی خود را نه فقط در مطیع نگاه داشتن مردم بلکه در تنظیم روابط میان حاکمان از دست داده است. قانون اساسی، همراه با زنگری آن در سال ۶۷، ناظر بر حقوق گرایش‌های گوناگون طبقه حاکمه، نهادهای متعدد روحانیت شیعه و جناح‌های متعدد قدرت نیز تنظیم شده بود. از این رو هر محدودیتی علیه بخش‌هایی از هیئت حاکمه و یا نهادهای روحانیت توسط هر جناحی از حکومت، "غیرقانونی" محسوب می‌شود. زمانی که موسوی از "طرفیت‌های قانون اساسی" نام می‌برد منظورش اشاره به بندهایی از این قانون است که از همان ابتدا با این هدف وضع شده تا بتواند انسجام درونی کل حاکمیت را حفظ کند. هدف تامین حقوق مردم نیست، تامین حق جناح خود است که توسط

جناح دیگر پایمال شده و کل حاکمیت جمهوری اسلامی را به خطر انداخته است؛ مشاجره‌ای که به قوه قضائیه نیز تسری یافته است. قوه قضائیه‌ای که هرگونه مشروعیت خود را حتی در نزد حاکمان از دست داده و به بحران عمیقی گرفتار شده است.

در میان "اصلاح طلبان" بحث‌های فراوانی در ارتباط با اصلاح نظام قضایی در جریان است. اینکه این بحثها تا چه حد جدی یا عملی است موضوعی مربوط به آینده است. اما از همین حالا باید به منطق و پایه‌های ایدئولوژیک حقوقی این جناحهای اصلاح طلب "نشان می‌دهد که هدف واقعی شان پیشبرد تغییراتی به نفع حقوق پایه ای مردم نیست بلکه هدف ترمیم و کارآمد کردن قوه قضائیه و پیشبرد منافع جناحی خود است. اغلب آنان حاضر نیستند از مبانی الهی حق در زمینه قوه قضائی گسست کنند. برای نمونه می‌توان به اکبر گنجی رجوع کرد. وی حتی زمانی که می‌خواهد دلیلی حقوقی برای به محاکمه کشیدن امثال احمدی‌نژاد به جرم "جنایت علیه بشریت" اقامه کند، از مبانی الهی دل نمی‌کند و هنوز با رجوع به قرآن می‌خواهد مصادیقی برای "جنایت علیه بشریت" را جستجو کند. او می‌گوید: "هرکس کسی را جز به جرم قصاص قتل، یا به جزای فساد در روی زمین بکشد مانند این است که همه مردم را کشته باشد." (مائده ۳۳)^۱ اینها هنوز دنبال توجیحات شرعی برای "مدرنیسم" تازه‌یافته‌ی خود هستند. هنوز می‌خواهند بشریت قرن بیست و یکم را وامدار ایده‌های اخلاقی قرآن قلمداد کنند. وامدار آیه‌ای که حتی کلمات و ترکیب جملاتش نشانی از عصر بربریت است. هنوز ایراد چندانی در کشتن انسانها به "جرم قصاص قتل" یا "جزای فساد در روی زمین" نمی‌بینند. اخلاق پدیده‌ای تاریخی است و با تغییر نظام اجتماعی بشر تغییر کرده است. تحمیل اخلاقیات جوامع دوران عروج ادیان ابراهیمی به جوامع عصر کنونی تنها دوام رنج انسان و انحطاط اخلاقی مملو از فریب و دروغ را می‌تواند تولید کند و دیگر هیچ.

^۱ گنجی، مقاله «موازنه ی قوای رژیم و دموکراسی خواهی...»

امروز باید برای جامعه ای کیفیتا متفاوت از جمهوری اسلامی مبارزه کرد. بدین منظور لازم است، در تمایز با نظام جمهوری اسلامی، مختصات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جامعه نوین را ترسیم کنیم و بپرسیم جامعه ما برای حل مشکلات خود به چه نوع قدرت دولتی نیاز دارد؟ نظام قضایی آن بر چه اصولی استوار خواهد بود؟ بدون بحث در مورد این موضوع، آگاهی همگانی از آنچه که نیاز جامعه ماست و امکان پذیر نیز هست، رشد نمی کند. بدون شناخت و نقد عمیق و همه جانبه از استانداردهای قضایی حاکم و همچنین بدون شناخت و کسب آگاهی از تاریخ و تجارب ارزشمندی که بشر در زمینه نظام قضایی طی صد سال گذشته کسب کرده، ترسیم آینده ممکن نیست. انقلاباتی که در قرن بیستم صورت گرفت منبع رجوع مهمی برای دست یابی به استانداردهای کیفیتا متفاوت در زمینه قضایی هستند. به خصوص جمع بندی از نقاط مثبت و منفی تلاشهایی که برای ایجاد جوامع سوسیالیستی در شوروی و سپس چین سوسیالیستی صورت گرفت. اینها می توانند منبعی غنی برای پایه گذاری استانداردهای کیفیتا مردمی تر، عادلانه تر، سکولارتر، مترقی تر و انقلابی تر باشند. تنها با تکیه بر چنین شناخت و آگاهی از تجربه بشر است که می توان تضمین کرد فداکاری امروز مردم نه برای بازگشت به گذشته و تکرار آن، بلکه برای رفتن به سمت فردای روشن باشد. فردایی که کمترین عیارش آزادی انسانها از هرگونه قید و بند طبقاتی، جنسیتی، مذهبی و نژادی است. در جامعه ای آینده ما قوانین نه برای توجیه و حفظ مناسبات استثمارگرانه و ستمگرانه، نابرابری و بی عدالتی بلکه برای محو آن ها خواهند بود؛ نه برای سرکوب عقاید و افکار بلکه پشتوانه ای برای شکوفایی عقاید و ایده های متفاوت خواهند بود.

سران جمهوری اسلامی می دانستند چه نوع جامعه ای می خواهند و قوانینی برای دست یافتن به آن و بازتولید آن وضع کردند و به زور قوه قهر اعمال کردند. تغییر این قانون اساسی فقط در صورت سرنگونی نظام جمهوری اسلامی ممکن است؛ سرنگونی با هدف استقرار جامعه ای که در آن دولت دارای هیچ ایدئولوژی رسمی نباشد، عقیده و مرام و جنسیت و ملیت و نژاد معیاری برای حقوق شهروندی نباشد، برای ابراز عقیده مخالف در هر شکل هیچ حد و حصر و نیازی به مجوز نباشد، اعتراف به جرم بی اعتبارترین سند آئین دادرسی تلقی شود، هر شکل و درجه از

فشار جسمی و روحی به زندانی سیاسی و غیر سیاسی حکم شکنجه را داشته و غیرقانونی باشد؛ و اعدام شایسته‌ی عصر برده داری اعلام شود. به یک کلام، قوانین نه برای چارمیخ کردن جامعه در جایی که هست بلکه بردن آن به سمتی باشد که دیگر نیازمند قوه قهریه و قضائیه و کلا دولت نباشد و انسان‌ها در تعاونی آگاهانه و داوطلبانه، بدون تقدس مالکیت و سلسله مراتب اجتماعی، به تولید و بازتولید زندگی مادی، علمی، هنری و فرهنگی خویش بپردازند. تا رسیدن به آن جا راه طولانی و پرپیچ و خم است اما آن چنان افق درخشان و ممکن است که هر لحظه از زندگی را باید به پیش گذاشت.

زخمی همیشه تازه!

سایت هشت مارس

به مناسبت ۱۶ امین سالگرد کشتار ۶۷

سپتامبر ۲۰۰۴ (۱۳۸۳)

۱۶ سال از قتل عام زندانیان سیاسی توسط اسلاميون حاکم بر قدرت در ایران گذشت، اما پرونده این جنایت هم چنان باز است و هم چنان تازه.

۱۶ سال از قتل عام زندانیان سیاسی می‌گذرد، اما هم‌چون زخمی فراموش ناشدنی بر پیکر مردم ماست زخمی که تنها مرهمش سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و محاکمه و مجازات آمرین و عاملین این جنایت است.

۱۶ سال از قتل عام هزاران هزار زندانی سیاسی انقلابی و کمونیست می‌گذرد، اما خاطره و یاد آنان در ذهن مردم ما هم چنان جاری است چرا که آنان سمبل جامعه ای متفاوت و آینده ای روشن و تابناک بودند. آنان رویایی در سر داشتند که به جانشان گره خورده بود.

آنان سمبل مقاومت و مبارزه مردم ایران علیه رژیم جمهوری اسلامی بودند. آنان تاریخ سرفرازی مردم ما در مقابل یکی از ارتجاعی‌ترین و ضد انسانی‌ترین حکومت‌های معاصر هستند. حکام اسلامی ناچار شدند هم‌چون صدر اسلام با اتکا بر شمشیر و خون بر مردم حکومت کنند. شمشیر و خون در مقابل بهترین‌های جامعه که حاضر نبودند ذره ای در مقابل این مرتجعین کوتاه بیایند و سازش کنند.

بسیاری از این مبارزین زنایی بودند که بر بال‌های انقلاب ۵۷ در فضای سیاسی کشور به پرواز درآمدند، زنجیرهای سنت را شکستند، ترانه آگاهی خواندند. آنان در زندانها تحت شدیدترین شکنجه‌های قرون وسطایی قرار گرفتند تا شوق پرواز را برای همیشه فراموش کنند. بسیاری از آنان جان خود را بهای جاودان کردن شوق پرواز در خاطره میلیون‌ها زن کردند.

امروز نسل جوان انقلابی تولد یافته است، نسلی که خواب حاکمان اسلامی را آشفته کرده است. نسلی که قد می‌کشد، تشنه آگاهی است و تاریخ نسل قبلی خود را در گلزار خاوران و هزاران گور بی‌نام جستجو می‌کند. نسلی که تولدش مرگ جمهوری اسلامی را خبر می‌دهد. نسلی که بسیاری از آنان فرزندان و نزدیکان هزاران انقلابی و کمونیستی هستند که جان خود را بهای مقاومت و مبارزه‌ای کردند که نوید رهایی و آزادی مردم ما را داشت. نسلی که همراه با هزاران هزار خانواده زندانیان سیاسی قتل‌عام شده در پی زنده نگهداشتن خاطره این مقاومت و آرمان‌خواهی شگفت آور است.

پیکار خاطره‌ها بخش مهمی از مبارزه برای سرنگونی رژیم اسلامی است. رژیم اسلامی سالهاست کوشیده تا فراموشی خشونت‌باری را به مردم تحمیل کند. آنها می‌خواهند این خاطره به ذهن نسل جوان راه نیابد. چرا که این خاطره به ساختن دنیایی دیگر گره خورده است. حکام اسلامی خیال می‌کردند که با حذف فیزیکی هزاران زندانی سیاسی می‌توانند آنان را از تاریخ حذف کنند و پیوند نسل قبل را با نسل تولد یافته کنونی قطع کنند. رژیم اسلامی در این توطئه فراموشی و از بین بردن حافظه تاریخی مردم تنها نیست. برخی از روشنفکران نیز که دنباله‌رو دارودسته خاتمی شدند و شعار آشتی ملی و فراموش کردن گذشته را دادند، در حقیقت آب به آسیاب حاکمان اسلامی ریختند. بخشی از اینان که در جنبش زنان فعالند تحت توجیهات تئوریک شعار "تساهل" یا همزیستی با رژیم اسلامی را در میان زنان موعظه کردند. اینان همزیستی با رژیمی را که مرتکب این جنایت شده است را تبلیغ کردند و شاید به نشانه همزیستی با مرتجعین اسلامی در مورد این جنایت سکوت اختیار کردند. این گروه زنان که از تربیون نسبتاً وسیعی برخوردارند، هرگز کشتار ۶۷ را مطرح نکرده‌اند. چرا که خوب می‌دانند که برای همزیستی با این رژیم و ضدیت با ایده انقلاب باید در پیکار خاطره‌ها، در کنار حکام اسلامی قرار گیرند. این زنان برای تحکیم ائتلاف و همکاری خود با دوم‌خردادی‌ها شعار "فراموش کنیم" را در برنامه خود قرار دادند چرا که دو‌خردادی‌ها خود از مجریان و عاملان جنایات دهه ۶۰ و قتل عام ۶۷ هستند که امروز لباس روزنامه نگار و منتقد جناح محافظه کار بر تن دارند. عده ای دیگر از فعالین جنبش زنان در ایران که

فعالیت‌های خود را در حصارهای تنگ فعالیت "ان جی اویبی" محدود کردند، نیز لزومی به یادآوری این جنایت و حماسه مقاومت زنان زندانی سیاسی نمی‌بینند. چرا که خاطر بلند زنانی که شکنجه گران اسلامی را به زانو در آوردند، خاطره پرواز در افق‌های وسیع و گسترده رهایی زنان است.

آن سوی پیکار خاطره‌ها هزاران هزار خانواده قتل عام شدگان ۶۷ و کلیه کسانی که از آغاز قدرت‌گیری رژیم اسلامی به قتل رسیدند، ایستاده‌اند و سال‌ها زیر ضرب و شتم پاسداران رژیم یاد آن مبارزین را بر سر گورهای جمعی بی نام و نشان زنده نگهداشته‌اند. هزاران هزار دختر و پسر جوانی که خاطره پدران و مادران و سایر نزدیکان خود را با شکوفه باران گورهای آنان پاس می‌دارند. بازماندگان نسل قبلی که جان سالم بدر برده‌اند و آرمان نسل خود را در شعر و قصه و سرود در گوش نسل جوان می‌خوانند. و اکثریت مردمی که از حاکمان اسلامی تنفر دارند و جنایات امروز آنها را با جنایات سالهای پیشین یکی می‌دانند و می‌دانند جمهوری اسلامی فقط با سرکوب و قتل و زندان می‌تواند به حیات خود ادامه دهد.

پیکار خاطره‌ها نه برای سوگواری است و نه برای افسوس گذشته را خوردن، بلکه برای ساختن آینده است. آینده‌ای که پرچمدار آن زنان و مردانی هستند که جسورانه در جستجوی آگاهی و فرا گرفتن درسها و تجارب نسل قبلی‌اند. نسلی که نیاز به الگو دارد. نسلی که گلزار خاوران را شکوفه باران می‌کند نسلی که کنجکاوانه و با حیرت و شگفتی به درجه از خودگذشتگی و جسارت مبارزین جوان نسل قبلی خود می‌نگرد. نسلی که با اشتیاق به تاریخ نسل قبلی خود گوش می‌سپارد و اشتیاق شنیدن هرچه بیشتر این تاریخ را از بازماندگان نسل قبلی دارد.

پیکار خاطره‌ها پیکاری جهانی است از شیلی تا آرژانتین ادامه می‌یابد. و هزاران مادر خواهر و همسر و فرزند را در حلقه ای جهانی قرار می‌دهد.

نسل جوانی که می‌خواهد آینده را بسازد و در هر آجر این آینده نقشی از انقلابیون جوان نسل پیشین را می‌بیند که در بیدادگاههای جمهوری اسلامی به دار آویخته شدند و سرشار از عشق به جهانی عاری از ستم و استثمار بودند و سرود رهایی بر لب بر چوبه‌های دار بوسه زدند.

۱۵ سال گذشت!

سایت هشت مارس

سپتامبر ۲۰۰۳ (۱۳۸۲)

۱۵ سال از قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ می‌گذرد. ۱۵ سال است که خانواده‌های این جان‌باختگان علی‌رغم سرکوب جمهوری اسلامی، هر سال شهریور ماه در گلزار خاوران و سایر گورهای جمعی زندانیان سیاسی گرد می‌آیند تا خاطره آنان را گرامی دارند.

۱۵ سال است که نیروهای آزادیخواه و مترقی هر ساله با برپایی مراسم یادبود و تظاهرات نگذاشتند غبار زمان بر خاطره این مبارزین بنشیند.

۱۵ سال است که ما هر سال یاد این عزیزترین فرزندان مردم را گرامی می‌داریم و فاجعه ۶۷ را بعنوان سند جنایت جمهوری اسلامی افشا می‌کنیم. تا زمانی که سران رژیم جمهوری اسلامی بعنوان مسئولین این قتل عام محاکمه و مجازات شوند، تکرار خواهیم کرد.

آنقدر خواهیم گفت تا پرونده این جنایت هولناک در معرض نگاه مردم جهان قرار گیرد. آنقدر خواهیم گفت تا زمانی که این فاجعه در کتب درسی بخشی از تاریخ مرتجعین جمهوری اسلامی شود. آنقدر تکرار خواهیم کرد تا به حافظه جمعی همه نسل‌ها تبدیل شود. تا مرتجعین اسلامی در هر رنگ و جامه‌ای برای همیشه در زباله‌دان تاریخ دفن شوند.

فرمان قتل عام زندانیان در سال ۶۷ را شخص خمینی داد. زندانیان سیاسی را دسته دسته پس از محاکمات چند دقیقه‌ای به جوخه‌های مرگ سپردند. در تابستان ۶۷ بهای نه گفتن به جمهوری اسلامی مرگ بود. کارگزاران مرگ اجساد این قربانیان را در خفا در گورهای جمعی دفن کردند. هزاران زندانی در این شهریور شوم به قتل رسیدند. برخی از زندانیان سیاسی این سال‌ها که جان سالم بدر بردند،

بیاد می‌آورند ماشین‌های بزرگ کانتینر را که آن روزها مرتب در حال رفت و آمد به محوطه زندان بودند. آنها بیاد می‌آورند هم‌بندانی را که ماموران زندان با خود بردند و هرگز بازنگشتند. آنها بیاد می‌آورند که بسیاری از بندها و سلول‌ها خالی از زندانی شد.

شهریور ۱۳۶۷ تابستان فراموش نشدنی است. چرا خمینی فرمان قتل عام زندانیان سیاسی را داد؟ پایان جنگ توام بود با وضعیت ضعف و بحران رژیم جمهوری اسلامی. در مرداد ۶۷ خمینی با قبول آتش بس به جنگ ایران با عراق خاتمه داد. بالاکشیدن جام زهر توسط خمینی بیان ورشکستگی سیاسی ایدئولوژیک خمینی و نظام جمهوری اسلامی بود. این کشتار پاسخ سران حکومت به این ورشکستگی نیز بود. در آن تابستان هولناک کل هیئت حاکمه جمهوری اسلامی بر سر این کشتار توافق داشتند. آن‌روزها هنوز رژیم به جناح "اصلاح طلب" و "محافظه کار" تقسیم نشده بود. بسیاری از سردمداران دو خردادی پست و مقام داشتند و سازمان‌های امنیتی و سرکوبگر رژیم را اداره می‌کردند. برخی از آنان چون سعید حجاریان و اکبر گنجی رسماً در کنار حسین شریعتمداری‌ها به بازجویی زندانیان سیاسی می‌پرداختند.

هدف دیگر از این کشتار، موضوع بازسازی پس از جنگ طبق فرامین بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بود. ورود سرمایه‌های خارجی نیاز به ثبات و امنیت داشت. ثباتی که خودشان بهتر از هر کسی می‌دانستند معنی‌اش برای اکثریت مردم ایران خانه خرابی، فقر و فلاکت و اختناق بیشتر بود. قتل عام زندانیان سیاسی موثرترین ابزار سرکوب نارضایتی مردم در آن دوره و ایجاد جو اختناق مرگبار بود. با این قتل عام می‌خواستند از مردم زهر چشم بگیرند. اما مهمتر از اینها زندانیان سیاسی سمبل نمادین جامعه بود، انعکاس فشرده مردمی بود که به ارتجاع اسلامی تسلیم نشده بودند. هر زندانی سیاسی جرعه حریقی بود که می‌توانست طومار ننگین جمهوری اسلامی را به آتش کشد. زندانیان سیاسی سمبل مقاومت و آگاهی مردم ایران بودند. آنها مبارزین نسلی بودند که همراه با مردم بار انقلاب ضد سلطنتی را بدوش کشیدند. دارودسته خمینی تیغ سلاخی دستاوردهای انقلاب و آمل و آرزوهای مردم را کمر بسته بودند. زندانیان سیاسی شجاعانه در مقابل این

میوه‌چینان انقلاب ایستادگی و مقاومت کردند چرا که پرچمداران جامعه‌ای نوین و دمکراتیک بودند.

مهمترین درسی که جان‌باختگان سال ۶۷ به ما دادند این بود که: هرگز ستم‌دیدگان نتوانسته‌اند از طریق سازش با ستمگران به خواسته‌ها و آرزوهای‌شان دست یابند.

در آن روزها جلال‌الدین جمهوری اسلامی محبوب‌دول غربی بودند. بهمین جهت دول غربی با سکوت رضایت‌مندانانه تلویحا این کشتار را تأیید کردند. نهادهای حقوق بشر نیز دم بر نیاوردند. برخی روشنفکران و هنرمندان سازشکار نیز در قبال امتیازاتی حقیر، بطرز شرم‌آوری سکوت کردند.

کشتار زندانیان سیاسی نه اولین و نه آخرین جنایت رژیم اسلامی بود. جمهوری اسلامی با سرکوب زنان شروع کرد. سپس به سرکوب ملل تحت ستم کرد، عرب و ترکمن و ... پرداخت. به سرکوب آزادی‌های بدست آمده توسط انقلاب پرداخت و با قتل بسیاری از نویسندگان و روشنفکران ادامه داد. قتل زهرا کاظمی عکاس و خبرنگار جسور از آخرین پرونده‌های ننگین رژیم اسلامی است که بدلیل شرایط بین‌المللی و پیگیری خانواده او و هم‌چنین بسیاری جریانات آزادیخواه به بیرون درز پیدا کرده است. تجاوز و قتل زهرا کاظمی نماد و سمبل تجاوز و قتل هزاران زن زندانی سیاسی در جمهوری اسلامی است. دستگیری و شکنجه بسیاری از جوانان و دانشجویان در روزهای اخیر تداوم همان شیوه معمول جمهوری اسلامی است، اما این بار در شرایط متفاوت با سال ۶۷. امروز رژیم کاملاً مشروعیت خود را نزد مردم از دست داده است. کلیه ترفندهای سران جمهوری اسلامی مانند پروژه دوم خرداد ورشکسته شده‌اند. موج مبارزات توده‌ها سراسر کشور را فرا گرفته است. خواست سرنگونی رژیم اسلامی، خواست اکثریت مردم است که صدای آن را در نبردهای شبانه خرداد ماه همه جهان شنیدند. نسل جوان پا به صحنه سیاسی گذاشته و مصممانه عزم سرنگونی رژیم اسلامی را کرده است. دول غربی بویژه آمریکا تلاش دارند تا ابتکار سرنگونی رژیم را بدست گیرند تا بتوانند دولت مورد نظر خود را جایگزین کنند. خلاصه پرچم‌های گوناگونی برافراشته شده تا چگونگی سرنگونی رژیم و آلترناتیو بعدی را تعیین کنند.

در چنین اوضاعی است که جنبه‌ای دیگر از این فاجعه هولناک را بر پیکر مردم ایران و بلاخص نسل جوان می‌بینیم. کلیه سران حکومت از طرق مختلف سعی کردند این جنایت را پنهان نگاهدارند. حتی جریانات باصلاح طلب نیز برای سرپوش گذاردن بر این جنایت ترفندهایی را بکار بردند. آنها سعی کردند جنایات رژیم را به قتل‌های زنجیره‌ای در سال ۷۸ محدود کنند. زمانی هم که این جنایت با پیگیری خانواده‌های جانبختگان و جریانات آزادیخواه برملا شد، آنها ابتدا سعی کردند وجود چنین کسانی و تاریخ این نسل را کتمان کنند و وقتی موفق نشدند سعی کردند و هنوز هم می‌کنند تا تصویری مبهم و تحریف شده از این مبارزین سیاسی به نسل جوان بدهند.

رژیم با این قتل‌عام تلاش کرد پیوند نسل جوان را با نسل پیش از خود قطع کند. نسل جوان را محروم از تجارب و آگاهی نسل پیش از خود کند. کل هیئت حاکمه جمهوری اسلامی با این دورنگری پلیدانه دست به این قتل‌عام زد. و این کمبود در این روزها پرقدردت در مقابل نسل جوان کنونی قرار گرفته است. اما می‌توان و باید اهداف هیئت حاکمه اسلامی را از این کشتار نقش بر آب کرد.

نسل جوان کنونی برای اینکه بتواند پرچمدار پیروز مبارزات مردم باشد باید راه خود را آگاهانه بیابد. همانگونه که جانبختگان سال ۶۷ زندگی خود، راه خود و مرگ خود را آگاهانه انتخاب کردند. نسل جوان باید پیگیرانه با نسل مبارز پیش از خود پیوند برقرار کند. تجارب و آگاهی این نسل را که زیر خاک مانده است بیرون کشد. باید بار دیگر گلزار خاوران و صدها گور جمعی دیگر میعادگاه شوند. نسل جوان کنونی باید تاریخ نسل پیش از خود را جستجو کند، به آن اتکا کند. ببیند که نسل قبل فشرده چه آمال و آرزوهای انقلابی بود. چگونه راه خود را آگاهانه انتخاب کرد.

نسل جوان کنونی و مبارزین قدیمی باید با پشتکار و سنجیده یکدیگر را جستجو کنند. یک بخش مهم آگاهی، دانستن تاریخ است. بخش مهمی از آگاهی نسل کنونی آگاهی از تاریخ نسل قبلی خود است تا بتواند در صحنه پرپیچ و خم مبارزات سیاسی محکم و با اطمینان گام بردارد.

مبارزین سیاسی که هنوز راه یاران خود و تجارب گرانبهای مبارزات آنان را در دل و جان دارند، باید هر چه بیشتر فشرده تجارب خود را در اختیار نسل جوان قرار

دهند. باید عمیقترین پیوند را با آنان برقرار کنند. باید درسهای شکست و پیروزی خود را بی دریغ و پیگیرانه در اختیار نسلی قرار دهند که رژیم تلاش کرده است آنان را بی‌پشتوانه نسل قبلی در صحنه نبرد تنها و دست خالی قرار دهد. این واقعی‌ترین گرمیداشت خاطره جانب‌اختگان است. آنان نیاز به مجلس سوگواری ندارند. چرا که به قول شاعر زنده یاد شاملو: مردگان آن سال عاشق‌ترین زنده‌ها بودند!

ما ۵ سال پیش در دهمین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی شعار "فراموش نخواهیم کرد، عفو هم نخواهیم کرد" را پیش گذاشتیم. در این زمان دو خردادیه‌ها و جریان‌ات طرفدار آنان سعی می‌کردند بین منافع زنان و جمهوری اسلامی پل آشتی بزنند. ما بر سر این شعار بشدت مورد حمله نیروهای مدافع دو خرداد بودیم. آنها می‌دانستند که این شعار جای هیچگونه سازش با مرتجعین رنگ عوض کرده اسلامی باقی نمی‌گذارد. این شعار پنبه کارزار دعوت مردم به آشتی به نظام جمهوری اسلامی را می‌زد. آنها به ما می‌گفتند این شعار "خشن و مردانه" است و برازنده تشکلات زنان و جنبش زنان نیست! آنها می‌گفتند اشکالی ندارد فراموش نکنید! اما بهتر است عفو کنید! ما به آنها گفتیم شما می‌خواهید قربانی و جنایتکار را هم کاسه کنید! آن روزها ما و بسیاری از نیروهای انقلابی و آزادیخواه مصرانه در مقابل این جریان‌ات ایستادیم و بر شعار خود پای فشردیم. این شعار در حقیقت از دل مبارزات خانواده‌های جانب‌اختگان سیاسی بیرون آمده است. مبارزاتی که تا کنون بویژه در داخل کشور، بار اصلی‌اش بر دوش مادران، خواهران و همسران این جانب‌اختگان بوده است.

تلاش برای تحقق شعار "فراموش نخواهیم کرد، عفو هم نخواهیم کرد" باید یکی از اصلی‌ترین خواسته‌های مبارزات جاری شود. آمال، آرزوها و راهی که جان‌باختگان فاجعه ۶۷ رفتند نباید فراموش شود. آنان مدافعین پیگیر و جسور آزادی و رهایی همه ستمدیدگان بود. جلادان آنان نباید عفو شوند. آنان نه فقط جلاد هزاران مبارز سیاسی بودند، بلکه میلیون‌ها زن را در موقعیت بردگی قرار دادند. اکثریت ستمدیدگان را به ورطه نابودی فقر و اعتیاد و فحشا کشاندند. اینها باید بهای نه فقط قتل عام زندانیان سیاسی بلکه بهای به ویرانی کشیدن کل جامعه ایران را بپردازند.

عفو کردن مسئولان قتل عام کشتار ۶۷، عفو کردن نظام و سیستمی است که از هر منفذش خون و چرک جاری است. نسل جوان با سر دادن این شعار با همه کسانی که می‌خواهند نظم جهنمی کنونی را بطریقی دیگر تکرار کنند، مرز تمایز خود را خواهد کشید. نسل جوان با سر دادن این شعار در حقیقت پرچمدار خشم و نفرت مردم از ارتجاع اسلامی است. این شعار همه مبارزینی است که همانند جانباختگان سال ۶۷ حاضر نیستند بر سر منافع مردم ذره ای با ستمگران سازش کنند.

گرامی باد خاطره کلیه زندانیان سیاسی جانباخته در سال ۱۶۷!

یادشان جاودان، راهشان پر رهرو باد!

نه خاموشی، نه فراموشی!

سخنرانی در مراسم چهاردهمین
سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی
لندن ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۲
فصلنامه هشت مارس، شماره ۶ آبان ۱۳۸۱

با سلام به همه شرکت کنندگان
سخنم را با درود به کلیه جانبختگان سال ۶۷ که با شجاعت به پای چوبه‌های
دار رفتند و سر دادند و سر ندادند، آغاز می‌کنم.
و با درود به همه زنان و مردانی که چه در زندان‌ها و چه در خارج از زندان
لحظه‌ای از مبارزه برای جهانی بهتر، علیه ارتجاع اسلامی باز نایستادند.
آیا ما می‌توانیم قتل عام هزاران هزار مبارز و انقلابی، در مرداد و شهریور ماه
سال ۶۷ را فراموش کنیم؟
آیا ما می‌توانیم تل‌دمپایی‌هایی را که در حسینیه اوین و آمفی تئاتر گوهردشت
که هر کدامشان نشانی از مبارزی بود که لحظه‌ای پیش به دار آویخته و یا تیرباران
شده را فراموش کنیم؟
آیا ما می‌توانیم فرمان قتل عام خمینی در مرداد ماه سال ۶۷ را فراموش کنیم.
با حکمی که هر زندانی که سازش نکند و بر سر دیدگاه‌هایش ایستاده باشد محکوم
به مرگ است.
آیا ما می‌توانیم خانواده‌های جانبختگان که مدت ۱۴ سال تلاش کردند زیر
مشت و لگد پاسداران گلزار خاوران را به عنوان سند جنایت جمهوری اسلامی حفظ
کنند، فراموش کنیم؟
این جنایات را نه ما می‌توانیم فراموش کنیم و نه تاریخ فراموش خواهد کرد .
چرا؟

آنهایی که جان باختند در زندگی شکوفه‌های جامعه نوین بودند و در مرگ بدر جامعه نوین.

آنها کسانی بودند که در صف اول مبارزه برای جامعه‌ای عاری از ستم و استثمار ایستاده بودند.

آنها برای آرمان معینی جان باختند.

آنها کسانی بودند که در صف اول مبارزه علیه استبداد دینی ایستاده بودند.

آنها کسانی بودند که وقتی رژیم مسئله گذاردن نماز در زندان را دور از چشمان مردم جامعه به آنها تحمیل کرد، حاضر شدند برای هر وعده نماز نخوانده بیست ضربه شلاق بخورند و تن به مذهب اجباری ندهند.

آنها کسانی بودند که در دفاع از آزادی اندیشه و بیان در پاسخ این که شما کمونیست هستید یا نه و یا مسلمان هستید یا خیر، گفتند که کمونیست هستید و یا مسلمان نیستند و به بهای چنین مبارزه ای جان باختند.

آنها تاریخ آرمان‌خواهی مردمی هستند که می‌توانند جامعه ای نوین بنا نهند.

اما چرا آن همه کشتار؟

رژیم جمهوری اسلامی با یک شکست سیاسی بعد از پایان جنگ ایران و عراق روبرو شد. با وجود هزاران هزار زندانی سیاسی که هر کدامشان می‌توانستند جرقه‌ای باشند برای به آتش کشیدن خرمن مرتجعین اسلامی و این یک خطر بالقوه بود.

برای جمهوری اسلامی مشخص بود که آنها پیشروترین و شجاع‌ترین فرزندان جامعه هستند. آنها مرکز مقاومت و مبارزه علیه جمهوری اسلامی بودند.

آنها شاهدان روشن‌گر این پیام جامعه بودند که مردم ما تسلیم جمهوری اسلامی نشده و هرگز نیز نخواهند شد.

این خطر بالقوه‌ای بود که رژیم را برای دوره به اصطلاح بازسازی‌اش تهدید می‌کرد. به همین جهت بود که خمینی تصمیم گرفت قبل از مرگش همه زندانیان سیاسی را به قتل برساند.

قتل عام زندانیان سیاسی برای تثبیت نظام جمهوری اسلامی بود. برای تثبیت جمهوری اسلامی به مثابه یک کلیت. به همین دلیل است که جناح‌های مختلف

رژیم در این قتل عام سهیم بودند. در پس این قتل عام ایستاده بودند و با آن موافق بودند.

امروز هم که به جان یکدیگر افتاده اند، سخنی از قتل عام سال ۶۷ و قبل از آن نیست. چون کلیه جناحها بر سر این قتل عامها متحد بوده و هستند. آنها از قتل سعید امامی می‌گویند. حتی از قتل‌های زنجیره ای هم سخن می‌گویند. اما نه از قتل عام سال ۶۷. همانطور که قبلا نیز اشاره کردم، این قتل عامها برای تثبیت نظام جمهوری اسلامی به مثابه یک کلیت بود. برای تثبیت فرهنگ، ایدئولوژی، قانون و اقتصاد و همه چیزهایی که مربوط به ثبات نظام جمهوری اسلامی بود.

جمهوری اسلامی هنگام این قتل عامها تنها نبود. قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ با سکوت بین المللی روبرو شد. یعنی جمهوری اسلامی شریک جرم داشت. سکوت دول امپریالیستی بیشتر بیان این بود که این رژیم حامیان بین المللی دارد. قتل عام زندانیان سیاسی کمک می‌کرد به تثبیت جمهوری اسلامی و آغاز دوره به اصطلاح بازسازی. بازسازی‌ای که قرار بود سرمایه‌های مختلف کشورهای امپریالیستی وارد ایران شود و امنیت و سود دهی آنها تضمین گردد.

بنابراین مسئله کشتار زندانیان سیاسی مسئله‌ای صرفا مربوط به کل هیئت حاکمه ایران نیست. بلکه مربوط به کل مرتجعین جهان است. زمانی که سخن از "فراموش نخواهیم کرد" می‌کنیم خصوصا "نخواهیم بخشید"، این نخواهیم بخشید شامل حامیان بین المللی‌شان نیز هست. بویژه این که امروزه امپریالیسم آمریکا و شرکا از بوش تا رامسفلد، پرچم به اصطلاح دفاع از منافع مردم ایران را بلند کرده‌اند.

امروز در شرایطی بسر می‌بریم که جامعه وارد یک رویارویی و تعیین تکلیف شده است. صف‌های متخاصم در حال شکل‌گیری است. جمهوری اسلامی سعی کرد با قتل عام زندانیان سیاسی سال ۶۷ به ما یک چیز را بگوید و آن این بود که بین ما و آنها آشتی وجود ندارد. این را هرگز نباید فراموش کرد.

امروز که به تعیین تکلیف نهائی نزدیک می‌شویم. باردیگر شعار "فراموش نخواهیم کرد و نخواهیم بخشید" در دستور روز قرار گرفته است. ما همین شعار را

پنج سال پیش در برابر پروژه دوم خرداد مطرح کردیم که می‌خواست پل آستی میان جنایتکاران و مردم باشد.

امروز این شعار معنای عملی پیدا کرده است. در شرایطی که پرچم‌های متعددی برافراشته شده که فردای تحولات جامعه را رقم می‌زند. در واقع این شعار است که به تحولات فردای ما سمت و سو می‌دهد، مرز بین دوست و دشمن را تعیین می‌کند و تکلیف می‌کند که فردای ما هیچ سازشی با دیروز ما نخواهد داشت. اهمیت سیاسی این شعار این است.

شعار "نخواهیم بخشید"، دلیل بر اعدام این فرد و یا آن فرد جانی نیست. هر چند عاملین و آمرین این جنایات باید محاکمه و مجازات شوند. مسئله مهم‌تر این است که ما با یک سیستم و نظام درگیریم و هیچ درز و جایی برای آستی با نظام جمهوری اسلامی نداریم.

مسلماً بسیاری در برابر چنین شعاری خواهند ایستاد. در مقابل شعار "نخواهیم بخشید"، به مثابه شعاری که قرار است با کلیت جمهوری اسلامی تعیین تکلیف کند. دلیل آن این است که از دوره پروژه دوم خرداد سعی شده است که این شعار به لوث کشیده شود و تقلیل داده شود به اینکه ما می‌خواهیم خشونت به خرج دهیم.

بی شک برخورد نیروهای انقلابی به جنایات، متفاوت است. جامعه ای که با این قبیل جنایات تعیین تکلیف نکرده باشد نمی‌تواند روند تحولات و تکاملات فردای خود را تضمین کند. این شعار همه کس را زیر سقف خود راه نمی‌دهد.

امروزه پاسداران و سایر نیروهای سرکوبگر رژیم به گلزار خاوران می‌روند و به خانواده‌های جانباختگان می‌گویند که کشته شدگان شما گناهانی مرتکب شدند و بخاطر آن مجازات گشتند. برخی زندانیان دوم خردادی که دیروز خود بخشی از بازجویان و شکنجه‌گران بودند نیز بر همین باورند و با آن مزدوران هم رای‌اند.

مسئله کل هیئت حاکمه در رابطه با فراموش کنید این است که این ساختار دولتی دست نخورده باقی بماند و تلفات کمتری بدهد. آنها خود بوضوح گفته‌اند که گر چه کارمان تمام است اما باید تلاش کنیم تلفاتمان کم باشد.

پائین آوردن تلفات چه از جانب امپریالیستها که امروز به اصطلاح دلسوز مردم شده‌اند و پشتیبان جناح خاتمی هستند و چه از درون خود رژیم یعنی حفظ بیشترین مرز و حد ساختار و سیستم و عناصر مهم آن و دم و دستگاه‌های قانون و دستگاه قضائی و قوای سرکوبگرش، برای استفاده در ساختار بعدی.

این مشکل تنها دامنگیر ایران نبوده و نیست. مشکلی است که در بسیاری از کشورها از جمله آمریکای لاتین هم وجود داشته است.

بی شک برخی از شما فیلم "مرگ و دختر" را دیده‌اید. در این فیلم اتفاق‌های جالبی را می‌بینیم. در یکی از کشورهای آمریکای لاتین دیکتاتور جنایتکاری برکنار می‌شود. رژیم بعدی کمیسونی را برای بررسی شکنجه شکل می‌دهد. برخی اعضای این کمیسون، شکنجه‌گران نظام سابق بودند که می‌بایست جنایات همان رژیم را بررسی کنند.

غم انگیزترین بخش فیلم این است که نشان می‌دهد که در جایگاه شکنجه‌گر و شکنجه شده هیچ تغییری صورت نگرفته است. در یک سالن اپرا، شکنجه‌گر سابق در لوژ نشسته است و شکنجه شده در پایین سالن نمایش.

موضوع دیگر این است که هر شعاری بار سیاسی خود را دارد. "شعار فراموش نمی‌کنیم و نخواهیم بخشید" نیز دارای بار سیاسی معین در شرایط کنونی است که سمت و سو و روند تحولات آینده را تعیین خواهد کرد. این شعار پتانسیل این را دارد که در جامعه فراگیر شود.

ما جنبشی را داریم بویژه جنبش زنان را که هیچ آشتی با جمهوری اسلامی ندارند. منافع زنان هیچ خوانائی با جمهوری اسلامی ندارد.

ما در جنبش زنان، با بخش‌های رادیکالی روبروئیم. برای مثال زنان زندانی سیاسی آن گاه که جمهوری اسلامی جایگاه زنان را در خانه می‌دانست در مقابل این جایگاه که رژیم معین کرده بود، ایستادند. نفرت بازجوها و شکنجه‌گران از زنان زندانی همین بود که آنها مناسبات مردسالاری را زیر سؤال برده بودند. آنها نه در خانه بلکه در صف اول مبارزه، نه فقط مبارزه بلکه رهبری مبارزه و نه فقط رهبری بلکه برای حق تعیین سرنوشت جامعه به پا خاسته بودند.

بخش دیگر از جنبش زنان را خانواده جانباختگان تشکیل می‌دهد که پیگیری خودشان را در این چهارده سال نشان دادند. بخش دیگر اکثریت زنانی هستند که به شکل منفرد، جمعی، متشکل بیست و سه سال است که مخالفت و اعتراض‌شان را به گونه‌هایی متفاوت نشان داده‌اند.

این شعار با سازش ناپذیری بخش رادیکال جنبش زنان خوانائی دارد و به عهده این جنبش است که این شعار را به درون جامعه ببرد و در بخش‌های مختلف فرا گیر نماید. از این طریق است که جنبش زنان می‌تواند پرچمدار تحولات فردای جامعه باشد.

جنبال در مورد کتاب "زندانی تهران"

ترور شخصیت علیه شهرزاد مجاب محقق و

پژوهشگر شریف و زحمت‌کش را متوقف کنید!

سایت هشت مارس

۲۴ جولای ۲۰۰۷ (۱۳۸۶)

از آنجایی که کتاب "زندانی تهران" نوشته "مارینا نمت" و فعالیت شش‌ماهه این خانم در پروژه شهرزاد مجاب موجب شده است که برخی با ایجاد فضای ناسالم و هیاهو مانع برخورد قاطع و آگاهانه به این کتاب شوند، ضروری دیدم چند نکته را خطاب به همه نیروهای مترقی و آزادیخواه بنویسم. باشد تا نه فقط هشجاری خود را در مبارزهای قاطع علیه مرتجعین جمهوری اسلامی و دولتهای امپریالیستی و نقشه‌های‌شان بالا ببریم بلکه جایی برای ابراز وجود کسانی که می‌خواهند با گل آلود کردن آب به اهداف حقیر و تنگ نظرانه خود دست یابند، باقی نگذاریم. امیدوارم این چند نکته شتابزده کمکی باشد به ایجاد فضایی سالم و صادقانه تا بتوان ادعاهای دروغین این کتاب را بررسی کرده و نیات و اهداف شوم رسانه‌های غربی را در حمایت از این کتاب افشا کرد.

(۱) کتاب زندانی تهران باید از سوی هر انسان آزادیخواهی مورد نقد قرارگیرد، بخصوص در مورد مواضعی که نویسنده و کتابش در مورد ماهیت رژیم اسلامی، مقاومت انقلابی زندانیان و انقلاب در ایران بیان کرده است. ارزیابی از صحت و سقم جزئیات داستان "مارینا نمت" عمدتاً کار زندانیانی است که در آن سال‌ها در زندان اوین بودند. اما تأکید نقد باید بر این مسائل باشد: چه تصویری از رژیم و نظام قضائی و کیفری آن بدست می‌دهد؟ از مقاومت زندانیان؟ از انقلاب؟ کارزاری که این کتاب و نویسنده‌اش با کمک مراکز تبلیغاتی غرب به راه انداخته‌اند در خدمت چه سیاست‌هایی قرار می‌گیرد؟ در ضمن موضوع اصلی نقد نباید متکی بر این باشد که

او یک تواب بوده است. موضوع اصلی آن است که حقایق را وارونه نشان داده است. تواب سازی بدون چون و چرا یکی از جنایتهای جمهوری اسلامی است. در نتیجه کسانی که زیر شکنجه‌های جمهوری اسلامی تواب شدند اما امروز شرافتمندانه می‌خواهند جنایتهای جمهوری اسلامی را افشا کنند می‌توانند و باید خاطرات زندان خود را بنویسند.

۲) آنچه تا کنون در رابطه با این کتاب انجام شده، نه تنها پاسخگوی شرایط کنونی مبارزه علیه رژیم اسلامی و امپریالیسم آمریکا نیست بلکه حتا در مواردی، آگاهانه یا ناآگاهانه، خلاف این مبارزه حرکت کرده است. بطور مشخص عده‌ای تحت عنوان انتقاد از پروژه‌ی شهرزاد مجاب، در قالب ظاهرا "چپ" عملا به حرکتی راست دامن زده و کاملا به مخدوش شدن خط تمایز میان خلق و ضد خلق، جبهه انقلاب و ضد انقلاب، کمک کرده‌اند. عده‌ای بجای انتقاد دلسوزانه برای برطرف کردن ضعف‌ها و کمک به تقویت این پروژه، به پرونده سازی، مچ گیری، و پاپوش درست کردن برای یکی از چهره‌های شناخته شده ضد امپریالیست و ضد ارتجاع - شهرزاد مجاب - پرداخته اند. این حرکت راست روانه تصادفی نیست. بحث هم بر سر این شخص و آن شخص نیست اگر چه میتوان به تک تک سردمداران این جریانات و افراد اشاره کرد. این یک خط سیاسی است و جایگاه ایدئولوژیک خود را دارد. هم رژیم اسلامی و هم امپریالیسم آمریکا در شرایط بحرانی بسر می‌برند و جنبش‌های اجتماعی در ایران رو به رشد هستند و استفاده حداکثر از این وضع برای منفرد و افشا کردن دشمنان نیازمند اتحاد است و نه تفرقه و اخلاف در مبارزه تحت عنوانین به ظاهر "چپ" اما بشدت راست.

مهمترین معیار تمایز جبهه انقلاب از جریانات راست و "چپ"، بر خورد به دشمن طبقاتی است.

۳) روش جریان راست در حمله به شهرزاد مجاب این است که همه نوشته‌های نمت را در مورد زندان زیر سؤال می‌کشد، آنها را دروغ و افترا بحساب می‌آورد اما همه ادعاهای او را در مورد شهرزاد مجاب قبول می‌کند، و آنها را حقیقت به حساب می‌آورد. این دوگانگی بخوبی نشان دهنده مقاصد نادرست و ناسالم آنان است.

۴) تحلیل و نقد جدی این کتاب و نقشی که در شرایط بحرانی امروز ایفا می‌کند قبل از هر چیز نیاز به خواندن خود کتاب دارد. بسیاری هنوز کتاب را نخوانده‌اند، ولی به بیعت از دیگری سینه پاره می‌کنند. رد این کتاب تحت این عنوان که نویسنده‌اش توأب است کارآسانی است اما بجائی نمی‌رسد. رد این کتاب تحت این عنوان که با توطئهٔ امپریالیسم نوشته و منتشر شده از این هم سهل انگارانه‌تر است (این سهل انگاری، البته وقتی که بارها تکرار شد و عمومیت یافت، دیگر سهل انگاری فردی ساده اندیش نیست بلکه به یک موضع سیاسی تبدیل می‌شود آنهم سیاست پر بها دادن به امپریالیسم است.) روی بر تافتن از خدمتی که این کتاب به برنامه‌های امپریالیسم آمریکا می‌کند و پای شهزاد مجاب را به‌میان کشیدن (در این حد مبتذل که او را همکار نوشتن و انتشار این کتاب دانستن)، در بهترین حالت یک موضع راست روانه متکی بر پرونده‌سازی و مچ‌گیری است، و نیز دلیلی بر ناتوانی فکری و سیاسی در نقد این کتاب است، و در بدترین حالت مخدوش کردن جبههٔ انقلاب و ضد انقلاب است، و چنین موضعی ضد انقلابی است.

۵) کارنامهٔ شهزاد مجاب بسیار روشن است. نوشته‌هایش و فعالیت‌هایش، او را بعنوان یک کمونیست و فمنیست مخالف هر نوع سازش با امپریالیسم و ارتجاع شناسانده‌اند. عرصهٔ اصلی کار او دانشگاه است، که در کانادا و دیگر جوامع سرمایه‌داری یک موسسهٔ فرهنگی، سیاسی، ایدئولوژیک و اقتصادی بورژوازی است با تمام تضادهای خودش. دانشگاه جایی نیست که تجربهٔ انقلاب و جنبش‌های اجتماعی را جمع‌آوری و تدریس کند و در حدی هم که می‌کند معمولاً علیه انقلاب و در خدمت نظام حاکم انجام می‌دهد. بسیاری از آکادمیسین‌های چپ با شجاعت خلاف این جریان شنا می‌کنند و به این دلیل همواره زیر فشار لابی‌های سیاسی وابسته به نظام‌های حاکم می‌باشند. چه بسا استادانی که به این دلایل مشاغل خود را از دست می‌دهند و دولت‌های بزرگ مانع از انجام پروژه‌هایشان می‌شوند.

شهزاد مجاب، در شرایط بعد از سقوط اردوگاه شوروی که دور نوینی از حمله به مارکسیسم و کمونیسم در دستور کار نظام سرمایه‌داری قرار گرفت و تز پایان تاریخ تبلیغ می‌شد، جزو معدود استادان دانشگاه بود که تحلیل مارکسیستی را مبنای تدریسش کرد. اودر کلاس‌هایش، بمراتب بیش از آنچه این نظام امکان

می‌دهد، این عرصه مهم تولید و بازتولید ایدئولوژیک نظام سرمایه داری را در جهت خلاف آن، در خدمت به جنبش‌های اجتماعی به کار گرفته - از مبارزات مردم فلسطین اشغالی گرفته تا مبارزات خلق کرد تا افشای اشغال عراق توسط آمریکا تا دفاع از انقلاب نپال و جنبش‌های مترقی آمریکای لاتین. نوشته‌هایش، کلاس‌های درسش و سخنرانی‌هایش گواه زنده‌ای بر این است. او در شرایط غلبه تئوری‌های نسبیت‌گرایی فرهنگی در غرب و همداستانی این نسبیت‌گرایان با "فمنیست‌های اسلامی" جمهوری اسلامی، به افشای تئوری نسبیت‌گرایی فرهنگی و "فمنیست‌های اسلامی" پرداخت. او در سمینارهای آکادمیک بین‌المللی، با اسناد پژوهشی ثابت کرد که تزه‌های "جامعه مدنی" (که لبه تیز کارزار خلع سلاح سازی فکری جناح دوم خرداد حکومت را تشکیل می‌داد) تزهائی است که برای مانع از رشد انقلابات در کشورهای مختلف جهان سوم بکار گرفته می‌شود و مورد تشویق و استفاده وزارت امور خارجه و سازمان ملل متحد است. او در همین دانشگاه "نورنتو" بارها مورد حمله صهیونیستها، کمالیستها، و دیگر دست‌راستی‌های افراطی قرار گرفته است. کمتر استاد دانشگاهی می‌توان پیدا کرد که جرات و شهامت او را در دفاع از انقلاب و از مارکسیسم داشته باشد. او را همکار "مارینا نمت" قرار دادن، در بهترین حالت نشانی از نادانی است، و در بدترین حالت تخطئه یک انقلابی، و پشت کردن به انقلاب است. در دو هفته اخیر بعضی از افراد سریع بر مسند قضاوت نشستند، حکم صادر کردند، و می‌خواهند حکم‌شان را، که ترور شخصیت است، فوری اجرا کنند. اینها، به روش زندانبانان رژیم، می‌خواهند شهزاد را وادار به اعتراف به جرمی کنند که مرتکب نشده است، اعتراف را امضا کند، توبه کند و برنامه‌های آنها را به اجرا بگذارد. اگر اینها روزی بقدرت برسند نظام قضائی‌شان، زندان‌های‌شان، چه تفاوتی با رژیم شاهی و اسلامی خواهد داشت؟

۶) سیاست شهزاد مجاب در دفاع از زندانبان سیاسی، همانطور که خودش بارها تاکید کرده است، تبدیل آن به حرکت اجتماعی، پیوند دادن آن به جنبش‌های اجتماعی کانادا و دنیا است بویژه جنبش‌هایی که مخالف هر گونه مجازات هستند. او بر خلاف جریان‌ات راست که به دريوژگی مراحم امپریالیستها چشم دوخته‌اند، سیاست بسیار متفاوتی را دنبال می‌کند: تبدیل مبارزات پراکنده در دفاع از زندانبان

سیاسی به جنبش اجتماعی، پیوند و همبستگی با جنبش‌های اجتماعی در کشورهای امپریالیستی. به نظر او، اگر قرار است به "محافل بین‌المللی" فشاری وارد بیاید و در عرصه روابط بین‌المللی هم رژیم اسلامی عقب نشینی کند، اینکار بدون بسیج شهروندان غیر ایرانی و ایرانی میسر نیست. او برای همین منظور برنامه‌های متعددی برای کمک به زندانیان در نوشتن خاطرات و ارتباط پیدا کردن با جنبش‌های مترقی کانادا اجرا کرده است. شهرزاد بیش از هر جریان چپ نقش ضدانقلابی "ان جی او" ها را در سیاست امپریالیسم امریکا و موسسات بین‌المللی توضیح داده است. به این ترتیب سیاست او در دفاع از زندانیان سیاسی با سیاست جریان‌های راست‌رو در تضاد آشکار است و نیز در چهار چوب منافع تشکیلاتی این یا این گروه نمی‌گنجد.

۷) کسانی که مسئله‌شان انقلاب است، نه تسویه حساب‌های گروهی، باید با این برنامه ترور شخصیت مخالفت کنند، جرئت کنند که صف خود را از این جریان‌های راست و "چپ" جدا کنند.

نتیجه

پروژه‌ای که شهرزاد مجاب با شجاعت براه انداخته، پروژه مهمی است که همه نیروهای انقلابی باید از آن حمایت کرده و در آن سهم بگیرند: هم سهم شدن در تقویت آن و هم در برطرف کردن ضعف‌هایش. این پروژه در افکار عمومی جهان جمهوری اسلامی را به چالش می‌طلبد بنابراین از جبهه‌های قوی‌تر از این‌ها مورد حمله واقع خواهد شد. بنابراین بهتر است به حداکثر متحد شویم و به موفقیت آن کمک کنیم. هم موفقیت آن متعلق به جبهه خلق است و هم خطاها و عدم موفقیت‌هایش. در این میان یک عده افراد چه به خاطر منافع فردی یا بدلیل آنکه فعالیت انقلابی را با فعالیت در جهت تفرقه انداختن و دلسرد کردن دلسوزان و زحمتکشان اردوی انقلاب عوضی گرفته اند، به گرایش بدنام ترور شخصیت در غلتیده اند. به اینها نیز باید هشدار داد که نقد با "تکفیر" و "امر به معروف، نهی از منکر" فرق دارد. بهتر است بخود آئید و شما هم دست از این خطا بشوئید و همراه با بقیه آستین بالا زنید که وظایف به تاخیر افتاده را عملی کنیم.

نامه به کامبیز روستا

سخنگوی تریبونال بین المللی علیه جنایات جمهوری اسلامی

نامه‌ای منتشر نشده

ژانویه ۱۹۹۹ (۱۳۷۷)

دوست عزیز کامبیز روستا با درودهای انقلابی

همانطور که مطلعید تشکل ما حمایت و پشتیبانی خود را از فراخوان مبارزاتی تدارک یک تریبونال بین المللی برای محاکمه سران مرتجع و جنایتکار جمهوری اسلامی رسماً اعلام کرده است. تا کنون به سهم خود تلاش کرده‌ایم با گام‌های مبارزاتی شما همراهی کنیم و به تحقق اهداف تریبونال یاری رسانیم.

در اولین خیرنامه تریبونال نام خود را در فهرست اعضا جدید تریبونال مشاهده کردیم. ما فکر می‌کنیم هر تشکل یا نیروی جدی نسبت به عضویت خود در یک حرکت عمومی باید مسئولانه برخورد کند و در راستای تداوم و تقویت آن حرکت بکوشد.

ما آگاهیم ایجاد یک حرکت مبارزاتی وسیع متشکل از نیروهای مترقی و آزادیخواه برای محاکمه سران جمهوری اسلامی کار ساده‌ای نخواهد بود و طبیعی است که در پروسه کار با مسائل مختلفی مواجه شود. می‌دانیم که در ابتدای کار وجود برخی کمبودها، کاستی‌ها و ناروشنی‌ها طبیعی است. مسئله مهم تلاش برای شناخت و کوشش برای رفع این موانع و کمبودهاست. عدم برخورد جدی نسبت به این مسائل می‌تواند مانع دستیابی به اهداف مورد نظر شده یا کاملاً ما را از مسیری که ترسیم کرده ایم دور کند.

با این نگاه، تشکل ما در طی مدت همکاری خود با تریبونال با مسائل و سوالات معینی برخورد کرده که مایلیم آنها را با شما در میان بگذاریم. امیدواریم با روشن

شدن این مسائل، بتوانیم هر چه فعالتر و با همدلی و هم نظری بیشتر گام‌های متحدانه و محکمتری جهت افشا و محاکمه جنایات جمهوری اسلامی برداریم.

اول: در یکی از اسناد تریبونال، اسامی برخی از سران جمهوری اسلامی که باید محاکمه شوند مشاهده می‌شود، اما در آنجا نامی از خاتمی برده نشده. آیا دلیل خاصی در این رابطه وجود دارد؟ گرچه در همانجا پس از نام بردن برخی از سران و ادامه آن با دیگر مسئولین رژیم می‌توان تصور کرد که خاتمی در قسمت دیگر مسئولین رژیم قرار می‌گیرد. حتی اگر قصد نویسندگان نبوده باشد، این فرمول‌بندی می‌تواند نوعی امتیاز دادن به خاتمی باشد. بدرستی در برخی بیانیه‌های تریبونال صحبت از محاکمه کلیت جمهوری اسلامی در دادگاهی بین‌المللی می‌شود. بنابراین رژیم در کلیت اش منجمله رئیس جمهور این رژیم مسئول کلیه جنایاتی است که تا کنون انجام شده است.

دوم: بنظر ما باید روشن باشد که تریبونال یک ائتلاف مشخص از نیروها و افراد مختلف برای پیشبرد یک هدف معین "دادگاهی بین‌المللی علیه جمهوری اسلامی" و در یک دوره معین است. بنابراین ما موافقیم که تمرکز فعالیت‌های تریبونال بروی اهدافش باشد. ما موافق نیستیم که تریبونال محملی شود برای انجام فعالیت و آکسیون‌های مختلف برای هر موضوعی. دلیل مخالفت ما دور شدن از اهداف اصلی تریبونال است. با این مسیر تریبونال تبدیل به محملی میشود برای پیشبرد سیاست‌های نیروهای مختلف.

بطور مسلم منظور این نیست که تریبونال را محدود به جمع‌آوری اسناد کنیم. برای ما روشن است که فعالیت‌های مبارزاتی مختلف می‌تواند به هدف اصلی تریبونال یاری رساند. اما باید روشن باشد که هدف اصلی چیست و چگونه اشکال متنوع فعالیت‌های مبارزاتی می‌تواند و باید هدف اصلی را نشانه رود. نگرانی ما روابطی است که اهداف اصلی تریبونال را تضعیف کند.

بنظر ما این یک کمبود است که در بولتن خبری گزارش کار اصلی منعکس نیست. ما مایلیم از پیشرفت کار و هم‌چنین روش پیشبرد کار در سطح عمومی مطلع شویم تا بدین طریق اعضا و حمایت‌کنندگان بتوانند نقش فعال‌تری برای خود قائل شوند.

با توجه به اینکه هدف جمع‌آوری اسناد جنایات جمهوری اسلامی در زمینه‌های مختلف برای محاکمه سران این رژیم در دادگاهی بین‌المللی است، مسلماً پیروزی در این کار نیاز به تبلیغ در میان مردم این کشورها دارد. ما مایلیم بدانیم که روش کار تبلیغی در بین ساکنان این کشورها چگونه است و بدین ترتیب هر عضو تریبونال در کجای نقشه کلی پیشبرد کارها قرار می‌گیرد و گوشه کدام کار را بهتر است در دست بگیرد.

سوم: علیرغم اشاره کلی در مقدمه بولتن خبری در مورد اتکا به آزادخواهان سراسر جهان، بهتر است که با صراحت بیشتری استقلال تریبونال از قدرتهای موجود و احزاب حاکم در کشورهای غربی تأکید شود. بطور عملی نیز سوال ما این است که بودجه تریبونال عمدتاً چگونه تامین می‌شود؟

با اینکه ما مخالف گرفتن کمک مالی از نهادهای حقوق بشری نیستیم اما می‌دانیم معمولاً این نهادها قید و شرطهای سیاسی در قبال اینگونه کمک‌ها می‌گذارند. چنانچه بودجه تریبونال از این نهادها تامین میشود یا بناست تامین شود، مایلیم بدانیم که این قید و شرطها چیست؟

چهارم: بدلیل ویژگی این حرکت و ماهیت ترکیبی آن از نیروهای مختلف، در صورت امکان مایلیم بدانیم هیئت هماهنگی متشکل از چه کسانی است؟ البته ما می‌دانیم هماهنگی و پیشبرد این فعالیت بدون وجود یک مرکز جدی و فعال امکان ناپذیر است. ما جز شما از دیگر اعضای هیئت هماهنگی شناختی نداریم.

در همین زمینه سؤال داریم که آیا می‌توانیم پیشنهادات مشخصی در این رابطه بدهیم؟ فی‌المثل برای هیئت هماهنگی زنان مبارز زندانی سیاسی که در مقابل رژیم هم با استواری ایستاده‌اند، و یا دیگر شخصیت‌های سرشناس مبارز را؟ این مجموعه نکاتی است که خود را موظف دیدیم شما و دیگر اعضای هیئت هماهنگی تدارک تریبونال را از آن مطلع کنیم. به امید آنکه بتوانیم در جهت تقویت این حرکت مبارزاتی نقش موثرتری ایفا کنیم.

با درود مجدد و با آرزوی موفقیت و پیروزی مبارزات مردم ایران

فصل سوم

«مسئله» زنان

یا «مسئله» روشنفکران چپ؟

- چپ و ماجرای آقای چگینی
- در غرب هم می توان زنان را سنگسار کرد

چپ و ماجرای آقای چگینی

نامه‌ای منتشر نشده

خطاب به یکی از فعالین هشت مارس

۱۳۸۳ (نوامبر ۲۰۰۴)

بی مقدمه بروم سر اصل مطلب. روز شنبه سخنرانی عزیزه شاهمرادی در مورد قتل صبیحه است با عنوان «در پس این سکوت سنگین چه نهفته است؟»^۱ در حقیقت این سخنرانی متعاقب بیانیه تعدادی از زنان فمنیست در مورد قتل صبیحه توسط شوهرش علی چگینی است، بیانیه ای که غیر از اعلام قتل توسط علی چگینی و متهم کردن "سکوت جامعه مردانه"، "جامعه روشنفکری"، "سازشکاری با تفکرات زن ستیزانه در قبال این جنایت" و بالاخره "سرکوب شده مجدداً بازگشته است" چیزی نگفته است.

می بینی که اینها هنوز مبهم است قاعدتا این سخنرانی باید این ابهامات را روشن کند.

پرسش هایی از این قبیل مطرح است که آیا نویسندگان بیانیه اخیراً مطلع شده اند که این قتل توسط علی چگینی صورت گرفته؟ سکوت جامعه مردانه یعنی چه کسانی؟ سکوت رژیم در مقابل این قتل؟ سکوت اقوام و دوستان و آشنایان صبیحه؟ سکوت احزاب و سازمانها و نهادها؟ و خلاصه چه کسانی از ماجرا مطلع بودند ولی سعی کردند با دروغ و توجیه و پوشش علی چگینی را معصوم جلوه دهند؟ بنابراین ما باید صبر کنیم ببینیم سخنران چگونه به این مسائل می پردازد.

۱ این بیانیه و بحث‌های مربوط به ماجرای آقای چگینی در فصلنامه هشت مارس، شماره ۱۱، بهمن ۱۳۸۳ (۲۰۰۵) قابل دسترسی است.

در مورد نامه چگینی باید بگویم که به جای اینکه دفاعیه باشد، اثباتیه است! اثبات اینکه از همسرش تنفر داشته است چرا که حتی اگر فرض کنیم او ناگهان آمده و با زن چاقو خورده‌اش روبرو می‌شود بجای اینکه او را به پزشک برساند یا اقدام دیگری کند به فکر فرار می‌افتد! احتیاجی نیست که انسان دادستان خبره‌ای باشد تا قلبی بودن حرف‌های علی چگینی را کشف کند. نامه‌اش بقدر کافی خود - افشاگر است. حتی اگر قاتل هم نباشد اما، روی دستهایش التهاب قتل صبیحه باقی است.

خیلی‌ها سعی می‌کنند که با بحث خاص اینکه چگینی کشته یا نکشته یا مجازات باید بشود یا نه، ابعاد عمومی آن را در نظر نگیرند. بنظر من ماجرا دو بعد دارد یک بعد حقوقی یک بعد ایدئولوژیک - سیاسی. واقعیت این است که ما نمی‌توانیم چندان وارد بعد حقوقی آن شویم و در مورد آن قضاوت کنیم ولیکن باید در این مورد هم روشن باشیم که معیارمان چیست. البته باید در این مورد خاص نیز نظر داشته باشیم و بتوانیم موضوع را به مسائل بزرگتر و عمومی‌تر ربط دهیم که مهم‌تر است.

چند نکته خاص

اول، باید تصریح کنیم ما وظیفه‌مان قضاوت حقوقی در این مورد نیست. بویژه اینکه هنوز بسیاری از نکات روشن نیست و دقیقا نمی‌دانیم چه گذشت. چرا طی این هفت سال طرح نشد و یا اینکه کسانی که امروزه آن را طرح کرده اند چرا پس از هفت سال اینکار را کرده اند. دلایل شان چه بود؟

دوم، اینکه در مورد عده‌ای که سکوت کرده‌اند هم نمی‌توانیم قضاوت دقیق کنیم. چونکه باید ببینیم آن عده اصلا خبر داشته‌اند یا نه و اگر خبر داشته‌اند چه چیزی بهشان گفته شد و از چه خبر داشتند.

سوم موضوع حساسی هم طرح خواهد شد اینکه برخی گروه‌های چپ که او با آنها در کردستان همکاری کرده بود، ماجرا را می‌دانستند و نگفتند. اینرا ممکنست عده‌ای از سر بدطینتی و یا عده‌ای هم از سر سادگی دستاویز کنند و از زاویه نادرستی به گروه‌های سیاسی چپ حمله کنند. در این مورد هم باید بگوئیم ما اینرا

دقیق نمی دانیم که آنها خبر داشتند یا نه و یا اینکه چگینی چه چیز به آنها گفته بود. شاید اینگونه گفت که زخم را کشتند و من ترسیدم و فرار کردم و غیره. تا زمانی که بطور رسمی این گروه‌های چپ سخنی نگویند ما نمی‌توانیم قضاوت کنیم ما از این گروه‌ها فعلا می‌توانیم بخواهیم که بگویند از این ماجرا خبر داشتند یا نه؟ و هر گونه اطلاعاتی که دارند در اختیار ما بگذارند.

البته در اینجا لازم است نیشتری هم به این گروه‌ها بزنیم و این سؤال را برای هر گروهی طرح کنیم که تا چه حد برای شان رفتار و برخورد یک مرد به همسرش و کلا مسئله زنان معیاری است برای عضو شدن در گروه یا همکاری کردن با او.

مثلا زشت‌ترین و مزخرف‌ترین و مردسالارانه‌ترین حرفی که در نوشته چگینی است این است که من به بقیه گفتم که خوب فرض را بر این بگیرید که من کشتم آنوقت رابطه خود را با من روشن کنید. اگر نخواهیم بگوئیم که این خود بنوعی اعتراف به جرم است به هر حال بسیار زشت و زننده است و تفکرات بسیار غلطی را نسبت به زنان تبلیغ می‌کند. یعنی چه که هر مردی بیاید بگوید که شما چه کار دارید من سر زخم چه بلائی آوردم رابطه‌تان را با من مشخص کنید. جل الخالق! البته این تفکر رایجی در جامعه مردسالار است که می‌گوید افراد را در مورد مسائل خصوصی ارزیابی نکنید و ما نباید در مسائل خصوصی افراد دخالت کنیم (یعنی موضوع برخورد یک مرد به همسرش موضوعی خصوصی می‌شود!!!)

چهارم و حساس‌تر از همه این است که ما باید دشمن مشخصا رژیم جمهوری اسلامی را هم مد نظر قرار دهیم. این را از زاویه مجازات چگینی می‌گویم. واقعیت این است که ما در موقعیتی نیستیم و قدرتی نداریم که بخواهیم دادگاهی تشکیل دهیم و اتهام و جرم را ثابت کنیم و نوع مجازات را تعیین کنیم. ما وظیفه‌مان روشنگری است و افشای ستم‌هایی که مردان به زنان می‌کنند.

احتمال این هست که جمهوری اسلامی از این مسئله استفاده کند و بخواهد کارزاری علیه نیروهای اپوزیسیون راه بیندازد. مشروعیت دفاع از حقوق زن هم بدان بدهد. برخی مواقع مرتجعین از اینگونه اعمال انجام می‌دهند. برای اینکه سیستم خودشان را از زیر ضرب خارج کنند و یا در میان مردم اغتشاش بوجود بیاورند. دادگاه "او جی سیمسون" هنوز از خاطر نرفته است. دیدیم که چگونه دولت آمریکا

تحت عنوان دفاع از زنان، سیاهپوستان را آماج قرار داد. چونکه خطر این هست که جمهوری اسلامی خواهان استرداد چگینی از کشوری شود که وی در آن ساکن است.

مسئله اصلی روشنگری و افشاگری از این رفتارهای ضد زن است.

چند نکته عمومی

به نظرم علی چگینی در نامه‌اش بهتر پرده از روی سکوت مردانه و جامعه روشنفکری بر می‌دارد وقتی می‌نویسد: "اکثر کسانی که این خبر و توضیح مرا شنیده‌اند، مرا قاتل فرض کرده و با من قطع رابطه کرده و تا جایی که می‌توانسته‌اند مرا منزوی ساخته‌اند." می‌بینی این است سکوت مردسالارانه که عده‌ای می‌فهمند مردی قاتل همسرش است اما در سکوت فقط با او قطع رابطه می‌کنند تا آقای چگینی هم چنان پس از این حادثه سالها «رزمنده» حقوق کارگران و زنان باقی بماند! البته آقای چگینی قطع رابطه کردن این افراد با خودش را نه سکوت می‌داند و نه توجیه!؟

برای ما نیز سؤال است که چه کسانی بودند که از ماجرا خبر داشتند و سکوت کرده‌اند.

این ماجرای دلخراش در مقابل جنبش زنان و جنبش دمکراتیک مردم ایران و جامعه روشنفکری سوالات عمیقی را طرح می‌کند. مسلماً ما نه قادریم و نه قصدمان است و نه فکر می‌کنیم که با دادگاهی کردن و یا مجازات چگینی به اصل موضوع برسیم. مثلاً تلاش کنیم علی چگینی بعنوان قاتل محاکمه شود چون فکر می‌کنیم کشوری که قتل در آن رخ داده است و جایی که قاعدتا باید چگینی در آن محاکمه می‌شد، خود این کشور قتلگاه زنان است و رژیم حاکم بر آن باید هزاران بار به جرم قتل هزاران زن محاکمه و مجازات شود. مسئله این است که باعث و بانی کلیه جنایتهای جامعه رژیم است و این رژیم است که به مدت ربع قرن عقب افتاده‌ترین افکار را تبلیغ کرده و در ذهن مردان فرو کرده و به آنها امتیازات خاص داده در نتیجه این رژیم نیست که بخواهد قضاوت یا تنبیه کند.

آنچه در این ماجرا تکان دهنده است فصل مشترک زن ستیزانه برخی مردان روشنفکر با جمهوری اسلامی است. فصل مشترک مردسالارانه جامعه روشنفکری مردانه با رژیم اسلامی است. فصل مشترک تفکر سکوت در مورد ستم بر زنان در میان جنبش‌ها و نهادهای مخالف رژیم با جمهوری اسلامی است و بالاخره نفوذ تفکر مردسالارانه در میان فعالین، نهادها و احزاب و سازمان‌هایی است که پرچمدار جامعه‌ای دمکراتیک هستند و مدعی رهبری مردم در سرنگونی جمهوری اسلامی.

علی چگینی‌ها زیاد هستند آنها را همه جا می‌بینیم اما نمی‌توانیم آنها را شناسایی کنیم چرا که از ID (هویت) بسیار جذابی استفاده می‌کنند: دفاع از حقوق کارگران و زحمتکشان، دفاع از حق ملل در تعیین سرنوشت خویش. کافی است این ID را کمی با طرح حقوق زن بویژه زنی که در مالکیت این آقایان قرار دارد بخرائیم تا ببینیم که معمولاً اینان "مخالف" ستم و استثمار همه انسان‌ها هستند بجز ستم و استثمار همسر خود. اینان معمولاً مدافع اعطای حق تعیین سرنوشت و جدایی میلیونها مردم ملل تحت ستم هستند اما حاضر نیستند حق تعیین سرنوشت به یک فرد فقط یک نفر همانا همسرشان بدهند! اینان معمولاً خود را مخالف ستم و استثمار قلمداد می‌کنند بجز ستم بر زن. اینان در ترسیم جامعه مدرن و آزاد و دمکراتیک آتی بسیار جلو می‌روند حتی بر سر اینکه داد و ستد و تغذیه انسان‌ها چه تغییری باید کند ذهنی فعال و پویا دارند اما وای به حال زنی که بخواهد دره‌ای نهاد پوسیده خانواده را خدشه‌دار کند، در آن صورت با استعدادی شگرف قادرند "پیشروترین و علمی‌ترین" فلسفه را بکار گیرند تا از پوسیده‌ترین پدیده‌ها و عقاید دفاع کنند! و این رشته سر دراز دارد!

اینان در کره مریخ نیستند، در کنار ما هستند در تشکلات و احزاب، در جامعه روشنفکری و همه جا و ما نیز آنان را تحمل می‌کنیم چون آنها در کنار ما علیه ارتجاع جمهوری اسلامی مبارزه می‌کنند. زیرا ارتجاع جمهوری اسلامی محدود به مشت‌آلود و قوانین اسلامی می‌شود و نه مناسبات، عقاید و ارزش‌هایی که عمیقاً ضد زن است، جمهوری اسلامی بصورت بسیار سطحی طرح می‌شود. اینجاست که عقاید ضد زن فیلسوفی مثل نیچه قابل تحمل می‌شود ولی عقاید ضد زن با پوسته اسلامی تحمل نمی‌شود. عقاید ارتجاعی مسیحی در مورد زنان بعنوان راه مدرنیسم

تقدیس می‌شود چون ستمگری و زن ستیزی فقط به تفکر ارتجاعی اسلامی محدود می‌شود. و اینجا مفری برای افکار و عقاید و ارزش‌های زن ستیزانه غیر اسلامی یا سکولار ایجاد می‌شود.

چپ بودن هم محدود می‌شود به دفاع از حقوق کارگران و چند ادعای سطحی و آبیکی در مورد حقوق زنان.

خلاصه کنم زن ستیزی در مغز استخوان جامعه ما قرار دارد، زن ستیزی تاریخ هزاران ساله دارد و جنبش زنان و جنبش انقلابی و کمونیستی نمی‌توانند با چند بند و برنامه این زشت ترین نیمرخ جامعه طبقاتی را محو و نابود کنند. منظور این نیست که نباید بند و برنامه باشد منظور این است که این بند و برنامه ها، اول، سطحی هستند. دوم، روی کاغذ و سوم، مادامی که مناسبات یک مرد با همسرش جزو مسائل خصوصی فرد محسوب می‌شود این بند و برنامه‌ها دیگر پشیزی ارزش مادی ندارند. برای حل مسئله زنان نیاز به عمیق‌ترین خط انقلابی است خط و تفکری که بخواهد جامعه را با شیارهای عمیق شخم بزند و برایش دگرگونی وضعیت زنان یکی از مهم ترین مسئله زیر و رو کردن جامعه باشد. فقط احزاب و سازمانها و نهادهای انقلابی با داشتن خط و تفکری انقلابی و همه‌جانبه در مورد مسئله زنان می‌توانند هزاران هزار مرد ستمگر را از امتیاز مردسالاری خلع ید کنند.

علی چگینی‌ها تا زمانی که ما به مسئله زنان به مثابه عمیق‌ترین مولفه تحولات دمکراتیک جامعه نپردازیم تکثیر می‌شوند و تا زمانی که مسئله زنان نه فقط مسئله پیش پای زنان که مسئله پیش پای تمامی جنبش‌های اجتماعی بعنوان گامی مهم و فوری برای حرکت به جلو قرار گیرد و از حالت همبستگی با زنان به حالت متحد شدن با زنان برای رفع ستم جنسیتی تبدیل شود. علی چگینی‌ها موقعی افشا می‌شوند که هیچ فردی با گفتن اینکه مخالف ستم جنسیتی است احساس راحتی نکند، بلکه کمترین گام، رزمنده حقوق زنان در حوزه خصوصی و عمومی بودن، باشد و خلاصه اینکه هر مردی قاتل نیمه زن ستیزانه خود شود.

زن ایرانی را در غرب هم می‌توان سنگسار کرد!

فصلنامه‌ی هشت مارس

شماره ی ۳، اسفند ۱۳۷۹ (۲۰۰۱)

نوشته زیر، شرح واقعه‌ای تکان دهنده است که اخیراً در یکی از شهرهای اروپا رخ داده است، به دلیل مسائل حقوقی از ذکر نام حقیقی افراد و هم‌چنین مکان آن خودداری شده است. در بازگویی این واقعه، هویت افراد و محل اهمیتی ندارد. قابل تامل و نگران کننده اینست که این ماجرا در اجتماع ایرانیان روشنفکر و باصلاح مخالفین جمهوری اسلامی در خارج کشور بوقوع پیوسته است.

سخت سرگرم گفتم‌وگو بودیم بر سر بسیاری از قوانین که رژیم ایران به مردم تحمیل کرد، و این‌که مردم تفکر پیشرفته‌تری از قوانین حاکم اسلامی دارند. می‌گفتیم که به دلیل رشد فعالیت زنان در خارج از کشور، مردان ایرانی در مقابل خواسته‌ها و حقوق زنان در مناسبات خانوادگی در موضعی دفاعی قرار گرفته‌اند. ناگهان صدای تلفن مرا بسوی خود کشید و آن سوی خط دوستی با عجله و ناراحتی به من مهلت سلام و احوالپرسی نمی‌داد.

- الو، سلام صدای مرا می‌شنوی؟
- بله می‌شنوم، حالت چطوره؟
- خوبم من باید یک چیزهایی را فوری بهت بگم و یک مشورتی باهات بکنم.
- خوب بگو چی شده؟
- مریم دوستم یادت می‌آد؟
- نه، ولی خوب مهم نیست بگو
- همان که یک بار با هم دیدیمش و گفتم که سالاهاست از شوهرش جدا شده ولی هنوز طلاق‌شان را رسمی نکرده‌اند. و اینکه شوهرش الان با یک زن دیگر زندگی

می‌کند. یادت هست بهت گفتم ایرانی‌ها تحریم‌اش کرده‌اند و می‌گویند او فاحشه است چون با یک مردی دوست شده.

کم کم او را بیاد آوردم. زن ریز نقش با آرامشی خاص. در مورد کارش پرسیدم. می‌گفت از پنج صبح از خانه بیرون می‌روم و تا غروب کار می‌کنم وسط کار هم خرید خانه می‌کنم و سری به خانه می‌زنم چون مسئولیت بچه‌ها و مخارج‌شان با من است. آخر هفته‌ها هم کار می‌کنم. با شوخی به او گفتم مردمی که به تو می‌گویند فاحشه، اصلا فکر می‌کنند که تو حتی وقت سر خاراندن هم نداری!

- خوب بله یادم افتاد کی را می‌گویی.

- شوهرش رفته تقاضای طلاق داده و در ضمن برای اینکه از او پول بگیرد، رفته از دوستانش امضاء جمع کرده که شهادت بدهند، مریم با مرد دیگری رابطه دارد ...
- خوب رابطه داشته باشد چه ربطی به طلاق دارد اینها که مدتهاست عملا از هم جدا هستند.

- نه اینجا اینطوری نیست. توی این کشور یک قانونی وجود دارد که تقریبا منسوخ شده ولی هنوز هست. طبق این قانون اگر زن و مردی که متاهل هستند رابطه خارج از ازدواج برقرار کنند "زنا" محسوب می‌شود و طرفین مجرم شناخته شده و باید جزا بدهند. حالا مرده می‌خواهد به این طریق زن را محکوم کند، و ازش یک پولی بگیرد. یعنی عملا یک جور مجازات سنگسار؟

- بله. و شما همین‌طور نشستین و کاری نمی‌کنید. چرا آنجا با زنان دیگر صحبت نمی‌کنی؟ من می‌دانم که در آنجا بسیاری از زنان فعال زندگی می‌کنند حتما آنها به این مسئله واکنش نشان می‌دهند.

- مثل اینکه تو خیلی پرتی. اینجا اینطوری نیست. هیچ کس دخالت نمی‌کند می‌گویند مسئله خصوصی است. بعضی چون با مرده دوست هستند و رابطه سیاسی دارند حاضر نیستند طرف زن را بگیرند و برخی هم بطور فعال به مرده کمک می‌کنند. حتی توی اینها زنانی هستند که راهنمایی حقوقی به مرده می‌دهند. شاید حتی همانها بهش یاد دادند که چطوری می‌تواند از این ماده قانونی علیه زن استفاده کند و ...

- نه من باور نمی‌کنم. بخصوص می‌دانم که برخی از زنانی که آنجا زندگی می‌کنند دائم روی بال هواپیما سوارند و این طرف و آن طرف دنیا در مورد حقوق پایمال شده زن در ایران، اسلام سیاسی و قوانین عقب‌مانده مردسالاری سخن سرایی می‌کنند. می‌دانم زنان حقوق‌دان فعالی زندگی می‌کنند که مرتباً قوانین اسلامی بر سر زن را افشا می‌کنند. بر سر سنگسار، حق طلاق و ... حرف می‌زنند.

- باور کن همه اینها یا سکوت کرده‌اند یا طرف مرده را گرفته و حتی برخی از اینها راه افتاده‌اند این طرف و آن طرف و می‌گویند مریم با یک مرد دوسته و فاحشه است و غیره. خلاصه فکر نکن که فقط مردها علیه او هستند بعضی زنان به اصطلاح روشنفکر هم دست کمی از مردها ندارند. آن حرف‌ها فقط برای جلسات سخنرانی هاست.

- حالا مریم چکار می‌کند؟

- افسرده و عصبی و تنها.

مکالمه قطع شد. بیادم افتاد که چند سال پیش مینا اسدی حکایتی نوشت بنام "نفر اول" و اینکه چطور پای جمهوری اسلامی از طریق یک نفر، با آلبومی "یک و یک" به خارج کشور و در میان اپوزیسیون باز شد و ... کاش می‌توانستم با این زن شاعر و نویسنده مبارز تماس بگیرم تا به او بگویم الان نیز با یک نفر شروع شده است تا قبح اجرای قوانین و تفکر اسلامی را در اینجا بریزد، بعد کم‌کم تدارک بساط عدل اسلامی را دیده و احتمالاً بجز صادرات آلبومی "یک و یک" برای اصناف محترم ایرانی سابقاً پنهاننده سیاسی باید منتظر صدور آخوند و ملا بعنوان قضات دادگاه‌های شرع شد. برای ایرانیانی که دست‌کم در این زمینه هیچ تضادی با رژیم اسلامی ندارند. اگر هم اینجا و آنجا در حرف مخالفتی می‌کنند، در خفا تابع همان ارزشها و عقاید هستند. از همان نوع قوانین خوش‌شان می‌آید. قوانینی که بر ذهن‌های تنگ اسلامی‌شان هر چقدر هم ژست‌های مدرن بگیرند و کلمات فرنگی بکار برند - منطبق است. خلاصه پس از بساط عقد اسلامی و سفره زینب و رقیه اسلامی برای هموطنان بشدت دچار "دلتنگی وطن" شده، ما باید شاهد دادگاه‌های انقلاب اسلامی در شهرهای اروپائی باشیم. و با مشکلی هم روبرو نخواهیم شد همان مراکزی که قبلاً برای جلسات سخنرانی می‌کردند را می‌توانند با اجازه شهرداری

منطقه تبدیل به مراکز عدل اسلامی کنند. البته این هموطنان شاید بتوانند با استفاده از تز "نسبیت فرهنگی" برای این آخوندها حقوق ماهانه‌ای نیز دریافت کنند!!

دیگر نگران مریم نبودم که تنها و ایزوله باید فشارهای روحی را تحمل کند و هم‌زمان کارهای پر پیچ و خم اداری را حل کند. بالاخره اینجا اروپاست و وکلا می‌توانند در این موارد کمک کنند. بالاخره حتما زنانی پیدا می‌شوند که درک‌شان از زن ستیزی عمیق باشد و قوانین عقب مانده مردسالار را در هر شکل و رنگی تشخیص دهند و با آن مقابله کنند. بالاخره زنانی و مردانی پیدا می‌شوند که موضع‌گیری‌شان بر سر مسائل تابع این رابطه و این دوستی، این مهمانی و بده بستان نیست، بلکه جسارت این را دارند که از آنچه عادلانه است حمایت کنند حتی اگر به قیمت تنها و ایزوله شدن‌شان تمام شود. بالاخره مریم تنها نخواهد ماند.

اما ماجرا فراتر از مسئله یک زن است. ماجرا بر خلاف نظر کسانی که می‌گویند مسئله خصوصی است، مسئله‌ی میلیونها زن را در خود نهفته دارد. رک و راست، ذهنیت و تفکری که سنگسار بر مبنای آن انجام می‌گیرد مسئله اکثریت زنان ایران است و بیش از دو دهه است که یکی از موضوعات اصلی مبارزات زنان است.

حواشی از این دست باید ما را بفکر وادارد که آیا سنگسار صرفاً از مجازات‌های شرعی جمهوری اسلامی علیه زنان است؟ یا اینکه سنگسار تبلور یک فکر و ذهنیت زن ستیز و عقب مانده است که به اشکال متنوعی می‌تواند تولید و باز تولید شود؟

سنگسار اقدامی است برای نابودکردن جسم و روح زنی که تن به قوانین و مناسبات حاکم و جایگاهی که برای زن تعیین کرده اند، نداده است. سنگسار مجازات زنی است که مسئله حق مالکیت مرد بر زن را زیر سؤال برده است. سنگسار مجازات زنی است که در نظم مقدس اخلاص بوجود آورده است. نظم مقدسی که نقش و جایگاه فرودست زن یکی از ارکان مهم و تعیین کننده آن است.

مهم نیست که سنگسار در بندهای قانونی باشد یا نه. بسیاری مجازات‌ها و قوانین نانوشته در جامعه هستند که به همان شدت و یا حتی بیشتر از قوانین تدوین شده اجرا می‌شوند. در رژیم گذشته نیز مجازات سنگسار در قانون وجود نداشت اما زنان در صورت داشتن رابطه خارج از ازدواج به قتل می‌رسیدند. هر

حکومت و مناسبات اجتماعی برای مجازات زنان شورشی مکانیسم‌های ویژه سرکوب و از جمله سنگسار به شیوه خودش را دارد.

مگر در همین خارج کشور و در میان اجتماعات ایرانیان کم مشاهده کرده‌ایم که چگونه زنان سنت شکن را با حرف سنگسار کرده‌اند. با تحریم کردن و ایزوله کردن انگشت نما کردن، زنان را میتوان از طریق فشار روحی نیز سنگسار کرد. مگر ندیده‌ایم که چگونه با باصلاح حرف در آوردن و داستان درست کردن در مورد یک زن، مناسبات او را با خانواده، فرزندان، نزدیکان، دوستان و آشنایان و بالاخره اجتماع پیرامونی تیره و تار کرده‌اند و سرانجام ایزوله و منفردش کرده‌اند. و آنچنان جسم و روح او را در هم شکسته‌اند که درس عبرتی باشد برای دیگر زنان. تا دیگر هیچ زنی هوس نکند حتی در شرایطی که چماق قانون بالای سرش نیست، دست از پا خطا کند. سنگسار مبتنی بر یک تفکر زن ستیزانه است.

نگاهی دیگر به حادثه بیاندازیم. چطور می‌شود که یک مرد به اصطلاح روشنفکر ایرانی و به ادعای خودش مخالف رژیم با اینکه سالهاست از همسرش جداست به فکرش خطور می‌کند که برود و به اتهام بی وفائی (نام قانونی اش زنا است) زنش را محکوم کند و تقاضای مجازات او را بکند. آیا حق داریم تصور کنیم که اگر این مرد در ایران بود احتمال بسیار زیاد برای انتقام از همسرش یا حتی دریافت پول او را متهم به "زنا" می‌کرد؟

حال به کسانی که بعنوان شاهد ورقه امضا کرده اند و شهادت می‌دهند که زن این مرد مرتکب "زنا" شده است، نگاه کنیم. آن عده به هر دلیلی، از جمله نزدیکی سیاسی و سازمانی به این مرد، نان و نمک خوردن و یا پای مهمانی‌های یکدیگر بودن، یا حتی اعتقادات و ارزش‌های پوسیده خودشان به پای امضاء کردن و شهادت دادن می‌روند، آیا ما حق داریم فکر کنیم که اگر این افراد در ایران بودند می‌توانستند جزو افرادی باشند که در مراسم سنگسار زنی شرکت می‌کنند. مگر نفس این امضا کردن و شهادت دادن بر بی وفائی یک زن فرقی با عمل آن چهار شاهد مرد «عادل» و بالغی که به یاری حاکم شرع و شوهر زن در ایران می‌آیند تا حکم سنگسار را صادر کند، دارد؟

البته ممکن است بگویند که آنها مخالف سنگ زدن هستند چون آن را عملی خشونت بار می دانند!! اما کیست که نداند خشونت روانی نیز خشونت است و چه بسا موثرتر، وحشتناکتر و ادامه دارتر.

تنها تفاوت این سبک سنگسار، با سنگسار در ایران، در این است که اولاً این مرد مجبور نشده است شهادت چهار مرد یا چهار زن و دو مرد را فراهم کند. ثانیاً در غرب عمل سنگ زدن تا حد مرگ غیرقانونی است. بجای آن، مجازات به شکل جریمه نقدی است. اما نکته قابل تامل این است که وقتی زنان یا مردانی به خود اجازه شهادت دادن در چنین امری می دهند، این عمل از چه ذهنیتی بر می خیزد؟ آیا همه اینها نشان نمی دهد که برخی از ایرانیان مهاجر یا پناهنده در خارج کشور تا مغز استخوان آلوده به تفکر زن ستیز نوع اسلامی هستند؟ آیا این نباید ما را به تامل وادارد که بسیاری از مخالفین رژیم اسلامی واقعا مخالف نیستند؟

عده‌ای هم معمولاً بر اینگونه حوادث در خارج کشور ناظر هستند. ناظران به ماجرا نزدیک نمی شوند چون نمی خواهند خودشان آلوده شوند. غافل از اینکه سکوت در مقابل افکار عقب مانده و رفتار ارتجاعی نوعی تایید آن است. بویژه افرادی که در مجامع عمومی از حقوق زن بطور عام دفاع می کنند. بالاخره دست حوادث شرايطی را پیش می آورد که باید عامگویی خود را تبدیل به خاص گویی کنند. نمی توان از حقوق زن سخن گفت و وقتی روز روشن، آشکارا حقوق یک زن را پایمال می کنند، بی تفاوت بود و گفت اینها مسائل خصوصی است. همه مسائل عمومی مسائل خصوصی هستند. این تفکر رایجی است که برخی افراد از موضع گیری خاص اجتناب می کنند، تا محبوب القلوب باقی بمانند. متأسفانه این تفکر خود اشاعه دهنده فرهنگ فرصت طلبانه ای است که مسئله فعالیت و مبارزه را تبدیل به مشتکی سخن سرانی بدون خرج می کنند. وقتی این رفتار از جانب فعالین و افراد سیاسی باشد روحیه بی اعتمادی در بین مردم نسبت به روشنفکران دامن زده می شود. روشنفکران بی عمل و عامگو، روشنفکرانی که همواره سعی می کنند در حرف و عمل شان سیاست نه سیخ بسوزد و نه کباب را رعایت کنند.

این واقعه هشدار به تمام زنانی است که در اشتیاق و آرزوی تغییراتی جدی در جامعه هستند و بیش از دو دهه است تلاش خود را مصروف مبارزه با رژیم زن ستیز

اسلامی کرده‌اند. بخشی از کسانی که خود را در صفوف مخالفین رژیم قرار داده‌اند در حقیقت می‌توانند در زن ستیزی با رژیم سازش کنند گو اینکه بسیاری از کسانی که امروز طرفدار بخشی از هیئت حاکمه شده‌اند این سازش را کرده‌اند.

کسانی که امروز پس از این همه مبارزه بر سر مسئله زنان این گونه برخورد می‌کنند که بی‌شک فردا نیز بهتر از این عمل نخواهند کرد. این افراد در فردای تغییر و تحولات، کسانی خواهند بود که با مجازات زنان مشکلی ندارند فقط با مجازات سنگسار مخالف خواهند بود، آنها خواهند گفت زنی که عرف و فرهنگ (!!)) را زیر پا می‌گذارد باید مجازات شود اما سنگ پرت کردن تا حد مرگ غیر متمدنانه است. آنها خواهند گفت هفتاد و پنج ضربه برای بی‌حجابی و بدحجابی زیاد است و بهتر است تعداد آن به ده ضربه برسد. آنها خواهند گفت هر چه باشد جامعه ما جامعه‌ای سنتی و مذهبی است و باید به عقاید مردم احترام گذاشت. زن ایرانی یک زن شرقی است و حجب وحیا دارد و نباید سنت شکنی کند و خلاصه هر سنت شکنی زنان را تحت عنوان بی‌پرنسیبی سرکوب خواهند کرد، البته به شیوه‌ای مدنی و دموکراتیک !!!

این جماعت شاید امروز در صفوف "پوزیسیون" رژیم اسلامی باشند، اما مبارزه آگاهانه و سازش ناپذیر زنان علیه هر شکل مردسالاری و زن ستیزی، علیه نظام پوسیده اسلامی قادر خواهد شد آنان را در جای مناسب قرار دهد، شک نیست که جای افکار عقب مانده و زن ستیز اسلامی و غیر اسلامی در زباله‌دان تاریخ خواهد بود، حال به اختیار آنان است که تصمیم بگیرند کنار این نظام پوسیده باقی بمانند یا نه؟!

فصل چهارم

بنیادگرایی دینی و زنان

- بنیادگرایی اسلامی و زنان: نمونه ایران
- چرا پیشنهاد فوروومی برای گفت‌وگو در مورد بنیادگرایی مذهبی؟
- علیه نو بنیادگرایی یا دفاع از بنیادگرایی؟
- اسارت زنان در سازمان مجاهدین خلق ایران

بنیادگرایی اسلامی و زنان

نمونه ایران

سخنرانی ارائه شده در هشتمین همایش سیاسی مشورتی زنان
دانشگاه هانریش هاینه دوسلدورف، آلمان*
(۳ اکتبر ۲۰۰۸)

من می‌خواهم شما را در سفری بسوی زنان ایران با خود همراه کنم. کشوری که سه دهه گذشته شاهد تحولات سیاسی اجتماعی و اقتصادی مهمی بوده است. جمعیت ۳۵ میلیونی کشور ایران در سال ۱۹۷۹ که رژیم شاهنشاهی سرنگون شد و بنیادگرایان اسلامی به قدرت رسیدند امروز بیش از ۷۱ میلیون رسیده که ۶۰ درصد آن زیر ۲۵ سال است و ۳۵ میلیون از این جمعیت زنان هستند.

از آغاز قرن بیستم و با شتاب‌گیری تحولات نظام سرمایه‌داری ایران به یکی از مناطق مهم استراتژیک جهان به لحاظ سیاسی و اقتصادی تبدیل شد. ایران یکی از بزرگ‌ترین تولیدکنندگان نفت و گاز جهان و هم‌چنین منبع بزرگ‌ترین نیروی کار انسانی در منطقه خاورمیانه است. این ویژگی‌ها در حقیقت سرنوشت بیش از یک قرن از مردم ایران را با جهان امپریالیستی پیوند زده است. در سال‌های اخیر نیز ادغام ایران به لحاظ اقتصادی و سیاسی در جهان بیشتر و عمیق‌تر شده است و می‌توان به جرات گفت تحولات داخلی ایران نه فقط بیشترین تاثیر را از شرایط جهانی می‌گیرد بلکه نقش مهمی در تحولات خاورمیانه و معادلات سیاسی جهان دارد.

* این سخنرانی با همکاری رفیق زمان مسعودی برای بحث در این همایش نگاشته شد. حدود دو هزار نفر از کشورهای مختلف جهان در این همایش شرکت داشتند.

دراواخر سال‌های ۷۰ میلادی مردم ایران دست به مبارزه برای سرنگونی رژیم سلطنت پهلوی زدند. زنان در ابعاد میلیونی با چشم انداز دست‌یابی به آزادی و برابری در این مبارزات شرکت کردند. اوج این مبارزه به قیامی در سال ۱۹۷۹ منجر شد که شاه سرنگون شد و روحانیون اسلامی به قدرت رسیدند.

ما زنان ایرانی پس از سرنگونی رژیم سلطنتی و شکست انقلاب ایران محکوم شدیم که اولین دولت بنیادگرای اسلامی در جهان را در اواخر قرن بیستم تجربه کنیم. به این معنا تاریخ مبارزات و مقاومت ما، و تحلیل از مکانیزم‌های سرکوب ما می‌تواند نقش مهمی در ارتقا آگاهی کل جنبش زنان در جهان داشته باشد.

روحانیون تازه به قدرت رسیده در ایران برای تحقق الگوی دولت اسلامی، زنان را آماج قرار دادند و اعلام کردند که نماد پیروزی قدرت سیاسی اسلام در ایران، زنان محجبه هستند. به همین جهت در مارس ۱۹۷۹، دو هفته از استقرار روحانیون نگذشته بود، که فرمان حجاب اجباری برای زنان اعلام شد. همان روزها اعلام شد که زنان دیگر باید به خانه‌هایشان برگردند. چرا که مادر بودن بزرگترین وظیفه و هویت زن اسلامی است. اما میلیون‌ها زن ایرانی به حیات سیاسی جامعه پا گذاشته بودند و دیگر ممکن نبود این نیروی بیدار شده سیاسی را براحتی به خانه باز گرداند. تظاهرات زنان ایرانی در ۸ مارس ۱۹۷۹ علیه فرمان حجاب اجباری خمینی و رژیم اسلامی‌اش در واقع آغاز جنبشی بود که به شکل مقاومت و مبارزه زنان در مقابل سرکوب بنیادگرایانه مذهبی تا کنون ادامه یافته است. در واقع زنان ایرانی در این تظاهرات چند روزه اعلام کردند که به قوانین سرکوبگرانه رژیم اسلامی تن نخواهند داد.

مسئله زنان و تثبیت جایگاه فرودست زنان یک شاخص مهم درآمیزی دین و دولت شد و بدین طریق تثبیت و تحکیم دولت بنیادگرای مذهبی ایران بر بستر مجموعه‌ای از کشمکش‌های و مبارزات حاد بر سر جایگاه زنان در روابط اجتماعی رخ داد. جمهوری اسلامی با اعلام اینکه حجاب زنان سمبل انقلاب اسلامی است در واقع برنامه سیاسی اجتماعی دولت اسلامی خود را اعلام کرد. حجاب نشانه برجسته‌ای شد از مناسبات اجتماعی و مناسبات قدرت که در قلب آن حفاظت از مالکیت خصوصی و سلطه آن بر جامعه قرار دارد.

در اولین گام رژیم تازه به قدرت رسیده روحانیون در مقابل اعتراض گسترده زنان علیه حجاب اجباری عقب نشینی کرد ولی پس از سرکوب و قلع و قمع بخش‌های مختلف جامعه منجمله نیروهای چپ و کمونیست و دمکراتیک، قانون حجاب اجباری را تصویب کرد.

حجاب اجباری با مجازات سنگسار زنان تکمیل شد. بسیاری از زنان تن فروش برای "درس عبرت" باقی زنان به قتل رسیدند. زنان از حق قضاوت در دادگاه‌ها محروم شدند زیرا از نقطه نظر شریعت زنان موجوداتی "عاطفی و ناقص العقل‌اند" که قادر به قضاوت نیستند. بر همین مبنا شهادت یک مرد برابر با شهادت دو زن در نظام حقوقی شد. تعدد زوجات حق طبیعی مردان شمرده شد و حق طلاق از زنان سلب و بطور یک جانبه به مردان واگذار شد تا هر لحظه که بخواهند زنان را طلاق دهند و یا تا ابد او را در اسارت خود نگاه‌دارند. چرا که به نظر حاکمین اسلامی در ایران، خدا مردان را بر زنان برتر آفریده است و زنان چون شیئی قبل از ازدواج ملک پدر و پس از آن ملک همسر خود است. هر مردی در صورت شک کردن به زن می‌تواند بدون هیچ محدودیت و مجازات قانونی همسر خود را به قتل برساند. همانگونه که پدر مالک فرزند است و هر لحظه می‌تواند فرزند خود را به قتل برساند. اینها زمینه صدها قتل زنان بدست همسران و دهها کودکی است که بدست پدر در طی سی سال گذشته به قتل رسیدند. بر پایه آموزه‌های کتاب آسمانی، زنان کشتزار مردانند و هر گاه زنان از هم بستری با همسران خودداری کنند باید تنبیه شوند و همه این دستورات و باورهای دینی علیه زنان بشکل قوانین مدون حقوق قضایی رژیم اسلامی در مورد زنان به اجرا در آمد. زنان از حق سفر، حق کار بدون اجازه شوهر محروم شدند، و هم چنین از حق سرپرستی کودکان خود در صورت موفقیت به طلاق محروم شدند. مجازات همجنس‌گرایی مرگ شد و بالاخره ارزش جان زنان در قانون برابر با نصف ارزش جان یک مرد شد. به گونه‌ای که در قوانین جزایی چنانچه مردی همسرش را به قتل رساند برای مجازات مرد، خانواده زن ابتدا باید مبلغی به خانواده مرد بپردازند. قصاص بعنوان یک شیوه مجازات عصر جاهلیت بشر در قوانین حقوقی اسلامی مدون شد. به گونه ای که در صورت قتل این خانواده مقتول است که تصمیم به مجازات مجرم می‌گیرند. همراه با همه این قوانین عظیم

ترین بودجه تبلیغاتی و فرهنگی برای تثبیت جایگاه فرودست زن در جامعه از طریق سیستم آموزش و پرورش تا سینما و ادبیات و هنر و رسانه ها صرف شد پیامدهای چنین نظام زن ستیزی بر موقعیت زنان ایرانی فاجعه آمیز بوده است. بسیاری از هنرمندان زن بعنوان نماد فرهنگ غرب دستگیر و اعدام و برخی نیز به کشورهای غربی فرار کردند. بسیاری از زنان تحصیل کرده و متخصص خانه نشین شدند. حمایت دولت از خشونت و سرکوب خانگی و قانونی کردن این خشونت علیه زنان، زمینه تعرض مردان به زنان در محیط خانگی شد، افزایش بی سابقه خودکشی و خودسوزی زنان، اعدام‌ها و سنگسار، شوهرکشی و ... طی چند دهه اخیر همه پیامدهای یک نظام سیاسی بنیادگرای مذهبی است.

اما این یکسوی ماجراست، سوی مهمتر این ماجرا مبارزه و مقاومت سی ساله زنان ایرانی است. طی سه دهه گذشته جنگی مداوم بین اکثریت زنان ایرانی و نظام جمهوری اسلامی در جریان بوده است. جنگی در حیطه‌های متفاوت، فردی یا جمعی و به اشکال و طرق گوناگون. هزاران هزار زن زندانی سیاسی که در تاریخ جهان معاصر بی سابقه است انعکاس مبارزه و مقاومت زنانی است که در اوج بیداری سیاسی حاضر نشدند به نظامی که ویژگی مهم‌اش سرکوب و فرودستی زنان است تن دهند.

حضور خشمگین و معترض زنان را در خیابان‌ها در مقابل گشت‌های کنترل پوشش، دستگیری بیش از ۱۵۰ هزار نفر فقط در تابستان سال گذشته بدلیل عدم رعایت پوشش اسلامی، همه نشانه ناکامی نظام اسلامی در یکی از مهم‌ترین پروژه‌های تحقق جامعه اسلامی است. رژیم انتظار داشت که نسل جوان چون انقلاب را ندیده و بشیوه کاملا اسلامی تربیت شده، به کلیه این قوانین زن ستیز تن خواهد داد و دیگر نیازی به نیروی نظامی ویژه نخواهد داشت ولی ادامه مبارزه زنان و بخصوص نسل جوان خواب و خیال جمهوری اسلامی را بر باد داد. نسل جدید نه تنها به این کنترل تن نداد بلکه رژیم مجبور شد برای مقابله با آنها از نیروی نظامی بیشتری استفاده کند.

علیرغم تفکیک جنسیتی شدید در نظام آموزشی، هم اکنون بیش از ۶۰ درصد دانشجویان و فارغ التحصیلان آموزش عالی زنان هستند چرا که زنان از هر فرصتی

برای پیشرفت و دخالتگری اجتماعی استفاده می کنند. هر یک از مطالبات پایه ای زنان برای رهایی و آزادی، با جدائی دین از دولت و حذف دین از همه حیطه های زندگی اجتماعی جامعه گره خورده است. .

امروز جنبش زنان از پرقدرت ترین جنبش های جاری در ایران است و نقش بسیار زیادی در متزلزل کردن پایه های قدرت جمهوری اسلامی داشته است و می تواند نقش مهمی در تحولات آتی ایران و منطقه ایفا کند. اوضاع سیاسی در ایران و جهان جنبش زنان را با شرایط پیچیده ای روبرو کرده است. در این اوضاع می توان دو گرایش به اصطلاح فمنیستی را مشاهده کرد. این دو گرایش زنان را بر سر یک دو راهی یعنی انتخاب بین نظام های مردسالار و ضد زن امپریالیست ها و یا جمهوری اسلامی قرار داده اند. هر گونه حمایت از یکی از این راه ها عملا و به ناگزیر به تقویت آن دیگری منجر خواهد شد. و با تاسف باید گفت که بنیادگرایان مذهبی چه به شکل حکومت جمهوری اسلامی و چه در شکل جنبش های اسلامی در منطقه خاورمیانه متحدینی در میان برخی نیروهای مترقی و چپ جهان یافته اند. نیروهایی که عملا باید متحد جنبش زنان و سایر جنبش های مترقی و مردمی در منطقه خاورمیانه باشند.

آن چه امروز برای جنبش زنان در ایران ضروری است این است که بتواند استقلال خود را حفظ کرده و با ادامه مبارزات خود همراه با سایر جنبش های اجتماعی در جهت سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ضد رن حرکت کند و در این راستا آنچه نیاز دارد این است که نیروهای مترقی و انقلابی سایر کشورها حمایتش کنند و به تقویتش پردازند.

چرا پیشنهاد فورومی برای گفت‌وگو در مورد بنیادگرایی مذهبی؟

سخنرانی ارائه شده در هشتمین همایش سیاسی مشورتی زنان
دانشگاه هانریش هاینه دوسلدورف، آلمان*
۱۳۸۷ (۴ اکتبر ۲۰۰۸)

چرا پیشنهاد فورومی برای گفت‌وگو در مورد بنیادگرایی مذهبی؟ زیرا در جهان امروز بنیادگرایی مذهبی بویژه بنیادگرایی اسلامی نقش مهمی در سرکوب بیرحمانه‌ی زنان بازی می‌کند و این نقش در حال افزایش است. نزدیک به هشتصد میلیون زن در کشورهای "اسلامی" زندگی می‌کنند. بخش بزرگی از اینان تحت سلطه‌ی کدهای اخلاقی و اجتماعی اسلامی که توسط حاکمان بنیادگرا یا جنبش‌های بنیادگرا تحمیل می‌شوند، زندگی می‌کنند. ما زنان خاورمیانه در سه دهه‌ی گذشته شاهد بوده‌ایم که چگونه افزایش نفوذ بنیادگرایان اسلامی در کشورهای خاورمیانه بخصوص قدرت‌گیری بنیادگرایان اسلامی در ایران از سال ۱۹۷۹ باعث عقب‌گردی جدی در موقعیت اجتماعی زنان شده است.

* این سخنرانی با همکاری رفیق زمان مسعودی برای بحث در این همایش نگاشته شد. این سخنرانی ناظر بر اختلاف نظری بود که در میان اعضای کمیته تدارک اولین "کنفرانس جهانی زنان پایه" در مارس ۲۰۰۸ در کاراکاس (ونزوئلا) شکل گرفته بود. برخی از زنان شرکت کننده از آمریکای لاتین تحت عنوان اینکه با امپریالیسم آمریکا هم‌صدا می‌شویم، مخالف موضع‌گیری علیه بنیادگرایان مذهبی بودند. بواسطه این سخنرانی و استقبالی که از محتوی آن شد، در فراخوان کنفرانس موضع‌گیری علیه بنیادگرایی مذهبی قید شد. در این فوروم بیش از ۱۲۰ نفر از کشورهای مختلف شرکت داشتند.
اولین "کنفرانس جهانی زنان پایه" در سال ۲۰۱۱ در صدمین سالگرد هشت مارس روز جهانی زن در ونزوئلا برگزار شد.

ما بعنوان زنانی که در پی ایجاد جهش نوین در جنبش بیداری زنان هستیم باید با افکار و ایدئولوژی‌های کهنه و جنبش‌های ارتجاعی که در پی ابدیت بخشیدن به انقیاد زنان هستند، رودرو شده و آنها را افشا کنیم. ما بیش از پیش نیاز داریم مکانیسم سرکوب و فرودستی زنان و تنیدگی و پیچیدگی این مکانیسم‌ها را بررسی کنیم و آنها را تبدیل به آگاهی عمومی زنان کنیم. روشنگری، ارتقا آگاهی زنان بر سر اشکال گوناگون فرودستی زنان بخش مهمی از جهش نوین جنبش بیداری زنان است. این فوروم به یکی از اشکال نوین قرن حاضر یعنی بنیادگرایی مذهبی بویژه بنیادگرایی اسلامی می‌پردازد. ما همچنین توجه شما را به رابطه‌ی میان بنیادگرایی اسلامی و امپریالیسم جلب خواهیم کرد.

تعریف بنیادگرایی اسلامی

اسلام مانند سایر ادیان و در ادامه آنها بطور مشخص یهودیت و مسیحیت بر ارکان تقدس بخشیدن پدرسالاری و حفظ و تداوم بخشیدن به آن در ۱۴۰۰ سال پیش در شبه جزیره عربستان شکل گرفت. هر سه این ادیان قادر شدند محتوای کهنه خود را با زمانه تغییر دهند آن هم برای تداوم خود.

جنبش‌های بنیادگرای مذاهب مختلف از بسیاری جهات با هم تشابه دارند. همگی باور دارند که جامعه کنونی به فساد کشیده شده و تنها راه نجات بازگشت به اصل مذهب و اجرای دقیق متون مقدس است. همگی در انتظار مسیح و مهدی خود هستند که در آخر زمان عدل و داد را بگستراند و حکومت مذهبی واقعی را برقرار سازد. همگی از نظر اجتماعی بسیار مرتجع و طرفدار نقش سنتی و نابرابر زنان در جامعه و خانواده‌اند.

نگرانی و دل مشغولی بنیادگرایان اوانجلیست، نظیر بنیادگرایان مذاهب دیگر، مسئله زنان و نقش آنها در خانواده و اجتماع است و از دشمنان عمده فمینیسم و آزادی و برابری زنان‌اند.

در این نوشته به اختصار به پاره‌ای ویژگی‌های بنیادگرایان اسلامی اشاره می‌شود. یکی از مهم‌ترین نشانه‌های برنامه‌های بنیادگرایان اسلامی، نظیر بنیادگرایان مسیحی و یهودی، مسئله حقوق زنان و محدود کردن نقش زنان در جامعه است.

اسلام در گذر زمان به شاخه‌های متعدد تقسیم شده است. مانند سنی و شیعه. و اینها هر یک به نوبه‌ی خود به شاخه‌هایی دیگر. مانند سنی وهابی و شیعه‌ی حنفی. در عصر مدرن، هر شاخه به دسته‌بندی‌های مختلف مانند سنت‌گرایان، احیاء گرایان و بنیادگرایان نیز تقسیم شده‌اند. در اواسط قرن بیستم شاخه‌هایی از اسلام، جنبش احیاء دینی را در مقابل ورود امپریالیسم و اشکال استعماری آن در جوامع شرقی بویژه کشورهای که اسلام در آنها ایدئولوژی دست بالا را داشته بوجود آوردند. این جنبش‌ها اغلب با رهبری روحانیونی بود که به طرق مختلف در قدرت سیاسی حاکم سهم داشتند یا به آن نزدیک بودند. این جنبش‌ها تلاشی بود برای احیای آموزه‌های دینی و بازخوانی آنان در مقابل تغییر و تحولاتی که با ورود امپریالیست‌ها در این جوامع صورت گرفت.

بنابراین بنیادگرایان شاخه‌ای از احیاء دینی هستند که در پی کسب قدرت سیاسی و احیای قدرت سیاسی اسلام در دورانی که امپراتوری بود (بخصوص از اواسط قرن ۱۰ تا ۱۳) هستند. آنان در حسرت بازگشت به حکومت صدر اسلام یعنی دوره محمد پیامبر اسلام هستند. البته هستند شاخه‌های دیگری که علاقه‌ای به ایجاد قدرت سیاسی صرفاً "اسلامی" نداشته و منافع خود را در نزدیکی با دستگاه قدرت موجود دنبال می‌کنند. اما اینان نیز به قدرت‌گیری بنیادگرایی اسلامی خدمت کرده‌اند.

بنیادگرایان اسلامی خواستار احیای اخلاقیات و قوانین شرع و استقرار حکومت اسلامی هستند. مخالفت و مبارزه آنان با امپریالیسم نیز در حقیقت مخالفت با برخی مظاهر فرهنگی غرب و ارزش‌ها و کدهای اخلاقی است که امروز مشخصه‌ی جامعه‌ی غربی است. کنترل زنان و تحمیل برتری و سلطه مرد بر زن به عنوان امری الهی از اهداف کلیدی همه بنیادگرایان در تمام ادیان و مذاهب و بطور ویژه بنیادگرایی اسلامی است.

بنیادگرایان اسلامی چگونه فکر می‌کنند

و خواهان چه نوع جامعه ای هستند؟

بنیادگرایان اسلامی ریشه مشکلات و معضلات جوامع شرقی را در این عصر، در فلسفه و دیدگاه اومانیسم غربی می‌دانند یعنی تفکری که موجب رشد مدرنیسم و پیشرفت در غرب و جدایی دین از دولت شد. آنان می‌گویند مدرنیسم غربی کفر است چرا که انسان محور است و در جوامع غربی قوانین اجتماعی با تکیه بر خرد و عقل انسانها تدوین می‌شود. آنان معتقدند که جهان خدا محور است و خدا محوری تنها راه رستگاری بشر است. آنان ایمان دارند که خدا قوانینی را بشکل احکام الهی برای رستگاری بشر توسط آخرین پیغمبر یعنی محمد در قرآن فرستاده و قانونگذار فقط خداست.

آنان ایمان دارند که احکام الهی یعنی قوانین خدا جاودانه‌اند و هرگز شامل مرور زمان نمی‌شوند. در همان چهارچوب مخالفت با انسان محوری اومانیسم، بشدت مخالف شکل حکومتی دموکراسی هستند. زیرا می‌گویند، دموکراسی، نظامی است که برای تصمیم‌گیری به آدمها رجوع می‌کند در حالی که، تصمیم‌گیری‌های مهم از آن خدا و نمایندگان اوست. در حکومت اسلامی "رهبر" همه تصمیمات مهم را می‌گیرد. برای مثال در جمهوری اسلامی ایران، اول خمینی و بعد خامنه ای نمایندگان خدا بوده و هستند و "ولی فقیه" خوانده می‌شوند. در واقع جمهوری اسلامی اولین شکل حکومت الهی در جهان مدرن بود که باید تناقض میان داشتن "نمایندگان خدا" و در عین حال پارلمان (مجلس شورای اسلامی) و انتخابات ریاست جمهوری و غیره را حل می‌کرد. به همین جهت ایران هم جمهوری است یعنی مردم در انتخابات شرکت می‌کنند و هم ولی فقیه بعنوان نماینده خدا بر همه امور کنترل دارد و همه انتخاب‌شدگان یک بار توسط او منصوب می‌شوند. برای رفع این تناقض برخی رهبران جمهوری اسلامی، به ویژه جناح افراطی آن، پیشنهاد می‌کنند که بخش "جمهوری" از جمهوری اسلامی حذف شود. زیرا می‌گویند، انتخابات هیچ سازگاری با اسلام ندارد و برای حکومت اسلامی خطر آفرین است.

بنیادگرایان اسلامی معتقدند تنها راه مقابله با غرب، ایمان به این آموزه‌ها و اجرای آنهاست. برای اجرای این آموزه‌ها نیاز به قدرت حکومتی دارند تا با استفاده از

آن بتوانند همه این احکام الهی را بشکل قانون اجرا کرده و کل جامعه را بسوی رستگاری ببرند.

لازمست اینجا اشاره کنیم که طبق آموزه‌های بنیادگرایان شیعه، سلسله مراتب حکومت الهی اسلامی تا شهروند درجه هفتم هم ادامه دارد و طبعاً این درجات حقوق متفاوت و وظایف متفاوت دارند.

روحانی مسلمان شیعه - مرد مسلمان شیعه مومن - مرد مسلمان شیعه - زن مسلمان شیعه مومن - زن مسلمان شیعه - مرد مسلمان سنی مومن - مرد مسلمان سنی - زن مسلمان سنی مومن - زن مسلمان سنی - مرد غیر مسلمان دارای کتاب (مسحی، یهودی) - مردان و زنان ادیان غیر - محارب و منافق

در سیستم قضایی اسلامی هر فرد مسلمانی حق دارد و می‌تواند بدون هیچ‌گونه مجازاتی فرد غیر مسلمان را به قتل برساند. و هم‌چنین هر مردی می‌تواند بدلیل ناموسی همسرش و یا فرزندش را به قتل رساند.

سنگسار زنان، قطع دست و پا به جرم دزدی، قصاص یعنی مجازات بر مبنای چشم در مقابل چشم و جان در مقابل جان؛ و حق پدر در فروش دختران خردسال تحت نام ازدواج؛ همه بخشی از نظام حقوقی و قضایی و جزائی در دوران زمام‌داری محمد و جانشینانش بود و امروزه جنبش‌های بنیادگرای اسلامی به آن عمل کرده و حکومت‌های بنیادگرای اسلامی مانند جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی آنها را در نظام حقوقی و جزائی خود ادغام کرده‌اند.

دو مالکیت در اسلام بسیار مقدسند و کسانی که بخواهند این دو مالکیت را زیر سؤال ببرند با خدا طرف هستند و هیچ انسانی حق بخشش این خطا را ندارد: یکی مالکیت مرد بر زن، دیگری مالکیت بر زمین و سایر وسایل تولید و ثروت‌های جامعه. به همین جهت اینگونه مجازات‌ها چون سنگسار و قطع دست و پا به جرم دزدی در نظام اسلامی "حد" اسلامی نامیده میشود. یعنی مجازات خدا است که نمایندگان خدا بر زمین زحمت انجام آن را می‌کشند.

"زن و مرد زناکار را هر یک صد ضربه شلاق بزنید مبدا در حکم خدا نسبت به آن دو دچار ترحم شوید و باید به هنگام شلاق زدن گروهی از مومنان حضور داشته باشند." (سوره نور آیه ۲)

نظام جمهوری اسلامی بعنوان آزمایشگاه بنیادگرایی اسلامی نشان داد که بنیادگرایی اسلامی ناسازگار با نظام سرمایه‌داری و مکانیزم‌های آن نیست. اکثر نهادهای سرمایه‌داری بزرگ در ایران، اسلامی هستند و نام‌هایی مانند "بنیاد مستضعفان"، "بنیاد شهدا" و "بنیاد قدس رضوی" را یدک می‌کشند. همه‌ی اینها گروه‌های مالی- صنعتی سرمایه‌داری بزرگ وابسته به نظام سرمایه‌داری جهانی هستند.

در ایدئولوژی اسلامی جهان به دو منطقه دارلحرب و دارالاسلام تقسیم می‌شود. دارالاسلام کشورهای اسلامی و دارلحرب کشورهای غیر اسلامی هستند. برای اشاعه اسلام و محافظت از احکام الهی بر مسلمانان واجب است که در دارلحرب جهاد کنند و در دارالاسلام "امر به معروف و نهی از منکر". بر مسلمانان واجب است که علیه دشمنان اسلام و کسانی که به مقدسات آن بی‌حرمتی می‌کنند؛ جهاد کرده یعنی جنگ کرده و آنها را به قتل برسانند. هم چنین بر مسلمین واجب است که علیه کسانی که در دارالاسلام از قوانین الهی اسلامی سرپیچی می‌کنند با امر به معروف و نهی از منکر بجنگند. جهاد بر مبنای فتوای مقام روحانی داده می‌شود. فتوای قتل سلمان رشدی را خمینی داد تا هر مسلمانی در جهان، بتواند سلمان رشدی را به قتل رساند. اما "امر به معروف و نهی از منکر" نیازی به فتوا ندارد و هر فرد مسلمان باید این "جهاد درونی" را برعهده گیرد. از آنجا که مردم ایران اشتباهی زیادی برای ورود به این جنگ علیه یکدیگر نداشتند، جمهوری اسلامی نهادی به نام "دایره منکرات" که نام دیگر آن "امر به معروف و نهی از منکر" ایجاد کرد که مشغله‌ی عمده اش آزار و دستگیری زنان "بدحجاب" است. موارد متعددی از گزارشات حاکی از دستگیری دختران جوان توسط این نهاد است که پس از تجاوز به آنان به قتل رسیده‌اند. آخرین نمونه آن قتل پزشک جوانی بنام زهرا بنی یعقوب در شهر همدان بود که تصادفاً دختر یکی از افراد سابق سپاه پاسداران از آب در آمد.

بنیادگرایان اسلامی با مفاهیمی چون برابری و آزادی بشدت مخالفند. زیرا این مفاهیم را ارزش‌های انسان محور می‌دانند که در تضاد با احکام خدایی است که انسانها را با فطرت متفاوت آفریده است. آنها در مقابل بر کلمه "عدالت" پافشاری می‌کنند. "عدالت" یعنی برسمیت شناختن تفاوت‌های ناشی از فطرت. مثلاً از مفاهیم

برابری زن و مرد بیزارند و آن را کفر (فضولی انسان در کار خدا) می‌نامند. چون زن و مرد با فطرت‌های متفاوت آفریده شده‌اند، پس نمی‌توانند حقوق و تکالیف برابر داشته باشند. اما، مردان باید میان زنان متعدد خود عدالت را رعایت کنند! بطور مثال، هیئت‌های نمایندگی زنان جمهوری اسلامی در کنفرانس‌های بین‌المللی زنان چون پکن ۹۵ و نیویورک با واژه‌ی "برابری زنان" مخالفت کرده و تاکید کردند که بجای آن باید "عدالت برای زنان" را استفاده کنند و بشدت با تصویب واژه‌های "جندر" و "سکس" مخالفت کردند زیرا نگران بودند که این واژه‌ها تلویحا حقوق همجنس‌گرایان را تضمین کنند.

بنیادگرایان اسلامی در مورد زنان چگونه فکر می‌کنند؟

مسئله‌ی زنان از محورهای مهم برنامه سیاسی و اجتماعی بنیادگرایان اسلامی است. آنان هویت ایدئولوژیک خود را عمدتا از طریق برنامه‌ی اجتماعی و قوانین‌شان در مورد زنان، تعریف می‌کنند. نگاهی به نوشته‌های نظریه‌پردازان اصلی آنان بکنید. تقریبا در همه آنان می‌بینید که مخالفت‌شان با غرب و مدرنیته از زاویه اخلاق زنان و بویژه اخلاق جنسی آنان است. آنها می‌گویند، مدرنیته از این طریق جوامع غربی را فاسد کرده و از این طریق جوامع شرقی را نیز به فساد می‌کشاند.

طبق احکام قرآن مرد فرمانده خانواده است و زن فرمان‌بردار، زن کشتزار مرد و مرد صاحب کشتزار که هر موقع مایل بود می‌تواند واردش شود؛ زن مایملک مرد است و باید با پوشاندن خود و حجاب این دارائی مرد را از دیگر مردان محافظت کند.

به این آیه‌های قرآن توجه کنید : «مردان را بر زنان تسلط و حق نگهبانی است به واسطه آن برتری که خدا بعضی را بر بعضی مقرر داشته و هم به واسطه این‌که مردان از مال خود باید به زنان نفقه دهند پس زنان شایسته و مطیع آنهایند که در غیبت مردان حافظ حقوق شوهران باشند و آن چه را که خدا به حفظ آن امر فرمود نگه‌دارند و زنانی‌که از مخالفت و نافرمانی آنان بی‌مناکید باید نخست آن‌ها را موعظه کنید اگر مطیع نشدند از خوابگاه آن‌ها دوری‌گزینید، اگر باز مطیع نشدند آن‌ها را با

زدن تنبیه کنید و چنانچه اطاعت کردند دیگر بر آنها حق هیچگونه ستم روا ندارید که همانا خدا بزرگوار و عظیم الشان است.» (سوره النساء آیه ۳۴)

«زنان شما کشتزار شمایند پس هر گونه که خواستید به کشتزار خود در آید و برای خویش پیش اندیشی کنید و از خداوند پروا کنید و بدانید که شما به لقای او خواهید رسید و مومنان را بشارت ده.» (سوره بقره آیه شماره ۲۲۳)

طبق احکام قرآن مردان می‌توانند هر چقدر که بخواهند از زنان خود بخواهند بهره جنسی ببرند. زنان از پهلوی مرد آفریده شده‌اند و ناقص‌العقل هستند و بنابراین شایسته شهادت دادن و یا قضاوت نیستند. در این احکام تاکید می‌شود که ارزش زن نصف ارزش مرد است و هم چنین دختران از پدر نصف برادران ارث می‌برند و...

بنیادگرایان اسلامی بیش از همه با برابری و استقلال رای نسبی که زنان غرب پس از انقلاب‌های بورژوازی قرن ۱۷ و ۱۸ بدست آوردند مخالف‌اند و آن را آغاز انحطاط انسان و رویگردانی‌اش از خدا می‌دانند. علی شریعتی که یکی از نظریه‌پردازان "مدرن" احیایان اسلامی است می‌گوید: زنان در ارتباط با نفوذ فرهنگ غربی "ستون پنجم دشمن هستند." به همین دلیل بنیادگرایان اسلامی به پوشش اسلامی زنان اهمیت فوق العاده ای می‌دهند و آن را نماد مبارزه با غرب می‌دانند.

در سال ۱۹۷۹ خمینی و همپالگی‌هایش هنگام کسب قدرت اعلام کردند که حجاب نماد انقلاب اسلامی است و زنان را مجبور کردند که خود را در کیسه‌های سیاهی بنام چادر بپوشانند. در ایران، هر گونه تخطی از لباس اسلامی که دولت تعیین می‌کند، با شلاق و زندان تنبیه می‌شود. بخش زیادی از بودجه امنیتی کشور صرف کنترل لباس زنان می‌شود.

آنها با تصویب یک رشته قوانین، حکم قرآن را مبنی بر اینکه "زنان کشتزار مردان اند" عملی کردند. آنان حق داشتن ۴ زن و تعداد بیشمار زنان موقت (صیغه) را برای مردان برسمیت شناخته‌اند. زنان را به دلیل روابط معایر با احکام اسلامی سنگسار می‌کنند؛ حق طلاق را از زنان سلب کرده‌اند و قوانینی را برای تنبیه زنانی که به خواست‌های جنسی همسران خود تن نمی‌دهند، وضع کرده‌اند.

در ایران، بدحجابی یا کامل نبودن حجاب، برای زنان خطر تنبیه قانونی صد ضربه شلاق و تا سه ماه زندان را در پی دارد.

در ایران، پدر می تواند دختر خردسال خود را برای بهره‌کشی جنسی به هر مردی بفروشد بشرط آنکه صیغه محرمیت میان آنان خوانده شود.

در ایران آزادی عشق، با سنگسار جواب می‌گیرد.

در ایران، قتل زن بدست همسر و پدر بعنوان قتل ناموسی هیچ مجازاتی برای مردان ندارد. بعلاوه، قتل زنان توسط مردانی که فکر می‌کنند این زنان برای سلامت جامعه اسلامی مضرند تقریباً مجاز است.

تعدد زوجات توسط مردان بعنوان یکی از خشونت‌های روحی علیه زنان کاملاً قانونی و رایج است.

حق مطلق طلاق برای مردان، خشونت‌های هولناک است که پیامد آنان هزاران خودکشی و خودکشی زنان بوده است.

خودداری زنان از تن دادن به خواست جنسی مردان در هر لحظه و به هر شکل شامل مجازات قانونی زنان می‌شود.

این احکام قرآنی، بشکل قانون یا سنت، با شدت بالا و یا کمتر، در کشورهای دیگر مانند افغانستان، نیجریه، پاکستان، عربستان، عراق و اندونزی و ... اجرا می‌شوند.

اسلام نیز باید برای تطبیق خود با نظام سرمایه‌داری تناقض‌هایی را در مورد زنان حل کند. آنان از یکسو، نیاز به استثمار نیروی کار زنان دارند. اما از سوی دیگر طبق اسلام، زن متعلق به پدر یا شوهرش است. این تناقض با کسب اجازه همسر برای اشتغال و سفر حل شده است.

تاریخچه و خاستگاه اجتماعی بنیادگرایی اسلامی

پیش از تسلط استعمار در جوامع اسلامی، علما (روحانیون عالی‌مقام اسلامی) یکی از دو محور قدرت دولتی بودند؛ محور دیگر شاه یا سلطان بود. این تقسیم قدرت، مشابه تقسیم قدرت در اروپای فئودالی بود که سلطنت و کلیسا در قدرت و غارت فئودالی شریک بودند.

قرن‌ها رهبران سنتی مذهبی، روحانیون عالی‌مرتب‌ه یا علماء، تقریباً در تمام جهان اسلام بخش لاینفکی از نهادهای سیاسی حاکم بودند. آن‌ها یا بخشی از قدرت‌های حاکم بودند یا از آن حمایت می‌کردند. در اواخر قرن نوزدهم و به ویژه در اواسط قرن بیستم، ساختار اجتماعی و اقتصادی سنتی جوامع اسلامی با ورود قدرت‌های استعماری امپریالیستی دستخوش تغییر و تحولات جدی شد که از جمله، موجب تضعیف قدرت دستگاه روحانیت شیعه و سنی شد. از آن موقع، و به ویژه پس از تشکیل دولت مستعمراتی و نومستعمراتی در جوامع اسلامی، شاهد ظهور تدریجی جنبش‌های اسلامی رادیکال هستیم که وضعیت موجود سیاسی را با هدف استقرار حکومت اسلامی به مبارزه می‌طلبند.

برای مثال در مورد ایران، پس از جنگ جهانی اول، امپریالیسم انگلیس با اتکاء به رضا شاه و نظامیان، اولین دولت به اصطلاح "مدرن" را در ایران پایه‌گذاری کرد. ورود مناسبات سرمایه داری از بالا همراه بود با ورود برخی مظاهر اجتماعی مدرن از بالا. منجمله در زمینه زنان. رضا شاه در اولین گام‌های خود کشف حجاب اجباری زنان را اعلام کرد و بسیاری از مراکز اقتصادی و سیاسی ملاحا را تعطیل کرد. طبعاً خشمی بزرگ دستگاه روحانیون مذهبی را فرا گرفت. این خشم بعدها تبدیل به یک جنبش اسلامی در دوره‌ی پسر رضا شاه یعنی محمدرضا شاه پهلوی شد. پس از جنگ جهانی دوم، امپریالیسم آمریکا که قدرت پیروز این جنگ بود، مستعمره‌ها و نومستعمره‌های انگلیس و فرانسه را در خاورمیانه بدست گرفت، در ابتدای دهه‌ی ۱۹۶۰ دست به فرم‌های اقتصادی و اجتماعی در این کشورها زد. یکی از این فرم‌ها در ایران پیاده شد که به "انقلاب سفید" محمد رضا شاه معروف شد. یکی از بندهای این فرم دادن حق رای به زنان بود. مسخره آنکه در آن زمان در ایران اصلاً نظام انتخاباتی وجود نداشت. بخش دیگر و مهم این فرم، تقسیم زمین‌های برخی از زمین‌داران بزرگ بین دهقانان بود. این دو اقدام موجب خشم نیروهای مذهبی از جمله خمینی شد و متعاقب آن تظاهراتی بزرگ توسط آخوندها انجام گرفت و این خود آغازگر جنبش اسلامی بود که در ائتلاف با بخشی از ملی‌گرایان مذهبی و جنبش بنیادگرائی اسلامی که در میان قشری از جوانان مرفه سنتی شهری آغاز شده بود، قادر شد در سال ۵۷ قدرت را بدست گیرد.

باید دقت کنیم که جنبش‌های اسلامی را نمی‌توان با مردم فقیر کشورهای تحت سلطه امپریالیسم که قربانی برنامه‌های امپریالیستی هستند و توسعه امپریالیستی برای‌شان چیزی جز خانه خرابی و آوارگی و سکونت در حلبی‌آبادهای حاشیه شهرهای بادکرده بزرگ نیست یکی کرد. شکی نیست که این مردم برای رهایی خود در جستجو افق و آلترناتیوی هستند و طعمه بنیادگرایان مذهبی می‌شوند اما چیزی بیش از سربازان پیاده برای این جنبش‌های ارتجاعی نیستند. رهبران و کادرهای اصلی این جنبش‌های اسلامی عموماً از میان این اقشار بلند شدند: روحانیونی که هدف‌شان احیاء جایگاه قدیمی روحانیت در ساختار حاکم بود یا اینکه بدنبال سهم بیشتری در نظام حاکم بوده‌اند؛ روشنفکران ناراضی طبقات میانی؛ بخشهایی از طبقات فئودال کمپرادور که از ساختارهای قدرت به بیرون رانده شده بودند (وجود اینان بیان انشعاب‌هایی است که در میان طبقات استعمارکننده و دارا رخ می‌دهد). اما سربازان پیاده اسلامیون از میان توده‌های مستاصلی می‌آیند که از جایشان کنده و راهی شهرها شده‌اند. این توده‌ها از دور محور رُستهای "مخالفت جوانه" مرتجعین اسلامی می‌شوند. این رهبران قادر شده‌اند در نبود یک آلترناتیو انقلابی سوار بر نفرت مردمی شوند که بدرستی نظام سرمایه‌داری جهانی و دولت‌های وابسته به آنان را مسبب جهنمی می‌بینند که آنان روزانه در زندگی دردناک خود تجربه می‌کنند.

تا جایی که به مسائل اقتصادی بر می‌گردد آنان نعل به نعل تابع نظام اقتصادی و برنامه‌های اقتصادی جهانی هستند همان‌طور که امروز شاهدیم احمدی‌نژاد رئیس‌جمهور رژیم اسلامی ایران در اوج موعظه‌های بنیادگرایانه، خادم سخت‌کوش بانک جهانی برای حذف یارانه‌ها در ایران و خصوصی‌سازی است. آنها از کلیه مظاهر مدرنیسم در حیطة تکنیک و حتی نظام اقتصادی و وابستگی به نظام جهانی استفاده می‌کنند. و بهیچوجه نه می‌خواهند و نه می‌توانند مدل اقتصادی سنت اسلام را که متعلق به نظام اقتصادی برده‌داری و فئودالی است پیاده کنند.

اما کدام بخش از سنت اسلام و آموزه‌های اجتماعی قرآنی را اینان توانسته‌اند در قرن بیستم پیاده کنند؟ فقط آن بخش‌هایی را که مربوط به موقعیت اجتماعی زنان است! این نشان می‌دهد که نظام سرمایه‌داری پتانسیل تحمل عقب‌مانده‌ترین

روابط اجتماعی را در مورد زنان دارد. همانگونه که هنوز در قلب بزرگترین دژ امپریالیستی جهان ما با فرقه‌ای از مسیحیت روبروئیم که اعتقاد به تعدد زوجات دارد. این موضوعی قابل تأمل است که چرا نظام سرمایه‌داری نه فقط اشکال نوینی از ستمگری بر زن را تولید کرد بلکه اشکال کهنه را نیز حفظ کرد.

چرا بنیادگرایان مذهبی رشد کردند؟

بنیادگرایی مذهبی پدیده‌ای نسبتاً جدید است. با آنکه منشاء این جنبش‌ها به اوائل قرن بیستم باز می‌گردد، از دهه هفتاد شاهد اوج‌گیری سه جنبش اصلی بنیادگرایان یهودی، مسیحی و اسلامی هستیم. در اواخر دهه هفتاد در اسرائیل با روی کار آمدن صهیونیست‌های فوق محافظه کار حزب لیکود با کمک احزاب مذهبی کوچک، بنیادگرایان یهودی میدان فعالیت وسیعی یافتند و با حمایت بنیادگرایان مسیحی به پیشبرد سیاست‌های خود دست زدند. در همین برهه در ایران با روی کار آمدن آیت اله خمینی، بنیادگرایان اسلامی نه تنها در ایران بلکه در سراسر خاورمیانه جان تازه ای گرفتند.

امپریالیست‌های غربی بخصوص آمریکا، در دهه‌ی ۱۹۷۰ از تقویت نیروهای بنیادگرای اسلامی حمایت کردند. زیرا آنها را برای مقابله با شوروی (که یک کشور سرمایه داری و رقیب غرب بود اما خود را در لباس سوسیالیسم پوشانده بود) و هم چنین برای مقابله با جنبش‌های انقلابی کمونیستی مفید می‌دانستند. مثلاً در دوره رژیم پهلوی تلاش بسیاری بر پر و بال دادن به اینان شد تا بتوانند محبوبیت چپ‌ها و کمونیست‌ها و حتی نیروهای ملی را در میان مردم از بین ببرند. در دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) در سراسر خاورمیانه، با توافق و تشویق رژیم‌های حاکم، شبکه ای از مساجد بعنوان مراکز تبلیغات آموزه‌های اسلامی ایجاد شد. در جایی که بنیادگرایان به قدرت رسیدند بدون حمایت و همکاری امپریالیست‌ها نمی‌توانستند قدرت خود را حفظ کنند.

سه عامل مهم در رشد بنیادگرایان مذهبی بعنوان جنبش‌هایی که سوار بر خشم و نفرت ضد امپریالیستی مردم خاورمیانه شدند موثر بوده است. سیاست عامدانه امپریالیست‌ها در تقویت نیروهای اسلامی در عرصه سیاسی، کارکرد ناپود کننده نظام

امپریالیستی بعنوان بستر رشد مساعدی برای آنها، سرکوب خونین نیروهای انقلابی کمونیستی و شکست کشورهای سوسیالیستی.

عامل سوم یعنی بحران جنبش کمونیستی بین المللی، عامل بسیار مهمی در رشد و پاگیری نیروهای بنیادگرای اسلامی بود. نفوذیابی اسلام در میان توده‌های مخالف وضع موجود، مدیون توانائی سیاسی، وضوح تئوریک یا رادیکالیسم عملی اینها نبود. بحران درون جنبش کمونیستی بین المللی خلائى عظیم در زمینه رهبری توده‌ها ایجاد کرد. و این خلاء توسط نیروهای اسلامی که بشدت از سوی قدرتهای امپریالیستی غرب تقویت می شدند، پر شد.

"عروج بنیادگرایی اسلامی بازتابی است از بحران لاعلاج دولتهای نیمه مستعمره این منطقه؛ عکس العملی است به فقر گسترده و دائم در شرایطی که ثروتهای حیرت انگیز از این منطقه مکیده و به سوی غرب روان می‌شود؛ انعکاسی است از صعود و سقوط متناوب طبقات میانی؛ از جابجائی جمعیت از این سو به آنسوی کشور و از داخل به خارج از کشور؛ و کشاکش بی پایان میان گرفتار بودن در دوره ماقبل سرمایه‌داری و کشیده شدن به گرداب جهان سرمایه داری. این کشورها در جوشش دائمی‌اند. حتی طبقات ارتجاعی در درون خود با تفرقه‌های مهلک و رقابت‌های بیرحمانه دست به گریبانند."^۱

نتیجه گیری

آنچه ماهیت جنبش‌های اسلامی را ارتجاعی می‌کند، نه منشا طبقاتی رهبران و کادرهای اصلی آن، و نه حتی صرفا این مسئله که آنها توسط امپریالیستها و رژیم‌های مرتجع منطقه تقویت شده و در مواردی بوجود آمدند. این جنبشها ارتجاعی هستند زیرا برنامه سیاسی و اجتماعی و اقتصادی‌شان ستمگرانه و استثمارگرانه و مشخصا به‌شدت زن‌ستیزانه است. اینان در خدمت طبقات استثمارگر سرمایه‌دار هستند و می‌خواهند در چارچوب نظام امپریالیستی حاکم بر جهان که

^۱ جزایری- اسلام ایدئولوژی و ابزار طبقات استثمارگر - مجله انترناسیونالیستی جهانی برای فتح شماره ۲۸،

برای اکثر مردم جهان چیزی جز فقر و جنگ تولید نمی‌کند، جایی برای خود بیابند. این جنبش ارتجاعی است چون مطلقاً ناتوان از دگرگون کردن واقعیت‌های موجود برای اکثریت مردم است. این جنبش‌های اسلامی ارتجاعی‌اند زیرا فقط "شریعت" را به نظام‌های طبقاتی ستمگرانه و پدرسالارانه موجود می‌افزایند تا به آن‌ها انسجام بیشتر و قداست بخشند. همانگونه که "محمد حربی" متفکر عرب می‌گوید همین نیروهای ارتجاعی می‌توانند بردگی را در بطن رادیکال‌ترین کارزارهای رهایی بخش حفظ کنند و سرانجام کارزارها را بسود خویش سمت و سو دهند.

این جنبش ارتجاعی است چون تجربه سی ساله مردم ایران نشان داد که اینان از هر شکل از مناسبات اجتماعی ستمگرانه حمایت می‌کنند؛ بخصوص از انقیاد زنان توسط مردان. بله اینها با قدرت‌های امپریالیستی تضاد دارند. اما نه به آن دلیل که امپریالیسم نقطه اوج ستم و استثمار نظام سرمایه‌داری است؛ بلکه به دلیل آنکه قدرت‌های امپریالیستی بر سر خون قدرت و چور و چپاول خاورمیانه فضای درخوری را به اینان اختصاص نداده است. اینان از موضعی ارتجاعی با امپریالیسم به مخالفت می‌پردازند.

اما مسئله مهمتر این است که در شرایط کنونی جهان که تضاد میان جمهوری اسلامی ایران و جنبش‌های بنیادگرای اسلامی با قدرت‌های امپریالیستی غرب حدت یافته، گرایشاتی در جنبش‌های مترقی جهان می‌خواهند تحت عنوان "ضدیت با امپریالیسم" سکوت در قبال بنیادگرایی اسلامی و بطور کل بنیادگرایی مذهبی را به جنبش‌های ضد جنگ و هم‌چنین به جنبش زنان تحمیل کنند. اگر ما به این مسئله توجه نکنیم یا در مقابل آن سکوت کنیم کارمان به قربانی کردن امر مبارزه همه جانبه علیه هر شکل از ستم بر زنان در سراسر جهان، خواهد کشید.

برای اینکه بتوانیم، آرزوهایی را که در فراخوان "کنفرانس جهانی زنان پایه" آمده را تحقق بخشیم باید به این مسئله توجه کنیم و برای تصحیح آن مبارزه کنیم. نباید اجازه دهیم کمبود این فراخوان و چشم پوشی و بی‌توجهی آن به این مسئله مهم موجب شود که چشم را بر بخشی از ستمگران زن ستیز ببندیم. کنفرانس ما با حذف بنیادگرایی مذهبی بعنوان یکی از ابزارهای سرکوب زنان، نباید در را بروی گرایشات فمینیسم کلونیالیستی و یا فمینیست‌های بومی‌گرای اسلامی باز کند.

جنبش زنان ما نباید به خود اجازه دهد که پا در تله‌ی سیاسی دو قطبی بنیادگرایی اسلامی یا نظام تجاوزگرانه و مردسالار امپریالیستی بگذارد. راهی دیگر و امکان جهانی دیگر هست. جنبش زنان باید فراخوان دهنده و فریاد رسای آن باشد. باید جنبشی رو به فردا و منادی مبارزه برای جهان دیگری باشد؛ جهانی که گذرگاهش سوسیالیسم است اما جرات صعود به قله‌های کمونیسم را بخود می‌دهد.

علیه نو بنیادگرایی یا دفاع از بنیادگرایی!

نامه منتشر نشده

به یکی از رفقا

مرداد ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

با سلام و خسته نباشی

همانگونه که قبلا صحبت کردیم در میان طرفداران کمپین رقابت جدی است و برخی نیز مانند گروه "میدان زنان" به ریاست محبوبه عباسقلی‌زاده، فاطمه صادقی و شادی صدر حساب خود را از آنها جدا کردند و طی مقاله‌هایی - بخصوص مقاله‌های محبوبه عباسقلی‌زاده - مرزشان را با نوشین احمدی خراسانی روشن کردند. خانم محبوبه عباسقلی‌زاده در تظاهرات ۲۲ خرداد سال ۱۳۸۴ همراه با مرکز فرهنگی در مقابل دانشگاه تهران با جریان نوشین احمدی خراسانی متحد بود و درست مثل "زهرا خانم" کسانی را که به قول خودشان اعلامیه سیاسی پخش می‌کردند مورد حمله قرار داد و اعلامیه‌هایشان را پاره کرد و البته این را بعنوان امتیاز، جزو شاهکارهایش در گزارشی از تظاهرات ۲۲ خرداد ۸۴ مرقوم کرد. وی در ضمن از اعضای گروه جمهوری اسلامی در کنفرانس پکن بود که علیه زنان ایرانی تبعیدی نطق می‌کرد. و سپس به دلیل پول‌هایی که تحت عنوان ان جی او از مراکزی چون هیفوس (وابسته به "خانه آزادی" آمریکا) گرفته بود دادگاهی شد و تقریباً معادل ۲۴۰ هزار یورو وثیقه گذاشت. (اینها فقط برای شناخت فردی از این خانم است)

محبوبه و دوستانش وقتی دیدند در کمپین نمی‌توانند رهبر باشند، رفتند سایت "میدان زنان" را درست کردند که البته این فقط سایت نیست بلکه شکل این گروه هم هست و کمپین‌های چون "سنگسار بی سنگسار" و را راه انداختند.

اخیرا یکی از افراد این گروه به نام فاطمه صادقی در پاریس سخنرانی کرد و در این سخنرانی گفت خطر عمده "نوبنیادگرایان" هستند. فاطمه صادقی هم چنین ۲ مقاله در مورد حجاب نوشته است که یکی از آنها به اصطلاح خیلی رادیکال بود و بسیاری از افراد اپوزیسیون را هیجان زده کرده است.

اخیرا گروه "میدان زنان" مطلبی منتشر کرده که دقیقا همان حرف‌های فاطمه صادقی را در پاریس بعنوان تحلیل این گروه از جنبش زنان ارائه می‌دهد. استراتژی اینان در نقدی که از استراتژی‌های دیگران در مطلب "نه به همه مظاهر بنیادگرایی" نوشته‌اند، مشخص می‌شود. ظاهر این مطلب رادیکال و همه‌جانبه سعی کرده همه جوانب گوناگون به اصطلاح ستم بر زن را توضیح دهد. نقدشان به مبتکرین کمپین یک میلیون امضا این است که صرفا مسئله را حقوقی می‌بینند و حواس‌شان نیست که می‌توانند مورد استفاده حکومت و یا بنیادگرایی قرارگیرند در این مورد موضوع قصاص را مثال می‌زنند و می‌گویند وقتی کمپین می‌گوید دیه برابر، عملا گفتمان حکومتی را در مورد قصاص تأیید می‌کند. ظاهرا نقدی منطقی است. هم چنین فمینیست‌های نواندیش دینی را با توجه به برخورد سازشکارانه نسبت به نوبنیادگرایی نقد می‌کنند. البته سوسیال فمینیست‌ها را هم نقد می‌کنند و ایرادشان به سوسیالیست‌ها این است که برنامه عملی ندارند.

اینها علیه نوبنیادگرایی مذهبی هستند و نه بنیادگرایی مذهبی. منظورشان از نوبنیادگرایی مذهبی هم دار و دسته احمدی نژاد است. از نظرشان بنیادگرایی مانند خمینی خوب بودند چون زنان را به میدان آوردند.

بطور کلی می‌توانم بگویم اینان پروژه زنان جناحی از حکومت هستند که خواهان کنار زدن احمدی نژاد هستند و حتی می‌توانند تا مرز طرح شعار جدایی دین از حکومت هم بروند. اینان قشری از زنان حکومتی‌اند. حتی با زنانی چون مهر انگیر کار متفاوتند. امثال مهرانگیز کار در چارچوبه هر دو رژیم می‌توانست "کاری برای زنان" بکند و کاری نداشت چه کسی بر سر قدرت است. او رسالت خود را در این می‌دانست که در چارچوبه رژیم‌ها اقدامات حقوقی به نفع زنان انجام دهد. ولی اینان متفاوتند. اول اینکه پشت‌شان گرم است و اغلب وابستگی از مقامات بالا دارند. پشت‌شان امثال رفسنجانی است. دوم اینکه آنها به عنوان زنان - در قدرت یا

از قدرت رانده شده - فهمیده اند حکومت بشدت منفور و منفرد است. بنوعی آنان سعی می کنند "پژواک" صدای مخالفین درون حکومت باشند. البته پژواکی که واقعی نیست. ویژگی شان این است که سعی می کنند چپ ترین ظاهر را اتخاذ کنند. با این چهره‌نمایی سعی می کنند هم حریفان را از رقابت کنار زنند و هم توده‌ها را فریب دهند و هم باصطلاح مبارزه با نوبنیادگرایی را تا به آخر جلو برند. به خاطر همین نباید زیاد گول ظواهر اینان را خورد و یا فکر کرد اینان زنانی هستند که صرفا دچار توهمات هستند. همه اینان طی دوره طولانی از طریق ان جی او های حکومتی به جمهوری اسلامی خدمت می کردند.

برای اینکه بتوان این ظاهر چپ را خراش داد تا باطن آنها آشکار شود باید دو کار دک داشت:

کار دک اول، باید از آنان پرسید شما علیه نوبنیادگرایی اسلامی هستید یا علیه کل بنیادگرایی اسلامی؟ با این موضع "تند و تیزی" که علیه نو بنیادگرایی می گیرید نسبت به نقش بنیادگرایانه خمینی چه می گوئید بویژه اینکه کسانی مانند فاطمه صادقی از خمینی به شکل مثبتی نام می برد. یا محبوبه عباسقلی زاده که در پکن جزو مدافعین فعال جمهوری اسلامی بود.

این شعار مبارزه با نوبنیادگرایی خطرناک و غلط انداز است می تواند کاملا منطبق با طرح های امپریالیستی در ایران بشود که دنبال اسلام مدره اند. این قبیل زنان حتی می توانند برای اهداف سیاسی شان سکولار هم بشوند.

کار دک دوم برخوردشان به فمینیسم نواستعماری است. این چه جایگاهی در بینش و استراتژی هایشان دارد آن هم در دوره ای که این استراتژی دست در دست فمینیسم اسلامی جنبش زنان را تکه پاره می کند. مسئله این است که نمی توان صرفا بر مبنای ادعای کلی و برخورد ظاهری بر سرشان قضاوت کرد. همیشه نحوه برخورد به کلیدی ترین مسایل روز یا استراتژی های سیاسی روز مهم است. امروزه دو استراتژی به لحاظ تاریخی منسوخ در مقابل زنان وجود دارد، نمی توان در قبال این دو موضع روشن نداشت.

حتی مخالفت امثال فاطمه صادقی با حجاب هم از زاویه دید بخشی از زنان طبقات دارا است. فاطمه صادقی در بخشی از مقاله اش می گوید حجاب مانع بروز و

نمود و مقام و منزلت اجتماعی - طبقاتی زنان بخشهای مختلف جامعه می‌شود.^۱ این نقل قول بیان نارضایتی جدی در بخشی از زنان هیئت حاکمه است. اینان سعی می‌کنند آمال و آرزوهای قشری از زنان حاکمه را فرموله کنند که امروزه سهم خودشان را از حاکمیت می‌خواهند نه بعنوان زن محکوم بلکه زن حاکمه.

باید بین حرکت اینان با زنان قشرهای متوسط تمایز گذاشت. هر چند ممکن است جاهایی بر هم منطبق گردند یا مدتی در یک مسیر قرار گیرند یا مانند الان می‌توانند از هم جدا شوند. زنان طبقات حاکمه بدون زنان طبقه متوسط نمی‌توانند توده‌های وسیع زنان را بسیج کنند. ولی در این زمینه بعضی مواقع بین زنان طبقات حاکمه و زنان اقشار متوسط رقابت است. رقابت بر سر رهبری. اینان جناح‌هایی هستند که رهبری آنان را به مصاف طلبیده‌اند و می‌خواهند آن را در دست خود گیرند. همیشه طبقات متوسط به درجه‌ای که موفق می‌شوند توده‌ها را پی خود کشند. به آن درجه سهم خواهی و امتیازخواهی‌شان هم بیشتر می‌شود.

علت مخالفت این گروه با کمپین جمع‌آوری یک میلیون امضا این است که رقابت سیاسی بین‌شان موجود است و می‌خواهند آنها را کنار زنند. جنبه مهم این نیست که سازشکاری یک میلیون امضایی‌ها حال اینان را بهم زده است احتمالاً ناظر بر ائتلافات سیاسی جدیدی است که می‌خواهند شکل دهند. مثلاً در هیئت حاکمه فعلی در میان جناح‌هایی که الان مخالف احمدی نژاد هستند در چگونگی برخورد به

^۱ دلیل دوم برای ناکام ماندن بحث حجاب این است که مبارزه سیاسی با بد حجایی علاوه بر فاصله داشتن از حوزه باورهای افراد در زندگی روزمره از نقطه ضعف دیگری هم برخوردار است که آن را می‌شود در نادیده گرفتن تفاوت‌های افراد در شئون و منزلت‌های اجتماعی و طبقاتی دید. به عبارت دیگر گفتار حجاب متمایل به آن است که تمامی افراد اعم از اینکه تحصیلکرده باشند یا خیر از پیشینه فرهنگی بالایی برخوردار باشند یا نه، به کدام طبقه تعلق داشته باشند و غیره در واقع همه این تفاوتها را از میان بر دارد و آنها را یکسان سازد، همان هموزنیزه کردن که خدمتتان گفتم، حجاب به عنوان یونیفرم تلقی می‌شود. یک نوع تفکر چینی که آدم‌ها را باید تا آنجایی که امکان دارد یکسان کرد. در واقع اجتماع این طور نیست. در یک اجتماع افراد خواهان آن هستند که تفاوت‌های منزلتی میان خود و دیگران داشته باشند. از طریق نوع پوشش خواهان آن هستند که این تفاوت‌های منزلتی را به نمایش بگذارند. به عبارت دیگر حجاب صرفاً بحثی اعتقادی و مذهبی نیست. درست است که در مذهب ما در مورد حجاب بحث‌های زیادی وجود دارد اما حجاب را نمی‌شود صرفاً به گفتاری دینی و مذهبی تقلیل داد بلکه از ابعاد منزلتی و اجتماعی هم برخوردار است که تمام اینها در یکسان‌سازی پوشش نادیده گرفته می‌شوند. از مقاله "دلایل ناکام ماندن حجاب" - فاطمه صادقی

ملی مذهبی‌ها اختلاف است. اینکه چقدر باید آنها را درگیر کنند. یا اینکه در انتخابات ریاست جمهوری آینده بحث‌هایی در مورد ائتلافات انتخاباتی جاری است. بخشی از دو خردادی‌های سابق مایلند با جناح‌هایی از اصولگرا متحد شوند و شرط این اصولگراها این است که ملی مذهبی‌ها کنار زده شوند.

البته این را هم در نظر گیریم که افشاری چون ملی مذهبی‌ها یا اصلاح طلبان غیرحکومتی جرئت بهم زدن نظم موجود را ندارند. ولی امثال فاطمه صادقی فردا و پس فردا می‌توانند براحتی کشف حجاب کنند و در خیابانهای تهران راه بروند. ولی امثال نوشین احمدی خراسانی جرئت این کار را بخود نمی‌دهند چرا چون افشار و طبقات متوسط جرات بهم زدن نظم موجود را ندارند در حالی که طبقات حاکمه به شکلی زمانی که نیازش را ببینند این جرئت را می‌توانند به خرج دهند. البته این جرئت به خرج دادن به شکلی دیگر شامل طبقات تحتانی یا ستم‌دیده‌ترین‌ها هم می‌شود. مثلاً در مورد حجاب الان با دو نوع جرئت روبرو هستیم. یکی برخورد بسیاری از توده‌های عادی هستند که جرئت می‌کنند حجاب را زیر سؤال ببرند و روزمره با عمال حکومت درگیر شوند و درجاتی کمتر زنان بالایی البته در محافل خودشان.

خلاصه کنم این گروه برای جا انداختن شعار مقابله با نوبنیادگرایی دارند چپ‌ترین چهره را بخود می‌گیرند. شعاری بودار و خطرناک! این تلاشی است از جانب جناح‌هایی از حکومت که ابتکار عمل را از دست نیروهایی مانند ملی مذهبی و اصلاح طلبان غیر حکومتی که مسئله زنان را در دست گرفته‌اند، خارج کنند. و آن را به مجرای مبارزه ضد نوبنیادگرایی - یعنی مخالفت با احمدی نژاد در جریان کارزار انتخاباتی پیشاروی بکشانند.

فریب "جسارت" زنان طبقات حاکمه و وابسته به این طبقات را نباید خورد؛ جنس این "جسارت" متفاوت از جسارت زنان انقلابی و رادیکال و جسارت توده‌های زن بویژه دخترانی است که روزمره با حجاب اجباری و کل این حکومت درگیرند.

اسارت زنان

در سازمان مجاهدین خلق ایران

یادداشتی منتشر نشده*
تیر ۱۳۸۵ (جولای ۲۰۰۶)

بیش از ۲۷ سال است که زنان ایران علیه حکومت تئوکراتیک اسلامی که بر خصوصی‌ترین زوایای زندگی مردم، بخصوص زنان سایه افکنده مبارزه می‌کنند. بیش از ۲۷ سال است که زنان ایران با مبارزه علیه کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی برای کوتاه کردن دست مذهب از کلیه شئون زندگی خود تلاش می‌کنند.

مبارزه زنان ایران برای دستیابی به برابری زن و مرد و خلاص شدن از دست قوانین مذهبی به اشکال مختلف در این سالها برای طرح مطالبات شفاف و روشن خود را نشان داده است: لغو کلیه قوانین نابرابر اسلامی و غیر اسلامی و کلیه مجازات‌های اسلامی علیه زنان: لغو حجاب اجباری، لغو سنگسار، لغو تعدد زوجات، حق سقط جنین و هر قانون ناعادلانه دیگر.

در صد سال گذشته موقعیت حقوقی زنان همواره تحت آموزه های شریعت بوده و با قدرت‌گیری حکومت اسلامی بر شدت قوانین سرکوب‌گرانه علیه زنان افزوده شد. حکومت اسلامی به یک کلام در طرح قوانین سرکوب‌گرانه علیه زنان تا سطح بردگی زنان خود را بیان کرد. به قدرت رسیدن خمینی و سوار شدن بر موج انقلاب مردم

* این یادداشت با همکاری رفیق زمان مسعودی نگاشته شد.

همانا تصمیم‌گیری دول غربی در کنفرانس گوادولوپ بود. مردم ایران این دخالت آشکار دول غربی را در سرنوشت شان هرگز نخواهند بخشید.

آیا تراژدی تاریخ تکرار می‌شود؟

در حالی که مبارزات مردم ایران برای برقراری جامعه دمکراتیک و سکولار و عاری از ستم استثمار شدت می‌یابد، بر کوشش برخی محافل در پارلمان اروپا نیز برای قیام‌تراشی برای مردم و بویژه زنان ایران افزوده می‌شود. دعوت از مریم رجوی بعنوان اپوزیسیون "دمکراتیک" جمهوری اسلامی دهن کجی آشکار به مبارزات زنان ایران جهت ایجاد جامعه آزاد و سکولار است. آیا دعوت کنندگان از خود پرسیدند که هویت واقعی او که خود را رئیس‌جمهور می‌داند چیست. در یک دهه گذشته خانم مریم رجوی و گروه‌شان وی را رئیس‌جمهور منتخب مردم ایران می‌دانستند و وقتی که ارتباطات دیپلماتیک این گروه افزایش یافت مجبور شدند بگویند وی رئیس‌جمهور منتخب شورای ملی مقاومت است. البته این گروه دولت در تبعید خود را نیز شکل داده است. حداقل مرتجعین جمهوری اسلامی انتخاباتی ظاهری را فرا می‌خوانند تا رئیس‌جمهور انتخاب کنند. سازمان مجاهدین خلق دیگر نیازی به این کار هم نمی‌بیند. چرا که استراتژی به قدرت رسیدن‌شان اساساً از طریق اتکا به قدرت‌های خارجی است سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۹۸۴ تا سال ۲۰۰۳ عملاً بخشی از نیروی نظامی سیاسی صدام حسین بودند و از زمان اشغال عراق توسط آمریکا عملاً در خدمت طرح‌های آمریکا در عراق قرار گرفته‌اند.

نقش و جایگاه ازدواج ایدئولوژیک

در سال ۱۹۸۳ مسعود رجوی رهبر سازمان مجاهدین خلق به مریدان خود قول داده بود که بزودی خمینی سرنگون شده و آنها به قدرت می‌رسند برای حل بحران ناشی از این انتظار نافرجام و برای مطیع کردن هر چه بیشتر افراد گروه در سال ۱۹۸۵ دست به یک ازدواج ایدئولوژیک زد. مسعود رجوی قبل از این نیز برای شکل دادن اتحادی سیاسی با بنی‌صدر (اولین رئیس‌جمهور رژیم خمینی) با دختر جوان

وی فیروزه بنی صدر ازدواج کرد. این ازدواج با جدا شدن بنی صدر از شورای ملی مقاومت از مجاهدین به طلاق انجامید.

مریم عضدانلو از کادرهای مجاهدین همراه سه فرزند و همسرش مهدی ابریشمچی در مقر سازمان در پاریس زندگی می‌کرد. با آغاز سال ۱۹۸۵ مسعود رجوی اعلام کرد که برای ارتقا مقام زن و نشان دادن اینکه گروه مجاهدین به مسئله آزادی زنان اهمیت می‌دهند. یک زن را بعنوان "همردیف رهبر" انتخاب می‌کند و این زن کسی جز مریم عضدانلو نبود. البته مقام "همردیف" مسئولیتی من درآوردی بوده که می‌توانست هر معنی به خود بگیرد. مثلاً جانشین رهبری، یا بخشی از رهبری؟

به فاصله سه هفته پس از انتخاب مریم عضدانلو به مقام "همردیف رهبر اول سازمان" این سازمان اعلام کرد برای فعال شدن رهبری نوین، مسعود رجوی به عنوان رهبر اول سازمان و مریم عضدانلو بعنوان "همردیف رهبر" باید با یکدیگر ازدواج کنند. لذا مراسم جدایی خانم مریم عضدانلو از همسرش مهدی ابریشمچی عضو کمیته مرکزی سازمان مجاهدین خلق و ازدواج وی با مسعود رجوی در همین فاصله رخ داد. سپس مریم عضدانلو نامش به به مریم رجوی تغییر کرد.

در حقیقت در سیستم مذهبی اسلام هویت یک زن با مرد تعیین می‌شود. زن یا دختر پدر است، یا خواهر برادر و یا همسر یک مرد. مریم نمی‌توانست همردیف رهبر باشد اما هویتش با مرد دیگری تعیین شود. در نتیجه پروسه هویت‌یابی یا به تملک درآمدن مریم توسط مسعود رجوی از طریق ازدواج صورت گرفت و در حقیقت مریم طبق قوانین اسلامی برای مسعود محرم شد. آنان اعلام کردند در صورت عدم ازدواج مریم با مسعود "تحقق ترکیب نوین رهبری ما تا حدود زیادی ناقص و چه بسا نامیسر" است (به نقل از اطلاعیه دفتر سیاسی و کمیته مرکزی مجاهدین- ۱۹ اسفند ۱۳۶۳) به عبارتی در صورتی ترکیب رهبری کامل و ممکن می‌شد که مریم عضدانلو به لحاظ شرعی به عقد آقای مسعود رجوی در آید و از طریق ازدواج اسلامی به تملک او در آید.

این منتهی فرودستی زن در تفکر مذهبی است زنی که به رهبری انتخاب می‌شود نباید مشروط به مرد دیگر باشد و برای دست یافتن به مقام بالا در رهبری باید طلاق گیرد و مشروط به رهبر عالی‌رتبه شود.

مجاهدین اعلام کردند که این "ازدواجی مقدس و انقلابی که ره‌آورد انقلاب کبیر ایدئولوژیک درونی سازمان و فراتر از همه حماسه‌های مجاهدین" است. و یا "یک ازدواج تاریخی که پاسخ مثبت به یک انقلاب عظیم ایدئولوژیکی است"، ازدواجی "بر تارک ایدئولوژی سازمان" است.

نشریات این دوره از تاریخ مجاهدین (۱۹۸۵) مملو از نامه‌های زنان و مردان مجاهد است که در این ازدواج روح خدا را در خود باز می‌یابند. به چند نامه برای مثال توجه کنید:

"رهبران عزیزم مریم و مسعود رجوی.... می‌خواهم فریاد بزنم... من اسلام جدیدی پیدا کردم... من حالا قرآن را می‌فهم ... من خدا را از رهبرانی چون مسعود و مریم شناختم و پیدا کردم ... من رهبری عقیدتی را حالا فهمیدم..." (نامه حاج غلامحسین صادقی از بازاریان سرشناس تهران ... مجاهد ۲۶۰ صفحه ۳۶)

"من آن خنیاگرم، که می‌توانم پاره‌هایی از هستی را در سرودی بر پیکان آوازهای انسانی خود درفشانم. و آن را تا فضاهاى ابدی، تا بارگاه خدایان، به پرواز در آورم. و با این همه، دیگر بار، آنچنان مغرورم و تسلیم ناپذیر! که خود را در امتداد یک نام، "یک زن" بر می‌افرازم." (شعر "در امتداد نام مریم" از اسماعیل وفا یغمایی مجاهد ۲۴۱ صفحه ۱۶ و ۱۹)

"سلام به آفرینندگان عصر جدید مسعود و مریم." (مهدی خدایی صفت، مجاهد ۲۴۶ صفحه ۲۳)

"سلام بر مریم، سلام بر برنات والای خلق، سلام بر ژاندارک مجاهدین" (مجاهد ۲۵۶ صفحه ۲۱)

"تو همین کوره‌ای که می‌گفتی لااقل از کنارش رد شدیم.... خیلی از چرک و کثافت‌مون ذوب شد ایدئولوژی‌مون براق شد." (سخنرانی مهدی ابریشمچی همسر مریم عضدانلو در مراسم ازدواج مریم و مسعود (مجاهد ۲۴۱)

(قابل ذکر است که وی نیز با مینا خیابانی در همان زمان ازدواج کرد)

این ازدواج که مجاهدین آن را انقلاب ایدئولوژیک خواندند دو کارکرد داشت: اول، تقویت و تحکیم یک تشکیلات استبدادی، مبتنی بر اطاعت کورکورانه که در راس آن مسعود و مریم بعنوان رهبران ایدئولوژیک قرار گرفتند. از این پس هرگونه اعتراض و مخالفت در حقیقت افت ایدئولوژیک محسوب می‌شد و اعضا می‌بایست در مراسمی همچون مراسم انگیزاسیون در قرون وسطا به خطاهای خود اعتراف کرده تا توسط شخص مسعود بخشیده می‌شدند.

دومین کارکرد این ازدواج ایدئولوژیک پس گرفتن کلیه مواضع مترقی گذشته از جمله استقلال طلبی و مخالفت با امپریالیسم و اعلام هماهنگی آنها با عرف و شرع حاکم بر جامعه تحت حاکمیت جمهوری اسلامی ایران است. که زن و مرد را همچون آتش و پنبه می‌داند که بدون محرم بودن کنار هم نمی‌توانند قرار گیرند. آنها بدون تثبیت این رهبری با این مختصات عقیدتی - سیاسی نمی‌توانستند رسماً بعنوان بخشی از ارتش صدام حسین در جنگ ایران و عراق شرکت کنند و یا عملیات نظامی در مرزهای ایران را با حمایت نیروی هوایی عراق انجام دهند و یا آنگونه که گفته می‌شود در سال ۱۹۹۱ رسماً همراه با ارتش بعث به سرکوب کردها بپردازند. خلاصه اینکه انقلاب ایدئولوژیک عامل مهمی در دگردیسی این سازمان به نیرویی چون "کنتراها" در مرزهای نیکاراگوئه بود. بدون این انقلاب ایدئولوژیک راه برای تبدیل سازمانی که زمانی داعیه مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع داخلی را داشت به یک نیروی طرفدار امپریالیسم میسر نبود.

لازمست به جنبه ای از برخورد بنیادگرایانه این گروه به موضوع زنان اشاره شود. در شرایطی که زنان ایران سالهاست علیه حق قانونی مردان برای داشتن چند همسر مبارزه می‌کنند از آنجایی که چند همسری امتیازی است که ایدئولوژی اسلامی برای مردان قائل است در نتیجه این گروه در برنامه خود عملاً با گذاشتن اما و اگر چند همسری را در "موارد مقتضی" (!) آزاد اعلام می‌کند. آنها در سال ۱۹۸۷ برنامه خود را در مورد زنان در ۱۳ ماده اعلام کرد، ماده ۱۲ این برنامه اعلام می‌کند:

"۱۲ - چند همسری (تعدد زوجات) ممنوع است. در مواردی که مصلحت بخصوصی در کار باشد، ترتیبات مقتضی را قانون معین می‌کند." (این طرح در یک

مقدمه و ۱۳ ماده در اجلاس مورخ ۲۸ فروردین ۱۳۶۶ بعنوان برنامه شورای ملی مقاومت در مورد زنان به اتفاق آرا به تصویب رسید. به نقل از نشریه "شورا" ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران شماره ۳۰ و ۳۱ فروردین و اردیبهشت (۱۳۶۶)

در این برنامه سخنی از کوتاه شدن واقعی دست مذهب از زندگی زنان بعنوان یک خواست پایه‌ای زنان ایران نیست چرا که این برنامه نام جمهوری دموکراتیک اسلامی را بر خود دارد.

شیوه چند همسری یکی از امتیازات پایه‌ای مردان در شریعت اسلامی است. علاوه بر این خداوند همواره برای پیغمبر اسلام استثنائاتی در مورد تملک زنان قائل می‌شد. استثنائاتی که در آن دوره شامل پیغمبر بود و می‌تواند شامل رهبران اسلامی نیز باشد. پیغمبر اسلام اگر به زنی دل می‌بست باید بلافاصله آن زن در تملک پیغمبر قرار می‌گرفت و اگر شوهر داشت به شوهرش حرام می‌شد.

تجربه شکست اسلام سیاسی در ایران و نفرت و بیزاری مردم از اعمال قوانین اسلامی در زندگی روزمره‌شان نه تنها مجاهدین خلق را سکولار نکرد بلکه سازمان‌شان هر چه بیشتر مذهبی شد. در حقیقت آنان اعلام کردند که برای مقابله با خمینی باید رهبری از نوع خمینی خلق کرد. متحدین خمینی برای تحکیم رهبری او با استفاده از روحیه مذهبی مردم اعلام کردند که تصویر خمینی را می‌توان در ماه دید. بسیاری از مردمان ساده دل و مذهبی نیز با نگاه در ماه و دیدن لکه‌هایی باور کردند که تصویر خمینی در ماه است و بالاخره خمینی توسط خدا برای نجات آنان از جهنم فقر و فلاکت فرستاده شده است.

مجاهدین خلق نیز در مقابل ولایت فقیه و رهبری بلامنازع خمینی و اکنون خامنه‌ای در جمهوری اسلامی موضوع پیشوا و رهبری مسعود رجوی را پیش گذاشتند. آنها در انقلاب ایدئولوژیکی یعنی همان ازدواج مریم و مسعود رجوی جایگاهی خدای گونه و مذهبی به مسعود دادند و اعلام کردند که مسعود رجوی و مریم رجوی (عضدانلو) جوابگوی کسی نیستند جز قادر متعال.

آنان برای مقدس جلوه دادن مقام مسعود به یک سلسله تبلیغات گوناگون دست زدند از قبیل درج نامه‌های هواداران در نشریه و سخنرانی در پیشگاه مسعود :

"ای مسعود تو این خورشیدی را که لابد آتش وجود من پرتوی از انوار آن است از کجا آورده و چگونه به آن دست یافته ای؟ ای مسعود... ای مسعود..." (نامه عباس مدرسی فر مجاهد ۲۴۲ صفحه ۹)

"کجایید که امام زمان ظهور کرد و با این فدای عظمی، دین خدا را کامل نمود. بی او نمی توان زندان و شکنجه را تحمل نمود و بی او مرزهای ایدئولوژیک مرزبندی نمی شود." (سخنرانی ابریشمچی همسر مریم عضدانلو مجاهد ۲۵۶)

مجاهدین اعلام کردند که:

"او رهبر ایدئولوژیک مان مسئولی جز خدا ندارد مریم هم مسئول ندارد مسعود هم مسئول نیست. هر دوی اینها مستقیماً خودشان مسئول هستند. به هیچ کس بعنوان مسئول بالاتر از خودشان پاسخگو نیستند. و بعنوان مسئول اینها مسائل را متکی بر ایدئولوژی و اندیشه خود باید حل کنند." (سخنرانی مهدی ابریشمچی در مجاهد شماره ۲۵۲ سال ۱۳۶۴) در حقیقت در سیستم مجاهدین خلق مسعود و مریم مقام شان از ولی فقیه (خامنه ای) هم بالاتر است و به هیچ کس بجز خدا پاسخگو نیستند. یعنی عملاً ایجاد یک سیستم استبدادی مذهبی!

آنان هم چنین اعلام کردند که هرکس که می خواهد با این گروه همکاری کند باید به مسعود عشقی الهی داشته باشد و مقام مذهبی او را درک کند:

"برای رزمندگان مجاهد خلق، مسعود، فرد دیگری نیست. مجاهد خلق است. یعنی انقلاب است. یعنی تجسم آزادی خلق است و بنابراین خود عشق است.... بدین معنی که باید مسعود را دوست داشت، باید بدو عشق ورزید و باید به شیوه مجاهد خلق بدو عشق ورزید. اگر در شیوه ابراز علاقه به مسعود با رزمنده خلق هماهنگ نباشی، هم زبانی و تفاهم دشوار می شود...." (محمد حسین نقدی - نماینده شورای ملی مقاومت در ایتالیا به نقل از نشریه "شورا" ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران شماره ۳۰ و ۳۱ فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۶)

ویژگی گروههای مذهبی بگونه‌ای است که هواداران این گروه‌ها باید نشان دهند که هر لحظه آماده قربانی کردن خود در پای پیشوا و رهبر هستند برای مثال در تاریخ جون و جولای ۲۰۰۳ زمانی که دولت فرانسه خانم مریم رجوی را بازداشت کرد هواداران این گروه برای آزادی وی دست به خودسوزی زدند. ۲۵ نفر در مقابل

چشمان حیرت زده مردم در شهرهای اروپا خودسوزی کردند که دو زن در این خودسوزی جان باختند.

متعاقب این ازدواج ایدئولوژیک، اجرای مراسم و آئین‌های خرافی اسلام مانند عید قربان و مراسم مختص شیعیان مانند عاشورا و تاسوعا جایگاه برجسته‌ای در ایدئولوژی مجاهدین یافت. آئین‌هایی که هر یک معنای اجتماعی بسیار واضح و سنگینی دارند. مثلاً عید قربان، یعنی روزی که ابراهیم می‌خواست فرزندش اسماعیل را در پیشگاه خدا قربانی کند. این آئینی است بشدت پدرسالارانه. رجوی به ستایش پدرسالاری و تسلیم در برابر اراده خدا از پایه‌های خود خواست که همچون اسماعیل کورکورانه از پدرشان (رجوی) اطاعت کنند و بدون چون چرا آماده قربانی شدن باشند تا شاید دل خدا به رحم آید.

مجاهدین خلق ایران هرگز اعلام نکرده که خواهان سرنگونی "رژیم جمهوری اسلامی" است بلکه در ادبیات این گروه این "رژیم ملاها" است که باید سرنگون شود و نه نظام اسلامی. بدیل حکومتی مجاهدین "جمهوری دموکراتیک اسلامی" است. در واقع اضافه کردن لفظ اسلامی به جمهوری دموکراتیک بیان فصل مشترک‌های جدی‌شان با نظام جمهوری اسلامی است. و به همین دلیل است که این گروه در برنامه انتقالی خود برای در دست گرفتن قدرت سیاسی با افزودن کلمه دموکراتیک می‌خواهد "جمهوری دموکراتیک اسلامی" را حاکم کند.

نفوذ توده‌ای این گروه پس از این دوره بویژه با همراهی آن با ارتش عراق در جنگ علیه ایران رو به کاهش نهاد. هر اندازه مجاهدین نفوذ خود را در جامعه از دست دادند، مجبور شدند به دولت‌های ارتجاعی منطقه بیشتر تکیه کنند. مجاهدین نه فقط تا مغز استخوان وابسته به دولت صدام حسین شدند. بلکه روابط سیاسی مالی با سران دول عربی را نیز آغاز کردند. آنها در دهه ۹۰ سعی کردند حمایت نمایندگان پارلمان‌های دول غربی را کسب کنند و در این مورد تا حدودی موفق شدند.

البته این گروه از زمانی که استراتژی سیاسی خود را کسب حمایت نمایندگان پارلمان دول غربی کرده است بخوبی از شیوه از دو طرف دهان حرف زدن استفاده می‌کند. اغلب در افکار عمومی و نزد نمایندگان پارلمان‌ها اعلام می‌کنند که خواهان

جدایی دین از دولت هستند، اما وقتی نوبت به پایه‌های خودشان و مردم ایران می‌رسد دعا و روضه را فراموش نمی‌کنند. آنها از بی خبری بسیاری از مردم اروپا و هم‌چنین جوانان ایرانی از محتوی برنامه سیاسی دولت انتقالی‌شان سوء استفاده می‌کنند.

مجاهدین خلق با امکانات بسیار بالای مالی قادر شده‌اند هر از چندی تظاهرات چند هزار نفره را سازمان دهند. ما در مواردی از نزدیک شاهد این نوع تظاهرات و چگونگی بسیج نیرو توسط این گروه بوده‌ایم. تظاهرات علی‌هده سفر خاتمی در سال ۲۰۰۰ به فرانسه و هم چنین به آلمان. شرکت کنندگان در این تظاهرات از وسیله رفت و آمد مجانی و جای خواب مجانی و غذای مجانی بهره‌مند می‌شوند. اغلب ایرانیان و غیر ایرانیان ساکن کمپ‌های پناهندگی بدون وابستگی به این گروه مایلند از این فرصت‌ها برای تفریح و دیدار کشورها و یا گرفتن عکس برای پرونده پناهندگی خود استفاده کنند.

برای فهم این موضوع که گروهی تا مغز استخوان مذهبی آن چنان که شرحش رفت بخواهد یک حکومت سکولار برقرار کند، نیازی به هوش سرشار نیست! آیا چنین کسانی می‌توانند جامعه ایران را از تارهای عنکبوتی هزاران سالانه برهانند؟ جواب روشن است. آیا با طرح مسائلی چون دمکراتیک بودن و فرهیخته بودن یک گروه مذهبی بعنوان آلترناتیو برای جامعه ایران عملاً دولت‌مردان غربی تمایل خود را به حفظ اسلام در ثبات بخشیدن به نظم ارتجاعی در منطقه خاورمیانه و ایران بیان نمی‌کنند و خود را در مقابل اراده زنان ایران قرار نداده‌اند؟ زنانی که ۲۷ سال است برای جدایی دین از دولت و برقراری جامعه ای آزاد و دمکراتیک تلاش می‌کنند.

طرح یک جریان مذهبی و بزک کردن چهره آن با استفاده از ابزار پارلمان اروپا یک نوع قییم‌تراشی و دخالت آشکار در مبارزات زنان ایران برای تعیین سرنوشت خودشان است.

ایا این نگرشی نژاد پرستانه نیست که مردم ایران را شایسته جامعه‌ای سکولار ندانیم و ادعا کنیم که این جریان مذهبی آلترناتیو دمکراتیکی در مقابل رژیم اسلامی فعلی برای مردم ایران است.

هرکس که قدری با صحنه سیاسی جهان و ایران آشنا باشد می‌داند که مجاهدین از سال ۲۰۰۳ بعنوان همکاران ایرانی نیروهای آمریکایی در عراق مشغول فعالیت هستند (به گزارش مونیتور شماره ۵۲۸ ، پنج شنبه ۳ فوریه ۲۰۰۵ ساعت ۲۱،۵۴ تا ۲۲،۳۰ از کانال آر د مراجعه شود) و هم چنین در اسناد ماههای اخیر این گروه مذهبی بوضوح اعلام شده است که آنان خواهان حمله نظامی آمریکا به ایران هستند زیرا تصور می‌کنند که از این طریق جمهوری اسلامی سرنگون شده و زمینه برای قدرت گیری آنان بعنوان بازوی نظامی آمریکا فراهم می شود.

فصل پنجم

جنبش زنان: افق‌ها و چشم‌اندازها

- فمنیست‌های اسلامی - حکومتی و گرایش لیبرال
- افق‌رهایی زنان
- تغییرات و چرخش‌ها در جنبش زنان
- پاسخ به دو پرسش نشریه آرش
- پیام به سمینار زنان چپ و کمونیست
- هر آن کس که باد کاشت توفان درو می‌کند
- چشم‌انداز جنبش زنان در شرایط کنونی

فمنیست‌های اسلامی - حکومتی و گرایش لیبرال!*

فصلنامه هشت مارس شماره ۲۴

آذر ۱۳۹۰ (۲۰۱۱)

صدیقه محمدی: با درود به بینندگان عزیز. با برنامه دیگری از سری برنامه‌های افق برابری در خدمت‌تان هستیم، امروز مهمان عزیزی با خودمان داریم. رفیق‌مان آذر درخشان که از فعالین جنبش کمونیستی و فعال جنبش زنان است. امروز گفت‌وگویی با او در رابطه با تحولات جنبش زنان داریم و همچنین به افق‌ها و راه‌کارهایی که سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها برای جنبش زنان ارائه می‌دهند، می‌پردازیم.

من قبل هر چیز از آذر عزیز می‌خواهم که اگر در معرفی خود می‌خواهد، توضیحات بیشتری بدهد هر چند معرف حضور هست و ما قبلاً چند برنامه با او داشتیم. ولی ممکن است بیندگانی باشند که برای بار اول آذر را می‌بینند و بخواهند بیشتر در باره او بدانند.

آذر درخشان: من هم به‌نوبه خود به بینندگان این برنامه سلام می‌کنم و هم‌چنین تشکر می‌کنم از دوستانی که زحمت می‌کشند و این برنامه را تهیه

* این متن بر پایه بخش اول گفت‌وگویی تنظیم شده که آذر درخشان با صدیقه محمدی در آگوست ۲۰۱۱ برای بخش در تلویزیون کوموله - برنامه افق برابری صورت داد.

می‌کنند و امیدوارم که بتوانیم گفت‌وگوی خوبی داشته باشیم تا زمینه گشایش بحث‌های بیشتری در جنبش زنان باشد. من فعال جنبش کمونیستی و جنبش زنان هستم ولی یک نکته را می‌خواهم تاکید کنم، از موقعی که فعالیت سیاسی‌ام را در جنبش کمونیستی شروع کردم همیشه متشکل بوده‌ام. من هم فعال جنبش زنان هستم و با تشکل زنان هشت مارس (ایران - افغانستان) فعالیت می‌کنم و هم از فعالین حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست) هستم و همواره بر این باور بوده‌ام که فعالیت بدون تشکل اصلاً نمی‌تواند کارایی داشته باشد. یعنی ۱۰ آدم متشکل فعالیت‌اش یا تلاش‌هایش بسیار موثرتر از هزاران توده غیر متشکل است. به هر حال این چیزی بود که می‌خواستم بار دیگر در این گفتگو با بینندگان شما در میان بگذارم. علیرغم اینکه می‌دانم این موضوع بارها از جانب رفقای حزب شما تاکید شده است.

صدیقه محمدی: مرسی آذر جان از مقدمه و نکته مهمی که گفتی، هر جنبشی حتماً باید به آن بپردازد. همان‌طور که در برنامه‌های دیگر هم دیدید آذر صاحب نظر در مسائل جنبش زنان و نماینده گرایش رادیکال و سوسیالیست این جنبش است. علیرغم اینکه در داخل کشور لیبرال‌ها تلاش می‌کنند خودشان را در همه‌جا چه در سطح جهانی و چه در سطح داخلی نماینده جنبش زنان جا بزنند. بخاطر وجود افرادی مانند آذر و هم‌چنین وجود گرایش رادیکال جنبش زنان خیلی از این فریب‌کاری‌های لیبرال‌ها خنثی شده بطور مشخص آذر مقالات انتقادی متعددی در مورد "گرایش رفرمیست و اصلاح طلب جنبش زنان، کمپین یک میلیون امضا و همگرایی جنبش زنان" که خواهان حفظ نظام جمهوری اسلامی هستند، نگاشته است. قبل از هر چیز در ادامه کارهای تحقیقی که تو در زمینه جنبش زنان ایران در دست داری می‌خواهم توضیحاتی در مورد وضعیت کنونی جنبش زنان در ایران و گرایش‌های درون آن را ارائه دهی.

آذر درخشان: سوال خوبی است و می‌تواند آغاز خوبی هم برای ادامه بحث‌ها باشد. به هر حال تحولات درون جنبش زنان امری ثابت نیست. گرایش‌ها و

صافبندی‌ها تابع تحولات درون جامعه است و این واقعیتی است که از شروع جنبش‌های اجتماعی و به ویژه جنبش عدالت‌خواهانه مردم در سال ۱۳۸۸ که پس از انتخابات قلابی اتفاقی افتاد ما شاهد تغییر و تحولات زیاد و تحلیل‌های ویژه‌ای در مورد این جنبش بودیم. این واقعیتی است که حضور وسیع زنان در مبارزات دوره اخیر و حضور بشدت رادیکال‌شان در صف اول مبارزه، باعث شد همه نیروهای طبقاتی، بخواهند مثل گذشته این نیروی عظیم اجتماعی را برای طرح‌ها و برنامه‌های خودشان ذخیره کنند.

من می‌خواهم در اینجا بخصوص در مورد نیروئی که شما هم از آنان نام بردید، یعنی زنان لیبرال تاریخچه کوتاهی ارائه کنم. به هر حال این واقعیتی است که جمهوری اسلامی زمانی که به قدرت رسید خیلی راحت نتوانست خود را تثبیت کند و سالها جدال و مبارزه‌ای خونین بین مردم و بطور خاص اگر بخواهیم تاریخ بررسی کنیم بین نسل انقلابی و پیشرو آن دوره و جمهوری اسلامی موجود بود این نسل تصمیم قاطعانه گرفت که بگوید، من نمی‌گذارم شما به راحتی خود را تثبیت کنید و به این امر واقف بود که نیرویی ارتجاعی آمده که نتیجه مبارزه ضدسلطنتی و ضدامپریالیستی مردم را بدزدد و برای آن مبارزه هم اسم‌گذاری کند و بگوید انقلاب اسلامی. نسل ما در آن دوره مبارزه کرد اما تاریخ این مبارزه از جانب گرایش‌ها رفرمیست درون جنبش زنان در حال حذف است.

در حال حاضر بخش فمنیست‌های اسلامی یا فمنیست‌های حکومتی متحد با لیبرال‌ها (که بعدا بیشتر توضیح می‌دهم که چگونه گرایش‌های هستند)، تصمیم به حذف این تاریخ گرفتند. تاریخ اینکه، اولین نیروی اجتماعی که جلوی جمهوری اسلامی ایستاد و گفت که ما نظام اسلامی شما را نمی‌خواهیم، زنان بودند. با توجه به اینکه خمینی و جمهوری اسلامی نیز اولین حمله خود را به زنان با فرمان حجاب اجباری صادر کردند.

این که این زنان چه کسانی بودند، بگذارید یک بار برای همیشه مسئله را روشن کنیم. اغلب این زنان از فعالین جنبش چپ و سازمان‌های کمونیستی بودند. می‌دانم موضوع پیچیده‌ای است چرا که این سوال طرح است که سازمان‌های چپ در آن دوره از مبارزات زنان حمایت‌چندانی نکردند و بسیاری از سازمان‌های کمونیستی به

مسئله زنان بی‌توجه بودند و با درکی محدود و نازل از مبارزه ضدامپریالیستی می‌گفتند این رژیم ضدامپریالیست است و بنابر این باید در مقابل حمله رژیم به زنان کوتاه بیاییم. بعلاوه ما در آن دوران با این مسئله هم روبرو هستیم که پوشش اسلامی نماد مبارزه معرفی می‌شد. جریان‌های مذهبی مانند پیروان شریعتی و دنباله‌روانش می‌گفتند حجاب نمادی از مبارزه با امپریالیست است و این مسئله روی تفکر جنبش کمونیستی هم موثر بود. به همین دلیل هم وقتی مسئله حجاب اجباری طرح شد جنبش کمونیستی به این مسئله بهای کمی داد.

با فرمان حجاب اجباری خمینی زنان بصورت هزار هزار به خیابانها ریختند و به طور متوالی علیه حجاب اجباری، ۵ روز مبارزه کردند. ۵ روز پی‌درپی زنان در خیابان از دم دادگستری تا رادیو و تلویزیون جمع شدند و تعداد این زنان بسیار بود. در یکی از فیلم‌های مستند آن دوره می‌بینیم که یکی از زنان شرکت کننده می‌گوید تلویزیون قطب زاده اعلام کرده که تعدادی زن آمدند در حالی که ما هزاران نفریم و البته درست می‌گفت. بعلاوه این تظاهرات فقط در تهران نبود، در چند شهر بزرگ دیگر نیز زنان علیه حجاب اجباری تظاهرات برگزار کردند.

این تظاهرات به دلایل گوناگون برای جنبش زنان اهمیت تاریخی دارد. امروزه برخی از فعالین یا ندیمه‌های جریان سبز می‌خواهند این تاریخ را حذف کنند. در عین حال بخشی از نیروهایی که سابقاً چپ بودند مرعوب اینها شدند. چرا اینان اصرار دارند این تاریخ ۵ روزه را که در حقیقت اولین برگ زرین جنبش انقلابی زنان ایران در دوران جمهوری اسلامی بود، حذف کنند؟ واقعیت این است که با توجه به درک و شرایط آن دوران رژیمی روی کار آمده بود که می‌گفت من می‌خواهم روابط اجتماعی و نظامی را شکل دهم که اسلامی بودنش و ویژه‌گی‌اش با موقعیت زنان رقم می‌خورد. خمینی اعلام کرد که ما می‌خواهیم شان و عصمت و منزلت زن را به او برگردانیم، چرا که به زعم این دارودسته، زن در دوره رژیم پهلوی به اصطلاح عروسک بود و هویتی نداشت. به همین دلیل اولین فرمانی که صادر کردند فرمان حجاب اجباری بود، مقابلش هم مبارزه ۵ روزه زنان بود که برای مدتی خمینی و رژیم جمهوری اسلامی را وادار به عقب‌نشینی کرد. حجاب در حقیقت پرچم سیاسی نظامی بود که اسمش جمهوری اسلامی بود. در همان دوره است که می‌بینم

شعارهائی هم چون "خواهر من حجاب تو سنگر ماست"، "خواهر من حجاب تو بالاتر از انقلاب من است" و... به در و دیوار می نوشتند، آنها می دانستند که قرار است نظامی برقرار شود که در درجه اول موقعیت‌اش با فرودستی زنان شکل می‌گیرد. فرودستی و بردگی زن در ابتدا با حجاب اجباری شروع شد. از آن لحظه به بعد با طرح حجاب اجباری تمامیت زن به شرمگاه تقلیل یافت. شاید اگر بخواهم واضح‌تر و با صراحت صحبت کنم تمامیت زن به یک واژن تقلیل پیدا کرد، واژنی تحریک کننده. گوش زن، گردن زن، دست و پا و ناخنش همه برای آنها تداعی کننده واژن بود. اینها همه تحریک کننده بود و نباید دیده می شد. بنابر این با اعلام حجاب اجباری در حقیقت اعلام شد که در نظام جدیدی که می‌خواهند شکل دهند موقعیت زن کاملاً به شی جنسی تقلیل پیدا کرده است. خنده دار اینجاست، طنز تاریخ این است که اینها قرار بود زن را از موقعیت ابزار تمتع جنسی بیرون بیاورند در حالی که خودشان اعلام کردند که کل این موجود فقط جایگاهی جنسی دارد. بعد آن هم با تحمیل این نوع نگاه به زن، جامعه بتدریج قبول کرد. پس از تحمیل حجاب اجباری سیستم قضائی و جزایی شکل گرفت.

پدیده ای به اسم دیه به وجود آمد و در قانون دیه هم آن موجودی که اعلام شد چیزی نیست جز یک شرمگاه، زن بود. پس اعلام شد که قیمت و ارزش زن نصف مرد است. آن موجود هیچ حق و حقوقی نمی‌تواند داشته باشد. یعنی نه حق داشتن فرزندش نه حق طلاق و نه هیچ حق دیگری و تا آنجا پیش رفت که اگر زن تن به هم‌خوابگی با همسرش ندهد نفقه‌اش قطع می شود. من در اینجا قصد ندارم که کلیه قوانین جزائی را لیست کنم و توضیح دهم و معتقدم اکثر زنان چه قوانین جزائی جمهوری اسلامی و چه قانون اساسی را خوانده و یا نخوانده باشند، در زندگی روزمره حس کرده‌اند که این قوانین چگونه علیه‌شان است. یعنی این‌طور نیست که تو سر و کارت حتماً باید به دادگاه بکشد که بفهمی این قوانین چیست و تو را چگونه فرودست و برده نگاه می‌کنند. جمهوری اسلامی رسماً با قوانین جزائی و مدنی و فرهنگی‌اش اعلام کرد که جایگاه برده برای زن قائل است. همین جمهوری اسلامی در سازمان ملل با اینکه برده‌گی قرار است در عرف بین‌المللی ممنوع باشد؛ یک صندلی‌اش را اشغال می‌کند و می‌نشیند و همه هم حضور او را می‌پذیرند.

در حیطه بین المللی جمهوری اسلامی بخشی از نظام سرمایه داری حاکم بر جهان است و به شدت تابع اوامر بانک جهانی و صندوق بین المللی پول. در ایران سرمایه گذاری می‌شود، نفت صادر می‌شود و استثمار وحشیانه سازمان می‌یابد، اما ما با روبنایی تئوکراتیک (مذهبی) روبرو هستیم که ویژگی‌های خود را دارد. البته که این روبنای تئوکراتیک شرایط را بیشتر برای سرکوب و استبداد مهیا می‌کند. یعنی بی حقوقی و ستم را بی رحمانه اعمال می‌کند تا بتواند استثمار نیروی کار را نیز تشدید کند.

از آن جایی که به لحاظ بین المللی هم جمهوری اسلامی کماکان نقش مهمی در جنبش‌های بنیادگرای منطقه دارد و با آنها در ارتباط نزدیک است، لازم است به لحاظ ایدئولوژیکی پرچم سیاسی‌اش یعنی حجاب زنان حفظ شود. برای همین هم میلیونها تومان بودجه برای کنترل زنان و اعمال حجاب اجباری در خیابانها و اماکن عمومی اختصاص می‌دهد. چرا که مسئله زن مرکز اعصاب و نقطه حساس این نظام است. به همین دلیل است که ما شاهد صفبندیها و ائتلاف‌های طبقاتی مختلف در بر خورد به مسئله زنان هستیم. امروزه نیر می‌بینیم که چگونه بخش‌هایی از زنان سکولار و اصلاح طلب غیر حکومتی علاقه دارند با بخش‌هایی از زنان حکومتی متحد شوند و از این طریق به چیزی برسند.

صدیقه محمدی: این یکی از گرایشات درون جنبش زنان است.

آذر درخشان: بله این گرایش مهمی درون جنبش زنان است. بدلیل آنکه، این گرایش امکان فعالیت علنی دارد، امکانات بین المللی دارد. دولت‌های غربی و رسانه‌های رنگارنگ‌شان مدافع این گرایش هستند. این گرایش هم در داخل کشور و هم در خارج بلندگو دارد و می‌بینم که اینان موضوع حجاب را حذف می‌کنند. برای این مسئله هم بحث‌های تئوریک و ایدئولوژیکی طرح می‌کنند و ادعا می‌کنند که حجاب مسئله زنان ایرانی نیست و تلاش دارند مسئله مبارزه با حجاب اجباری را از دستور کار جنبش زنان خارج کنند.

صدیقه محمدی: این زنان با حرکتی که کردند، خواستند که یک میلیون امضاء جمع کنند به نظر شما علت این که نتوانستند توده و اکثریت زنان زحمت‌کش، کارگر و خانه دار را جلب کنند چیست؟ آیا از نظر شما گرایش دیگری از جنبش زنان در بطن جامعه موجود است؟

آذر درخشان: البته آنان ادعا دارند که کمپین یک میلیون امضا توده ای شده است. یعنی توانسته توده وسیعی از جوانان را بسیج کند. ولی واقعیت این است که این ادعا عوام‌فریبانه هم بود. این درست است در ابتدا یک سری دختران و زنان جوان هم به اینها پیوستند. در ابتدا کمپین یک میلیون امضا بیانیه اولیه‌ای منتشر کرد. در این بیانیه نوشته شده بود که ما خواهان رفع قوانین تبعیض آمیز علیه زنان هستیم و اینکه همه چیز برابر باید باشد. خوب، خیلی خوب است که در ایران چنین چیزی منتشر شود. برای همین هم خیلی‌ها امضا کردند. اما فعالینی مثل ماها امضا نکردند. چون نمی شد جریانی که تا دیروز می‌خواست نفرت مردم از رژیم را کم کند یک باره مدافع حقوق زنان شده باشد. کمپین بلافاصله اسناد دیگرشان را هم منتشر کرد، مثل کلیات طرح و یک جزوه دیگری که به اصطلاح جزوه حقوقی شان بود. در کلیات طرح بود که نوشتند که اسلام در تضاد با حقوق زنان نیست و در ضمن ما دنبال کار سیاسی هم نیستیم، با سیاست کاری نداریم، خوب دیگر معلوم شد که اینان اصلاً چه ائتلافی هستند یا دنبال چه ائتلافی هستند. بعداً البته بیشتر و بیشتر روشن شد که در حقیقت کمپین یک میلیون امضاء برنامه فمنیست‌های اسلامی ایران یا فمنیست‌های حکومتی بود.

حال برای دوستانی که ممکن است تعجب کنند که چرا من این دو واژه را بکار می‌برم، این توضیح را بدهم که فمنیست اسلامی در دانشگاه‌های غرب درست شد. یعنی آکادمیسین‌های غرب آمدند و این پدیده را فرموله کردند. همانطور که طالبان را در افغانستان و جنبش‌های اسلامی را در کشورهای مختلف درست کردند. اما فمنیست اسلامی در ایران اساساً زنان حکومتی‌اند و به همین دلیل می‌گویم فمنیست اسلامی یا فمنیست‌های حکومتی. فمنیست‌های اسلامی در ایران زنانی نیستند که در جامعه‌اند و یا هیچ ربطی با قدرت سیاسی حاکم ندارند. به دلیل وجود

حکومت اسلامی در ایران فمینیست‌های اسلامی در حقیقت همان فمینیست‌های حکومتی‌اند که عملکردشان همین کمپین یک میلیون امضاء بود. چرا کمپین یک میلیون امضاء نتوانست توده‌های زن را بسیج کند، برای این‌که حتی بعد از مدتی خودشان هم توضیح دادند آماج اصلی‌اشان زنان مجلسی است. به همین دلیل هم برای گرفتن امضاء بیشتر به جلسه‌های روضه‌خوانی می‌رفتند. تقریباً هم در مقالات‌شان نوشتند ما اصولاً نمی‌خواهیم برویم دنبال کسانی که دائماً با پلیس بخاطر حجاب درگیرند و نمی‌توانیم با زنان این‌چنینی در جامعه حرمت پیدا کنیم. به همین دلیل هم اصلاً مسئله‌شان بسیج زنان زحمتکش و دانشجو نبود.

یک نکته درباره زنان زحمت‌کش و رابطه‌شان با حجاب بگویم. من هم مثل خیلی از فعالین کمونیست در سال ۵۸ برای فعالیت سیاسی در کارخانه مشغول کار شدم. برای اینکه آگاهی سوسیالیستی را که متعلق به طبقه کارگر است و ما امکان دسترسی به این آگاهی سوسیالیستی را داشتیم به درون طبقه ببریم. وقتی که جمهوری اسلامی حجاب را اجباری کرد در دو کارخانه‌ای که من کار می‌کردم از جانب زنان کارگر مقاومت بسیار جدی‌ای شد. بدترین مدل در آن دوره در کارخانه‌ها ما چپی‌ها بودیم. بیاد دارم که وقتی کارخانه استرالایت و داروپخش تعطیل می‌شد باید می‌آمدید و می‌دیدید زنان کارگر چه شکلی بیرون می‌آمدند. زنان کارگر بطور عموم بسیار منظم و تمیز بودند و برای من جالب بود، کارشان که تمام می‌شد چقدر منظم لباس بیرونشان را که لباسی تمیز و مرتب بود می‌پوشیدند. ولی ما با چادر بودیم چرا؟ چون می‌خواستیم شبیه توده‌ها بشویم. مشخصاً پوپولیست بودیم. من خودم یادم هست کارگران زن از ما می‌پرسیدند شما چرا جوراب می‌پوشید شوهرتان متعصب است؟ تصویری از زن کارگر و زحمتکش داده می‌شود که گویا این زنان شکم‌گرسنه‌شان برایشان از اهمیت زیادی برخوردار است و برای‌شان مسئله مزد مهم است و کاری به مسئله حجاب ندارند، بهیچوجه درست نیست. اتفاقاً زن کارگر همانند سایر اقشار و طبقات دیگر در جامعه سیاست برایش مهم است، ایدئولوژی برایش مهم است، تحقیر شدن‌اش را می‌فهمد. تحقیری که از جانب مرد کارگر به او می‌شود را می‌فهمد. حجاب اجباری را هم فهمید. زودتر از بقیه اتفاقاً توی کارخانه فهمید. وقتی که محدودش کردند و موقعی که صبح وقت کارت زدن

برای ورود به کارخانه، سرحجابش، جورابش، لاکش و غیره به او گیر می‌دادند. از این زاویه به نظر من باید آن تصویر زن کارگر و زحمت‌کش که به پیشداوری‌های مان می‌نزدیک است، دور بیاندازیم.

به عملکرد زنان حکومتی و زنان فرمیست برگردیم، کمپین یک میلیون امضاء اصولاً نمی‌توانست نه زن کارگر و نه زن زحمتکش و نه دانشجو را بسیج کند. نه بخاطر اینکه کمپین یک میلیون امضاء در برنامه اش نوشت برای زنان کارگر مثل مردها حقوق برابر بدهید؛ یا به خاطر اینکه در برنامه اش نوشت که زن کارگر نیاز به سندیکای مستقل دارد. به خاطر چه چیزی نتوانست؟

یکم: بخاطر این که اینها نوشتند حقوق زن با اسلام مغایر نیست.

دوم: اصولاً آماج بسیج‌شان منافع زنان حکومتی و قشر سنتی جامعه بود.

سوم: این کمپین نمی‌توانست این زنان را بسیج کند، بخاطر اینکه برای کنترل و مهار جنبش زنان درست شده بود.

بعد از کمپین هم همگرایی سبز زنان را درست کردند با خانم زهرا رهنورد، شما بروید گزارش نشست‌شان که در مورد سالگرد انقلاب مشروطه بود، نگاه کنید. ۳۰ نفر آدم جمع شدند که خانم زهرا رهنورد بیاید و بگوید که باید این جنبش همگرایی سبز زنانه‌مان توده ای شود. خوب، نمی‌تواند توده‌ای شود به این دلیل ساده که رهبر همگرایی سبز زنان که زهرا رهنورد باشد، تئوریزه کننده حجاب اجباری بود. زهرا رهنورد تنها زنی بود که اندر "فواید" حجاب مقاله نوشت، آنهایی که می‌آمدند داخل خیابان اسید می‌پاشیدند، به زنان بی حجاب چاقو می‌زدند فکر می‌کنید از کجا تغذیه‌ی ایدئولوژیکی می‌شدند. زهرا رهنورد خودش نرفت دسته‌های حزب الهی درست کند، اما ایدئولوژی‌اش را فرموله کرد، ایده داد، نظریه داد که حزب الهی‌ها را قانع کند که چرا لازم است بروید و به صورت زنان تبغ بزنید. خوب برای همین هم همگرایی سبز زنان توده ای نمی‌شود. چون توده ای شدن عموماً بر پایه واقعیت‌های یک جنبش شکل می‌گیرد.

صدیقه محمدی: آذرجان تا اینجا فمینیست‌های اسلامی و حکومتی را به خوبی افشاء کردی. وقت زیادی از این برنامه را ما به این مسئله اختصاص دادیم.

این مصاحبه در دو بخش خواهد بود. در بخش اول به اهداف زنان اصلاح طلب و لیبرال در جنبش زنان پرداخته شد. در بخش بعدی هم باید برویم در مورد اکثریت زنان ایران که شامل زنان کارگر، خانه دار و زنان قشر متوسط جامعه هستند، صحبت کنیم و وظیفه پیشروان رادیکال جنبش زنان چیست و اینکه سازمانهای کمونیستی چه وظایفی بر عهده دارند را بیشتر بحث کنیم. در همین بخش اول تا آنجایی که به همین گرایش زنان حکومتی و فمینیست اسلامی مربوط است اگر صحبت دیگری داری، از آنجا که وقت برنامه رو به اتمام است، ادامه بده.

آذر درخشان: پیشنهاد خوبی ست و با توجه به اینکه کسانی که می خواهند جامعه را تغییر دهند، برای تغییر اول باید بدانند واقعیت جاری چیست. چه نیروهای طبقاتی ای موجودند و صف بندی‌های طبقاتی چگونه است. بعد که واقعیات عینی شناخته شد؛ آنگاه برای تغییر بنیادی جامعه ایده داده می‌شود و برای عملی شدن آن ایده ها تلاش می‌شود. من سعی کردم در باره فمینیست‌های حکومتی و اتحادی که با زنان سکولار راست و رفرمیست، با ایجاد کمپین یک میلیون امضاء و ادامه آن همگرایی سبز زنان کردند، صحبت کنم و نشان دهم که چرا از درون این جریان چیزی بیرون نیامد. نکته دیگری که باید به بحث‌های قبلی اضافه کنم این است یک دسته از کسانی که در ابتدا قبل از کلیات طرح و جزوه توضیحی به کمپین پیوسته بودند، جدا شدند. عده ای هم زمانی که کمپین یک میلیون امضاء - یعنی بخش سازمان یافته و رهبرانش - همگرایی سبز زنان را با زنانی مثل زهرا رهنورد تشکیل دادند و گفتند که می‌خواهند در چارچوب جنبش سبز حرکت کنند، جدا شدند. این نکته آخر را هم بگویم که چیزی به اسم جنبش سبز نداریم. ما یک جنبش اجتماعی داریم که جنبش توده‌های وسیعی است که برای خواسته های گوناگون به خیابانها آمدند. جناحی از حاکمیت مثل موسوی و دارودسته‌اش آمدند و تلاش کردند مهر خود را بر این جنبش توده‌ایی بکوبند و گفتند و تبلیغ کردند که این جنبش، جنبش سبز است.

صدیقه محمدی: برای حذف سرخ ها

آذر درخشان: سرخ‌ها و افشار گوناگونی که در اصل مسئله‌شان مسئله موسوی و زهرا رهنورد، دفتر تحکیم وحدت و اینها نبوده و نیست. مبارزه‌شان هم با جمهوری اسلامی بر سر این نیست که مثلاً چرا قانون اساسی اجرا نمی‌شود. مردم اصلاً خواهان این هستند که این قانون اساسی برچیده شود. نکته مهم دیگر این است که برخی از این زنان اصلاح طلب در دوره‌هایی طرح می‌کردند که ما نباید مانند سال ۵۷ کلاه سرمان برود و باید مسئله زنان را طرح کنیم و دنبال مسایل کلان نباشیم. ناگهان در دوره ای که مردم به خیابانها ریختند، همین سخنگویان اعلام کردند که الان دیگر جنبش توده‌ای کلانی به نام "جنبش سبز" وجود دارد و این "جنبش سبز" باید خواست‌های عمومی یعنی همان رای "من کو" و اجرای قانون اساسی را در دستور کار خود قرار بدهد. اگر جنبش‌های دیگر مثل جنبش زنان با خواسته‌هایش در این جنبش شرکت کند، نتیجه آن خواهد شد که در "جنبش سبز" شکاف بیفتند.

صدیقه محمدی: آنها به حاشیه می‌افتند.

آذر درخشان: نه، یعنی جنبش سبز از هم می‌باشد. این چه جنبش عادلانه، یا "دمکراسی‌خواه" ایست که اگر زنان با خواسته‌هایشان در آن شرکت کنند، شکاف بر می‌دارد؟ البته روشن است چرا، بخش زیادی از اعضای دفتر تحکیم وحدت، جبهه مشارکت و حکومتی‌های دیگر، تلاش داشتند جنبش توده ای را به زیر رهبری خود بکشانند. برای همین هم رهبران کمپین فرموله کردند که باید خواسته‌های زنان را کناری بگذاریم و سعی کنیم که در "جنبش سبز" قرار بگیریم و خواست‌های عمومی را مثل "رای من کو"، "حق شهر وندی" و ... را پیش ببریم. فکر می‌کنند کسی هم نیست که بپرسد این فرمول بندی که کردید و در اطاق‌های فکر خارج از کشور به شما یاد دادند در خدمت کدام بخش از زنان جامعه است؟ زمانی که موسوی در بیانیه‌اش می‌گوید که می‌خواهیم جامعه "سکولار توحیدی"؟! درست کنیم. درواقع این خواسته‌ها و فرمول بندی‌ها به درد زنان حکومتی و زنان

مرفه جامعه می خورد. برای همین هم می بینیم که این خواست ها پشتوانه داخلی و بین المللی دارد.

صدیقه محمدی: آذر جان از توضیحاتی که دادی خیلی تشکر می کنم و امیدوارم بینندگان عزیز را در بخش دوم این مصاحبه همانطور که قبلا نیز گفتم در باره راه حل های انقلابی و کمونیستی است، همراه داشته باشم. بار دیگر از تو تشکر می کنم و به تو خسته نباشی می گویم و همراه رفقای که در بخش تکنیک و فنی هستند تا دیدار بعدی با تو بدرود می گویم و برایتان اوقات خوبی آرزو می کنیم، موفق باشید.

آذر درخشان: من هم خیلی تشکر می کنم از شما و بیندگانی که با صبوری این بحث را گوش کردند و هم چنین از رفقای بخش تکنیک نیز متشکرم.

افق رهایی زنان!*

فصلنامه هشت مارس شماره ۲۵

اسفند ۱۳۹۰ (۲۰۱۲)

صدیقه محمدی: در بخش اول این گفت‌وگو رفیق آذر درخشان به گرایش فمنیست‌های اسلامی یا حکومتی و همچنین گرایش لیبرالی پرداخت. همان‌طور که در بخش اول هم گفته بودیم، بخش دوم این مصاحبه در مورد گرایش سوسیالیستی در جنبش زنان است. اما لازم است قبل از ورود به بحث گرایش سوسیالیستی، یکی دو سوال کوتاه از رفیق‌مان آذر در مورد گرایش لیبرالی جنبش زنان بپرسم. آذر جان ضمن تشکر از شما که دعوت ما را برای شرکت در این برنامه پذیرفتید، خواهش می‌کنم به این سوال جواب دهید. تو در بخش اول این مصاحبه گفتی که فمنیست‌های اسلامی عملکردشان کمپین یک میلیون امضاء بود، دلیل تو برای این موضع‌گیری چیست؟ لطفاً برای بینندگان ما توضیح بده.

آذر درخشان: من هم سلام می‌کنم به بینندگان این برنامه و تشکر می‌کنم از زحمات بخش تکنیک و خود تو.

درست است من در صحبت‌های قبلی تأکید کردم که عملکرد فمنیست‌های اسلامی در ایران همین جریان یک میلیون امضاء بود. همان‌طور که در صحبت قبلی هم گفتم یک میلیون امضاء در حقیقت یک ائتلاف سیاسی - طبقاتی از فمنیست‌های اسلامی و برخی زنان سکولار بود. سکولارهایی که معتقد هستند در

* این متن بر پایه بخش دوم گفت‌وگویی تنظیم شده که آذر درخشان با صدیقه محمدی در آگوست ۲۰۱۱ برای بخش در تلویزیون کوموله - برنامه افق برابری صورت داده است.

چارچوب رژیم موجود می‌توان به بهبود وضعیت زنان کمک کرد. اما اصلاً مهم نیست که تعداد زنان سکولار در این پروژه بیشتر یا کمتر بود. مهم نیست که ابتکار عمل کمپین یک میلیون امضاء در ابتدا با زنان به اصطلاح سکولار بود یا نبود. وقتی به برنامه و افق و سیاست‌های این کمپین نگاه می‌کنیم، و هم چنین به روشی که برای پیش برد اهدافشان اتخاذ کردند، توجه می‌کنیم. در حقیقت برنامه سیاسی فمینیست‌های اسلامی - حکومتی را مشاهده می‌کنیم. به این معنا که آنان تاکید کردند، حقوق زنان در تضاد با اسلام نیست. آنان تلاش‌شان این بود که پشتیبانی یک سری آیت‌الله‌هایی را که به اصطلاح کمتر بنیادگرا بودند، جلب کنند. برای اینکه مثلاً تفسیر دیگری از قرآن بدهند که دیه و یا ارث را می‌شود بین زن و مرد برابر کرد. یعنی اساساً مشروعیت‌شان را می‌خواستند از آیت‌الله‌ها بگیرند و تلاش‌شان این بود که تفاسیری جدید از قرآن و احادیث بدهند تا بتوانند تعدیلاتی در قوانین بسیار خشن جمهوری اسلامی علیه زن که با ملزومات گوناگون نظام جمهوری اسلامی، هم‌خوانی داشته باشد، ایجاد کنند.

صدیقه محمدی: یعنی تفسیر جدید از اسلام

آذر درخشان: بله، می‌دانیم که این کاملاً برنامه فمینیست‌های اسلامی است که به اصطلاح تفسیر جدیدی از احکام الهی قرآن و احادیث بدهند تا بتوانند با ملزومات جهان کنونی هم‌خوانی داشته باشند و از خشونت احکام دینی علیه زنان بکاهند و تلاش کنند در این چارچوب و با این روش و حربه جنبش زنان را که کل نظام جمهوری اسلامی را نشانه رفته، مهار کنند. به این معنا می‌گویم که کمپین یک میلیون امضاء افق و برنامه سیاسی فمینیست‌های اسلامی بود. حتی اگر اکثریت کارکنان این پروژه، زنان سکولار بوده باشند، اساساً تغییری در مسئله بوجود نمی‌آورد.

صدیقه محمدی: تو گفتی فمینیست‌های اسلامی، لیبرال و کمپین یک میلیون امضاء در یک صف بندی طبقاتی مشترک هستند، ولی ما می‌دانیم که هر یک

ویژه‌گی‌هایی دارند و اختلاف‌هایی نیز در میان خود دارند. در مورد این اختلافات توضیح تو چیست؟

آذر درخشان: صد درصد در همه گرایش‌های سیاسی، طیف‌های گوناگون با سایه و روشن‌هایی موجود است. اختلافات واقعی نیز با یکدیگر دارند. آن چیزی که مسلم است و من در گفتگوی قبلی هم سعی کردم به آن بپردازم این بود که فمینیست‌های اسلامی همان فمینیست‌های حکومتی در ایران هستند. در صحبت قبلی هم تاکید کردم که در کشورهای خاورمیانه فمینیست‌های اسلامی در مراکش، تونس، الجزایر و غیره... فعالیت می‌کنند. منتها در مورد فمینیست‌های مثلا الجزایری و یا تونسی نمی‌شود عنوان فمینیست‌های حکومتی را به کار برد. وقتی که می‌گوئیم فمینیست اسلامی - حکومتی، یعنی فمینیست‌هایی که منافع نظام حاکم را نمایندگی می‌کنند و محافظ آن منافع هستند. از آنجایی که در ایران، ما با یک حکومت مذهبی تئوکراتیک روبرو هستیم می‌دانیم که بخش زیادی از فمینیست‌های اسلامی در حقیقت همان فمینیست‌های حکومتی هستند. فمینیست‌های اسلامی در ایران زنانی هستند که حتی اگر بطور مستقیم مقام یا درجه ای در حکومت نداشته باشند (که چندان مهم نیست چرا که خیلی‌ها می‌توانند نقشی در حکومت نداشته باشند) ولی می‌توانند بخشی از این حکومت باشند و این حکومت منافع شان را تامین کند. امروزه فمینیست‌های لیبرال از متحدین نزدیک و فعلی و خط‌دهندگان فمینیست‌های حکومتی هستند. برای همین از ائتلاف سیاسی - طبقاتی که حول کمپین یک میلیون امضا و یا همگرایی جنبش سبز زنان شکل گرفت، صحبت کردم. گفتم که متحدین فمینیست‌های اسلامی - حکومتی، فمینیست‌های به اصطلاح لیبرال و سکولار هستند.

صدیقه محمدی: پس چرا دولت برخی از اینها را دستگیر می‌کند؟

آذر درخشان: ببینید اصولا دستگیر شدن، زندان افتادن چیز جدیدی در نظام طبقاتی نیست. اگر به تاریخ هم نگاه کنیم می‌بینیم که به کرات طبقات حاکمه

درون خودشان دچار اختلافات شدید می‌شوند. درست است که یک حکومت نماینده یک طبقه معین یا طبقات معین اجتماعی است که منافع آنها را منعکس می‌کند ولی برای پیشبرد منافع می‌توانند دچار اختلاف شوند و گاهی وقتها اختلاف درونشان را با خونریزی حل می‌کنند. علیه هم کودتا می‌کنند، یکدیگر را به زندان می‌اندازند و یا حتی اعدام می‌کنند. خیلی جای تعجب است که این تصور داده شود که گویا اگر کسی زندان افتاد پس حتما با کلیت این رژیم مخالف است. اولاً در همه نظام‌ها، گردانندگان آن بخصوص در دوره‌ای که نظام به خطر می‌افتد برای حفظ آن به هر کاری دست می‌زنند و گاهی تضادهایشان را قهرآمیز حل می‌کنند. به طبع گرایشات مختلف درون این طبقه، پروژه‌هایی گوناگون برای پیشبرد منافع و اهدافشان دارند. مثلاً جبهه مشارکت و یا جناح دو خرداد، بخشی از پروژه‌شان کمپین یک میلیون امضاء بود. آن یکی جناح یعنی جناح خامنه‌ای که جناح اصولگرا نامیده می‌شود، پروژه خودشان را دارند. این را هم در نظر بگیرید که روش اینان فقط این نیست که همدیگر را تکه پاره کنند، یا علیه هم کودتا کنند. بلکه به پروژه‌های اجتماعی یکدیگر نیز حمله می‌کنند. افرادی را که در این پروژه‌ها فعالیت می‌کنند دستگیر می‌کنند و این امری عادیست و این مسئله هم این طوری نیست که همه آنها را که دستگیر شده‌اند مخالف نظام حاکم هستند. خودشان هم این ادعا را نکردند.

صدیقه محمدی: یعنی از این تاکتیک استفاده می‌کنند هم در خارج از کشور و هم داخل که خودشان را به شکل اپوزیسیون معرفی کنند که اگر یک وقت تحولاتی از بالا بشود بتوانند سازش کنند.

حال به زنان چپ، زنان سوسیالیست و کمونیست بپردازیم. اول تعریفی از چپ بدهیم و بعد بر سر افق‌ها و برنامه‌های‌شان صحبت کنیم.

آذر درخشان: واقعیت‌اش این است که وقتی صحبت از زنان انقلابی و رادیکال می‌شود به این معنا است که این زنان به هیچ وجه حاضر نیستند به هیچ شکلی از ستم بر زن تن دهند. در جهان کنونی و شرایط عینی این جهان صحبت از یک ذره،

دو ذره ستم بر زن نیست. در عین حال ما در جهانی هستیم که کاملاً شرایط عینی آماده است که زنان بتوانند برای رهایی خود مبارزه کنند و آن را به دست آورند. اگر از این زنان بپرسید که در مورد حجاب اجباری چه فکر می کنند این جواب داده نمی شود که در جامعه ای مثل ایران یواش یواش مسئله حجاب را حل می کنیم و یا اینکه چه عیبی دارد که مجازات جرم بد حجابی را کم کنیم.

صدیقه محمدی: اگر بخواهیم طیف‌بندی کنیم. یعنی هر زنی که گفت حجاب اجباری نباشد، شلاق و سنگسار نباشد، چپ است؟

آذر درخشان: نه، من صحبت از چپ نکردم. من از زنان رادیکال و انقلابی صحبت کردم. خوب به زنان کمونیست هم می‌رسیم؛ مارکس عبارت معروفی دارد به نام چهار کلیت. چهار کلیتی که با محو آگاهانه آن می توان به جامعه کمونیستی دست یافت. جامعه ای که دیگر در آن تمایزات طبقاتی وجود ندارد، روابط تولیدی استثمارگرانه در آن نیست، روابط اجتماعی ستمگرانه که از این روابط تولیدی استثمارگرانه بر می خیزد، از میان برداشته می شود و ما دیگر شاهد حضور و حمایت ایده ها و افکار سنتی از این روابط اجتماعی ستمگرانه نخواهیم بود.

زن کمونیست، زن چپ و سوسیالیست به کل جامعه و به ستم و استثمار که در جامعه به مردم اعمال می‌شود بخصوص ستم و استثمار زنان اینگونه نگاه می‌کند. بنابراین زنان کمونیست نگاه می‌کنند به این روابط اجتماعی که زنان را به بند کشیده، و آن را به مصاف می‌طلبند. این زنان تلاش می‌کنند به زنان ستم‌دیده توضیح دهند که راز این روابط اجتماعی چیست که در آن جایگاه او اینقدر فرودست است و اینکه این روابط اجتماعی ستمگرانه چگونه متصل به یک روابط تولیدی استثمارگرانه - یعنی همان نظام سرمایه داری - است. آنان توضیح می‌دهند که چگونه تمایزات طبقاتی در جامعه، در اتصال با این دو فاکتور به ایده ها و افکاری منتج می شود که حافظ جایگاه فرودست زن است. در واقع زنان کمونیست رازگشائی می‌کنند و به این طریق آگاهی توده های وسیع زنان را ارتقا می‌دهند. تا وقتی وارد صحنه مبارزه می شوند برای رهایی واقعی بجنگند نه برای افقی که صرفاً

با کمی بالا و پایین در چارچوبه همین نظام موجود جای می‌گیرد. زنان کمونیست وقتی آگاهی را به میان توده وسیع زنان می‌برند برای این است که مبارزه‌ی آگاهانه علیه چهار کلیتی که مارکس فرموله کرده را پیش ببرند و بر این چهار کلیت نقطه پایان بگذارند. مبارزه و فعالیت ما نمی‌تواند فقط در حیطه اقتصادی یا صرفاً در حیطه فرهنگی باشد. باید همه جوانب چهار کلیت را در بر گیرد. در ضمن لازم است این نکته را یادآوری کنم که وقتی صحبت از استعمار زنان می‌کنیم، فقط استعمار زنان کارگر در کارخانه‌ها نیست. درست است که زنان کارگر در کارخانه‌ها استعمار مضاعف می‌شوند، به دلیل اینکه به لحاظ روابط اجتماعی جایگاه فرودست دارند. به همین دلیل به آنان دست مزدی کمتر از مرد کارگر می‌پردازند. اما همانطور که گفتم مسئله ستم بر زنان فقط شامل این ستم نیست. جامعه طبقاتی برای پیش برد و نظم بخشیدن به مکانیزم استعمار یک سلسله مراتب اجتماعی هم بوجود می‌آورد. سلسله مراتبی که دیگر نیازی ندارد همه جا پاسبان و نیروی نظامی‌اش را بکار گیرد. برای همین به مردان جامعه امتیاز می‌دهد و در روابط اجتماعی مرد را جنس برتر معرفی می‌کند. این برتری را در قانون نیز به رسمیت می‌شناسد. قانونی که بر پایه رابطه حاکم و محکوم، روابط اجتماعی را تنظیم می‌کند. توسط همین قانون اگر کسی به این روابط اجتماعی تن نداد مجازات می‌شود.

زنان سوسیالیست و کمونیست با همه حیطه‌های ستم و استعمار زنان در مصافند و در مسیر رهایی زنان برای ساختن جامعه سوسیالیستی فعالیت می‌کنند. اینگونه نیست که مثلاً زنان کمونیست در مورد قانون حرف نمی‌زنند. مسلم است که ما در مورد قوانین زن ستیز نظر داریم و نظرات خود را هم پیش می‌گذاریم. اما زمانی که بر سر قوانین نظر می‌دهیم کاملاً نظری متفاوت با نظریات زنان لیبرال و اصلاح طلب داریم. بطور مثال ما در مورد قانون دبه می‌گوئیم این قانون ارتجاعی و متعلق به قرون وسطی است و باید به کلی لغو شود، در صورتیکه امروزه زنان لیبرال و اصلاح طلب حکومتی و غیرحکومتی می‌خواهند دبه را برای مرد و زن برابر کنند.

صدیقه محمدی: آذر جان ممنون از این توضیحات. اگر یادت باشد در برنامه قبلی اشاره کردی که در ۸ مارس ۵۷ مبارزه علیه حجاب اجباری، زنان چپ و

سوسیالیست نقش برجسته ای در آن داشتند و حالا بخش راست جنبش زنان می خواهد این مبارزه به فراموشی سپرده شود. ما که زنده ایم و می دانیم که این تاریخ واقعیت دارد و این تاریخ ثبت شده است و حتی فیلمش ترجمه شده. ولی در مقطع کنونی که گرایش لیبرال توانسته خود را سازمان دهد و حتی خود را جای کل جنبش زنان در ایران جا بزند، زنان سوسیالیست و کمونیست چه نقشی می توانند داشته باشند؟ چه برنامه و افقی پیش پای زنان می گذارند؟

آذر درخشان: ببینید زنان کمونیست بخشی از جنبش کمونیستی هستند. منظورم این است که این درک داده نشود که گویا زنان کمونیست تنها در مورد مسئله زنان و رهایی زنان فعالیت می کنند. در اواخر قرن هیجده و نیمه اول قرن نوزده عموماً مبارزه زنان در چارچوب نظام سرمایه داری بود. به این معنا که برای حقوقی هم چون حق رای؛ و دیگر حقوق برابر مبارزه میکردند. یعنی مجموعه ای از مسائل حقوقی که در چارچوب نظام های بورژوازی می گنجید. با شکل گیری یا پیدایش جنبش کمونیستی بخش رادیکال جنبش زنان به جنبش کمونیستی می پیوندد. دلیل هم داشت. جنبش کمونیستی وارد صحنه شد و استراتژی رهایی بشریت را پیش گذاشت. و مسلم است که رهایی بشریت به رهایی زنان به عنوان نیمی از بشریت وابسته است. پس از آن می بینیم که در کشورهای مثل شوروی و چین انقلاب سوسیالیستی شد و زنان در این کشورهای سوسیالیستی توانستند نه تنها به حقوق پایه ای خود برسند بلکه گام های بلندی را برای آزادی و برابری بردارند. اما همانطور که می دانیم مبارزه بین راه سرمایه داری و راه سوسیالیستی که اساس مبارزه طبقاتی را در این کشورها تشکیل می داد، با غلبه راه سرمایه داری، به شکست سوسیالیسم در این کشورها منجر شد. با شکست سوسیالیسم در شوروی و چین و بحران ناشی از آن در جنبش کمونیستی از یک سو و از سوی دیگر کارزار ضد کمونیستی ای که امپریالیستها راه انداختند، در مجموع باعث شد که افق کمونیستی در مورد رهایی زنان کم رنگ شود.

جنبش کمونیستی و چپ ایران هم جدا از بحرانی که در سطح جهانی در جنبش کمونیستی عمل می کرد، نبود. وجود انحرافات ایدئولوژیک - سیاسی بطور

کل و در زمینه زنان بطور خاص باعث شد که این جنبش نتواند نقش درستی برای رهایی زنان در جامعه ایفا کند. بخاطر وجود همین انحرافات است که می‌بینیم در دوران تظاهرات زنان علیه حجاب اجباری پس از قدرت‌گیری رژیم جمهوری اسلامی سازمان‌های کمونیستی از آن مبارزه دفاع نکردند و آن را به یک کارزار مبارزاتی جدی علیه رژیم تبدیل نکردند. وجود یک سری اشکالات، ضعف‌ها، نارسایی‌ها، دید غلط در جنبش کمونیستی باعث شد که بسیاری از زنان از این جنبش کناره‌گیری کنند و جنبش کمونیستی از این نظر تضعیف شود. و مانند جنبش کمونیستی که در آغاز قرن بیستم برای رهایی بشریت به صحنه آمده بود، نباشد. جنبش کمونیستی و زنان کمونیست برای اینکه بتوانند دوباره نقش اصلی و واقعی خودشان را ایفا کنند، بسیار مهم است که دیدگاه‌شان را در مورد رهایی زنان و مسئله زن دوباره تعریف کنند. بهر حال نمی‌توان به زنان گفت که شما با مبارزه دوش به دوش با مردان به برابری و آزادی در سوسیالیسم می‌رسید. این نوع نگاه و نگرش در واقع شکست خورده است. ما دیگر نمی‌توانیم چنین سوسیالیسمی را در بین زنان تبلیغ کنیم. با این نوع نگرش و تئوری نمی‌توان زنان را بسیج و سازماندهی کرد. برای اینکه نظریه‌ای انحرافی است و عملاً جا خالی کردن برای نظرات لیبرالی و رفرمیستی است.

زنان کمونیست باید بتوانند با اتکا به نقاط مثبت جنبش کمونیستی در قرن گذشته و با درس‌گیری از اشتباهات و تر و تازه کردن نظریه‌ها در مورد رهایی زنان، آگاهی کمونیستی را به میان زنان ببرند و از این طریق به بسیج و سازماندهی زنان بپردازند. اتفاقاً زنان کمونیست به زنان می‌گویند که شما برای رهایی‌تان و مبارزه برای ایجاد سوسیالیسم از همین امروز باید علیه ستم بر زن، علیه استثمار زن مبارزه کنید. مبارزه علیه نظام سرمایه‌داری مبارزه علیه جوانب گوناگونش است. یکی از ستون‌های مهم نظام سرمایه‌داری ستم بر زن است. سرمایه‌داری صرفاً مساوی با دعوای بین طبقه سرمایه‌دار و طبقه کارگر نیست. همانطور که گفتم سرمایه‌داری می‌خواهد همان چهار کلیتی را که مارکس گفت حفظ کند و کمونیست‌ها می‌خواهند آن چهار کلیت را به مصاف بطلبند و برای رسیدن به جامعه کمونیستی آنها را محو کنند. بنابراین مناسبات سرمایه‌داری یک مجموعه از روابط تولیدی،

اجتماعی، فرهنگی و ایدئولوژیکی است و ستم بر زنان یکی از ستون‌های اصلی سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد. مبارزه برای آزادی، برابری و بطور کلی رهایی زنان و - پیشبرد این مبارزه در جنبش‌های گوناگون - در حقیقت ضربه به کل نظام سرمایه‌داری است. برای طبقه کارگر حیاتی است که یکی از ستون‌های اصلی سرمایه‌داری یعنی ستم بر زنان را در مبارزات‌اش نشانه رود، در غیر این صورت نمی‌تواند نه خود و نه بشریت را رها کند. بدون رهایی زنان، سوسیالیسم و کمونیسمی در کار نخواهد بود. ما این آگاهی را باید در بین زنان طبقه کارگر ببریم و آنجاست که زنان طبقه کارگر با تکیه به آگاهی سوسیالیستی می‌توانند وارد جنبش زنان شوند و نیروی عظیم زنان را به حرکت در آورند. باید تاکید کرد که زنان کارگر و زحمتکش بدون آگاهی کمونیستی هیچ تفاوتی با زنان دیگر اقشار و طبقات مردمی ندارند.

صدیقه محمدی: اتفاقاً برای من همین مساله مطرح است و آن اینکه سازمان‌های سوسیالیستی و کمونیستی واقعا متوجه شوند که بدون رفع ستم جنسیتی، نصف طبقه کارگر در میدان نیست. زنان زحمتکش، ممکن است حتی مسلمان باشند ولی چون به این طبقه تعلق دارند، ضرورت آگاهی سوسیالیستی را درک می‌کنند و همیشه دنبال این مسئله می‌گردند که جنبش زنان باید سوسیالیستی بشود. برخی‌ها همیشه از لیبرال‌ها گله می‌کنند که چرا آنها تلاش نکردند زنان طبقه کارگر و زحمتکش و خانه دار را فعال کنند. این یعنی مسئولیت را از گردن خود باز کردن. در حالی که این وظیفه امر ماست. برای اینکه جنبش زنان توده ای بشود، برای اینکه همه زنانی که الان اسم بردی متشکل شوند، مطالبات خودشان را مطرح کنند و پتانسیل‌شان را فعال کنند. این چه باید کردی است که باید سوسیالیست‌ها هر روز مشغله‌شان باشد. تو اشاره کردی باید آگاهی سوسیالیستی را به درون طبقه برد. نظرت در مورد این که جنبش زنان چگونه باید توده ای شود، چیست؟ چطور می‌تواند این جنبش زنان توده ای و رادیکال بشود؟ پاسخ ات به این سوال چیست؟

آذر درخشان: جنبش وقتی توده‌ای می‌شود که روی مسائل عموم زنان انگشت گذاشته شود. یعنی میل مبارک نیست که بگوئیم امروز من تصمیم گرفتم که این خواسته و مطالبه را بگذارم جلو و بعد دور آن یک جنبش توده‌ای درست کنم. اگر اینطور بود که دوم خردادی‌ها هم می‌توانستند. همین جریان همگرائی سبز زنان آمدند و گفتند که می‌خواهند توده‌ای شوند. با آن مطالبات و با آن برنامه و افقی که اینان پیش گذاشتند، فقط زنان طبقات حاکمه و مرفه در آن منفعت داشتند و مشخص است که چرا نمی‌توانند توده ای شوند.

جنبش توده‌ای را زمانی می‌توان سازماندهی کرد که به روی مسائل و تضادهای حادی که بین توده وسیع زنان با نظام حاکم است، انگشت گذاشت. توده‌ای شدن هم به این معنی نیست که صرفاً زن کارگر یا مثلاً زن زحمت‌کش فعال شود. توده‌ای شدن معنای خودش را دارد. توده‌ای شدن جنبش زنان یعنی زنان اقشار و طبقات گوناگون را در بر گرفتن. همان طور که گفتم برای توده‌ای کردن جنبش زنان نیاز است بر روی خواسته‌هایی مانند لغو حجاب اجباری فعالیت کرد و به حول آن مبارزه و سازماندهی کرد. لغو حجاب اجباری مطالبه‌ای است که از جانب وسیع‌ترین بخش زنان مطرح است. این هم برمی‌گردد به اینکه جنبش کمونیستی چقدر نبض جنبش زنان در دستش هست. تا چه حد مکانیزم مناسبات اجتماعی آن جامعه خاص را می‌شناسد. چگونه تشخیص می‌دهد که فوران‌های آتش‌نشانی که در سطح قابل مشاهده است بیانگر فعل و انفعالاتی است که در عمق جریان دارد و این فورانهای اجتماعی را شکل می‌دهد. وظیفه کمونیستها تشخیص این فعل و انفعالات است نه اینکه بیایند بگویند آهان بیرون شلوغ است و مردم در جوش و خروش اند. دیدن اینکه مردم در جوش و خروش اند هنر نیست و کار سختی هم نیست. تحلیل اینکه چرا در جوش و خروش اند اهمیت دارد. بسیاری از توده‌هایی که می‌آیند در خیابان و اعتراض می‌کنند دقیقاً نمی‌توانند بگویند چرا. این وظیفه ماست، یعنی بردن آگاهی سوسیالیستی و سمت و سو دادن به مبارزه و تغییر جهت مبارزه. بعلاوه گفتم جنبش کمونیستی باید نگاهش و عملکردش را در مورد مساله زنان تغییر دهد. مهمترین مسئله جنبش کمونیستی در مورد مساله زنان کارگر چیست؟ مرد کارگر به زن کارگر ستم می‌کند. اول باید این را به رسمیت شناخت و مرد طبقه کارگر

باید یاد بگیرد و آگاه شود و بگوید این نظام به من امتیاز ستم بر زن را به من داده تا اینکه خودش را حفظ کند. من این امتیاز را نمی‌خواهم و باید علیه‌اش بجنگم. وظیفه جنبش کمونیستی و احزاب کمونیستی این است. نه اینکه چشم ببندند بر ستم مرد کارگر به زن کارگر. یا تئوری‌های بدتر اینکه اصلا مرد کارگر به زن کارگر که ستم نمی‌کند. فقط دولت است که ستم می‌کند. مساله این است که جنبش کمونیستی چطور تلاش می‌کند هم در تئوری و هم در عمل این شکاف استراتژیک درون طبقه را از بین ببرد، شکاف استراتژیکی که همه جا دیده می‌شود. در کارخانه، در خانواده در خانه مرد کارگر به زن کارگر ستم می‌کند. خانه جایی است که سلول روابط قدرت و ستم بر زن شکل می‌گیرد.

صدیقه محمدی: آذر عزیز تو در پاسخ به سوال‌ها به نکات بسیار حساسی که امر کل کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها اشاره کردی و این فقط امر زنان سوسیالیست و کمونیست نیست. بلکه مردان سوسیالیست و کمونیست، مردان پیشرو طبقه کارگر باید به این نکات حساس باشند. اینها مسائل کلیدی است اگر مرد احساس می‌کند و ادعا می‌کند که از زنش پیشروتر و جلوتر است بخاطر امکانی است که به او داده شده، باید با گذشت از این امتیازات فردی نصف دیگر طبقه‌اش را نیز به میدان آورد. من امیدم این است که جنبش کمونیستی بطور کلی و بطور خاص زنان سوسیالیست بیشتر به راه‌کارهای عملی بپردازند و جنبش طبقه کارگر تلاش کند که با بردن آگاهی فمینیستی، ستم جنسیتی و طبقاتی هر دو را بشناسد. خیلی‌ها مثلا می‌گویند ستم جنسیتی زائیده ستم طبقاتی است، ندیدن ستم جنسیتی خود لطمه‌ای بزرگ زده است. بیش از ۱۰ سال حداقل من می‌دانم که جنبش کمونیستی هم به ستم جنسیتی واقف است ولی بخاطر اینکه راه حلی برایش ندارد، بخاطر اینکه مسئله را جدی نگرفته ضرورت آوردن نیمه دیگر این طبقه به میدان را بطور عملی درک نکرده، هنوز راه کار عملی برایش ندارد. من امیدم این است که پیشروان جنبش چه در داخل کشور و چه در خارج از کشور جنبش زنان و همینطور جنبش کارگری و سازمان‌های سیاسی بیشتر به این بپردازند و ضرورت این مسئله را بیشتر درک بکنند.

با توجه به اینکه برنامه ما در حال اتمام است و حرف‌های بسیار زیادی ناگفته مانده، امیدم این است که در آینده بتوانیم از نظرات و تجربیات و پیشنهادهایت در خدمت به جنبش زنان و بخصوص تقویت گرایش رادیکال این جنبش استفاده کنیم. من بار دیگر از اینکه دعوت ما را برای این برنامه پذیرفتی تشکر می‌کنم و برای تو آرزوی سلامتی و موفقیت دارم.

آذر درخشان: خیلی ممنون و سخن پایانی هم این است که توده‌ها در صحنه عمل هستند باید آگاهی را به میان‌شان برد. اگر جنبش کمونیستی هم امروزه بر سر ستم بر زن حرف می‌زند کار بزرگی نکرده است چون این ستم بسیار عریان است. مسئله مهم برای جنبش کمونیستی این است که درک درستی از نظام سرمایه‌داری و اینکه چگونه ستم بر زن یکی از مولفه‌های مهم این نظام است، پیدا کند. کمونیستها اگر می‌خواهد علیه نظام سرمایه‌داری بطور واقعی مبارزه کنند، همان‌طوری که از چهار کلیت مارکس می‌توان نتیجه گرفت مبارزه علیه ستم بر زن یکی از ستون‌های مهم این مبارزه است.

امیدوارم بتوانیم بحث‌ها را در دوره‌های دیگر عمیق‌تر بررسی کنیم و حتی برخی نظرات رهبران جنبش کمونیستی را در مورد مساله زنان برای بالا بردن سطح آگاهی خود و دیگران نقد کنیم.

صدیقه محمدی: دوباره از تو آذر عزیز تشکر می‌کنم.

تغییرات و چرخش‌ها در جنبش زنان

متنی منتشر نشده؛

این متن بخش تکمیلی مقاله

"زنان سال صفر"* بوده که

به مناسبت سی امین سالگرد

خیزش پنج روزه زنان

در سال ۱۳۸۷ نگاشته شد.

حاکمان جمهوری اسلامی پس از پایان جنگ ارتجاعی ایران و عراق دیگر نمی‌توانستند به همان سیاق سابق حکومت کنند. زیرا پایان جنگ همراه شد با نارضایتی گسترده مردم و بحران اقتصادی سیاسی و آغاز بحران مشروعیت رژیم جمهوری اسلامی در عرصه ملی و بین‌المللی. مرگ خمینی موجب تشدید رقابت‌های درون رژیم شد. دولت‌مردان جمهوری اسلامی بازنگری، بازسازی و اصلاحات را برای ترمیم و تر و تازه کردن نظام خود ضروری دیدند. سرکوب و اعدام مخالفان، سنگسار و اعدام زنان، مجموعه‌ای از قوانین مجازات‌های اسلامی و ... نه فقط مشروعیت نظام بلکه ایدئولوژی اسلامی را زیر سؤال برد. مسئله زنان بخشی از این بازنگری و به صحنه آمدن زنان اصلاح طلب حکومتی محصول این بازنگری بود. در این چارچوب بود که زنان حزب الهی، در دهه هفتاد شروع به انتقاداتی نسبت به موقعیت زنان در نظام اسلامی کردند. این باصطلاح انتقادات انعکاسی از حرص و آز زنانی بود که زمانی برای نظام مرد سالار اسلامی رکاب زدند و بقدرت رسیدند. بسیاری از آنان که اکنون به موقعیت‌های بالایی از زاویه مالی و سیاسی رسیده بودند پس از نزدیک به دو دهه همدستی و همکاری با حکومت اسلامی در

* این مقاله در کتاب "زنان سال صفر" قابل دسترس است.

سرکوب زنان، امتیاز می‌خواستند. بویژه در زمینه اشغال مقامی چون ریاست جمهوری که در قوانین اسلامی فقط مردان می‌توانند این پست را داشته باشند. آنان حتی در مقام هیئت دولت باید برای خروج از کشور از همسران خود اجازه بگیرند.^۱

از آنجایی که این زنان از وابستگان دور یا نزدیک رژیم بودند، خودی محسوب می‌شدند و طبعاً از امکانات بسیاری برای اشاعه نظرات خود برخوردار بودند. این در حالی بود که دستگاه امنیتی سیاسی رژیم حتی انتقادات لیبرالی زنان طبقات متوسط را هم بر نمی‌تابید زنان چپ و رادیکال و سکولار که جای خود داشت. برخی از این زنان حزب الهی که دستی بر قلم داشتند و طی دهه ۶۰ بعنوان سردبیر و نویسنده مجلات زنان "حزب الهی" علیه آزادی زنان در غرب، علیه فمینیسم بمثابه منبع فساد و بی بند و باری جنسی زنان غربی، علیه زنان "بدحجاب" و در وصف اسلام و آیه‌های رهایی‌بخش آن در چندین مجله مخصوص زنان حزب الهی قلم می‌زدند، ناگهان منتقد اسلام سنتی شدند و در پی نواندیشی دینی در مورد مسئله زنان بر آمدند و مجلات زنانه جدیدی منتشر کردند. ایدئولوژی اسلامی دچار ورشکستگی شده بود و دیگر نمی‌توانست حتی پایه‌های سابق رژیم اسلامی را بسیج کنند. این بار وظیفه دشوار حفظ بیضه اسلام به قیمت انتقاداتی از آن در دستورکار این زنان قرار گرفت.^۲

^۱ فشرده انتقادات این زنان عبار بود از: «زنان به طور کلی از عرصه‌های مهم و تاثیرگذاری چون ریاست قوای سه گانه، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس خبرگان رهبری، مذاکرات هسته‌ای، سیاست خارجی و وزارت و... غایبند و حضوری بسیار کم رنگ و شکننده در سایر عرصه‌ها دارند. از جمله قضاوت، فقاقت، اجتهاد، کمتر از ۳ درصد نمایندگان مجلس (۸ از ۲۹۰)، حدود ۳ درصد مدیران ارشد، یک و نیم درصد اعضای شوراهای شهر و روستا در کل کشور، ۱۵ درصد اعضای شوراهای کلان شهرها و حضوری غیر قابل توجه در عرصه‌هایی چون ریاست دانشگاه‌ها و مراکز علمی کشور و مدیریت عالی نظام آموزش و پرورش دارند.»

به نقل از بیانیه‌ای به امضای "جمعیت حمایت از حقوق بشر زنان"، "جمعیت زنان مسلمان نواندیش (ایران)"، "مجمع زنان اصلاح طلب"، "انجمن روزنامه نگاران زن ایران (رزنا)"، "کمیسیون زنان جبهه مشارکت ایران اسلامی"، "جامعه زنان انقلاب اسلامی"، "انجمن زنان پژوهشگر علوم اسلامی"، "کمیته زنان حزب کارگزاران سازندگی ایران" به مناسبت مناسبت سی امین سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی ایران.

^۲ نشریه "ندا"، ارگان جمعیت زنان جمهوری اسلامی ایران، به سر دبیری فاطمه راکعی، نشریه "حقوق زن" به سر دبیری اشرف گرامی زادگان، نشریه "فرزانه" با سر دبیری معصومه ابتکار، نشریه "زن روز"، نشریه مجله «خانه و خانواده» به سر دبیری خانم ترکمانی و نشریه «صدای زن» به مدیر مسئولی خانم «جمیله کدیور»

هم زمان با این تحولات در میان زنان حزب الهی، شاهد چرخش‌های جدی در میان برخی زنان تبعیدی هستیم. زنان ایرانی در تبعید چه دانشگاهی و غیردانشگاهی از زنان فمنیست غربی بسیار آموختند، اما از تاثیرات عقبگرد جنبش فمنیستی غرب نیز در امان نماندند. جنبش فمنیستی زنان غرب مدتها بود که روندی قهقرایی داشت. ظهور تئوری‌هایی چون نسبیست‌گرایی فرهنگی و برخی تئوری‌های پست مدرنیستی به اصطلاح ضد کلونیالیستی (که در جای خود صرفنظر از نیت تدوین کنندگان این تئوری‌ها عمیقا نژاد پرستانه بود) بویژه در میان فمنیسم دانشگاهی باعث فروکش جنبش فمنیستی در غرب شده بود. بخش‌هایی از این جنبش در نظام سرمایه داری جذب شده و فمنیسم رهایی‌بخش جای خود را به فمنیستی داد که استعداد زیادی برای سازش با نظام سرمایه داری مردسالاری و کوک کردن عقربه‌های ساعت خود با این نظام داشت.

چرخش برخی زنان تبعیدی ناگهانی نبود بلکه مدت‌ها بود که در این تئوری‌ها خیس خورده بودند. فمنیسم بومی برای برخی از این زنان تبعیدی ایرانی تبدیل به "فمنیسم اسلامی" شد. البته "فمنیست‌های اسلامی" هم کسانی جز دشمنان دیروزی یعنی زنان حزب الهی نبودند. از سوی دیگر روند حاکم بر دانشگاه‌های غرب نیز در خدمت ایجاد امکانات مادی و معنوی برای کمک به تئوریزه کردن این گرایش سیاسی در زنان کشورهای خاورمیانه بوده است. دهها کتاب و مقاله توسط این زنان دانشگاهی نوشته شد و در رسانه‌های زنان سابقا حزب الهی منتشر شد. برخی از این زنان تبعیدی با پا در میانی یاران جدید (زنان مذهبی سنتی) برای "تحقیقات میدانی" راهی ایران شدند و بتدریج شاهد صف بندی‌های جدیدی در بین زنان شدیم. برخی از این زنان با طرح مسئله اینکه زن مسلمان هم می‌تواند مطالبات فمنیستی داشته باشد خلط مبحث کردند، و با یک بازی کلامی زن مسلمان فمنیست را تبدیل به "فمنیسم اسلامی" کردند تا راه را برای ورود زنان حکومتی به جنبش زنان باز کنند. آنان برای این زنان حکومتی شروع به دوخت لباس "فمنیسم بومی" و سپس "فمنیسم اسلامی" کردند. روپوش "فمنیسم اسلامی" مرتبا با تغییر اوضاع و شرایط به تن این زنان حکومتی گشاد و تنگ می‌شد و زحمت اندازه کردن این اونیفرم بر دوش این زنان به اصطلاح آکادمیسین افتاد.

پس از این بود که ما با سیل واژه‌های جدید چون "فمینیسم اورژانس"، "فمینیسم موقعیتی" و سپس "فمینیسم عملگرا" روبرو شدیم.^۳

در واقع این صف بندی و ائتلاف جدید، آغازی بر تلاش‌های زنان حکومتی برای نجات اسلام از بحران ورشکستگی و کسب مشروعیت دوباره برای آن بود. طی این دوران بحث‌های "اجتهاد زنانه" و تفاسیر زن‌ورانه از اسلام رونق گرفت. اما با این حال زنان حزب الهی به دلیل ورشکستگی ایدئولوژی اسلامی در حالت دفاعی بوده و سعی می‌کردند خود را با خواسته‌های زنان غیر مذهبی به ظاهر هماهنگ کنند. این زنان مذهبی و نواندیش دینی مدعی هستند که اسلام با حقوق زن تضادی ندارد و آنچه به نام اسلام و قوانین اسلامی علیه زنان اعمال می‌شود تفاسیر مردسالارانه از اسلام است. اما بسیاری از آنان در کشف تفاسیر زن‌ورانه از اسلام ناکام شدند، چرا که همانگونه که پیشتر گفته شد، احکام قرآن با صراحت و شفافیت بسیار بالایی بردگی و بی حقوقی زنان را اعلام می‌کند. البته برخی از زنان این طیف تقصیر را به گردن بی‌عرضگی زنان نواندیش دینی می‌اندازند که دانش "فقهی" کافی برای "اجتهاد زن‌ورانه" ندارند و به زنان سکولار توصیه می‌کنند همانطور که "فمینیسم اسلامی" را تئوریزه کردند و سپس آنرا طوق زنان حزب الهی سنتی کردند و به آنها هویت فمینیستی بخشیدند، حالا هم زحمت تفاسیر نو و زن‌ورانه از متون اسلامی را بکشند که زنان هرچه زودتر به "عدالت جنسیتی" و البته نه برابری جنسیتی دست یابند.^۴

اما مسئله فقط ناکامی در کشف آیه‌ها و احکامی از قرآن نیست که بتوان تفسیری کمی زن‌ستیزانه (و نه زن‌دوستانه) از آن کرد. بلکه چالش مهم دیگری در مقابل زنان معتقد به رهائی بخشی اسلام و یاران سکولارشان قرار گرفت. مسئله اسلام در ایران چالشی سیاسی است و نمی‌توان به دلخواه خود جایگاهش را تغییر داد هرگونه نزدیکی به آن یا نرمش در مقابل آن بیان نزدیکی با حکومتی است که

^۳ برای مثال رجوع شود به مقالات زبانی چون نوشین احمدی خراسانی، شهلا شفیق، عفت ماهباز، و مجموعه مقالات ترجمه شده در مدح پراگماتیسم توسط جلوه جواهری.

^۴ برای مثال رجوع شود به مقاله افسانه نجم‌آبادی در مجله زنان.

بیش از سی است در مقابل همه مردم ایران و بالاخص زنان ایستاده و موقعیت زنان را به بردگی صرف تنزل داده است و از این رهگذر کل نظام سیاسی استبدادی و استثمارگرانه خود را انسجام بخشیده است. از این رو گفتمان "فمنیست‌های اسلامی" در ایران چیزی جز گفتمان بخش‌هایی از هیئت حاکمه نیست به همین جهت جایگاه فمنیست‌های اسلامی به لحاظ سیاسی در ایران متفاوت از سایر کشورهایی است که بنیادگرایان قدرت سیاسی ندارند.

چالش بعدی در مقابل این زنان موضوع جدایی دین از دولت بعنوان یک خواست عمومی جامعه و در راس آنان زنان است. آنان معتقدند که روند سکولاریسم از طریق کمک به نواندیشان دینی برای تفسیرهای نو و مدرن از احکام قرآن ممکن است. تعریف آنان از سکولاریسم نه جدایی قطعی دین از دولت، بلکه رفرم‌هایی مذهبی است. نواندیشان دینی و اصلاح طلبان حکومتی و جریانات رفرمیست متحد آنان با بند بازی و تحریف در مقوله سکولاریسم، مردم را دعوت می‌کنند که بجای تلاش برای تحقق جدایی قطعی دین از دولت، به سیاهی لشکر بخشی از روحانیت برای به روز کردن مذهب شوند. در این راستاست که زنان "کمپین یک میلیون امضا" به دنبال فتوای ملاها برای تغییر قوانین هستند. به عبارتی این بار هم زنان باید خود را با ضروریات روحانیون تطبیق دهند، نه اینکه مبارزات زنان وسیله‌ای برای به عقب نشاندن روحانیون و پایان بخشیدن به سایه دین بر سر مردم شود. آشکارا نظریه پردازان این طرز تفکر با فرصت طلبی شیپور را از دهانه گشاد آن می‌نوازند تا سایه احکام مذهبی بر سر زنان ایران را جاودانه کنند.^۵

نکته قابل تامل، در میان زنان سکولاری که به زنان فمنیست اسلامی پیوسته اند، زنانی هستند که در مقطع انقلاب با احزاب چپ فعالیت می‌کردند، اینان پس از تبعید، نیروهای چپ را نقد کردند که منافع زنان را قربانی اتحاد با جریانات اسلامی حول مبارزه ضد امپریالیستی کردند. جالب اینکه این زنان که افتخارشان نقد سازمان‌های چپ و کمونیستی در زمینه زنان است، امروزه از طریق متحد شدن با

^۵ رجوع شود به مجموعه مباحثاتی که سایت مدرسه فمنیستی در خصوص سکولاریسم دامن زده است.

جریانات فمنیست مذهبی همانند "کمپین یک میلیون امضا"، عملاً این بار تحت لوای بهبود وضعیت زنان به ریسمان پوسیده‌ی اسلام معتدل شده چنگ انداخته اند. روند عقب‌گرد این زنان تبعیدی سکولار و شکل‌گیری ائتلاف این زنان با فمنیست‌های اسلامی موجب شکاف عمیق‌تر و بزرگ‌تری در جنبش زنان سکولار اعم از چپ و غیر چپ شد.

در سال‌های اخیر شاهد چرخش جدی‌تر در میان زنان سکولار و حتی زنان چپ در داخل و خارج از کشور شده‌ایم. بخش بزرگی از این زنان نه فقط به همکاری با زنان اصلاح طلب مذهبی پرداخته اند بلکه این همکاری را تا مرحله قبول برنامه سیاسی "فمنیست‌های اسلامی" پیش بردند. اگر تا چند سال گذشته این زنان مذهبی سنتی بودند که سعی می‌کردند خود را تا حدی با زنان سکولار همراه نشان دهند، در سال‌های اخیر به یمن عقب‌نشینی و پس‌روی زنان سکولار در خارج و داخل، امروزه شرط همکاری شان قبول عبارت "اسلام با حقوق زنان مغایرت ندارد" است. امروز زنان سکولاری که با زنان فمنیسم اسلامی متحد شده اند و در ائتلاف‌هایی نظیر "کمپین یک میلیون امضا" همکاری می‌کنند نه فقط باید این عبارت را قبول داشته باشند بلکه باید مرتباً در اثبات این عبارت اثبات نشدنی و محال قلم زنند. حجم مطالبی که زنان سکولار در وصف "اسلام با حقوق زنان مغایرت ندارد" بسیار بیشتر از خود زنان فمنیست اسلامی است.^۶ هرچه اسلام در نزد مردم بویژه اکثریت زنان و دختران جوان بی اعتبار می‌شود، زنان "فمنیست اسلامی" برشدد تلاش‌هایی خود برای نجات اسلام و مشروعیت

^۶ رجوع شود به مقاله "جنبش زنان، فقه اسلامی و نواندیش دینی" از فاطمه صادقی- ۱۶ آذر ۱۳۷۸ - سایت میدان زنان. در این مقاله آمده: «بخش زیادی از ادبیات موجود در فمنیسم اسلامی و نواندیش دینی هم در ایران و هم در دیگر کشورهای اسلامی در واقع حاصل کار فمنیست‌های سکولاری بوده است که متخصص علوم قرآنی و فقه اسلامی و کلام تفسیرند پای فشردن بر کار ما در برابر کار آنها و هویت سکولار در مقابل هویت مذهبی نیز از همین رو دیگر مفید بنظر نمی‌رسد. پرداختن به معارف نوین اسلامی خواه از سوی سکولارها و خواه از سوی اسلام‌گرایان و اشاعه‌ی آنها در جامعه وظیفه‌ای است که تا کنون جنبش زنان از آن طفره رفته است اما گامی مهم در راستای ارتقای عدالت جنسیتی خواهد بود.»

دوباره بخشیدن به آن می‌افزایند. بی جهت نیست که ناگهان از آغاز دهه هفتاد نشریات حکومتی یا نزدیک به حکومت به بحث اسلام و حقوق زن دامن زدند. آخرین تلاش برای نجات اسلام از ورشکستگی در شکل‌گیری جریان "کمپین یک میلیون امضا" برجسته می‌شود. جوهر سیاسی این جریان در سند "کلیات طرح" با تاکید بر اینکه "اسلام با حقوق زن معايرتی ندارد" مشخص می‌شود. این جریان در همان سند حقانیت مطالبات خود را با استناد به چند روحانی درون رژیم اسلامی کسب می‌کند. البته در لیست خواسته‌های خود برای برابری حقوقی، خواهان برابری حقوقی است که در چارچوب احکام اسلامی ممکن است مثلا خواست برابری ديه (يعنی خواست برابری در مجازات قصاص، مجازاتی که یادآور دوران توحش بشر است) این جریان که ائتلافی از زنان سکولار و زنان "ملی مذهبی" همراه با برخی زنان حکومتی و جریان "جبهه مشارکت" قادر شد راه را برای نفوذ زنان حکومتی بدرون توده وسیع مردم و هم چنین زنان تبعیدی در خارج کشور باز کند.

مهم‌ترین مسئله در مورد پروژه "کمپین یک ملیون امضا" فقط نجات یک ایدئولوژی ورشکسته و مشروعیت بخشیدن به آن نیست، بلکه این جریان با همکاری برخی زنان سکولار در تبعید و در داخل ایران موفق شدند بخش بسیاری از زنان و دختران جوان را که در اشتیاق آزادی و برابری هستند به نیروهای فعال این جریان بدل کنند. البته این اولین بار نیست که جریانات اصلاح طلب حکومتی هزینه‌تر و تازه کردن نظام خود را بر دوش مردم بخصوص زنان و جوانان می‌گذارند. در دوره خاتمی هم بخش‌های وسیعی از مردم و جوانان حداقل برای مدتی بخشی از نیروهای فعال حمایت از خاتمی را تشکیل دادند.^۷

در عرصه بین المللی نیز عملکرد زنان فمنیست غربی بویژه لیبرال فمنیست‌ها قابل تأمل است. حتی سیمون دوبووار نیز از این تهاجم در امان نماند. امسال در

^۷ نگاه کنید به مطلب کاظم علمداری، ۶ مارس ۲۰۰۹، «روز جهانی زن فرخنده باد» در سایت های اینترنتی فارسی زبان- " قدرتمندان به جای سرکوب و کاربرد خشونت علیه "کمپین یک میلیون امضا" باید خود را وام دار آنها بدانند که مسیر تحول را به کانال های قانونی، تدریجی و آگاهی بخش هدایت می کنند."

فرانسه جایزه "سیمون دو بووار" به "کمپین یک میلیون امضا در ایران" داده شد. این جایزه دو کارکرد داشت. از یک سو در چارچوب سیاست‌های دول غربی در خاورمیانه یعنی تقویت جریان‌ات اسلام معتدل بود. در واقع جایزه به برنامه سیاسی زنانی بود که در چارچوب اهداف دول غربی در خاورمیانه در پی تداوم از طریق اصلاح نظم موجود و بزرگ کردن چهره معتدل‌تری از ایدئولوژی مذهبی، در اینجا بطور خاص اسلام، هستند. از سوی دیگر این جایزه تحریف نظرات سیمون دو بووار و تنزل نظرات او به سطح نظرات بی‌بو و خاصیت و حتی ضد فمینیست و حامی فمینیست اسلامی بود.^۸

این روندها و چرخش‌های سیاسی درون جنبش زنان در سطح ملی و جهانی، سئوالات متعددی را در مقابل ما زنان قرار داده است سئوالاتی که بدون پاسخ به آنها نمی‌توان از پس کلاف سردرگم جنبش زنان برآمد.

چرا در زمانی که مذهب و آموزه‌های مذهبی از هر زمان دیگر آشکارتر زیر سؤال رفته است، جنبش زنان ایران باید بر سر اینکه "اسلام با حقوق زن مغایرت دارد" دو پارچه شود، و بخش بزرگی از آن حول این ادعا کارمند فکری و عملی، تروتازه کردن نظام اسلامی شوند؟ چرا یک ایدئولوژی زن ستیز متعلق به عهد عتیق می‌تواند در صفوف ما تا این حد اعتشاش بوجود آورد؟

چرا افق برخی زنان چپ و کمونیست تا حد تحقق سکولاریسم و جدایی دین از دولت محدود شده است؟

چرا افق و برنامه برخی زنان سکولار تا حد آویزان شدن به فتوای آیت الله‌های معتدل اسلامی تنزل یافته است؟

^۸ کالیفت خواننده کنجکاو به شعبه‌های نمایندگی "کمپین یک میلیون امضا" در کشورهای غربی مانند فرانسه، سوئد، آلمان مراجعه کند و دریابد که در هر یک از مراسم‌های تبلیغی این مراکز برای "کمپین" از جفت و جور کردن اهدا جوایز به آنان تا مراسم‌های آشنائی و کسب امضا از غربی‌ها با چند دوجین از این زنان روبرو می‌شویم. ویژگی این زنان این است که با دو سوی دهان خود حرف می‌زنند، از یکسو ژست‌های سکولار و غیر مذهبی گرفته و از سوی دیگر آن چنان شیفته فمینیست و مبارزات فمینیستی شده‌اند که حیف‌شان می‌آید کوشش‌های زنان حکومتی را برای کسب ارث برابر، مجتهد و رئیس‌جمهور نظام اسلامی را نادیده بگیرند.

چرا خواهری جهانی تا این حد زیر سؤال رفته است به گونه ای که بخشی از زنان جهان یا مدافع فمینیسم استعماری و لشکرکشی امپریالیستها به کشورهای خاورمیانه برای نجات زنان این کشورها شده‌اند، یا مدافع نیروهای مذهبی بنیادگرا و ضد زن؟ چرا فمینیسم استعماری و یا فمینیسم اسلامی قادر شده جنبش زنان را چند پاره کنند؟

چرا افق‌رهایی و آزادی زنان جهان از محدوده‌های جهان سرمایه‌داری و تطبیق خود با این نظام فراتر نرفته است؟

پاسخ به این پرسش‌ها بدون نگاه تاریخی میسر نیست. ما با پایان یک دوره از انقلابات مردم جهان برای خلق جهانی نو و شکست این انقلابات و آغاز دور نوینی از مبارزات مردم جهان روبرو شده‌ایم. اغتشاش فکری که شاهدش هستیم تبارز این تغییر شیفت تاریخی است. رفع این اغتشاش تنها با پاسخگویی به ضرورت جمع‌بندی از دستاوردها و کمبودهای دور گذشته برای گام نهادن به دور نوین میسر است. جنبش زنان مانند همه جنبش‌های دیگر نیاز به پاسخگویی نظری تئوریک برای پیشبرد مبارزات و قرار نهادن خود در ریل قرن ۲۱ دارد. قرن پیش، قرن پیروزی و شکست انقلابات رهایی‌بخش بود. انقلاباتی که شاخص پیشروی‌شان، پیشروی زنان، و شاخص شکست‌شان عقب‌گرد وضعیت زنان بوده است.

نظام سرمایه‌داری علی‌رغم بحران‌های عظیم ساختاری در چند دهه گذشته هر بار قادر شده با تنگتر کردن طناب استثمار و ستم بر دور گردن مردم جهان بحران خود را از سر بگذراند. جهان سرمایه‌داری مردسالار، مرتبا در حال تولید ایده و نظریه است. مرتبا در حال خریدن ناراضیان است. در این جهان کالایی حتی ناراضیاتی از این نظام، مبارزه سیاسی علیه این نظام، سابقه مبارزه و ... خرید و فروش می‌شود. نمی‌توان با افقی که جوهر این نظام را به مصاف طلبد، به مبارزه برای رهایی و آزادی زنان دست زد. نمی‌توان با افقی که مالکیت خصوصی در هر دو شکلش (مالکیت بر ابزار عمده تولید و مالکیت مرد بر زن) را به مصاف نمی‌طلبد، چشم‌انداز رهایی‌بخشی برای مبارزات روزمره زنان ترسیم کرد.

برای گام نهادن در دور نوین مبارزات قرن حاضر، دیگر نمی‌توان با اتکا به تئوری‌های "سوسیالیستی" که رهایی زنان از آن غایب است و یا حداکثر در پی

استقلال اقتصادی زنان است، برای آزادی، برابری و رهایی زنان مبارزه کرد. نمی‌توان به ایده‌هایی اتکا کرد که رهایی زنان را منوط به فردای نامعلوم می‌کنند. نمی‌توان به نظریه‌های به اصطلاح مارکسیستی اتکا کرد که بظاهر در پی لغو هر گونه مالکیت خصوصی است بجز مالکیت مرد بر زن. نمی‌توان به سوسیالیسمی اتکا کرد که رهایی زنان را به مزد برابر زن و مرد کارگر تقلیل می‌دهد. نمی‌توان به تئوری‌های فمینیستی اتکا کرد که در پی رهایی زنان بدون زیر و رو کردن مناسباتی است که انقیاد زن جزئی حیاتی از آن است.

بدون چشم انداز روشن و برنامه انقلابی، جنبش زنان قادر به پیشروی نیست. ما برای مبارزه روزمره خود نیاز به ایده و نظریه داریم تا مبارزاتمان را به پیش بریم، وقتی چشم اندازی با کیفیتی متفاوت ترسیم نکنیم، چاره‌ای نداریم جز اینکه به افق‌ها و چشم اندازهای موجود چنگ ببندیم. حتی اگر افقی به ارتفاع صفر چون "کمپین یک میلیون امضا" باشد که ارزش هیچ فداکاری و تلاشی نداشته باشد. اینکه انرژی بخشی از زنان و دختران جوان صرف پیشبرد اهداف "فمینیست‌های اسلامی" در ایران می‌شود، اینکه زنان سابقا سکولار بجای جستجوی رهایی خود در متون پیشرفته فمینیستی و مارکسیستی به کتب مقدس مذهبی مانند قرآن دخیل بسته اند، نشان ضعف، کمبود و فقدان یک افق رهایی‌بخش همه جانبه در جنبش زنان است. در جهان کنونی که حتی محیط زیست ما از نیز تهاجم و غارت نظام سرمایه داری در امان نمانده است، دیگر نمی‌توان با افق محدود و تنگ بورژوازی برای رهایی زنان مبارزه کرد. بورژوازی حتی زمانی که انقلابی بود و کمر به نابودی نظام فئودالی بسته بود، در همان زمان برای استقرار نظامش بر سر موضوع زنان و تثبیت جایگاه فرودست آنان با بسیاری از عقاید مذهبی و فئودالی سازش کرد.

ما نیاز به چشم‌اندازی رهایی‌بخش داریم در غیر این صورت مانند غریقی در اقیانوس متلاطم به هر خس و خاشاکی برای نجات خود متوسل می‌شویم، زیر فشار امواج عظیم به چیزهایی چنگ می‌اندازیم که خود ما را هر چه بیشتر به نابودی می‌کشاند. ما نیاز به دورنمایی داریم که با چشم دوختن بدان گام‌های روزمره‌مان را برداریم، گام‌هایی که ما را به آرزوها و رویاهایمان نزدیک و نزدیکتر کند.

ما نیاز به ایده‌های کمونیستی داریم که شاه‌بیتش "کمونیسم بدون رهایی زنان ممکن نیست" باشد. ما نیاز به سوسیالیسمی داریم که مسیر پیشرفتش با مبارزه علیه ستم و استثمار زنان سنگفرش شده است، ما نیاز به تئوری‌های فمینیستی داریم که پا را از چارچوبه‌های نظم سرمایه‌داری فراتر گذاشته و در پی در هم شکستن هر شکل از مالکیت خصوصی و مناسبات کالایی است که مرتباً ستم بر زن را تولید و بازتولید می‌کنند. ما نیاز به فمینیسمی داریم که بیرحمانه به نقد ایده‌هایی بپردازد که فمینیسم را تبدیل به یک جنبش محترم و قابل تحمل برای نظام سرمایه‌داری کرده است، ما نیاز به فمینیسمی داریم که ضمن جمع‌بندی از خود، به ورای مرزها و خواسته‌های جهان بورژوازی گذر کند ما نیاز به نوسازی جنبش کمونیستی در زمینه تئوری‌های زنان داریم. جنبش کمونیستی باید ضمن حفظ دستاوردهای عظیم خود در زمینه رهایی زنان به نقد خود در زمینه بینش‌های پدرسالارانه درون خود بپردازد، دستاوردهای تئوری‌های انقلابی فمینیستی را در بدنه علم خود جذب کند.

انقلاب‌های قرن بیستم، جنبش‌های انقلابی زنان آن قرن گنجینه‌ای از دستاوردهای جمع‌بندی نشده است. بورژوازی بر این گنجینه مهر "خطر، خطر" چسبانده است. بدون شک برای حاکمان جهان این دستاوردها و جمع‌بندی از آنها کاتالیزوری است که می‌تواند آتش اشتیاق میلیون‌ها زن را در سراسر جهان شعله‌ور کند و دیگر جایی برای سازشکاری فمینیسم بومی، اسلامی، لیبرال باقی نگذارد. ما زنان جهان به افق و دورنمایی نیاز داریم که با هیچ شکلی از ستم و استثمار سازش نکند.

حال زنان سال صفر - زنان شرکت‌گننده در تظاهرات ۵ روزه علیه فرمان حجاب اجباری - با نگاهی خیره از درون تصویر، به ما می‌نگرند، آیا ما محدودیت‌های دوران خود و ایده‌هایی که مبارزات خود را با آن پیش برده‌ایم را شناخته‌ایم. آیا در سال ۱۹۷۹ باقی مانده‌ایم یا پا به قرن ۲۱ گذاشته‌ایم قرن پرتلاطم، قرن‌ای که بیش از ۳ میلیارد زن قربانیان اصلی بحران سرمایه‌داری هستند، قرن‌ای که نظام سرمایه‌داری برای سرکوب زنان هر چه بیشتر به گذشته و ایده‌های عهد عتیق رجوع کرده است. قرن‌ی که ستم‌دیده‌ترین ستم‌دیدگان سرنوشت انقلاباتش را رقم

خواهد زد. باید خود را برای گسستی قطعی از چارچوبه جهان موجود و افکار و عقاید حاکم و جهش به سوی آینده آماده کنیم.

پاسخ به دو پرسش نشریه آرش

نشریه آرش، شماره ۶۶

اسفند ۱۳۷۶ (۱۹۹۸)

تعریف شخصی شما از فمینیسم به طور عام و نظر شما در مورد فمینیسم
اسلامی به طور خاص چیست؟

۱ - به نظر من فمینیسم یک جنبش مترقی اجتماعی است و در برگیرنده مقاومت و مبارزه زنان علیه ستم‌ها و تبعیض‌هایی است که به خاطر زن بودن علیه آنان روا می‌شود. جنبش فمینیستی یک دست نیست و از گرایش‌های نظری گوناگون تشکیل شده است. گوناگونی این نظرات به طور کلی و مهمتر از هر جا، در زمینه تبیین ریشه‌های تاریخی ستم بر زن و راه‌حلهایی که هر یک برای آن ارایه می‌دهند، دیده می‌شود. من شخصا معتقدم که مردسالاری و زن ستیزی زائیده جامعه طبقاتی و مالکیت خصوصی است و فقط با از بین رفتن جامعه طبقاتی و مالکیت خصوصی این ستم ریشه کن می‌شود. مخالفان جنبش زنان فمینیسم و به طور کلی جنبش‌های زنان را با گرایش "ضد مرد بودن" تعریف می‌کنند و بدین نحو می‌کوشند تا جنبش مقاومت زنان را نفی کرده و به آن حمله کنند. جنبش‌های زنان علیه کلیه افراد، گروه‌ها، نظرات و ارزش‌های مردسالارانه است. طبیعی است که از دیدگاه مردسالارانه، هر کسی بخواهد علیه مردسالاری مبارزه کند، ضد مرد محسوب می‌شود. ما ضد مرد نیستیم، اما بگذارید یک مسئله حیاتی را با صراحت تاکید کنم؛ این واقعیتی است که زنان در مبارزه خود علیه ستم، اغلب رویاروی مردان قرار می‌گیرند. چون که در جهان کنونی، مردان مجریان ستم بر زن هستند. تاکید بر این حقیقت برای آگاهی دادن به زنان و مردان ضروری است. برای

مبارزه علیه هیولای ستم بر زن ضروریست. این کار نه فقط وظیفه جنبش زنان، که وظیفه کلیه جنبش‌های اجتماعی ترقی‌خواهانه است. نگرانی در مورد براه افتادن جنبش "ضد مرد" نهایت عوام‌فریبی است. برای این که در جهان کنونی چنین مشکلی حتا به اندازه سرسوزنی هم جز معضلات بشر نیست. مشکلی که در آستانه قرن جدید، زندگی نیمی از نوع بشر را به جهنم بدل کرده است، زن ستیزی است نه مرد ستیزی. ساختارها و مناسبات قدرت، به کمک تبلیغ و آموزش و تیر و تفنگ، مرد سالاری و نه زن ستیزی را تقویت و نگهداری می‌کنند نه مرد ستیزی را.

۲ - با توجه به این که اسلام، مانند سایر ادیان، دینی مرد سالار و زن سیزتر است، روشن است که میان آن و فمینیسم هیچ قرابتی موجود نیست. به همین دلیل، "فمینیسم اسلامی" را باید در گیومه گذاشت. به علاوه، پدیده "فمینیسم اسلامی" که امروز به ویژه در کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا شاهدش هستیم، در ایران مترادف با "فمینیسم دولتی" است. یعنی به گرایشی اطلاق می‌شود که توجیه کننده وضع موجود است و به طور عمده زنان حکومتی را در بر می‌گیرد. آنها تلاش می‌کنند اسلام را "فمنیزه" کنند، یعنی با ذره بین در قرآن دنبال آیه‌هایی می‌گردند که به زعم آنان اشاراتی به حق و حقوق زنان داشته باشد؛ که البته تلاش عبثی است. "فمینیست‌های اسلامی" بر "نقش الهی و قرآنی زن" تاکید می‌گذارند که چیزی جز "مادر خوب، همسر مطیع و وفادار، و تابع و فرودست در مناسبات خانوداگی و اجتماعی" نیست.

این که چنین پدیده‌ای در ایران ظهور کرده و پر و بال گرفته، نشانگر حدت‌یابی مسئله زن است. رژیم جمهوری اسلامی در مواجهه با جنبش رو به رشد زنان، مجبور شده به ترفند "فمینیسم اسلامی" چنگ اندازد. نقش اجتماعی و سیاسی "فمینیسم اسلامی" تلاش برای کنترل و مهار و منحرف کردن حرکت مبارزاتی زنان است. جالب این‌جاست که در صفوف اپوزیسیون جمهوری اسلامی، همان گرایشات سازشکاری که برای تغییر و تحولات مورد نظر خود چشم به جناحی از هیئت حاکمه دارند در مورد تحقق خواسته‌های زنان (خواسته‌های بسیار نازلی که مد نظر اینان است) به "فمینیسم اسلامی" دخیل بسته و همه جا در نقش وکلای مدافع این

جریان ظاهر می‌شوند. این را هم بگوییم که "فمینیسم اسلامی" بخشی از سیاست جریان خاتمی برای تحکیم جبهه متحد خود با جریاناتی از درون طیف اپوزیسیون نیز می‌باشد.

برخورد به "فمینیسم اسلامی" باید از برخورد با زنانی که اعتقادات مذهبی دارند، متفاوت باشد. شرایط ستم به زنان و تشدید آن، مقاومت و مبارزه توده‌های وسیع زنان با هر مرام و انتقادی را برمی‌انگیزاند. روشن است این زنان در صفوف جنبش زنان جای دارند. اما این واقعیت به معنای رهایی بخش بودن آن اعتقادات و یا مترقی بودن باورها و احکام مذهبی در زمینه مسئله زنان نیست. حضور این زنان نباید مانعی در راه آشکار کردن ماهیت ستمگرانه و زن‌ستیزانه مذهب و مشخصاً ایدئولوژی اسلامی باشد. نمی‌توان با ابزاری که خود عامل سرکوب و ستم بر زن است، رهایی زن را به دست آورد.

پیام به اولین نشست زنان چپ و کمونیست

فصلنامه هشت مارس، شماره ۲۶

مرداد ۱۳۹۱ (۲۰۱۲)

درود به همه شما

به شما بگویم با تمام وجودم و بدون هیچ آمادگی قبلی فقط با قلبم دارم با شما صحبت میکنم. به شما خسته نباشید می‌گویم و با شور و اشتیاق این کنفرانس را در این سه روز دنبال کردم، بسیار لذت بردم و بدان افتخار می‌کنم.

نکته‌ای را خلاصه می‌گویم: زنان کمونیست، چپ و انقلابی منعکس کننده منافع اکثریت زنان ایران هستند. اما این بخش از زنان که منعکس کننده منافع اکثریت هستند، تاکید می‌کنم منافع اکثریت، نه حمایت اکثریت، طی چند دهه گذشته بخاطر سرکوب‌ها و کلی مسائل که طی این سه روز در این کنفرانس بر سر آنها بحث شد، امکان اینکه نظریه‌های منسجم، افق‌ها و برنامه‌هایشان را در دسترس اکثریت زنان ایران بگذارند، و به جدل و بحث بر سر آن بپردازند، نداشتند. حتی امکاناتی نداشتند برای اینکه خودشان بنشینند و به تبادل نظر بپردازند و بحث و جدل کنند تا بتوانند افق کمونیسم را، افق‌هایی زنان را هر چه روشن‌تر و با خطوط واضح‌تر طرح کنند. نهایتاً این گونه می‌شد که در این کنفرانس یا آن کنفرانس که گرایشات دیگر زنان برگزار می‌کردند، شرکت کنیم.

این نشست میتواند گام و فصل تاریخی مهمی در دفتر جنبش انقلابی زنان باشد و به جایی برسد که جنبش کمونیستی پرچم‌دار رهایی زنان گردد. چرا که ما منعکس کننده منافع اکثریت زنان هستیم، افق و برنامه داریم و می‌توانیم پرچم‌دار رهایی زنان باشیم. جنبش کمونیستی باید همانطور که قبلاً پرچم‌دار رهایی زنان بود

باز هم این پرچم را در دست گیرد. این به کوشش ما بستگی دارد. بحث و جدلها لازمست تا بتوانیم هر چه بیشتر افق کمونیستی را روشن تر و واضح تر کنیم. این در حقیقت وظیفه‌ای تاریخی است. شاید در برهه‌ای که در این نشست سه روزه نشستیم خیلی به اهمیت تاریخی کاری که درگیرش هستیم واقف نباشیم. واقعیت این است که این وظیفه‌ای است که پیوسته بر دوش مان قرار دارد و تاثیر تاریخی دارد. اگر بخوایم خلاصه و شاعرانه سخن بگوییم: تاریخ بر کوبه در می‌کوبد، باید بشنویم، خوشبختانه می‌شنویم و انجام می‌دهیم. این مایه افتخار میلیونها زن است که شما چشم به راه افق روشنی هستید، واقعا خسته نباشید.

مسئله دیگر، می‌خواهم از مهر، صمیمیت و محبت شما در تقدیر از من که صبح دیروز در برنامه‌تان بود، تشکر کنم. این نشان می‌دهد که چه همبستگی در درون همه ستم دیدگان و مبارزان برای رهایی موجود است.

این خود افتخار گرایش ما است که این گونه به فعالین و مبارزین خود نگاه می‌کنیم. فعالیت‌ها و دستاوردهای همدیگر را نه به عنوان مسائل شخصی بلکه به عنوان دستاوردهای عمومی این جنبش ارج می‌گذاریم. واقعیت این است که این مهر و صمیمیت شما به من هزاران بار اشتیاق و شوق و امید داد. حتی صبح که می‌شنیدم، خسته بودم و در خواب و بیداری احساس کردم که رویایی دارد متحقق می‌شود و این برای من رویایی بزرگ است: پیش‌روی جنبش کمونیستی و جنبش انقلابی زنان و این که جنبش کمونیستی بتواند در جایگاه واقعی خود در جنبش رهایی زنان قرار گیرد.

جنبش زنان متعلق به ماست نه به زنان لیبرال یا کسانی که می‌خواهند در چهارچوب همین ساختار به هر حال ضربه‌ای بزنند. نه اینکه آنها در جنبش زنان نیستند ولی ما باید نقش واقعی مان را ایفا کنیم.

به هر حال از لطف همه شما سپاسگزارم، بخصوص امروز صبح همه مطالب را با تمام وجود گرفتم، احساس کردم، همه را با تک تک سلول‌هایم جذب کردم و سرشار از انرژی شدم. امیدوارم که توانسته باشم این حس قلبی ام را به شما منتقل کنم. امیدوارم که این کنفرانس بتواند با این روحیه زمینه جدل، بحث و نزدیکی هر

چه بیشتری را برای افزایش قدرت‌مان فراهم کند. یعنی زمینه ساز چنین کاری شود.

موفق باشید و همچنان در کنار شما هستم.

۸ آوریل ۲۰۱۲

هر آن کس که باد کاشت توفان درو می‌کند!*

پیامی منتشر نشده

۱۳۸۸، (۷ نوامبر ۲۰۰۹)

ما از سرزمینی می‌آییم که در تمام قرن گذشته کمونیسم در آن جرم محسوب می‌شد.

ما از سرزمینی می‌آییم که در آن برای نخستین بار بنیادگرایان اسلامی با شعار مرگ بر کمونیسم به قدرت رسیده‌اند.

ما از سرزمینی می‌آییم که بطور قانونی کمونیستها مرتد به حساب می‌آیند و سزای‌شان مرگ است.

ما از سرزمینی می‌آییم که هزاران کمونیست در دادگاه‌های چند دقیقه‌ای در سالهای هشتاد میلادی و بویژه در تابستان ۱۹۸۸ به مرگ محکوم شدند.

ما از سرزمینی می‌آییم که حاکمانش زنان را ستون پنجم دشمن قلمداد می‌کنند.

ما از سرزمینی می‌آییم که در آن گوشخراش‌ترین هیاهوهای ضدامپریالیستی با ارتجاعی‌ترین اعمال و افکار ترکیب شده تا نظم پوسیده امپریالیستی در منطقه خاورمیانه تقویت شود.

* این پیام از سوی فعالین زنان هشت مارس در تظاهراتی که به مناسبت سالگرد انقلاب اکتبر در میدان استالینگراد پاریس برگزار شد، به زبان فرانسه خوانده شد. موضوع خاص این تظاهرات اعتراض به پیشنهادی یکی از اعضای پارلمان اروپا برای تصویب قانونی مبنی بر یکسان دانستن جایگاه کمونیسم و فاشیسم در قرن بیستم بوده است.

حال گردانندگان اصلی این نظم جهانی می‌خواهند در اروپا همانند بنیادگرایان اسلامی کمونیسم را جرم محسوب کنند و بر یکی از درخشان‌ترین دوران تاریخ بشر و تلاش آگاهانه میلیون‌ها انسان برای ساختن جهانی عاری از ستم و استثمار خاک بپاشند. هراس‌شان از گذشته نیست هراس‌شان از آینده است. زیرا خود بهتر از هر کس می‌دانند که چه بر سر مردم و حتی طبیعت آورده‌اند. فقط کافیست نگاهی به کارنامه‌شان طی دو دهه اخیر بیندازیم:

جنگ‌های تجاوزکارانه در عراق و افغانستان با صدها هزار کشته و مجروح. قربانی کردن میلیون‌ها نفر در نسل‌کشی‌ها و جنگ‌های ارتجاعی در کنگو و رواندا.

رساندن تعداد گرسنگان جهان به مرز یک میلیارد نفر که هفتاد درصد آن از زنان تشکیل شده‌اند.

اضافه کردن ۲۰۰ میلیون کارگر به صف دومیلیاردی که کمتر از ۲ دلار در روز درآمد دارند.

خرید و فروش سالانه ۴ میلیون زن برای فحشا و بردگی جنسی. این لیست پایانی ندارد. بزرگترین مجرمان تاریخ کمونیست‌ها را مجرم قلمداد می‌کنند چرا که خود خوب می‌دانند که باد کاشته‌اند محصول‌شان توفان است. آنان کمونیسم را جرم قلمداد می‌کنند تا بگویند راه حلی برای فرار از کابوس سرمایه داری وجود ندارد.

آنان کمونیسم را جرم قلمداد می‌کنند تا جنایات واقعی‌شان را بیوشانند. آنان کمونیسم را جرم تلقی می‌کنند تا تاریخ اندیشی را رواج دهند، سطح توقعات مردم را پایین آورند. امکان ساختن جهانی دیگر را غیر ممکن جلوه دهند، مردم را به خرده ریزه‌هایی از این نظام راضی نگهدارند و از انقلاب بازدارند. این است اهداف واقعی این کارزار پلید.

ایستادگی در مقابل این کارزار پلید بخشی از پاسخ دادن به نیازی است که مقاومت توده‌ها می‌طلبد. امواج مبارزاتی توده‌ای که در راهند بیش از هر زمانی نیازمندند که با افق و آرمان رهائی‌بخش پیوند خورند. تنها با سازمان دادن این مقاومتها بر پایه انقلاب است که می‌توان آینده روشنی برای جهان تضمین کرد.

کمونیسم همواره ادعانامه‌ای قدرتمند علیه نظام سرمایه داری بوده و هست. زمان آن رسیده که این ادعانامه بر پایه دفاع از دستاوردهای انقلابات پرولتری طی قرن بیستم و جمع‌بندی علمی و نقادانه از آنها، روحیه تعرضی خود را باز یابد. زمان آن رسیده که کمونیست‌ها نه به مثابه بقایای گذشته بلکه پیشاهنگ آینده، جنبش کمونیستی قدرتمندی را در جهان براه اندازند و در راس پیشروترین اندیشه‌های زمان خود قرار گیرند. زمان آن رسیده که کمونیست‌ها بار دیگر پرچم‌هایی زنان از هزاران سال زنجیرهای بردگی، اسارت و فرودستی را بدست گیرند و با جسارت به طرف هدف کمونیستی و رهائی بشریت از نظام‌های طبقاتی، استثمارگرانه و ستمگرانه به پیش روند.

چشم انداز جنبش زنان در شرایط کنونی

فصلنامه‌ی هشت مارس

شماره ۹، اردیبهشت ۱۳۸۳ (۲۰۰۴)

روز جهانی زن بر همه زنانی که در سراسر جهان مناسبات مردسالارانه و پدرسالارانه را به مصاف طلبیده‌اند مبارک باد!

روز زن به همه زنانی که طی ۲۵ سال گذشته در مقابل زن ستیزان اسلامی ذره‌ای کوتاه نیامده و مقاومت و مبارزه کردند مبارک باد!

و هم‌چنین به زنان و دخترانی که در روزهای خرداد و تیر ماه گذشته روسری‌های خود را به آتش کشیدند!

به زنان مبارز کارگران خاتون آباد و به همه زنان ستمدیده ایران مبارک باد!

جنبش زنان در ایران با شرایط نوینی روبرو شده است. شرکت ناچیز مردم در انتخابات اسفند ماه نشان داد باور به اصلاحات در چارچوب نظام اسلامی بطور جدی زیر سؤال رفته است. بازی کارزارهای فریب انتخاباتی شکست خورده و باور به تغییر رژیم از طریق بازی انتخاباتی سکه یک پول شده است!

این انتخابات نشان داد که جمهوری اسلامی دیگر هیچ مشروعیت سیاسی نزد مردم ندارد و فقط با اتکا به نیروهای سرکوبگر و پشتیبانی دول غربی به حاکمیت خود ادامه می‌دهد.

شکست این انتخابات نشان داد اعتقاد به اینکه اسلام با حقوق زنان تضادی ندارد، نزد مردم بی اعتبار است. باور به اینکه زنان باید با گام‌های کوچک و ذره ذره مطالبات خود را با نگاه به لطف این جناح و آن جناح حاکمیت بدست آورند به پوزخند تلخی تبدیل شده است. موعظه‌هایی که زنان را ذاتا اصلاح طلب تبلیغ می‌کردند و خواست زنان را به تغییر رنگ زنجیرهای اسارت نقلیل می‌دادند، دیگر

حرف‌هایی پوسیده و زبوانه است. باور به اینکه زنان باید در چارچوب همین نظام مبارزه کنند مجازات بد حجابی را از ۷۵ ضربه شلاق به ۳۵ ضربه تقلیل یابد توهینی به شعور زنان محسوب می‌شود. اکثریت زنان بیش از ۲۵ سال است که علیه حجاب اجباری مقاومت و مبارزه می‌کنند و می‌گویند اصلاً چرا حجاب اجباری؟

باور به اینکه تبدیل مجازات سنگسار به اعدام یا سنگسار دور از چشم مردم یعنی اصلاحات، فقط نشان می‌دهد که حاملان این باور خود بخشی از سیستم سرکوبگر و ستم‌گرانه هستند! زنان می‌گویند اصلاً چرا برای یک رابطه‌ای که حق طبیعی و اولیه هر انسانی است باید مجازات شویم؟

دیگر زنان برای تحقق خواسته‌هایشان به کمتر از سرنگونی نظام جمهوری اسلامی قانع نیستند! به همین جهت یک پای این شکست این انتخابات زنان بودند! زنان در همین ماه‌های گذشته رای خود را در مبارزات خیابانی و آتش زدن روسری اعلام کردند.

با این حال هنوز برخی با افسوس به این شکست نگاه می‌کنند پریشان شده می‌گویند که پل بین زنان و حاکمیت خراب شد!

اینها همان کسانی هستند که کمک کردند بین زن ستیزان اسلامی و زنان پل آشتی زده شود. همان روشنفکرانی که واسطه بین مردم و حکومت شدند و برای جناح دوم خرداد اعتبار خریدند! این برخی همان کسانی هستند که چنان از انقلاب توده‌ها هراس دارند که حاضرند مردم را به هر ذلتی دعوت کنند مگر انقلاب برای تغییر وضع موجود! اینان هم چنان تا لحظه‌های آخر با هزار توجیه مردم را دعوت به شرکت در انتخابات می‌کردند. جبوانه و ریاکارانه فقط وقتی که دیگر مسجل شده بود کسی برای این مضحکه تره خورد نمی‌کند با افسوس و ناامیدی انتخابات را تحریم کردند!

بله، دوم خرداد شکست سختی خورد. اما تفکر اصلاحات در چارچوب این رژیم باز هم خود را به صحنه سیاسی تحمیل خواهد کرد. از تبلیغ فراندوم برای تغییر نظام گرفته تا دست به دامان دول غربی برای فشار روی به اصطلاح محافظه کاران ...

دور دیگری از تحولات سیاسی آغاز شده است، که مشخصه اصلی‌اش زیر سؤال رفتن جدی باور به اصلاحات در چارچوب نظام اسلامی است، و اینکه در چارچوب نظام اسلامی بهبود وضعیت زنان محال است. جنبش زنان و فعالین این جنبش و تشکلات آن نه فقط باید این دور جدید را به رسمیت بشناسند، بلکه با جمع‌بندی از دور گذشته، افق و وظایف آتی را روشن‌تر کنند.

مهمترین جمع‌بندی از دور گذشته نقش و نفوذ تفکر دوم‌خردادی در جنبش زنان است، این تفکر سد مهمی در پیشروی جنبش زنان ایران است. در بسیاری از ضعف‌ها و کمبودهای جنبش زنان رد پای این تفکر مسموم به چشم می‌خورد. تفکری که حتی برخی زنان رادیکال درون این جنبش را نیز فلج کرده است.

بروز بیرونی این ضعفها چگونه بود؟

کسی وجود قدرتمند جنبش زنان و نقش حیاتی این جنبش را در تحولات دمکراتیک جامعه انکار نمی‌کند. علیرغم اینها، این جنبش به دلیل راه و روش‌ها، عدم سازمان‌یابی و عوامل دیگر قادر نشده رنگ و بوی خود را به مبارزات اجتماعی جاری در جامعه بزند. مثل اینکه وجود داشت اما حضور نداشت. قدرتمند بود اما برای بلند کردن پرچم‌هایی خود را نداشت. صدایش صدای میلیونها زن ستمدیده بود اما کمتر شنیده می‌شد.

مثالی بزنییم، طی سال‌های اخیر شاهد حضور انبوه زنان در مبارزات گوناگون اجتماعی از دانشجویی گرفته تا معلمان و کارگران بوده‌ایم ولی نه شعار و مطالبات خاص زنان را می‌شنویم و نه پیکر تشکلات وسیع توده‌ای آنان را مشاهده می‌کنیم. برخی تشکلات مستقل زنان وقتی هم موفق می‌شوند تظاهرات بگذارند حداکثر چند صد زن که همگی از فعالین جنبش زنان هستند و نه توده وسیع زنان را در این تظاهرات می‌بینیم. منظورمان توده وسیعی است که همه جا از خانه گرفته تا خیابان از محیط کار گرفته تا دادگاهها صدای اعتراض‌شان را به نظام مردسالاری می‌شنویم و درجه خودآگاهی زنانه آنان، به ما غرور می‌بخشد. این توده‌های زن جان به لب آمده و فعالین این جنبش قادر نشدند با هم پیوند بخورند و پایه‌های یک جنبش انقلابی زنان را پی ریزند. چرا؟

در عرصه سیاسی تفکر دوم خردادی با تمام قوا سعی می‌کرد القا کند که جنبش زنان سیاسی نیست، دلیل شان هم این بود چون ستم به زنان فرهنگی است پس باید مبارزه فرهنگی کرد! اینطوری دولت به عنوان بزرگترین مردسالار و پدر سالار در ایران از زیر ضرب خشم زنان خارج می‌شد. این نظریه در کشوری چون ایران دیگر آشکارا دروغگویی است چون به هزار و یک دلیل ثابت شده است که مبارزه زنان برای رهایی مبارزه‌ای کاملاً سیاسی است و زنان برای دستیابی به آن ناچارند با قدرتهای سیاسی در بیفتند. انسان باید کور و کر باشد که در ایران نفهمد پشت هر مرد ستمگری دولت با قدرت نظامی و سیاسی قانونی ایستاده است. زنان این را هر روزه در مبارزات روزمره‌شان دریافته‌اند. بهمین جهت این سیاست یا "عدم سیاست" بهیچ وجه قادر نبوده و نیست که توده زنان را برانگیزد. توده زنان در مبارزات خودبخودی خود نشان داده که مبارزه‌شان بسیار سیاسی است و از تجربه روزمره دریافته که برای مبارزه علیه زن‌ستیزی از خانه تا کوچه و محل کار در مقابل دولت قرار گرفته است.

بعلاوه تفکر دوم خردادی آن چنان سعی در تقلیل مطالبات زنان داشته که زنان باید از اینکه بجای سنگسار اعدام‌شان می‌کنند ممنون باشند. برای اینکه رنگ حجابشان را می‌توانند کمی روشن‌تر انتخاب کنند شکرگزار باشند. امتیاز نشریه و فیلم به برخی زنان را پیشروی جنبش زنان تلقی کنند. با این عوام‌فریبی‌های قلبی توده وسیع زنان که مشتاق مطالباتی بسیار فراتر از این هستند از این سیاستها و از این همه عقب‌ماندگی حال‌شان به هم‌خورد. برخی از نظریه‌پردازان و فعالین این جنبش سعی کردند عقب‌ماندگی خود را از مبارزات و خواسته‌های توده وسیع زن‌تئوریزه کنند. هنگامی که زنان و دختران جوان در روزهای خرداد و تیر گذشته حجاب خود را سوزاندند و شعار "آزادی اندیشه با روسری نمی‌شه" می‌دادند، عقب‌ماندگی آنها تا جایی بود که خرده‌فرمایشات عوام‌فریبانه فراکسیون زنان مجلس هیجان زده‌شان می‌کرد! توده وسیع زنان با مبارزات جسورانه در تظاهراتها نشان دادند که بسیار جلوتر از این تفکر تدریجگرا و نازل هستند.

افکار دوم خردادی به برجسته‌ترین شکلی در عرصه سازمان‌یابی زنان به چشم می‌خورد. پس از دو خرداد ما شاهد شکل‌گیری دهها تشکل مستقل بودیم. دهها و

صدها زن با تجربه در این تشکل‌ها فعالیت می‌کردند. این تشکل‌ها اساساً در چارچوب رژیم و قوانین آن ثبت شده‌اند. سؤالی که امروز در مقابل ماست این است که کارکرد این تشکل‌ها چه بود. آیا از طریق کار در این تشکل‌ها جنبش انقلابی زنان شکل گرفت؟ خیر. به دهها دلیل. اولین دلیل اینکه این تشکلات ناچارند در چارچوب رژیم حتی آب خوردن خود را اجازه بگیرند، و این یعنی ابتدا به ساکن تبدیل این تشکلات به شیر بی یال و کوپال. طبعاً و همان‌گونه که تا کنون نیز فعالیت این سازمان‌ها نشان داده اساساً باید فعالیت‌شان حول اموری باشد که ذره‌ای منافع و ارزش‌های رژیم را به خطر نیاندازد که در بهترین حالت بجز تلاش برای کارهای خیریه‌ای چون حفظ محیط زیست، حمایت از کودکان و ... عرصه‌ای باقی نمی‌ماند. نه اینکه اینها بد است. خیر! مسئله این است که نمی‌توان جنبش انقلابی زنان را از طریق این فعالیت‌ها سازمان داد. هیچ شکی نیست که باید از هر امکان علنی استفاده کرد اما استفاده از امکانات علنی یک چیز است و تقلیل اهداف و خواسته‌ها تا سطحی که برای نظام زن ستیز اسلامی قابل تحمل باشد یک چیز دیگر است. جنبش زنان نمی‌تواند اهداف و شکل مبارزاتی خود را در تشکلات غیر دولتی محدود کند این کار نتیجه‌ای جز تحلیل بردن انرژی زنان چیزی در بر نخواهد داشت. آنچه جنبش زنان نیاز دارد تشکلات و محافظی دور از چشم مرتجعین اسلامی است که بتوانند برای اهداف خود نقشه بریزند. آگاهی خود و سایر زنان را بالا ببرند، مبارزات زنان را به خیابان‌ها بکشانند، سازماندهی حجاب سوزان بکنند، شعارهای شان را حاضر کنند تا بتوانند در تظاهرات بالا ببرند و البته اینها از کانال انجمن‌های ثبت شده میسر نیست.

خلاصه کنیم مبارزات زنان در سالهای اخیر نشان داد که بسیار جلوتر از کسانی هستند که این روش‌ها و برنامه‌ها و اینگونه سازمان‌یابی‌ها را به عمل گذاشته‌اند. این روش‌ها و اشکال سازماندهی همه در عمل شکست خوردند و پافشاری بر روی آنها عملاً پافشاری بر روی عقب ماندگی و ممانعت از شکل‌گیری یک جنبش انقلابی زنان است: انقلابی در سیاست‌ها، انقلابی در روش‌ها و انقلابی در سازماندهی. برای بیرون آمدن از این شرایط پراکندگی و عقب ماندگی، جنبش زنان و فعالین آن با شرایط مساعدی روبرو شده‌اند.

ما برای تحقق مطالبات خود، برای برابری و رهایی نیاز به تشکلات انقلابی، توده‌ای زنان داریم. ما نیاز داریم متشکل شویم و متشکل مبارزه کنیم .

مسلما هر زنی به هر شکلی علیه مردسالاری مقاومت و مبارزه کند عضوی از جنبش زنان است اما این ایده صحیح موجب شده که برخی زنان تمایلی به متشکل شدن برای مبارزه نداشته باشند. حتی برخی از زنان آگاه نیز حاضر نیستند متشکل شوند. چون معتقدند که تنهایی هم می‌توانند علیه مناسبات مردسالارانه مبارزه کنند. خیر! امروز دیگر با این جمله نمی‌توان خود را ارضا کرد. تجربه صد ساله مبارزات زنان در کشور خودمان نشان داده که از طریق مبارزات پراکنده زنان چیزی نصیب حتی یک زن نخواهد شد چه رسد به احقاق حقوق پایه‌ای زنان. امروز هر زنی که گام در راه مبارزه علیه مردسالاری و پدرسالاری گذاشته باید عضوی از یک تشکل مستقل زنان باشد. زیرا زنان حتی برای رهایی فردی باید به مبارزه ای جمعی دست زنند. مردسالاری یک نظام است که از طریق قدرت سیاسی در عرصه‌های اقتصاد، ایدئولوژی، قانون و فرهنگ و ... اعمال می‌شود مردسالاری فقط سلطه فردی مرد در خانه نیست. سلطه مرد بر زن در خانه با سلطه بزرگتری گره خورده است که هر دو لازم و ملزوم یکدیگرند.

دیگر کافی نیست که با زن ستیزی مخالف باشیم باید وارد مبارزه با زن ستیزی و مردسالاری بشویم و اولین گام متشکل شدن است. اولین گام تقویت و پیوستن به تشکلاتی چون تشکل زنان هشت مارس است. این تشکلات باید با اتکا به توده وسیع زنان مبارزه برای امر رهایی را به پیش ببرند. جنبش زنان جنبش نخبه‌ها نیست. نمی‌توان با اتکا به تنی چند از فعالین زنان جنبشی فراگیر و قدرتمند ساخت که مطالبات و شعارهایش در صدر مبارزات اجتماعی گوناگون قرار گیرد. نه فعالین زن معتقدند که تاریخ هزاران ساله مردسالاری و زن ستیزی با فعالیت آنان از بین می‌رود و نه می‌شود ستم را بدون اتکا به کسانی که در وسعت میلیونی این ستم، روح و جسم شان را در هم پیچیده نابود کرد.

رهایی زنان بدست خود زنان فقط یک شعار نیست. ارزش این شعار در تحقق معنای آن است. متحد و متشکل شویم!

ضمیمه: جنبش انقلابی زنان و برنامه آن

جنبش انقلابی زنان یعنی خط و برنامه‌ای که اشکال پوشیده و عریان مردسالاری را در همه عرصه‌ها به مصاف بطلید و ذره ای جا برای سازش با مردسالاری چه در شکل خصوصی و عمومی و دولتی باقی نگذارد. جنبش انقلابی زنان بر سر منافع زنان هرگز کوتاه نمی‌آید و با اتکا به توده وسیع برای خواسته‌هایش مبارزه خواهد کرد.

مسلمانان هر پلاتفرمی، مطالبات و خواسته‌های خودش را طرح می‌کند. مثلاً وقتی شادی صدر اعلام می‌کند که مسئله زنان حجاب اجباری نیست منطبق بر پلاتفرمی است که هدفش اصلاح نظام اسلامی است. وقتی جمعی از زنان (سایت زنان) برای لغو قوانین تبعیض‌گرایانه به سازمان ملل پناه می‌برند یعنی اینکه نمی‌توانند و نمی‌خواهند با اتکا به مبارزات توده زنان خواسته‌های خود را بدست بیاورند بلکه خود را متکی به بالایی‌ها می‌کنند که این بالایی‌ها گاهی جناح دوم خرداد حکومت است، گاهی سازمان ملل و یا آمریکا! اینها مشخصات سیاست‌های سازشکارانه در جنبش زنان است.

تشکل زنان هشت مارس (ایرانی، افغانستانی) خود را متعلق به گرایش انقلابی درون جنبش زنان می‌داند و تلاش‌های خود را معطوف به شکل‌گیری و تقویت جنبش انقلابی زنان کرده است.

شرایط مادی برای ایجاد جنبش انقلابی زنان موجود است: توده وسیع زنانی که جسورانه برای خواسته‌ها و مطالبات خود مبارزه می‌کنند. توده وسیعی که در مقابل زورگویی و ستمگری رژیم علیه زنان می‌ایستد و از هر فرصتی برای طرح مطالبات خود استفاده می‌کنند. وجود دهها زن فعال و با تجربه که سابقه فعالیت سیاسی و سازماندهی دارند.

جنبش انقلابی زنان می‌تواند مبارزه برای برابری و رهایی تا به آخر را از طریق مرزبندی با ارتجاع و امپریالیسم به پیش برد. ارتجاع منظور جمهوری اسلامی و کلیه جناح‌های آن است و همچنین جریانات و نظریه‌هایی که پوشیده و آشکار می‌خواهند به حیات نظام زن ستیز اسلامی تداوم بخشند.

یکی از پایه‌های نظام جمهوری اسلامی ستم بر زن و زن‌ستیزی است. ایدئولوژی، سیاست، فرهنگ، قوانین حقوقی و اقتصادی نظام جمهوری اسلامی بر پایه زن‌ستیزی و فرودستی زنان قرار دارد. حذف زن‌ستیزی از رژیم جمهوری اسلامی دیگر چیزی از این نظام باقی نخواهد گذاشت. به همین جهت هر زنی در هر سطحی که با مردسالاری و پدرسالاری مقابله می‌کند در مقابل نیروی سرکوبگر رژیم اسلامی قرار می‌گیرد.

از طرف دیگر در دهه ۷۰ و اوجگیری مبارزات زنان و تلاش زنان برای یافتن ایده‌های رهائی‌بخش، زنان حکومتی نیز دست بکار شدند و ذره بین به دست دنبال آیه‌هایی در مورد حقوق زنان در قرآن رفتند. آنها سعی کردند اسلام را "فمنیزه" و فمینیسم را "اسلامیزه" کنند. برخی زنان روشنفکر در خارج که در پی اتحاد با این زنان حکومتی بودند نام "فمینیست اسلامی" را برای آنان خلق کردند. اینها اساسا کارشان منحرف کردن مبارزات زنان بود و نجات رژیم از زیر ضرب خشم زنان. جنبش انقلابی زنان باید با این زنان حکومتی مرزبندی روشنی داشته باشد. این زنان در چارچوب جنبش زنان نیستند و افشای آنان بخشی از پیشروی مبارزات زنان است.

نظریه نسبیت فرهنگی نیز از جانب امپریالیست‌ها ابداع شد تا به زنان کشورهای تحت سلطه مثل ایران بقبولانند که برخی از ستم‌هایی که به شما می‌شود جزئی از فرهنگ شماست و باید با آغوش باز پاسدار این "فرهنگ" باشید! این نظریه نیز ابزار دست برخی زنان روشنفکر خارج کشور برای اتحاد با زنان حکومتی بود. آنها وقیحانه حجاب را بخشی از فرهنگ زن ایرانی اعلام کردند. و هر گاه زنان مترقی در خارج کشور موضوع لغو حجاب اجباری را طرح میکردند، این جریان حمله می‌کرد "شما برای زنان داخل نسخه نپیچید، آنها خیلی هم از حجاب راضی هستند!!!!" این نظریه در خدمت سازش زنان با اشکالی از فرودستی و ستم بر زن است. جنبش انقلابی زنان باید با این نظریه مرزبندی روشنی داشته باشد.

جنبش انقلابی زنان به دو دلیل باید با امپریالیست‌ها مرزبندی روشن داشته باشد: اول اینکه نظام مردسالاری جهانی است و کشورهای غرب خود یک پای حمایت و تقویت حکومت‌های عقب‌مانده ضد زن هستند. البته دول غربی بطور مشخص آمریکا

این روزها کارت "دلسوزی" برای زنان بلند کرده است. اما نباید ذره ای توهّم داشت که اینان هم حامی حکومت‌های زن ستیز هستند و هر جا هم برای منافع خود حکومتی را عوض کردند حکومت مردسالار دیگری را جایش گذاشتند. نمونه افغانستان و عراق را باید ملکه ذهن خود کرد. نباید ذره‌ای توهّم داشت که امپریالیست‌ها و بطور خاص آمریکا حتی یک زن را در هیچ نقطه ای از جهان آزاد خواهد کرد. دوم اینکه دول غربی در کشورهای خود نیز حافظ نظام مردسالاری و اشکال گوناگون ستم بر زن هستند. زنان این کشورها مدام برای حقوق خود مبارزه می‌کنند.

جنبش انقلابی زنان برای تحقق خواسته‌هایش نه به این جناح و آن جناح حکومت اتکا می‌کند و نه به ارتش‌های تجاوزگر دول غربی. جنبش زنان برای خواسته‌های خود به مبارزات توده زنان متکی است. آمال و منافع زنان کارگر و زحمتکش یعنی اکثریت زنان ستم‌دیده را منعکس می‌کند و با آنان پیوند سیاسی برقرار می‌کند. اگر قرار است ستم بر زن ریشه کن شود و بدست خود زنان ریشه کن شود، آنگاه بیشترین دستها، قوی‌ترین دستها، مشتاق‌ترین دستها، همین دستهای کار کرده است.

جنبش انقلابی زنان یک جنبش مستقل است، مستقل از مردان. این جنبش جوانی است به تضاد معینی که از سلطه مرد بر زن ناشی می‌شود. منظور از استقلال این نیست که دور خود حصار بکشیم و به مبارزات بقیه ستم‌دیده‌ها کاری نداشته باشیم. خیر جنبش انقلابی زنان از سایر مبارزات اجتماعی ا فشار و طبقات گوناگون حمایت می‌کند و خود را در پیوند با مبارزات آنان می‌بیند. چرا که سرچشمه ستم بر زن، سرچشمه سایر ستم‌های اجتماعی دیگر نیز هست.

جنبش انقلابی باید از منافع زنان ملل ستم‌دیده و اقلیت‌های ملی دفاع کند و برای اتحاد میان زنان به دور از هرگونه تنگ‌نظری ملی و گرایش‌های برتری طلبانه فارس تلاش کند.

جنبش انقلابی زنان با توهّمات زنانی که تصور می‌کنند در چارچوب نظام جمهوری اسلامی می‌توان به رفم‌هایی دست یافت باید مبارزه کند. وهر گاه این گروه تلاش کنند زنان را با رژیم آشتی دهند، آنان را افشا کند.

جنبش انقلابی زنان از طریق روشن کردن این مسائل، آگاهی خود و توده وسیع زنان را ارتقا داده و از این طریق شکل گرفته و منسجم خواهد شد.

مطالبات جنبش انقلابی زنان

مبارزه برای جدایی دین از دولت از محورهای اساسی مبارزه زنان در شرایط کنونی است. مبارزه برای این خواست به تضعیف نظام مردسالار می‌انجامد و شرایط را برای سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی فراهم می‌کند. مبارزه برای لغو حجاب اجباری پایه‌های شریعت اسلامی را به لرزه در می‌آورد. بهمین ترتیب مبارزه برای لغو کلیه قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان، مبارزه برای لغو قوانین قرون وسطایی مجازات‌های اسلامی مانند سنگسار و مبارزه برای حق سقط جنین، حق طلاق، حق سرپرستی فرزندان^{۲۵}....

جنبش انقلابی زنان با افق و دورنمای محو هر گونه ستم و استثمار و هر شکل ستم بر زن قادر خواهد شد مبارزه ای پیگیر برای مطالبات فوق را دامن زند. جنبش زنان فرصت زیادی ندارد. جامعه ایران آبستن تحولات مهمی است. پرچم‌های گوناگونی در صحنه سیاسی بالا رفته است. امروز برخلاف سال ۵۷ همه صحبت از حقوق زنان می‌کنند. جنبش انقلابی زنان باید محکمی باشد برای تشخیص دوستان واقعی زنان از دوستان دروغین. ائتلاف‌های گوناگونی در حال شکل‌گیری است. ما شکل‌گیری این ائتلافات را در جنبش زنان نیز شاهدیم. اولین سمینار اینترنتی زنان با ابتکار شادی صدر یکی از این تلاش‌هاست. بار دیگر امثال شادی صدر واسطه شده اند تا زنان فعال و مترقی را با زنان حکومتی یک جا جمع کنند. تشکلات رادیکال زنان و هم چنین فعالین انقلابی آن باید هرچه سریعتر صفوف خود را متحد کنند تا بتوانند قطبی انقلابی و رادیکال در جنبش زنان بوجود آورده و مانع

^{۲۵}خواسته های زنان برای از بین بردن نظام مردسالاری و پدر سالاری بسیار فراتر از نکات بالاست. مشروح مطالبات در منشور سازمان زنان هشت مارس مدون شده است. این منشور در سایت هشت مارس WWW.AMARS.COM در بخش «در باره ما» قرار دارد. هر کدام از خواسته های زنان جنبه ای از مناسبات و تفکر مردسالارانه را زیر ضرب می برد.

شکل گیری اینگونه اتحادها شوند. در صورت متحد شدن و تقویت صفوف زنان انقلابی در جنبش:

دیگر کسی نخواهد توانست حامی حقوق زنان باشد اما بین اسلام و حقوق زنان تناقضی نبیند!

دیگر کسی نمی‌تواند مدافع شکل دیگری از زن ستیزی مثلا بازگشت سلطنت باشد.

کسی نمی‌تواند مدافع حقوق زنان باشد اما از اشغال و بمباران افغانستان تحت عنوان مبارزه با اسلام سیاسی دفاع کند. یا برای زنان افغانستانی نسخه اسلام معتدل بپیچد. زنان ایرانی اسلام را چه در شکل معتدل و چه غیر معتدل آن تجربه کرده‌اند و از همه آن بوی تعفن مردسالاری و زن ستیزی خفه کننده ای می‌آید.

دیگر کسی نمی‌تواند خود را مدافع آزادی و برابری زنان جا بزند اما سقط جنین را جرم بداند.

کسی نمی‌تواند زنان را به زیر پرچم دول مرد سالار و ارتجاعی غربی برای تحقق سکولاریسم و لغو حجاب بکشد.

کسی نمی‌تواند مدافع حقوق زنان باشد اما علیه جنبش مستقل زنان با هر توجیهی تبلیغ کند.

زنان ایرانی در داخل و خارج کشور پیکر واحدی از یک جنبش اجتماعی قدرتمند هستند و باید جدایی جغرافیایی را با پیوند نزدیک در همه عرصه‌های نظری و مبارزاتی خنثی کنند. این جدایی باید از طریق مبارزه برای یک پلاتفرم روشن و شفاف و شعارهای مشخص خنثی شود. از این طریق جنبش زنان با همه ظرفیت و توانایی اش در صحنه قدرت‌نمایی خواهد کرد.

فصل ششم:

کارزار زنان؛ نگاهی از درون

- دو کارزار در یک سال
- در حاشیه بحث پرچم
- برابری، رهایی: تفاوتها!
- برخورد به نقد و مخالفت
- در حاشیه یک جلسه
- کدام انقلاب اجتماعی؟
- سخنی با رفقای چپ
- کارزار زنان و احزاب
- نقش کارزار زنان در جنبش زنان و موانع پیشروی

دو کارزار در یک سال

گفت‌وگو با مجید خوشدل
سایت "گفت‌وگو"
۲۶ فوریه ۲۰۰۷ (۱۳۸۵)

پس از خاتمه یافتن کمپین "کارزار زنان" در سال گذشته کارزار دیگری شروع شد که تا همین اواخر ادامه داشت.

بریدن بند ناف روش‌ها و سنت‌های سنگ شده و کارستانی که زنان برگزارکننده و سازمانده‌اش بودند، بی‌تردید نمی‌توانست در بخش‌هایی از جامعه‌ی تبعیدی ایرانی با استقبال روبرو شود. برای همین نزد عده‌ای شمشیرها از رو بسته شد و نزدیک به شش ماه در اتاق‌های پالتاکی و برخی از رسانه‌های اینترنتی زنان کارزار را بمباران کردند. "مهاجمین" با استناد به مدل‌های دست و پا شکسته‌ی چینی و روسی، و تجربه‌هایی که دهه‌ها از عمر آن می‌گذرد، تها و نظریه‌هایی را به خورجین زنان ریختند تا بتوانند به راحتی چوب تکفیر را بر سرشان فرود آورند. تعداد دیگری دست به ترور شخصیتی زدند و از این حربه‌ی دلچسب بهره‌ها جستند.

واقعیت دردآور اینجا بود که توپ خرده‌کاری، تدافع و انفعال را به زمین طیفی از زنان کارزار انداخته بودند تا آنان را از پی‌گیری کار سترگ‌شان برحذر دارند. شش ماه تمام در بر همین لولای زنگ زده می‌چرخید و بخشی از زنان کارزار هنوز نمی‌دانستند به بازی عده‌ای بازیگر قهار گرفتار شده‌اند. در این میان دل‌تعدادی از زنان را خالی کرده و صف آنان را از دوستان‌شان جدا کردند. مهاجمین، این پیروزی و افتخار را در شیپورهای اینترنتی جار زدند.

عبارت "زنان کارزار" جمع یک دستی را تداعی می‌کند که جمله‌گی خواستها، اهداف و شیوه‌های مبارزاتی مشابهی را دارند. واقعیت این است که این دوستان از سنت‌ها و تجربه‌های اجتماعی، مبارزاتی گوناگونی آمده‌اند و چه بسا افق‌ها و ایده‌های متفاوتی را نمایندگی می‌کنند. در جمع زنان کارزار هم دوستان و رفقای حضور دارند که ایده‌آل‌شان از حرکت و کمپین فراروی، سامان دادن جنبشی نخبه‌گرا و قله کوهی‌ست، و هم زنانی که به مشی توده‌ای به مفهوم اخص آن اعتقاد دارند (و البته تعدادی ابن‌الوقت که برای تریبون و بلندگوی مجانی دست به هر کاری می‌زنند) این تفاوت‌ها به جای خود، اما بخشی از زنان کارزار تا این لحظه نشان داده‌اند که عموماً اهل تعقل و مدارا هستند و از تجربه‌های گذشته درس‌های بی‌شماری آموخته‌اند. آنان باید به خوبی بدانند که تداوم راه دشواری که در پیش روی دارند، بدون کمک و همراهی زنان (و مردان) دیگر امکان‌پذیر نخواهد بود و آتش آنان به تنهایی آبی گرم نخواهد کرد.

پس از گذشت یک سال، انبان پرسش‌هایم از کارزار زنان را برای آذر درخشان باز می‌کنم.

این گفتگو تلفنی بوده و بر روی نوار ضبط شده است.

مجید خوشدل

آذر عزیز، با سلام و تشکر از شرکتات در این گفت‌وگو.

- ممنونم.

شاید بشود گفت در سال گذشته شما و دوستان تان موفق‌ترین کمپین اعتراضی ایرانیان طیف چپ را در یک دهی گذشته برگزار کردید و امسال هم در ماه مارس قرار است "کارزار زنان" برگزار کننده‌ی کمپین مشابهی باشد. به کمپین امسال تان کمی پائین‌تر خواهیم پرداخت. اما فعلاً بپردازیم به کارزار سال قبل، به چیزی به نام پساکمپین سال گذشته. راستش تا اواخر ماه اوت سال گذشته، یعنی حدوداً پنج ماه بعد از خاتمه‌ی

آکسیون تان بر این باور بودم که اگر وضعیتی که شما و دوستان تان در کارزار زنان دچارش هستید، ادامه پیدا کند، ما شاهد کمپین مشابهی در سال جاری نخواهیم بود. شما نسبت به این اظهار نظر چه می‌گویید و چه عکس‌العملی نشان می‌دهی؟

- اگر سؤال را کمی واضح‌تر بگویید، شاید متمرکزتر پاسخ بدهم.

می‌توانم به مواردی اشاره کنم...

- حتماً، حتماً!

از حدود دو هفته بعد از خاتمه‌ی کمپین تان (طبق اطلاعات من) شما را ای - میل باران کردند. در کنار آن به اصطلاح نقدهایی از شما و کمپین تان به سایت‌های اینترنتی فرستادند. حتا عده‌ای با شخصی کردن نوشته‌ها مسئله را به ابتذال کشاندند. به زبان ساده توپ را در زمین تان انداخته بودند و شما را به "بازی" گرفته بودند. خودت می‌دانی آذر جان که حتا دل تعدادی از یاران تان را خالی کردند و ادامه‌ی همکاری آنها را با شما سلب کردند. ساده گفته باشم قرار بود چرخ تان را پنچر کنند. به هر حال تا ماه اوت سال گذشته چرخ ماشین تان را پنچر کرده بودند.

درست است! همیشه یک مبارزه‌ی موفق، آن هم این مبارزه و تلاشی که تقریباً فرم جدیدی از فعالیت جنبش زنان ایران در خارج کشور بود، با خود کلی مشکلات و البته پرسش‌ها به همراه می‌آورد، و این خیلی طبیعی‌ست. یعنی اگر ما پس از پایان آن راهپیمایی پنج روزه وارد چنان بحرانی نمی‌شدیم، بسیار غیرمنطقی بود. همیشه همه‌ی تعادل‌ها، همه‌ی هارمونی‌ها و همه‌ی اتحادها پس از یک دوره از فعالیت وارد عدم تعادل می‌شود، به قول معروف باید هوا طوفانی شود، پس از هوای

طوفانی ما با یک هوای روشن و صاف روبرو می‌شویم. و این دیالتیک یک فعالیت است.

در رابطه با مسئله مهم اتحاد بخشی از زنان خارج کشور، آن هم با تمایلات چپ، مسایلی که شاهدش بودیم دور از انتظار نبود. به ویژه این‌که از همان ابتدای شکل‌گیری کارزار، موضوع پلاتفرم آن "هر کسی با ظن خود شد یار من" بود و هر کسی ترجمه‌ای از آن پلاتفرم را جلوی خودش گذاشته بود و حتا در حال حاضر هم ما در تلاش و در جدل هستیم، برای این‌که درک‌های نزدیک‌تری از آن پلاتفرم داشته باشیم. این‌هم امر واضحی هست.

چطور شد دل تعدادی از دوستان‌تان را خالی کردند؟ آیا این ناشی از مشکل شما، مشکل ساختاری شما بود، یا ایراد جای دیگری بود؟

– نه، نه! اصلاً مسئله دل خالی کردن و اینها نبود و ...

به هر صورت همکاری آنها را با شما قطع کردند.

– بسیار خوب، توضیح می‌دهم. ببینید! یک جمعی با هم فعالیت می‌کنند و در پروسه‌ی گام‌های عملی متوجه می‌شوند که به هم نزدیک نیستند. خب طبیعی‌ست که از هم جدا می‌شوند. جمع دیگری با هم فعالیت می‌کنند و در پروسه گام‌های عملی فکر می‌کنند نه فقط به هم نزدیک‌اند، بلکه می‌توانند اتحادی در سطحی بالاتر داشته باشند. همه‌ی این مسایل در کارزار اتفاق افتاد. کسانی که دل‌شان خالی شد یا نماندند... (که به نظرم تعداد خیلی زیادی نبودند) یک بخش برمی‌گردد به اختلافات نظری، که نمی‌توانیم آن را انکار کنیم ...

لطفاً این اختلافات سیاسی را توضیح بده.

- در جنبش سیاسی و در جنبش چپ ما کماکان موضوعات جدل برانگیزی بر سر "مسئله زنان" وجود دارد که من فقط تیتراژ آنها را برمی‌شمرم. مثلاً ما یک دیدگاه و نظریه‌ی محکم و سنگ شده‌ای در جنبش چپ داریم (با اینکه ظاهراً خودش را امروزی کرده) که مبارزه علیه ستم جنسیتی را تابع "مبارزه‌ی طبقاتی" می‌داند. یعنی آنجایی که مبارزه علیه ستم جنسیتی تابع "مبارزه‌ی طبقاتی" است، پس برای رفع ستم جنسیتی باید درگیر "مبارزه‌ی طبقاتی" شد. این دیدگاه و نظریه، این فلسفه در عرصه‌ی سیاست و البته در نقشه‌ریزی کار عملی نمایان می‌شود.

تا جایی که من می‌دانم در جمع شما [کارزار زنان] اقلیتی به این نظریه معتقد بودند... اگر نگوییم اقلیت، اکثریت را شامل نمی‌شدند.

- بگذار بگویم طیفی بودند. این طیف گاهی پر رنگ می‌شد و گاهی کم‌رنگ. این‌طور نبود که یک عده "منزه" بودند و این دیدگاه را نداشتند. برخی منسجم‌تر و سرسخت‌تر هستند، برخی دیگر تغییر و تحولات را می‌بینند، جنبش زنان را می‌بینند و مجبورند تن بدهند به اینکه بالاخره یک نیروی واقعی در صحنه است که معتقد است سوسیالیسم خوب است، ولی می‌گوید من به دنبال سوسیالیسمی هستم که از همین امروز علیه ستم جنسیتی که به من می‌شود، موضع‌گیری کند. من با کسی که "مبارزه‌ی طبقاتی" می‌کند و هم‌زمان به من ستم می‌کند پیمان اتحاد نمی‌بندم.

به هر حال این جنبشی‌ست که این‌قدر به بلوغ رسیده که به این مسایل اشاره می‌کند. منتهمی برخی آن را نمی‌بینند و نمی‌خواهند باورش کنند.

به هر حال من فکر می‌کردم بخش‌هایی از این مشکل و بخش‌هایی از این اختلافات نظری را با کمپینی که در سال گذشته برگزار کردید، در جمع‌تان حل کرده‌اید. اما ظاهراً ...

- نه، نه حل نکردیم. بگذارید مثالی بزنم: به نظر شما اگر یک زنی (یک زن و نه یک گروه) بگوید که من می‌خواهم تمام قوانینی که علیه من در جمهوری اسلامی است لغو شود، اما نگوید که "جمهوری اسلامی نابود باید گردد"، باید به او چه گفت؟ حتماً عده‌ای خواهند گفت که او زنی بورژواست، فرمیست است. چرا که به نظر بخشی از نیروهای چپ اصولاً موضوع زن موضوعی مربوط به ماهیت جمهوری اسلامی نیست. یعنی این چپ هنوز درک نمی‌کند که رژیم‌ی که پایه‌های سیاسی، ایدئولوژیک‌اش بر پایه‌ی ستم بر زن شکل گرفت، و وقتی که تو این ماهیت را از او بگیری، دیگر از او چیزی باقی نمی‌ماند. منتها از آنجا که بخشی از این چپ آلوده به دیدگاه‌های مردسالارانه است، هر زمانی اسم "زن" آورده شود، می‌گوید: بورژوا! اسم حقوق زن آورده شود، می‌گوید: مبارزه‌ی فرمیستی! برای او غیرقابل درک است که جمهوری اسلامی تاکنون قادر نشده (حتا دوم خرداد‌ی‌ها هم نتوانستند)...

به رفرم تن دهد.

- آره، به رفرم تن دهد و یا مانور بدهد روی حقوق زنان و مسئله زنان، و این پاشنه‌ی آشیل جمهوری اسلامی‌ست.

این تحلیل را به سؤالی که طرح کردم، به کمپین‌تان تعمیم بده.

- طبیعی‌ست در کمپینی که برای حقوق زنان شکل گرفته، آن تفکر و بینش ممکن است به آن کمپین تن بدهد، ولی تمام تلاش‌اش را می‌کند تا تمرکز مبارزه را از روی مسئله زنان بردارد و به طرف آن چیزی که به نظرش راه‌حل نهایی است، سوق دهد. این دعوا و جدل اساسی در کارزار بوده و اصلاً هم ...

این دعوا و اختلاف سالهاست که در بخشی از طیف چپ وجود داشته و از بین هم نخواهد رفت.

- آره، سالهاست که وجود دارد و در کارزار هم انعکاس پیدا کرده، و همان طور که گفتم چنین چیزی طبیعی هست. منتها آنهایی که دقیق تر به مسایل نگاه می کردند، اختلافها را فهمیدند. آنهایی هم که قادر نبودند مسایل را دقیق ببینند، مشکل را در برخورد شخصی افراد می دیدند.

راجع به موارد اختلاف حتماً پرسشهای دیگری را با شما درمیان می گذارم. اما فعلاً می خواهم با عوض کردن جهت گفت وگو، روندی تر به مسئله نگاه کنیم تا شاید بتوانیم نمای کمپین امسال تان را هم ترسیم کنیم. چه مدت پس از خاتمه ی کمپین سال گذشته، نشست برای ارزیابی، برای بررسی نقاط قوت و ضعف آن و طرح و برنامه ریزی کمپین امسال برگزار کردید؟

- ما مدت زیادی درگیر بحث و جدل های سیاسی، نظری دوستان بودیم، خیلی زیاد انرژی گرفت تا بتوانیم برنامه ها و نقشه های مبارزاتی دیگر را به صورت جمعی سامان دهیم. یعنی از خیلی چیزها عقب افتاده بودیم ...

این بحثها عموماً در پالتاک بود.

- آره، در پالتاک بود. ما اصولاً امکان این که دور هم جمع شویم را نداریم و ...

آیا شما کمپین کارزار سال گذشته را از طریق تماسها و بحثهای پالتاکی سازمان داده بودید؟ تا جایی که من می دانم خیر، قطعاً خیر! پس خواهش می کنم به سؤالی که طرح کردم توجه کن ...

- قطعاً خیر!

بسیار خوب! پس چرا با گذشت ماهها از خاتمه‌ی کمپین موفقیت‌آمیزتان هنوز بحث‌ها و تماس‌های شما در اطاق‌ها و جلسات پالتاکی بوده که خودتان بهتر می‌دانید که در آن تنها قادرید طیف معین و ویژه‌ای را مخاطب قرار دهید.

- آره، اما نکته‌ای را در رابطه با فعالیت‌های زنان باید همیشه در نظر داشت و آن اینکه اغلب تشکل‌ها و گروه‌های زنان خیلی نمی‌گویند چه کار کرده‌ایم، چون انجام خیلی از کارها برای آنها واضح و مبرهن است. اما نقش پالتاک در بسیج و سازماندهی برای کارزار و تظاهراتی که در پیش داریم، آن‌قدرها زیاد نیست، پالتاک یک ابزار است. هر کدام از ما بر پایه موقعیت و توانایی‌اش کیفی پر از اطلاعاتیه به زبان‌های گوناگون همراه خود کرده است. آنهایی که مثل من سفر می‌کنند، که من دو سفر طولانی کردم (که مثلاً بهتان گفتم) شهر به شهر، از مجامع عمومی گرفته تا ارتباطات فردی، با آنها جلسه داشتم و بر اهمیت کارزار تأکید می‌کردم. یعنی اهمیت سیاسی این تظاهرات در رابطه با جنبش زنان را ...

آذر جان، لطفاً من را تصحیح کن. تا جایی که اطلاع دارم غیر از خودت و رفیق دیگری، فرد دیگری این‌گونه حضور اجتماعی نداشته و کار عملی‌ای انجام نداده، غیر از حضور در برنامه‌های پالتاکی.

- نه، نه، چنین چیزی درست نیست، چرا که قبلاً گفتم خیلی‌ها از فعالیت‌شان چیزی نمی‌گویند. بگذار مثال بزنم: مثلاً در پاریس ما چند نفر زن هستیم که با هم فعالیت می‌کنیم (البته گزارش هم نمی‌دهیم) ولی واقعاً بهتان بگویم هر کدام از آنها از محیط زندگی‌شان گرفته، تا ارتباطات اجتماعی، سیاسی‌ای که دارند، همه را در راه شناساندن کارزار امسال به کار گرفته‌اند. یعنی در این شهر خیلی‌ها در جریانند

زنان دارند تظاهراتی سازمان می‌دهند. البته منظور من این نیست که ما ساک به دست رفته‌ایم به گتوهای پاریس. عموماً هر انسانی باید سعی کند فعالیتی که خودش می‌خواهد در آن شرکت کند، به محیط اطراف و ارتباطاتی که دارد، منتقل کند ...

فکر می‌کنی این کار در رابطه با کارزار زنان انجام شده؟ یعنی غیر از چند استثنا؟

- فکر می‌کنم بیشتر زنان این کار را می‌کنند...

بگذار به عنوان یک دوست (و نه مصاحبه‌گر) به شما بگویم: با ارتباطی که با یک بخش کوچک از زنان غیر متشکل انگلستان دارم، صدای شما هرگز به آنها نرسیده است ...

- واقعاً؟

جداً می‌گویم. یعنی حداقل ادعای شما در شهر لندن صدق نمی‌کند.

- مجید عزیز، بگذار چیزی را به تو بگویم: ما وقتی در یک شهری تبلیغ می‌کنیم، امکان دسترسی به همه را نداریم. در بهترین حالت می‌توانیم با تعداد معینی ارتباط برقرار کنیم. البته من پارسال هم در گفت و گو با خودت اشاره کردم که فرق می‌کند بین یک مشی توده‌ای و یک مشی غیر توده‌ای. البته واقعیتی است که تعداد زنان فعال ما، حتی زنان کارزار کم است و نمی‌توانند به نسبت تعدادشان فضای زیادی را از تبلیغ و بسیج پوشش دهند.

بگذار ...

- بگذارید من این را تصحیح کنم. درست است! ما در کارزار زنان هم یکدست نیستیم، زنان متفاوتی هستند که هر کدام به سبک خودش فعالیت می‌کند. همه هم آزاد هستند، چون در کارزار کسی به دیگری کاری را دیکته نمی‌کند.

با این‌که با اظهار نظر آخرت پاسخ‌ام را تا حدودی گرفته‌ام، اما چند پرسش قبلی را این‌گونه خلاصه می‌کنم: شما و دوستان‌تان در کارزار (منهای استثناها) عموماً با کسانی وارد دیالوگ و بحث‌های سیاسی شده‌اید که طبق تجربه‌های تاکنونی (متأسفم از به کارگیری این جمله) کور کرده‌اند، اما شفا نداده‌اند. اغلب این دوستان تاکنون در هیچ فعالیت عملی و یا حتی نظری مشترک شرکتی نداشته‌اند و همیشه این فعالیت‌ها را تخطئه کرده‌اند. می‌خواهم بگویم که آنها همیشه با نفی دیگران به اثبات خود نشستند. جان کلام این‌که اگر شما نیمی از انرژی‌ای که در اطاق‌های پالتاکی و بحث‌های آن صرف کردید، در جای دیگری صرف می‌کردید (مثلاً با زنان غیرمتشکل ایرانی مقیم خارج تماس می‌گرفتید) می‌توانستید پشتیبانان ارگانیکی را با خودتان همراه کنید.

- به هر حال واقعیتیست که این کمبودها حتماً وجود داشته، ولی در جمع زنان کارزار، هر کدام از ما کیفیت‌ها، توانایی‌ها و ویژه‌گی‌های متفاوتی داریم و سعی می‌کنیم که تجربه‌هایمان را به هم منتقل کنیم. ما حتی سعی می‌کنیم سنتی را پایه‌گذاری کنیم، به این معنی که نشان دهیم ما رقیب همدیگر نیستیم، رقبای ما کسان دیگری هستند ...

این قسمت را لطفاً توضیح بده.

- یعنی این طور نیست که یک جمهوری اسلامی ارتجاعی وجود دارد و ما بر علیه آن در میدانی مبارزه می‌کنیم که در آن میدان جای دیگری نیست. ما می‌گوییم این میدان خیلی بزرگ است و جای کسی تنگ نمی‌شود. ما می‌گوییم رقبای ما، یعنی رقبای زنان کارزار، بخشی در پنتاگون امریکا نشسته‌اند و بخشی هم به جمهوری اسلامی آویزان هستند. این سنتی است که ما داریم جا می‌اندازیم و در کنار آن از سبک کارهای یکدیگر هم یاد می‌گیریم. این کار طول می‌کشد و خودت قبول داری که ما هر کدام از سنت‌ها و روش‌های کاری متفاوت آمده‌ایم، و داریم تربیت می‌شویم. من به شخصه خیلی چیزها از زنانی که با آنها فعالیت می‌کنم، یاد گرفته‌ام. و سعی می‌کنم چیزهایی که یاد گرفته‌ام را به آنها و دیگران منتقل کنم.

به هر حال کسانی هستند که فکر می‌کنند شما جای آنها را تنگ کرده‌اید ...

- هیچ اشکالی ندارد. هر چه تعداد زنان توانا و فرهیخته که مبارزه علیه جمهوری اسلامی را سازمان دهند، بیشتر شود، کسی ضرر نمی‌کند.

به موضوع دیگری بپردازیم: وقتی به اسامی حمایت‌کنندگان کارزار امسال نگاه کردم، دیدم برخی از افراد و تشکیلات‌هایی که در سال قبل حرکت شما را نفی و تخطئه کرده بودند، در این دوره از شما پشتیبانی کرده‌اند. آیا شما عوض شده‌اید و یا آنها تغییر کرده‌اند؟!

- به نظرم باید کمی به معجزه هم اعتقاد داشت (خنده‌ی ممتد) ...

خنده‌ی ممتد) در کدام طرف معجزه شده؟ در آن طرف یا در طرف

شما؟!!

- اما درست می‌گویید. تازه عوض شدن شامل همه‌ی پدیده‌های دنیا می‌شود. نه ما همان آدمهای یک سال پیش هستیم و نه دیگران. اما در رابطه مواضع‌مان؛ کارزار همان پلاتفرم سابق را دارد و تمام اطلاعیه‌هایش در چهارچوب همان پلاتفرم است. از طرف دیگر واقعیتی است که مبارزات ما روی دیگران تأثیر می‌گذارد و حتماً آنها تأثیر گرفته‌اند که حمایت می‌کنند. می‌خواهم بگویم که ما همان هستیم که بودیم...

گفتی فرقی نکرده‌اید، بسیار خوب می‌پردازیم به کمپین امسال‌تان. پلاتفرم امسال‌تان و تنها اطلاعیه‌ای که به نام کارزار زنان تا این لحظه صادر کرده‌اید، یک فرق اساسی با پلاتفرم سال گذشته دارد و آن تقدم مبارزه با جریانات "اسلام‌گرا" و مشخصاً حاکمیت جمهوری اسلامی بر مبارزه بر علیه امپریالیسم جهانی است. اما نسبت به این پلاتفرم سیاسی دو واکنش در جامعه‌ی ایرانی خارج کشور بروز کرده که من در جریان آن بوده‌ام: یکی، شما را به رفرمیست بودن و تعدادی صفت‌های تکراری متهم کرده‌اند، و واکنش دوم حکایت از این دارد که بالاخره از ذهنی‌گرایی بیرون آمده‌اید و پای‌تان را روی زمین گذاشته‌اید.

- (با خنده) یعنی آدم شدیم؟!!

من نمی‌دانم! (خنده‌ی ممتد) من که قرار نیست هم پرسش طرح کنم و

هم پاسخ بدهم!

- (خنده‌ی ممتد و طولانی)...

(با خنده) خب، این هم یک فرق اساسی!

- نه، این سؤال خیلی خوبی ست... چقدر حوصله داری به حرف من گوش دهی؟

(با خنده‌ی) خیلی کم!

- راجع به این مسئله خودت چه فکر می‌کنی؟

خارج از این گفتگوی تلفنی حتماً نظرم را به تو می‌گویم!

- الان نه؟

نه، الان نه!

- بسیار خوب! ببین، به جرأت می‌توانم بگویم که این اطلاعیه مهم‌ترین اطلاعیه‌ای است که جنبش زنان تا به حال صادر کرده، روی آن هم بسیار کار شده و از بحث و جدل زنان کارزار این اطلاعیه بیرون آمده. ویژه‌گی این اطلاعیه نه به این خاطر است که ما از ذهنی‌گرایی بیرون آمده‌ایم، و یا اینکه رفرمیست شده‌ایم. اتفاقاً این اطلاعیه دو بخش دارد که این دو بخش نشانه‌ی پیشرفت و ارتقاء یک جنبش است. مثلاً ما در سال گذشته گفته بودیم چه چیزهایی را نمی‌خواهیم. اگر یادت باشد در اطلاعیه‌ی پارسال آمده بود: اگر مخالف سنگسار هستی، اگر مخالف فلان و بهمان هستی، بیایید و به این راهپیمایی بپیوندید. اما در اطلاعیه‌ی امسال ضمن این‌که اشاره می‌کند مخالف چه چیزهایی است، روشن می‌کند که مدافع چه چیزهایی هم هست، یعنی صرفاً جنبه‌ی نفی ندارد و جنبه‌ی اثباتی هم دارد، یعنی افق جنبش زنان را پیش‌روی خود می‌گذارد. به نظر من همان‌طور که گفتیم این کار یک گام مثبت به جلو است، خصوصاً این‌که آن اهداف و افق تخیلی نیست.

همان‌طور که می‌دانی در بندهای بعدی، اطلاعاتیه توضیح می‌دهد که پایه‌ی مادی جهانی که ما می‌خواهیم، وجود دارد و می‌شود آن را به دست آورد.

می‌پردازیم به مبحثی دیگر: با این‌که به ماه مارس وقت زیادی نمانده، اما تا این تاریخ اطلاع روشنی از چگونگی کمپین‌تان را منتشر نکرده‌اید. فقط زمان آن را ذکر کرده‌اید (۸ مارس ساعت ۱۰ صبح) و مکان آن را (دن هاگ – هلند). چه اطلاع بیشتری دارید آذر جان؟

– کمپین ما امسال در یک روز است و...

چرا یک روز؟ چرا مثل سال قبل در چند روز نیست؟

– به خاطر این‌که اولاً قرار نیست ما هر سال یک کار مشابه کنیم. دوماً در سال قبل که کمپین کارزار در چند روز برگزار شد، اولین عمل مبارزاتی ما بود. در حالی‌که کارزار در سال جاری به قدر کافی شناخته شده. بعد هم ما نشستیم و جمع‌بندی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که کمپین یک روزه کافی است، چون اگر چند روز می‌گذاشتیم، کار تدارکاتی زیادی طلب می‌کرد...

این تصمیم‌گیری ربطی به امکانات شما و یا ربطی به سنگ اندازی‌های خارج از کمپین‌تان نداشت؟

– نه، نه! ما می‌توانستیم با گذاشتن نیرو امکاناتی مهیا کنیم. اما فکر کردیم با به راه انداختن کمپین چند روزه تأثیر سیاسی و همه‌گیر کردن پیام را به حداقل می‌رسانیم. این نتیجه‌گیری از جمع‌بندی کمپین پارسال به دست آمده بود، چون آن‌قدر خسته شده بودیم که به بعضی چیزها کمتر توجه می‌کردیم. جمع‌بندی دیگرمان این بود که به جای پنج روز راهپیمایی در کشورهای آلمان و هلند، تمام

واحدهای کارزار در منطقه‌ای که زندگی می‌کنند، در روز سوم مارس تظاهرات واکسیون سراسری را سازمان دهند.

چرا کشور هلند را برای کمپین امسال تان انتخاب کردید؟

- انتخاب کشور هلند فقط به دلیل امکاناتی‌ست که در آنجا داریم. شهر "دن هاگ" هم به لحاظ سیاسی مهم است. وگرنه برلین هم خیلی خوب بود. ما خیلی دوست داریم در برلین هم کمپین بگذاریم، یا در پاریس، بروکسل و شهرهای دیگری که اهمیت سیاسی بالایی دارند، اما در این شهرها امکاناتی نداریم ...

(با خنده) البته حدس می‌زدم اسم لندن را نیاوری!

- لندن شهری‌ست که برای خیلی‌ها ویزا می‌خواهد...

آره، برای فعالیت‌های سیاسی هم ویزا می‌خواهد (خنده‌ی ممتد)!

- (خنده‌ی ممتد) ...

بگذریم! پارسال با همه‌ی زحمتی که کشیده بودید، در قسمت تدارکات، حمل و نقل و امکانات با مشکلات زیادی روبرو بودید. برای کمپین امسال آیا این مشکلات را از سر راه برداشتید؟

- همه‌ی ما به این جمع‌بندی رسیدیم که هر کس می‌خواهد در مبارزه یا فعالیت اجتماعی شرکت کند باید بتواند خود را سازماندهی کند. این تظاهرات خیلی کار تدارکاتی دارد و دیگر قرار نیست ما جای خواب هم تهیه کنیم و غیره. تنها

کاری که فعالین سازمانده کمپین انجام خواهند داد این است که در چند شهر مختلف وسیله‌ی حمل و نقل، مثل اتوبوس و مینی‌بوس تهیه کرده‌اند و ...

بین آذر جان، این اظهار نظرت در عین درستی فقط زنان فعال سیاسی را در برمی‌گیرد، یعنی روی صحبت تو با آنهاست. اما زن جوان غیرمتشکل ایرانی، پناهجوی ایرانی این امکان را ندارد، حتا هزینه‌ی انجام این کار را هم ندارد.

- من که گفتم، ما اتوبوس‌هایی تهیه کرده‌ایم. بگذار موضوعی را با تو درمیان بگذارم: من در برنامه‌ی بیست و ششمین سالگرد کومله شرکت کرده بودم. آدمهای مختلفی آمده بودند، از جمله تعدادی زن که می‌گفتند پیش از این از برنامه‌ی کارزار اطلاعی نداشتند، اما مایلند در آن شرکت کنند. من هم شماره تلفن آنها را گرفتم و گفتم که کسی از زنان کارزار در شهری که زندگی می‌کنید، با شما تماس خواهد گرفت و ترتیب سفرتان را خواهد داد. در رابطه با لندن من اصلاً اطلاعی ندارم. اما چون من و دوست دیگری مسئولیت آلمان را داریم، سعی کرده‌ایم شماره تلفن موبایل دوستانی از شهرهای مختلف آلمان را در اختیار زنان غیرمتشکلی که با آنها برخورد می‌کنیم، قرار دهیم.

در گفتگوی قبلی‌ای که با هم داشتیم، گفتم که کمپین سال گذشته‌ی کارزار «ستاره» نداشت. به نحوی اشاره کرده بودی به فرهنگ نخبه‌گرای ریشه‌دار در فرهنگ سیاسی، اجتماعی ما. کمپین امسال چطور؟ آیا امسال هم کارزار زنان ستاره خواهد داشت؟ تریبون مفت و مجانی منظور نظرم است.

- باید نداشته باشد، باید تلاش کنیم نداشته باشد. ببینید! من به شما گفتم که در کارزار، ما زنان مختلفی هستیم با گرایش‌ها و پیشینه‌های گوناگون، و جدل‌های

زیادی با هم داریم. این جدل‌ها هم این‌طور نیست که هر کس رک و صریح بگوید که من می‌خواهم ستاره باشم. اما روش‌ها و متدهایی که برخی ارایه می‌دهند، به ستاره شدن دامن می‌زند...

اما فرهنگ ستاره شدن در خیلی از ما هست.

- آره، برای همین تلاش می‌کنیم تا نباشد. حال چقدر موفق شویم، نمی‌دانم. اما معمولاً می‌شود. چون اینها گرایش‌های مادی ریشه‌دار است و به این سادگی از بین رفتنی نیست. به علاوه تمایل توده‌ی وسیع زنان هم به لحاظ فرهنگی این است که یکی را مراد کنند و خودشان مرید شوند. متأسفانه فضا خیلی مناسب رشد چنین گرایش‌هایی هست.

آیا موضوع مهم دیگری در رابطه با کمپین تان باقی مانده که بخواهی به آن اشاره کنی؟

- تنها یک موضوع مهم در رابطه با کمپین دارم که آن پیام سیاسی این کمپین است. حمایت از کارزار در شرایط کنونی (در همین زمانی که دارم با شما حرف می‌زنم) گره خورده در حمایت از این تظاهرات. حمایت از تظاهرات هم فقط از طریق شرکت در آن ممکن است. اهمیت این تظاهرات در این است که صدای معینی‌ست در جنبش زنان ایران، که می‌خواهد زنجیرهای ستم را پاره کند، نه این‌که آن را جا به جا کند. این صدا به نفع هر انسان، هر گروه سیاسی و هر نهاد و کانون و تشکیلاتی است که در فکر ساختن جهانی دیگر است.

آذر جان، از وقتی که برای این گفتگو به من دادی، بی‌نهایت ممنونم.

- مرسی، خیلی ممنون!

در حاشیه بحث پرچم

نامه ای منتشر نشده

خطاب به فعالین کارزار

۲۴ ژانویه ۲۰۰۶ (۱۳۸۴)

چند روز پیش در جلسه درونی کارزار بر سر سیاست ما در مورد پرچم‌های احزاب و سازمان‌ها بحث شد. بدرستی این موضوع مشغله فکری بسیاری از فعالین کارزار است. دوستان بسیاری از جهات مختلف به این موضوع پرداختند. من هم نقطه نظرات خود را در آن جلسه اعلام کردم با این حال نکاتی است که مایلیم توجه همگی را بدانها جلب کنم.

۱ - من هم فکر می‌کنم یکی از خواسته‌های مهم مردم ما حق آزادی بیان و حق آزادی تشکل و حق اعلام هویت خود است. اما می‌دانم که هرگونه حقی توسط شرایط معین محدود می‌شود این خارج از اراده ماست.

به راهپیمایی زنان نگاه کنیم. این راهپیمایی از جانب زنان تدارک دیده شده است. زنان مترقی و آزادیخواه می‌خواهند مهر خود را بر این راهپیمایی بزنند.

۲- این مهر چگونه زده می‌شود. مسلماً شعارها و پرچم‌هایی که خواسته‌ها و مطالبات کارزار بر آنها شکل گرفته نیز اینکار را می‌کند. این راهپیمایی یک نمایش قدرت و تظاهر است به معنای اخص کلمه. یعنی برای همگی ما تصویر و ظاهر این راهپیمایی مهم است می‌خواهیم تصویر این راهپیمایی با شعارها و مطالبات و پرچم‌های این کارزار آراسته شود.

۳ - در عین حال می‌خواهیم این راهپیمایی نمایش وحدت نیروها و گرایشات گوناگون مترقی بر سر مبارزه علیه این قوانین زن ستیز باشد. یعنی هم برای افکار عمومی خارج و هم داخل کشور روشن باشد که همه نیروها و گرایش‌ها علیرغم اختلاف‌ها بر سر مخالفت و اعتراض علیه قوانین زن ستیز متحد هستند. بنابراین

می‌خواهیم که در این تظاهرات گرایش‌ها و نیروهای مختلف با هویت خود سمبل این اتحاد و تنوع باشند.

ظاهرا بند ۱ و ۲ و ۳ می‌توانند ناقض یکدیگر باشند، در صورتی که ما تعبیر و مفاهیم خود را از این بندها روشن نکنیم. مثلا طبق بند شماره ۱ هر نیرویی می‌تواند پرچم خود را بیاورد. ما نمی‌توانیم بگوییم این گروه نباید آن یکی بیاید. بنابراین تصور اینکه تصویر بیرونی این تظاهرات در تضاد با بند ۲ که نمایش خواست‌های کارزار و خواسته‌های زنان باشد دور از ذهن نیست.

اما فکر می‌کنم دموکراسی هم در سطح و سطوح مختلف معنای عملی مشخص خود را دارد. مثلا کارزاری که در راس مطالبات خود مبارزه علیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی را قرار داده است. جدایی دین از دولت را می‌خواهد شعارش "دست مذهب از زندگی خصوصی زنان کوتاه" است چطور می‌تواند همان موقع حامل پرچم‌هایی باشد که سمبل ستم بر زنان است. چگونه می‌تواند پرچمی را در خود جا دهد که سمبل مذهب است. سمبل خرافات و شخصیت پرستی است. آیا همه اینها همان فرهنگ و بینشی نیستند که روزگار زنان را در زمینه فرهنگ و حقوق و ... سیاه کرده‌اند. آیا حضور پرچم‌هایی که سمبل سرکوب برتری طلبی ملی است، جنبشی را که در راس مطالباتش رهایی و آزادی زنان را قرار داده است و یا رهایی زنان ملل تحت ستم از ستم سه‌گانه در برابر خود نهاده است، به مسخره نمی‌کشد. این همان نقض غرض است! مثلا همین پرچم سه‌رنگ که برخی علائم خود را بر آن نهاده‌اند، نشانه نظامی نیست که در آن نابرابرترین قوانین علیه زنان اعمال می‌شد؟

خلاصه کنم نمی‌توان در فعالیتی علیه یک موضوع مشخص، کسانی که خود حامل همان مسئله یا بطریقی آماج هستند نیز پرچم خود را برافرازند (اگر تعبیرمان از رژیم جمهوری اسلامی مجموعه نظام و ارزش‌های آن باشد و نه صرفا افراد آن) این تصویر و درک نادرست از موضوع دموکراسی است.

به بند ۳ و ۱ بپردازیم که می‌توانند در تضاد با یکدیگر قرار گیرند. یعنی گروهی مثلا بجای داشتن یک پرچم برای اعلام حضور مادی‌اش در تظاهرات بطریقی اغراق آمیز آنقدر پرچم و پلاکارد بیاورد که ناچار شویم از زیر دست آنها و لابلای پرچم‌ها

علامت کوچکی هم از زنانی را مشاهده کنیم که می خواهند قدرت زنان را به نمایش بگذارند. یا می خواهند نشان دهند که زنان مستقلا و با اتکا به خود می خواهند مبارزه کنند. بنظرم این امکان هم هست و این نیز نقض غرض خواهد شد. بهتر است ما به همه دوستان پشتیبان این راهپیمایی دوستانه این موضوع را تذکر دهیم. که این بار تعداد پرچم‌های زیاد یعنی دهن‌کجی به زنان، همینطور که عدم حضورشان نیز معنای دهن کجی و بی‌اعتنایی به مبارزات ما را خواهد داد.

شعارهای این تظاهرات بر سر جدائی دین از دولت و بر سر دخالت قدرت‌های امپریالیستی در ایران باید آنقدر روشن باشد که نیروهای وابسته به این‌گونه سیاستها بفهمند که جایشان در اینجا نیست.

خلاصه کنم بنظرم پرچم سه رنگ و عکس افراد به این راهپیمایی آورده نشود زیرا دموکراسی جنبش زنان ما را زیر پا خواهد گذاشت. همه دوستان راهپیمایی بیش از یک پرچم سازمانی یا گروهی خود را نیاورند و بهتر است مختص شعارهای آنها بر سر مسئله زنان باشد. ضروری است مرتبا به همه دوستان راهپیمایی توضیح دهیم که یکی از بزرگترین نقاط قوت این راهپیمایی اتحاد ماست. بنابراین بهتر است شعارهای متحدانه کارزار بطور برجسته به نمایش درآید و در پرچم‌های دیگر غرق نشود. پیشنهاد می‌کنم در اطلاعیه‌های بعدی بطور کوتاه و مختصر تصمیم‌گیری کارزار را در این خصوص بطور رسمی به اطلاع عموم برسانیم. سخن را کوتاه می‌کنم و امیدوارم که مسئولین تدارکات این نکات را در نظر گرفته و سیاست‌های درستی را در این زمینه اتخاذ کنند. برای‌تان آرزوی پیروزی و موفقیت می‌کنم.

برابری، رهایی: تفاوتها!

نامه ای منتشر نشده
خطاب به فعالین کارزار
۲۹ آوریل ۲۰۰۶ (۱۳۸۵)

یکی از فعالین کارزار اخیرا مطلبی را در خصوص تداوم فعالیت کارزار فرستاده است که ضروری است به برخی نکات آن عمیقتر بپردازیم. من نیز نکاتی بنظرم آمد که مایلیم با شما درمیان بگذارم تا بتوانیم به صحیح‌ترین شکل فعالیت مشترک‌مان را ادامه دهیم.

۱ - نکته اول پیشنهاد تغییر نام کارزار از "کارزار لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی" به "کارزار زنان برای آزادی" یا "کارزار زنان برای رهایی" برای تداوم فعالیت کارزار است یا عبارتی شرط تداوم فعالیت این دوست، در کارزار است.

پرسش نخست این است چرا این نام باید عوض شود. این فعال کارزار توضیح می‌دهد "مسئله در اینجا فقط عوض شدن عنوان نیست، بحث این است که کارزاری که از طرف زنان چپ پایه‌گذاری شده است باید بتواند عامل اصلی ستم و فرودستی زنان را جامعه طبقاتی و بطور مشخص نظام سرمایه‌داری ارزیابی کند و لبه تیز حمله خود را سیستم اقتصادی - سیاسی سرمایه‌داری ببیند."

اول اینکه باید تاکید کرد که این کارزار فقط از طرف زنان چپ پایه‌گذاری نشده است اگرچه زنان "چپ" نیز نقش مهمی در پایه‌گذاری آن داشته‌اند. (حال از این نکته می‌گذرم که اصولا چه کسی چپ است و چه کسی نیست و بنظر می‌آید ما حتی در مورد اینکه "چپ" کیست با هم اختلاف بسیار جدی داریم).

دوم اینکه کارزار زنان "باید بتواند عامل اصلی ستم و فرودستی زنان را جامعه طبقاتی و بطور مشخص نظام سرمایه‌داری ارزیابی کند و لبه تیز حمله خود را

سیستم اقتصادی - سیاسی سرمایه داری ببیند" چه ارتباطی به تغییر نام دارد و یا اینکه چرا نمی توان با نام "کارزار لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی" عامل ستم و فرودستی زنان را در جامعه طبقاتی ارزیابی کرد؟

از نظر بسیاری از فعالین کارزار، کارزار باید ظرفی باشد برای تمام زنانی که از قوانین ضد زن حاکم در ایران رنج می برند و برای مبارزه با این قوانین، حداقل در ابتدای امر، لازم نیست در مورد ریشه های اقتصادی ستم بر زن موضع واحد و مشترک داشت. بعلاوه فراخوان کارزار روشن کرده که علیه قدرت های اقتصادی سیاسی نظامی حاکم بر جهان موضع دارد، و همین برای این سطح از اتحاد کافی است.

پرسش دوم این است که رهایی زنان در چه نظامی ممکن است و چگونه بدست می آید؟ به اعتقاد من رهایی زنان فقط در جامعه کمونیستی ممکن است و مبارزه برای لغو کلیه قوانین نابرابر علیه زنان و بدست آوردن برابری حقوقی به معنی رهایی زنان نیست و تا رهایی زنان راهی بسیار طولانی در پیش است اگرچه کسب برابری حقوقی راه را برای رهایی زنان باز می کند و به این دلیل ما زنانی که خواهان رهایی زنان هستیم در این کارزار فعالیت می کنیم. اما کسب این حقوق برابر به معنی رهایی زنان نیست پس بنابراین درست نیست ما نامی را برای محتوایی انتخاب کنیم که معرف و نماد آن محتوا نیست. مگر اینکه درکمان از رهایی زنان برابری حقوقی باشد. همانطوری که برخی از زنان افق و آمالشان برابری حقوقی و حداکثر رسیدن به موقعیت زنان در جوامعی مانند کشورهای غربی است. در صورتی که می دانیم در کشورهای غربی علیرغم برابری حقوقی هنوز نظام مردسالاری و ستم بر زن پایدار است. این خود تأکیدی است بر این نکته که رهایی زنان مساوی با کسب حقوق برابر با مردان نیست.

۲_ حال به پیشنهاد دوم این نوشته می پردازم. بنظر می آید که دوست گرامی تلاش دارد با افزودن خواسته های بیشتری به محتوای مطالبات کارزار آن را با نام پیشنهادی اش نزدیک تر کند. وی در بند دوم پیشنهاد می کند که "خواسته های دستمزد و حقوق برابر در مقابل کار برابر، لغو کار کودکان و استثمار آنها، تامین حقوق زنان خانه دار، مبارزه برای لغو قراردادهای کار موقت همه می توانند در کنار

سایر نکات ذکر شده در فراخوان مثل حق طلاق، حضانت کودک، حق سفر، حجاب اجباری و غیره قرار بگیرند."

فکر می‌کنم وقتی می‌گوییم لغو کلیه قوانین نابرابر یعنی قانون دستمزد نابرابر به زنان نیز باید لغو شود. و برای من عجیب است که چرا این دوست گرامی دستمزد نابرابر را در لیست قوانین نابرابر قرار نمی‌دهد و خود را ملزم می‌بیند که آن را دوباره تکرار کند. وی پیشنهاد اضافه کردن تامین حقوق زنان خانه دار را می‌دهد. پرسش من این است یعنی چی؟ یعنی باید به آنان بابت کار خانگی حقوق پرداخت کنند؟ باید بگویم که در جنبش زنان این بحث را بعنوان یک نگاه و راه حل مردسالارانه افشا کرده اند چرا که این دیدگاهی است که می‌خواهد تحت پوشش ارزش گذاری به کار خانه‌داری به بردگی خانگی زنان ابدیت بخشد. لنین هم گفت که کار خانگی، کاری خرفت کننده است. دول سوسیالیستی تلاش داشتند زنان را از این کار فرسایشی و برده وار رها کنند و کارهایی را که تا قبل از آن وظیفه زنان منفرد بود به کلکتیو و جامعه واگذار کنند.

البته هنوز معلوم نیست منظور این دوست فعال کارزار از تامین حقوق زنان خانه دار چیست اما خواستم در این مورد این نکات را طرح کرده باشم.

مسئله لغو کار کودکان نیز مهم است و مسلماً باید برای آن نیز مبارزه کرد اما معلوم نیست چرا همیشه مبارزه برای حقوق زنان در کنار حقوق کودکان قرار می‌گیرد. و چرا ستم بر زن در ردیف استثمار کودکان قرار داده می‌شود. به هر حال بنظر این شکلی از کم بهایی به ستم بر زن بعنوان یک مولفه مهم نظام طبقاتی است که قدمتش به اندازه تاریخ مالکیت خصوصی است.

در هر حال حتی با افزودن خواسته‌هایی که این فعال کارزار طرح کرده است کماکان محتوای کارزار از مبارزه برای برابری حقوقی فراتر نمی‌رود. و نمی‌توان به این محتوا نام "رهایی زنان" گذاشت.

۳- اما اگر واقعاً بخواهیم صحبت از رهایی زنان کنیم لازم است که دقیقتر و علمی تر به آن بپردازیم. اسارت زنان بطور لاینفکی با مسئله نهاد خانواده و دولت گره خورده است. دوستانی که مایلند در این مورد بیشتر بدانند می‌توانند از جمله به کتاب انگلس بنام "منشاء خانواده و مالیکت خصوصی و دولت" مراجعه کنند.

انگلس در این کتاب سعی کرده با استفاده از تحقیقات وسیع دانشمندی بنام مورگان ثابت کند که ستم بر زن با پیدایش مالکیت خصوصی و شکل‌گیری نهاد خانواده و دولت شکل گرفت و از بین رفتن آن به از بین رفتن این نهادها وابسته است.

بنابراین محتوای مناسب برای "رهایی زنان" مبارزه برای لغو دولت و خانواده است. درحالی که مبارزه برای خواسته‌هایی که کارزار در مقابل خود قرار داده حتی اگر قرار باشد خواسته‌هایی را که این دوست گرامی نیز پیشنهاد می‌کند افزوده شود، نه در جهت لغو نهاد خانواده بلکه حداکثر در جهت دمکراتیک کردن نهاد خانواده است.

جمع زنان کارزار در پروسه فعالیت‌های مشترک می‌توانند سطح اتحاد خود را بالاتر برند و اصولاً کارزار ظرفی مناسب برای جدال گرایش‌های درون جنبش رادیکال زنان است و از طریق این جدل مسائل در سطوح بالاتر طرح خواهد شد و ما می‌توانیم در این روند به یکدیگر نزدیکتر شده و اتحاد خود را ارتقا دهیم. مثلاً برای اولین بار در پروسه کارزار بود که زنان رادیکال فرصت یافتند تا روایت خود را از قانون توضیح دهند. کلیه سخنرانی‌هایی که بر سر قوانین شد هم مباحث عمیق بود و هم فرصتی بود تا زنان در این زمینه نیز اتحاد خود را به سطح بالاتری برسانند. سخنرانی در مورد انتخابات نیز نمونه‌ای از این مباحث درون زنان کارزار است. ما حتی می‌توانیم کنفرانس و سمینار بر سر مباحث مهمی چون "رابطه ستم جنسیتی و ستم طبقاتی"، "سوسیالیسم و رهایی زنان" و بگذاریم. تا درک خود را بر سر این مسائل به بحث و جدل بگذاریم. در واقع کارزار به فعالین جنبش انقلابی زنان امکان می‌دهد که هم با جمع وسیع‌تری از زنان تماس داشته باشیم و هم نظرات خودمان را به جدل گذاشته از هم بیاموزیم و همه این‌ها راه را برای رسیدن به رهائی هموار می‌کند. اما نباید فراموش کنیم که فعلاً سطح اتحاد این جمع زنان در سطح فراخوانی است که بر سر آن با یکدیگر متحد شده‌اند و نه بیشتر. این به معنی این نیست که تک تک ما برای مسائلی به مراتب بالاتر از این کارزار مبارزه نمی‌کنیم. خیر! بسیاری از ما در گروه‌ها و احزاب خود و یا حتی بطور فردی برای افقی به مراتب بالاتر از برابری حقوقی زنان مبارزه می‌کنیم. اما تصمیم نداریم افق

خود را و برنامه استراتژیک خود را به زنان کارزار تحمیل کنیم. اگرچه حاضریم بر سر این مسائل کلی‌تر نیز با زنان کارزار به بحث و گفتگو بپردازیم. اما بحث و گفتگو با تحمیل برنامه احزاب و سازمان‌های متبوع‌مان دو چیز متفاوت است.

بسیاری از ما که در حزب یا سازمانی متشکل هستیم، با رفقای خود بر سر مسئله مبارزه برای "رهایی زنان" نیز متحد شده ایم. در آنجا در کنار کسانی که این سطح اتحاد را با آنان داریم برای رهایی زنان مبارزه می‌کنیم. اما در کارزار ما چنین سطحی از نزدیکی و اتحاد را نداریم. برای رسیدن به چنین سطحی از اتحاد یعنی اتحاد برای مبارزه در جهت نیل به "رهایی زنان" نیاز به مبارزه‌ای بسیار جدی در حیطه ایدئولوژی، تئوری و سیاست است و این کار پروسه‌ای یک شبه نیست و در ضمن ظرف این مبارزه نیز کارزار زنان نیست! روشنتر بگوییم: به اعتقاد من مبارزه برای رهایی زنان گره خورده است با مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم. و بر کسی پوشیده نیست که ما درک‌های بسیار متفاوتی از مسئله ساختمان سوسیالیسم و جمع‌بندی‌های متفاوت از ساختمان سوسیالیسم و علل شکست سوسیالیسم و احیای سرمایه داری در کشورهای سابقا سوسیالیستی داریم. این اساسا مبارزه‌ای در چارچوب احزاب است. گرچه مباحث زنان و مبارزات آنان می‌تواند به درک عمومی بر سر این مسائل خدمت کند. بنابراین بهتر است این مسائل را جدی بگیریم و سطح اتحاد کارزار را برسمیت بشناسیم تا بتوانیم این سطح را بالا ببریم.

۴ - حال به مسئله از جنبه دیگری نگاه کنیم. مسئله کلمه کارزار است. مبارزه برای طرح‌های کلی همیشه از طریق مجموعه‌ای از مبارزات کوچک‌تر و جزئی‌تر پیش می‌رود. کارزار یعنی مجموعه‌ای از فعالیت‌های خرد که در خدمت هدف مشخصی قرار می‌گیرد. به همین جهت ما نمی‌توانیم بگوییم "کارزار" رهایی زنان، چرا که رهایی زنان یک مسئله کلان است که با یک کارزار یا دو کارزار و چند کارزار تمام نمی‌شود. رهایی زنان یک مسئله جزئی نیست یک مسئله کلان است. نمی‌توان مبارزه برای یک مسئله کلان را به یک مسئله مقطعی و با اهداف مقطعی یعنی کارزار تقلیل داد. درست مانند این است که بگوییم "کارزار رهایی طبقه کارگر!" ما کارزار رهایی طبقه کارگر نداریم. چون رهایی طبقه کارگر و البته کل بشریت در گرو

مبارزه برای سوسیالیسم و کمونیسم است و به مبارزه برای سوسیالیسم نمی‌گوییم
"کارزار"، می‌گوئیم انقلاب سوسیالیستی!

دستیابی به رهایی زنان یک برنامه کلی و بزرگ است که به اعتقاد من در
چارچوب برنامه‌های کلی احزاب قرار دارد و هرگز یک کارزار نمی‌تواند جایگزین یک
برنامه ریزی کلی، دراز مدت و همه جانبه شود.

بطور مسلم نیروهای سیاسی انقلابی چپ و کمونیست که در جهت رهایی زنان
مبارزه می‌کنند هر فعالیت و مبارزه زنان علیه ستم جنسیتی را در جهت اهداف خود
می‌بینند و سعی به تقویت و همبستگی با آنها می‌کنند. اما بین همبستگی و تقویت
مبارزات زنان علیه ستم جنسیتی و تلاش برای شکل دهی جنبش مستقل زنان که
مسئله‌ای مهم برای پیشروی مبارزات زنان است تا تلاش برای تبدیل تشکلات
مستقل زنان و مبارزات آنان به زانده احزاب (و یا در صورت عدم موفقیت در این کار،
تلاش در منحل کردن مبارزات زنان) خیلی فرق است.

اینجاست که مرز تمایز نیروهایی که ادعای مبارزه جهت رهایی زنان دارند و
آنهايي که حقیقتاً در این مسیر گام بر می‌دارند روشن می‌شود. نیروهایی که از
پیشروی جنبش زنان هراس دارند و بجای اینکه با آغوش باز از آن حمایت کنند با
هزار اما و اگر و شرط و شروط مبارزات زنان را محدود می‌کنند و یا می‌کوشند آن
را به زانده خود تبدیل‌اش کنند، اهمیت نیروی زنان در براندازی این نظام را درک
نمی‌کنند و به اعتقاد من باید آینده‌ای را که این نیروها نوید می‌دهند نیز مورد
تردید و شک قرار داد.

و اما نتیجه‌گیریم این است که اصولاً کلمه "کارزار" با استراتژی رهایی زنان نیز
خوانایی ندارد و بهتر است از قرار دادن کلمه "کارزار" در کنار استراتژی رهایی زنان
اجتناب کنیم. چرا ممکن است مردم فکر کنند که ما درک بسیار نازلی از مسیر و
ملزومات دستیابی به رهایی زنان داریم.

۵ _ اما چند نکته حاشیه‌ای در مورد نوشته این فعال کارزار:

الف) دوست عزیز در نوشته خود مطرح می‌کند که "ولی نباید فراموش کنیم
که رژیم شاه هم یک رژیم سکولار بود"

اول، بهتر است ما از این فرمولبندی‌های نادرست اجتناب کنیم چرا که چه بخواهیم و چه نخواهیم - به رژیم شاه امتیاز داده‌ایم. رژیم شاه بهیچوجه رژیمی سکولار نبود و بسیاری از قوانین ضد زن که سرچشمه همگی‌شان شریعت است در دوران شاه نیز وجود داشت، بعلاوه در دوره شاه نیز یک شورای ۵ نفره روحانیت قوانینی را که مجلس ارائه می داد باید تائید می کرد. سلطنت رابطه لاینفک با شریعت داشت و شعار "خدا، شاه، میهن" نیز فشرده حکومتی غیر سکولار بود. البته بدون شک با شکل حکومتی جمهوری اسلامی تفاوت بسیار داشت اما ما نباید از این تفاوتها به سکولار بودن رژیم شاه برسیم. رژیم شاه نیز به حداکثر از ایدئولوژی اسلامی برای تحمیق و سرکوب مردم سود می جست.

ب) نکته دیگر که این فعال کارزار در نوشته‌اش طرح کرده است اینکه روند شکل گیری فراخوان غیر دمکراتیک بوده است.

معمولا یک عده در یک جایی با یک چیزی فعالیت را شروع می کنند و اگر یک عده، با چارچوبی اولیه آغاز نکنند اصولا حرکتی برای شکل گیری جمعی آغاز نمی شود. طبیعی است که یک جمع یک فراخوانی می دهد و در دسترس کسانی که امکانش را دارند قرار می دهد، بحث و جدل می شود، فراخوان تغییر می کند و جمعی به هم نزدیک یا دور می شود و حرکتی آغاز می شود. با روش پیشنهادی این دوست گرامی تصور می کنم ما هرگز راهپیمایی و جمعی بنام کارزار نمی توانستیم داشته باشیم.

برای اطلاع دوستانی که در جریان شکل گیری اولیه کارزار نبودند:

اوایل ژانویه ۲۰۰۵ نامه‌ای از جانب تشکل زنان هشت مارس به برخی از تشکلات زنان و افراد نوشته شد و پیشنهاد کارزاری در جهت لغو قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان در ایران داده شد و پیشنهاد اینکه فراخوانی بر اساس یک سری خطوط پیشنهادی اولیه نوشته شود.

از برخی از فعالینی که موافق بودند خواستیم در نوشتن فراخوان پیشقدم شوند که با توصیه همین دوستان، فعالین هشت مارس خود اقدام به نوشتن پیش نویس فراخوان کردند.

پیش‌نویس فراخوان نیز با افراد مختلف، در جلسه‌های متفاوت یا از طریق صحبت‌های تلفنی یا نامه با تغییراتی تصویب شد و با امضاهای اولیه، قبل از هشت مارس ۲۰۰۵ انتشار بیرونی یافت.

سپس بعد از سه جلسه بحث و گفت‌وگو و رد و بدل نامه‌های اینترنتی فراخوان تغییراتی کرد که در نتیجه آن عده‌ای از کارزار بیرون رفتند و بقیه به کارمان ادامه دادیم. و در ۵ ماه می ۲۰۰۵ فراخوان نهایی منتشر شد.

تاکیدم بر این است که اصولاً اگر چهارچوب اولیه‌ای نوشته نمی‌شد کسانی حول یک ایده مبهم گرد نمی‌آمدند. معمولاً کسانی که فراخوان فعالیت را می‌دهند طرحی در ذهن خود دارند که آن طرح را با دیگران در میان می‌گذارند. تا کنون دیده نشده است که کسی یا کسانی بی هدف و بدون داشتن ایده‌ای مشخص پیشنهاد فعالیتی مشخص بدهند.

وی ادعا می‌کند "در اولین جلسه همگانی داخلی که امضاکننده‌گان فقط حق شرکت در آن را داشتند یکی از رفقا پیشنهاد کرد که جمله "مبارزه برای لغو این قوانین مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و در راستای برقراری نظامی است که برابری زنان را در تمام وجوه به رسمیت شناخته و تضمین کند" را به فراخوان اضافه کنیم که اکثریت حاضرین در جلسه با این پیشنهاد موافقت کردند و چند تن هم با اعتراض و مخالفت به اضافه شدن این جمله امضاهای خود را پس گرفتند و جلسه را ترک کردند. ذکر این نکات فقط برای یاد آوری به دوستانی است که گمان می‌کنند که این اختلافات از آغاز وجود نداشته و فراموش می‌کنند که ما آگاهانه با علم بر این اختلاف نظرها، برای پیشبرد راهپیمایی از دامن زدن به بحث‌ها اجتناب کردیم تا بتوانیم در فضایی مناسب‌تر و با شناخت بهتری که در پروسه مبارزه از هم پیدا کردیم بعد از راهپیمایی بحث‌های خود را مطرح کنیم."

من حقیقتاً منظور از این پاراگراف را نفهمیدم. چند تن از امضاکنندگان فراخوان اولیه وقتی واژه سرنگونی جمهوری اسلامی را می‌گذاریم کارزار را ترک می‌کنند و اکثریت با گذاشتن آن موافقت می‌کنند. خوب نتیجه از این جمله خبری چیست؟

وی نتیجه می‌گیرد که با علم به این اختلافات برای پیشبرد راهپیمایی از دامن زدن به بحث‌ها اجتناب کرده است. سؤال: از دامن زدن به کدام بحث‌ها؟ طبق این ادعای دوست گرامی، اکثریت زنانی که در کارزار باقی می‌مانند بر سر واژه سرنگونی جمهوری اسلامی با یکدیگر اختلافی ندارند. پس این دوست گرامی، با علم به کدام اختلافات و با چه کسانی از بحث اجتناب کرده است. اگر کسانی که مخالف سرنگونی بودند امضای خود را پس گرفته و رفتند وی چه اختلافی و با چه کسانی از جمع باقی مانده در کارزار داشت. این نکته ای است که من شخصا نمی‌فهمم و این پاراگراف آن را مبهم گذاشته است.

اما می‌توانم به صراحت بگویم که روایتی نادرست از اختلافات نظری درون کارزار موجب شد که برخی همفکران این "فعال کارزار" در جلسات علنی یا در نوشته‌های‌شان سناریوی "راست‌ها" و "چپ‌ها" را بسازند. راست‌هایی که شعار سرنگونی نمی‌دهند و چپ‌هایی که شعار سرنگونی جمهوری اسلامی را مقابل سفارت دادند! بله اینگونه سناریوها هم جذاب است و هم ساده: بدها و خوبها. و البته بسیار مفید برای غبارآلود کردن صحنه بطوری که اختلافات واقعی در پس گرد و خاکها گم شوند. روایتی سطحی برای خودداری از پاسخ‌گویی به مسائل بسیار جدی و پیچیده مبارزه سیاسی.

۶- در خاتمه فکر می‌کنم که محتوای لغو کلیه قوانین نابرابر، چند خواسته‌ای را که این دوست پیشنهاد کرده در بر دارد و ما می‌توانیم جلسه‌ای بر سر اینکه این نابرابری‌ها چیست بگذاریم و یا در این مورد مطلب بنویسیم تا روشنتر شود که درک ما از کلیه قوانین نابرابر چیست.

در مورد نام هم فکر می‌کنم کارزار لغو کلیه قوانین ... با محتوای کارزار متناسب است و تمرکز این جمع را بر سر مبارزه علیه ستم جنسیتی نشان می‌دهد و نوک تیز حمله را هم دولت جمهوری اسلامی می‌گذارد، بعنوان اولین مانع برای پیشروی بسوی رهائی. وانگهی این تنها شعار تاکتیکی است که امروزه توان بسیج توده‌های وسیع زن را دارد. پراتیک کارزار هم آنرا نشان داد.^{۲۶} به گمان من دلیل اتحاد ما و

^{۲۶} در این زمینه به مقاله پرسش‌ها و پاسخ‌ها در فصلنامه هشت مارس شماره ۱۲، تیر ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) رجوع کنید

علت موفقیت تا کنونی این بوده است که ما بر سر مبارزه علیه ستم بر زن کنار یکدیگر هستیم و به این درک رسیده ایم که جنبش زنان و مبارزات زنان آن نیرویی است که جامعه امروز را به فردا می‌رساند و همچنین به این درک رسیده‌ایم که در جهان کنونی تمایز هر طرح و پروژه‌ای را با چگونگی برخوردش به مسئله زنان محک بزنیم و از همه مهمتر به این درک رسیده‌ایم که بدون مبارزه علیه ستم بر زن برقراری جامعه‌ای دمکراتیک و آزاد و پیشروی بسوی سوسیالیسم غیر ممکن است. پس بهتر است نه فقط جمع ما هر چه جدی‌تر و واقعی‌تر این مسئله را در دست بگیرد بلکه زنان هر چه بیشتری را به جمع خود فراخوانیم. برای این مهم لازم است سطح نزدیکی زنان رادیکال را در نظر بگیریم. طرح‌هایی که در چهارچوب سطح وحدت چند فرد است نمی‌تواند جمعی رادیکال و متحد کننده را بوجود آورده یا حفظ کند.

برخورد به نقد و مخالفت

نامه ای منتشر نشده
خطاب به فعالین کارزار
۱۷ ژوئن ۲۰۰۶ (۱۳۸۵)

اختلافات درونی بر سر نام کارزار، مقاله انتقادی و طنز آلود یکی از فعالین فمینیست کارزار در برخورد چپها به مسئله زن و تصمیم گیری برای ادامه کاری جمع مان موضوع جلسه اخیر زنان کارزار بود. اختلاف بر سر نام کارزار و مقاله مزبور از جانب سه تن از شرکت کنندگان طرح شده بود. قبل از برگزاری جلسه این سه فرد از مسئول سایت خواستند که نامشان از لیست امضاکنندگان کارزار خارج شود و همچنین نام خود را از ای میل گروپ حذف کردند. علیرغم دعوت از آنها در این جلسه شرکت نکردند.

یکی از مباحث مهم این جلسه، مقاله طنزآلود مزبور بود. اغلب زنان در این جلسه کم و زیاد در مورد محتوای آن صحبت کردند و برخی نیز گفتند تنها با فرم و لحن آن اختلاف دارند.

از نظر من مهم نیست که دیگر نیروهای سیاسی اجتماعی چگونه کمونیستها را نقد می کنند. کمونیستها تنها نیروی اجتماعی هستند که نه تنها از ابراز عقاید خود نمی هراسند بلکه سلاح نقد را متعلق به علم خود می دانند. مارکسیسم از درون نقد علمی مناسبات طبقاتی سرمایه داری زاده شد. مارکسیسم علم است و برای همین دارای سرزندگی و پویایی است و نمی تواند ایستایی را تحمل کند و پابپای پیشرفت جامعه بشری به مثابه یک علم تکامل می یابد.

جنبش کمونیستی از بدو پیدایش خود از درون پروسه نقد هرآنچه موجود است پیشروی کرده است. کافی است پروسه تکامل مارکسیسم را در نظر گیریم. در هر دوره ما با پدیده های جدیدی روبرو شده ایم که مارکسیسم دیگر پاسخگوی آنها

نبوده و می‌بایست این علم تکامل می‌یافت تا به نیازهای دوره خود پاسخ دهد. در جنبش کمونیستی هم همیشه کسانی بودند که در مقابل تغییرات و تکاملات این علم ایستادگی می‌کردند که معمولاً به آنها می‌گویند دگماتیست و البته کسانی نیز پیدا می‌شدند که به بهانه تغییرات سعی می‌کردند اصول اولیه و هسته اصلی مارکسیسم را زیر سؤال برند که معمولاً رویونیست خوانده می‌شوند.

با این مقدمه می‌پردازم به مقاله مزبور و برخورد کمونیست‌ها به مسئله زن. مواضع کمونیست‌ها بر سر مسئله زنان همیشه نسبت به زمان خود پیشروترین بوده است. اما به این معنی نیست که آن مواضع درست‌ترین بوده و یا آن مواضع ابدی و ازلی است. همانطور که در حیطه‌های مختلف کمونیست‌ها علم خود را تکامل داده‌اند در این زمینه نیز کمونیست‌ها تکامل یافته‌اند. اما این تکامل راحت و ساده نبوده و همراه با مقاومت و سختی بویژه در مورد مسئله زنان پیش رفته است.

اولین انقلاب کاری جهان کمون پاریس است. اتحادیه زنان پاریسی که لوئیز میشل یکی از اعضای آن بود نقش مهمی در برپایی و دفاع از کمون پاریس داشت. به روایتی گروه زنان آتش افروز در حقیقت اتحادیه زنان پاریسی بود که در نبردهای کمون خود را مجهز به نفت کردند و شعارشان این بود: "اگر کمون شکست خورد ما نیز پاریس را به آتش خواهیم کشید." به هر حال در اسناد تاریخی در مورد نقش پیشتاز زنان کمونارد بسیار گفته شده است. اما همه می‌دانیم که کمون پاریس به زنان حق رای نداد!

زمانی که جمع‌بندی تاریخی و مهم مارکس را در مورد کمون پاریس می‌خوانیم حتی یک کلام در مورد این نقطه ضعف کمون اشاره نمی‌شود. گرچه این مسئله ذره‌ای از جمع‌بندی تاریخ‌ساز مارکس از کمون پاریس کم نمی‌کند. اما نشان از محدودیت شناخت کمونیست‌ها در آن دوره بر سر مسئله زنان است.

آیا لنین باید به این ضعف تکیه می‌کرد یعنی به درکی که کمونیست‌ها در دوره مارکس داشتند، خیر، در دوره لنین و جمهوری شوراهای زنان حق رای داشتند و بسیاری حقوق دیگر. اما باز هم آیا جنبش کمونیستی می‌تواند درک خود را فقط به آن دوره محدود کند، باز هم نه، به همین دلیل ساده که ما موج‌های بزرگ جنبش

فمینیستی در جهان را از سر گذرانده‌ایم و درک جنبش کمونیستی با توجه به این تجربه بر سر مسئله ستم جنسیتی ارتقا یافته است.

درک الکساندر کولنتای و برخی دیگر رهبران جنبش کمونیستی بر سر رهایی زنان به این محدود می شد که زنان با استقلال اقتصادی به رهایی دست خواهند یافت. اما تجربه سوسیالیسم هم در شوروی و هم در چین نشان داد که اینگونه نیست و رهایی اقتصادی اگر چه شرط لازم برای برابری واقعی زنان است اما کافی نیست.

سخنم را کوتاه می کنم بر می گردم به نوشته مزبور و نقش مادری در جنبش کمونیستی. دوستان عزیز در دوره جنگ جهانی دوم و شکل‌گیری جبهه ضد فاشیسم در شوروی، ما با عقب‌گردی در جنبش کمونیستی بر سر مسئله زنان روبرو شدیم. سقط جنین در شوروی ممنوع شد. نقش مادریت برای جامعه سوسیالیستی و پرورش فرزندان سوسیالیست به یک اصل مهم تبدیل شد. احزاب کمونیست دنیا نیز متأثر از این مسئله بودند. جنبش کمونیستی ایران بویژه جریان‌ی که دنباله رو سوسیالیسم روسی بود بشدت متأثر از این دیدگاه بود.

این دیدگاه توسط زنان در احزاب چپ بویژه در اروپا مورد نقد قرار گرفت. شکل‌گیری مارکسیست فمینیست‌ها تابعی از چنین انشقاقی در جنبش کمونیستی بر سر مسئله زنان است. اینکه این مسئله تا چه حد در جنبش کمونیستی و چپ ایران مورد بررسی قرار گرفته را باید در مواضع جنبش چپ و کمونیستی ایران در رابطه با مسئله زنان در سال ۵۷ جستجو کرد. جنبش فمینیستی در حال نقد کمونیست‌هاست. طبیعی است که جنبش کمونیستی برای پیشروی خود باید بسیاری از این نقدها را که درست هستند، بپذیرد.

حضور زنان کمونیست در جنبش فمینیستی یک طرفه نیست رابطه دو طرفه است هم ما از فمینیست‌ها می آموزیم و هم سعی می کنیم که آنها تحت تاثیر ایده های درست ما قرار گیرند.

بنظر من به مقاله انتقادی مزبور باید اینگونه برخورد کرد. بحث فرم بحثی فرعی است. مسلماً برخی از فرم‌های خشن‌تر برای نقد کمونیست‌ها استفاده خواهند کرد و برخی از فرم‌های نرم‌تر و اینها هم بستگی به موقعیت این جنبش دارد و هم‌چنین به

قدرت برخورد کمونیست‌ها نیز بستگی دارد. طبیعی است که برخی نیروهای اجتماعی که خود را رقیب کمونیست‌ها می‌دانند فرم یا زاویه برخوردشان متفاوت است با زنان مارکسیست فمینیستی که جنبش کمونیستی را نقد می‌کنند. ما باید این تفاوتها را فراموش نکنیم. برای مثال در مورد قتل صبیبه نوشته‌های مختلفی منتشر شد و هر کدام از این نوشته‌ها از زوایای متفاوت و گاه فرم‌های مختلف بود. ما شاهد انتشار نوشته‌هایی بودیم که از قتل صبیبه می‌خواستند به این نتیجه برسند که اصلا مردسالاران همین کمونیست‌ها هستند!!

جنبش کمونیستی در سطح جهان در حال بازنگری و ارتقا دیدگاه خود بر سر مسئله زنان است. جنبش زنان در شرایط کنونی یکی از مهم‌ترین مولفه‌های پیشروی بسوی سوسیالیسم است، دیگر نمی‌توان با آوردن نقل قول‌هایی از گذشته، جنبش زنان و خواسته‌های آن را بورژوایی تلقی کرد.

بطور ویژه جنبش کمونیستی ایران بر سر مسئله زنان وضعیت وخیم است پاشنه آشیل جنبش کمونیستی ایران مسئله زنان است و اگر خود را در این زمینه بازسازی نکند می‌رود تا یک دور دیگر در حاشیه تحولات قرار گیرد. آن هم در شرایطی که نیروهای مختلف اجتماعی سیاسی در جامعه ایران نشان دادند که ناتوان از کوچک‌ترین تحول در جامعه هستند و بدون حضور قدرتمند نیروی کمونیستی جامعه ایران روی پیشرفت، تحول و عدالت اجتماعی را نخواهد دید.

در مورد موضوع توهین و تحقیر: دوستان نمی‌توانیم تعریف ثابتی از این واژه‌ها بدهیم. چرا که این واژه‌ها نیز بار طبقاتی خود را دارند. از نظر یک کمونیست، هر گاه کسی مبارزات عادلانه توده‌ها را به تمسخر گیرد، این توهین و تحقیر است. هر گاه کسی مبارزات زنان را مسخره و ناچیز بشمارد، این توهین و تحقیر است. وقتی به مبارزات بلشویکها و منشویکها نگاه می‌کنیم چه الفاظی که بین آنها رد و بدل نشده است. فقط کافی است به مقاله «چه باید کرد» یا «دو تاکتیک ...» و یا «آنتی دورینگ» انگلس‌نگاهی بیاندازیم، پر از الفاظ مسخره کردن است. بنابراین به گمان من بحث اصلی نه فرم مقاله مزبور بلکه محتوای آن است که باید به آن برخورد شود.

بحثی که توسط یکی از فعالین کارزار در انتهای جلسه روز شنبه صورت گرفت بهیچوجه منعکس کننده دیدگاهی پیشرو بر سر مسئله زنان نمی باشد. این دوست با لحنی تحقیر آمیز به نویسنده مقاله مزبور می گوید "با کسی که افتخارش این است که نطفه بچه اش در جی هشت بسته شده حرفی ندارد" (نقل به معنی چون جملات دقیق را بیاد ندارم).. آنچه من از این جمله و بحث دریافت کردم این بود که برخی دوستان مبارزه علیه جامعه طبقاتی را به اشکال خاصی از جمله زندان رفتن محدود می کند. در حالی که بخش مهمی از مبارزه علیه نظم موجود شکستن تابوهاست. در جنبش زنان وقتی زنی جرئت کند و از مناسبات جنسی خود صحبت کند یعنی جسارت کرده و تابوها را شکسته است. وقتی زنی می گوید که برای بچه دار شدن حتما نباید ازدواج کند، اینها یعنی تابو شکستن. وقتی زنی علنا اعلام می کند که همجنسگراست، یعنی تابو شکستن، وقتی زنی اعلام می کند که در زندان به او تجاوز شده یعنی شکستن تابوها و همه اینها بخشی از مبارزه علیه نظام طبقاتی حاکم یعنی مبارزه علیه ایده ها و افکاری که منطبق بر این مناسبات طبقاتی است، می باشد.

من می فهمم که ما کمونیستها هنوز در جوانی آلوده به نرم های حاکم هستیم، این هم شامل همه است و کسی به دیگری برتری ندارد. بخاطر اینکه به هر حال در جامعه طبقاتی مردسالاری زندگی می کنیم. اما بهتر است حداقل وقتی نمی توانیم همراه و پیشتان باشیم در مقابل روندهای خلاف جریان ایستادگی نکنیم. من شخصا به زنی که در ایران جرئت می کند و با مردی که دوست دارد خارج از عرف و کدهای قانونی و مذهبی رابطه برقرار می کند احترام می گذارم چون فکر می کنم یک حرکت خلاف جریان انجام داده است. برای همین نه فقط علیه سنگسار زنان مبارزه می کنم بلکه علیه اینکه رابطه جنسی آزاد (خارج از خانواده) جرم است نیز مبارزه می کنم. بی جهت نیست که بسیاری مواقع با کمونیست هایی روبرو می شویم که معتقدند هیچ چیزی پایدار نیست و حتی در جامعه سوسیالیستی دولت زوال خواهد یافت اما حاضر نیستند یک کلمه در مورد زوال خانواده حرف بزنند.

حقوق فردی، منافع جمعی

تجربه نشان داده که یکی از علل از هم‌پاشیدن تشکله‌ها (چه تشکلات زنان یا دموکراتیک و یا حتی سازمان‌های چپ) مسئله فقدان فرهنگ کار جمعی است. جای تعجب هم ندارد در یک جامعه‌ای که از بالا تا پایین اش مستبدانه است شیوه‌های جمعی مجال‌ی برای خودنمایی و تمرین ندارد.

ساده‌ترین اصل فرهنگ کار جمعی، به رسمیت شناختن توافق جمعی و تنظیم خود در چهارچوب منافع کلی آن جمع است. حداقل زمانی که در یک جمع بطور موقت برای چند روز یا چند ساعت کار می‌کنیم.

درک نادرست از حق دموکراتیک فردی تا مرز پایمال کردن وحدت جمع به پیش می‌رود. بخصوص موقعی که بین دو یا چند نفر اختلاف نظری پیش می‌آید که این اختلاف نظر هیچ ربطی به حوزه کار و توافق نامه جمع مفروض ندارد و همگان دعوت (یا مجبور) به قضاوت و موضع‌گیری می‌شوند در غیر این صورت طرفین هر دو یا یکی از طرفین جمع را ترک می‌کنند. بنظر شما این نارسایی درک ما از فرهنگ کار جمعی نیست؟

دوستان گرامی من با شما حول یک فراخوان متحد شده‌ام و نه بیشتر بهیچوجه مجبور هم نیستیم به شما اعلام کنم درک من در مورد سوسیالیسم چیست؟ ارزیابی من از گروهها و سازمان‌های چپ ایرانی چگونه است؟ درک من از موضوع نقد چیست؟ چه چیزی را توهین و چه چیزی را تمجید می‌دانم. در صورتی در مورد اینگونه مسائل با شما به گفتگو می‌پردازم که قانع شوم که این مسائل موضوع پیش پای پیش‌روی اتحادمان است. آیا تا کنون شما را مجبور کرده‌ام که در مورد فلانی و دوستانش موضع‌گیری کنید چون به من توهین کرده‌اند؟ آیا هیچیک از شما مجبور شده‌اید در مورد کسانی که رسماً در نشریه‌شان زنان کارزار را متهم به رفرمیسم و راست روی می‌کنند و بورژوا خطاب‌شان می‌کنند، موضع بگیرید. نمی‌دانم چرا مقاله طنز آمیز مزبور توهین به زنان مبارز است و زنان کارزار باید موضع خود را در این مورد روشن کنند اما مقاله فلان نشریه توهین به زنان مبارز نیست؟ آیا مبارز بودن و یا سابقه مبارزاتی داشتن را باید مثل یک پرونده زیر بغل زد و به این و آن نشان داد. مقاله آن نشریه را توهین مستقیمی به خود و دهها زن مبارز در کارزار می‌دانم. اما

هیچیک از زنان کارزار ملزم نیستند موضع خود را در مورد آن اعلام کنند تا امثال من قانع شویم و به کارمان در کارزار ادامه دهیم. نمی توانیم با یک پدیده خارج از ظرفیت آن برخورد کنیم و از آن انتظار داشته باشیم. این یکی از شروط اصلی تداوم کار جمعی مان است.

در همین اتحاد موقت تا حال چند بار این مسئله تکرار شده است. ناگهان جمع به یک نفر تقلیل می یابد و افراد یا فردی علت ترک جمع را اختلاف نظر با آن فرد معین می دانند. البته گاهی وقتها هم موضوع اختلاف این فرد با آن فرد نیست بلکه از این شیوه برای پوشیده نگه داشتن اختلاف واقعی استفاده می شود.

من بر سر موضوع معینی با جمعی توافق کرده ام که حول این موضوعات فعالیتی را سازمان دهم. با برخی از افراد این جمعی بر سر موضوعی دیگر اختلاف نظر دارم. آیا این جدل ربطی به آن جمع دارد؟

یکی از فعالین کارزار نمی دانست که آن سه تن چه می گویند و مقاله مزبور بر سر چه مسائلی با آنها جدل دارد؟ وقتی به او گفته شد که دوستانی به دلیل این مقاله (البته یکی از دلایل شان) کارزار را ترک کردند، متحیر و حیران مانده بود که این مسئله چه ربطی به توافق جمعی زنان کارزار دارد؟

در آغاز فعالیت کارزار، با افراد بسیاری بر سر همکاری مشترک حول فراخوان تماس گرفتم. دو مورد برایم پیش آمد که می گفتند چون ایکس هست من نمی آیم. به آنها گفتم مگر قرارداد ازدواج است. اگر این مواضع را قبول دارید خوب بیایید فعالیت مشترک کنیم. ولی ظاهراً برخی افراد قبل از اینکه با سیاستی موافق یا مخالف باشند، خرده حساب های سیاسی شان با افراد مهم تر است. این نشانه عدم بلوغ سیاسی هست.

من هنوز تلاش دارم با این سه تن متحد شوم چون در مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم با هم همراه هستیم. در حالی که یکی از آنان رسماً به من گفت "ارتجاع" و دیگری اعلام کرد "شما ضد کمونیست و بورژوا هستید" و ... با این حال برای من مهم نیست سعی می کنم به آنها ثابت کنم که این گونه نیست. سعی می کنم از آنها بخواهم بورژوا و ضد کمونیست بودن را تعریف کنند تا ببینم در تعریف آنها

می‌گنجم یا نه؟ چرا سعی می‌کنم. به دلیل خیلی ساده، پیشبرد مبارزه انقلابی بدون گسترش صفوفش ممکن نیست.

از این زاویه، مهم‌ترین سؤال در مقابل یک کمونیست و فرد انقلابی این است که حقوق فردی اش تابع چیست؟

خیلی عادی است که برخی‌ها به حمله‌های شخصی علیه افراد دست یازند و از این طریق هم احساسات شخصی‌شان ارضا شود. از این طریق منافع جمعی را یا عبارتی اتحاد یک جمع را فدای خشم فردی‌اش کند. با این شیوه تفکر و برخورد می‌توان یک جمع را بهم ریخت، اما نمی‌توان یک جمع گسترده و متحد بوجود آورد. اما این قبیل افراد بسیارند و در پیشبرد مبارزات انقلابی نیز نقش خود را ایفا می‌کنند. نمی‌توان آنها را از مبارزه حذف کرد. نه فقط نباید آنها را حذف کرد بلکه باید تلاش کنیم هرچه بیشتر آنها را جذب کنیم. اما این هم یک واقعیت است که برای شکل گرفتن یک جمع گسترده باید کسانی باشند که روحیه و منش و رفتار سیاسی‌شان نشان از حس مسئولیت و درک ضرورت‌های کار متحدانه داشته باشد. مسئولیتی که برعهده دارند بسیار زیاد است. طبیعی است که نقش این نیروها و افراد برای تامین اتحاد یک جمع انقلابی کلیدی است. بهتر است تعداد این افراد را در کارزار بیشتر کنیم و بیش از آن بهتر است خود را به این موقعیت ارتقا دهیم. کافی نیست از متحد شدن و اتحاد، تعریف و تمجید کنیم. حفظ اتحاد یعنی برعهده گرفتن مسئولیت یک جمع. جمعی که بدون شک به یک اندازه در برابر حفظ اتحاد احساس مسئولیت نمی‌کند. چرا؟ بخاطر اینکه خاستگاه‌ها و بینش‌های طبقاتی گوناگونی وجود دارد. سطح آگاهی و سطح تعهدها متفاوت است. برای کسی که هرگز ادعا نکرده که نگران پراکندگی جنبش انقلابی است، طبعاً هیچ احساس مسئولیتی نیز در حفظ وحدت یک جمع مبارز ندارد. اما این قبیل افراد در عین حال اعلام می‌کنند که برای مبارزه با سیستم مردسالار و سرمایه داری با هر جمعی همکاری خواهند کرد. آیا ما به چنین نیروهای اجتماعی برای قدرتمندتر کردن مبارزه‌مان نیاز داریم یا نه؟ آیا انقلاب اجتماعی با دسته کوچکی از نیروهای کمونیستی ممکن است یا نیروهای کمونیست، نیروهای مبارز و انقلابی با آگاهی و

درایت همه نیروهای ناراضی از نظم موجود را متحد می‌کنند. آیا کمونیست‌ها می‌توانند با طرد کردن این نیروها نقش کیفی خود را ایفا کنند؟

کارزار مینیاتوری از مبارزات اجتماعی است. مینیاتوری از روشها و برخوردهای طبقاتی گوناگون. جایی که ادعاها معنای عملی بخود می‌گیرد. اصولا در پراتیک است که ادعاها به آزمون کشیده می‌شوند.

خلاصه کنم: تنها شرط و شروط من برای فعالیت جمعی، گردن گذاشتن به توافق جمعی‌مان است و تلاش برای تحقق اهداف جمعی‌مان. کارزار وسیله ای برای زنجیر کردن افکار و عقاید شرکت کنندگان در آن نیست. اگر فردی در کارزار باشد و در عین حال سر و کله‌اش در ائتلاف‌های مشکوک طرفدار آمریکا یا جمهوری اسلامی پیدا شد، طبیعی است که دیگر نمی‌توان با این فرد در یک ائتلاف بود. من در حزبی فعالیت می‌کنم که شاید تعریف هر یک از افراد کارزار از آن تعریفی نباشد که خوشایند من است. برای من مهم نیست. اصولا با چنین شرط و شروطی ما نمی‌توانیم کنار یکدیگر باشیم.

برخورد به گرایش‌های متفاوت

برای من آزادی بیان افکار و عقاید بسیار مهم است، داشتن گرایش‌های مختلف در یک جمع را هم کاملا برسمیت می‌شناسم کما اینکه هر یک از ما علیرغم توافق بر سر اینکه این قوانین ضد زن است تعریف‌های متفاوت از قانون داریم. علیرغم اینکه همه مخالف جنگ هستیم تعریف‌های متفاوت خود را بر سر محرک‌های جنگ و تجاوز امپریالیستی داریم. اما بهتر است درک درستی از آزادی داشتن گرایش در یک جمع داشته باشیم.

من مطلقا در یک اتحاد در کنار کسانی قرار نخواهم گرفت که کار عمده‌شان تضعیف یا ضربه زدن به آن اتحاد است و ارائه چنین مدل‌هایی را به بعنوان آزادی عقاید در یک جمع در بهترین حالت ساده اندیشی و در بدترین حالت کاریکاتوریزه کردن استقلال فردی یا داشتن گرایش فردی می‌دانم. وقتی فردی یک جمع را در کل قبول ندارد اصولا چرا باید در آن جمع باشد و چرا آن جمع باید ثابت کند که آن قدر دمکرات است که با کسانی هم که هم و غم شان تضعیف و ضربه زدن به آن

جمع است متحد است؟ اگر چنین اعتقادی داریم اصولاً چرا می‌خواهیم فعالیت جمعی کنیم خوب هرکس برود هر قدر که می‌تواند فعالیت فردی انجام دهد. فعالیت جمعی یعنی چی؟ یعنی جمعی حول یک یا چند موضوع مشخص توافق می‌کنند و با هم برای تحقق آن موضوع فعالیت می‌کنند. معنی اش این نیست که جمعی حول چند موضع مشخص در حال جنگ و جدل هستند و یک عده می‌روند یک فعالیت جهت آن مواضع انجام می‌دهند و یک عده هم می‌روند عده دیگر را افشا می‌کنند!

یکی از اصول فعالیت جمعی این است که وقتی افرادی به این نتیجه می‌رسند که با توافق جمعی هم‌خوانی ندارند ابتدا جمع را مطلع می‌کنند نظر جمع را می‌پرسند و بعد خود را از جمع حذف می‌کنند. نه اینکه بدون اتکا و احترام به یک جمع ناگهان با یک اطلاعیه ناپدید شوند.

تداوم جمع کارزار

سؤال این است آیا زنان چپ، رادیکال و انقلابی می‌توانند قطب وسیعی را شکل دهند یا نه؟ آیا بلحاظ ذهنی و عینی زنانی که خود را منتسب به جریان رادیکال و انقلابی جنبش زنان می‌دانند آمادگی شکل دادن یک صف بزرگ مبارزاتی را دارند یا نه؟

آغاز کارمان نشان داد که مصالح چنین اتحاد به شکل ذهنی و عینی وجود دارد. اوضاع سیاسی مساعد متحد شدن صفوف این گرایش زنان است. به هر حال یک طرف شرایط عینی است. یک طرف دیگر نیروهای ذهنی این جنبش است.

اوضاع جهانی و اوضاع خاص ایران و بالا رفتن پرچم‌های مختلف نیروهای سیاسی گوناگون هرچه بیشتر و بیشتر از ما یعنی گرایش انقلابی، رادیکال و چپ طلب می‌کند که هرچه زودتر و تا جایی که ممکن است صفوف خود را فشرده و گسترده کنیم. اوضاع پر تحولی است، آیا گرایش انقلابی خواهد توانست دست بالا را در جنبش زنان پیدا کند تا این بار مبارزات زنان، فداکاری‌هایشان نردبان ترقی قدرت‌های زن ستیز نشود، آیا گرایش انقلابی زنان خواهد توانست نقش مهمی در رقم زدن جهت تحولات جامعه و جنبش زنان پیدا کند؟

گرایش میانه‌رو و رفرمیست مدعی سخنگویی جنبش زنان است. این نیروی سیاسی در بهترین حالت شلاق بر گردن زنان را نرم‌تر خواهد کرد و در بدترین حالت انرژی بی‌دریغ زنان را صرف چانه زنی با مرتجع‌ترین نیروها خواهد کرد. در صورت حضور ما و تلاش ما در اوضاع سیاسی ورق بر می‌گردد. سؤال این نیست که کارزار را ادامه دهیم یا نه؟ سؤال این است که می‌توانیم کارزار را به سکویی برای آمادگی و شکل دهی صفوف زنان رادیکال بدل کنیم یا خیر؟

زنان کارزار می‌توانند حداقل روندهایی را که در خارج از کشور دارند برای مردم ایران حکومت و رهبر می‌سازند، افشا و بی‌آبرو کنند. می‌توانیم آنچنان فعالیت‌هایی را سازمان دهیم که وقتی دول غربی به مردم خود امثال مجاهدین و سلطنت طلب را بعنوان نیروهای آزادیخواه و دمکرات و سکولار تبلیغ می‌کنند، در چشم مردم خود بی‌آبرو و رسوا شوند؟

برای تقویت قطب انقلابی و رادیکال در جنبش زنان ایران در حیطه عملی و نظری چه کارهایی را باید انجام دهیم؟ به چه مسائل و سئوالاتی باید پردازیم؟ پروژه‌های مبارزات عملی مان چیست؟ شکل سازماندهی مناسب آن چیست؟

پرسش این است که هر یک از ما آمادگی بدوش گرفتن چنین مسئولیتی را بطور واقعی و در عمل داریم؟ اعلام این آمادگی چگونه خود را بیان خواهد کرد؟ آیا ما آماده هستیم که هر یک با تمام وجود مسئولیت کارزار را بعنوان یک جمع متحد و تلاش برای هرچه گسترده‌تر کردن این اتحاد بر دوش گیریم یا می‌خواهیم دستی از غیب ما را متحد کند. ما تا چه اندازه برای متحد شدن با یکدیگر و با جمع خارج از خود نقشه می‌ریزیم و تلاش می‌کنیم. با روحیه‌ای که مرتب بگوییم چرا "این نشد، چرا آن شد" جمع کارزار کارش دیگر ادامه نخواهد یافت چون دیگر هیچکس مایل نیست نقش "ال‌له" فعالین کارزار را برعهده گیرد (با عرض پوزش بسیار از همه دوستان). نمی‌شود "مخالف تشکیلات هرمی" بود، مخالف "نخبه‌گرایی" بود، مخالف "رهبر درست کردن" بود، اما مرتب دنبال رهبری گشت که مسئولیت مشکلات را برعهده گیرد به سئوالات پاسخ دهد و روابط تیره را روشن کند.

هر یک از زنان کارزار خود از فعالین با تجربه هستند و بقدر کافی از تجربه کار سیاسی، سازماندهی و ... مطلع هستند و فکر نمی‌کنم در جمع ما نیاز به تهییج

سیاسی هیچیک از ما باشد. آنچه امروز نیاز داریم این است که آیا فکر می‌کنیم از طریق جمع فعلی‌مان، مسئولیت‌های بزرگی را که بر دوش ما زنان فعال کمونیست، رادیکال و انقلابی قرار دارد می‌توانیم به پیش ببریم؟

آیا همانطور که برخی از دوستان اشاره کرده‌اند با پراکنده‌کاری و کار فردی می‌توان به این وظایف پاسخ داد، یا دیگر زمان کار فردی و پراکنده گذشته است؟

دوستان نمی‌دانم ساعت چند است؟ و نمی‌دانم چند دقیقه دیگر وقت داریم، اما خیلی دیر است!

در حاشیه یک جلسه

نامه ای منتشر نشده
خطاب به فعالین کارزار
۱۳ فوریه ۲۰۰۷ (۱۳۸۵)

با سلام و خسته نباشید به همه دوستان

دوستان گرامی در جلسه داخلی روز ۱۲ فوریه علی‌رغم اینکه موضوع بحث در مورد وظایف و تقسیم کار برای تظاهرات ۸ مارس بود با این حال مسائل سیاسی نظری قابل تاملی طرح شد. این موضوعات جدید نبوده و ادامه مباحثی است که از سال قبل در جمع زنان کارزار بوده است اما هر بار در سطح و شکل معینی طرح می‌شود که نیاز به بحث و گفت‌وگو دارد. به گمان من این گفت‌وگو می‌تواند از طریق نوشتن مطالب درونی به پیش رود چون بسیاری از ما فرصت شرکت در جلسات طولانی را نداریم، بعلاوه در جلسات وقت کافی هم برای پیشبرد این مباحث نیست. به هر حال برای من بهترین وسیله گفت‌وگو با شما نوشتن است.

بحث از موضوع حمایت "جمهوری خواهان لائیک و دمکرات" از تظاهرات ۸ مارس در دن هاگ و درج نامه حمایتی‌شان در سایت کارزار آغاز شد. کسانی اعلام کردند که احساس خوبی با درج این نامه حمایتی ندارند. این موضوع بار دیگر برای من چند سؤال کلیدی را مطرح کرد که مایل‌م درک و نظر خود را با دوستان کارزار در میان گذارم و در صورت امکان نظرات‌شان را بدانم.

کارزار ظرف و وسیله چه مبارزه و فعالیتی است؟

کارزار ظرفی برای مبارزه علیه ستم و استثمار جنسیتی است. من هم می‌دانم که این ستم و استثمار در رابطه با ستم و استثمار طبقاتی، ستم ملی و است.

البته می‌دائم زنان برای مبارزه علیه نابرابری جنسیتی باید خود را از مبارزه علیه سایر بی‌عدالتی‌های اجتماعی جدا نکنند و ...

درک من این بوده و هست که در کنار زنانی قرار گرفته‌ام که می‌خواهند علیه هر شکل ستم و استثمار جنسیتی مبارزه کنند. مبارزین پیگیر و تا به آخر جنبش رهایی و آزادی زن هستند و نمی‌خواهند با هیچ شکلی از ستم بر زن از نوع خفیف و "دمکراتیک" گرفته تا نوع "مدرن" و پوشیده آن سازش کنند.

معیار و محک تشخیص نکات بالا این بود که کارزار زنان اعلام کرد برای لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی با مرزبندی روشن با زن‌ستیزان بین‌المللی (دول امپریالیستی) و هم‌چنین جهت‌گیری سرنگونی جمهوری اسلامی بعنوان زن‌ستیزان و دشمنان فوری رهایی و آزادی زنان فعالیت خواهد کرد. در پروسه فعالیت بسیاری از زنان کارزار تلاش کردند نشان دهند که قوانین در ایران فشرده مناسبات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی معینی است و برای لغو این قوانین باید در همه این حیطه‌ها به موضوع زنان پرداخت و مبارزه کرد.

همانطور که در اطلاعیه‌ها و فراخوان کارزار منعکس است کارزار زنان به عنوان ظرف مبارزاتی نه وسیله‌ای برای مبارزه همه‌جانبه طبقاتی است و نه وسیله‌ای برای پیشبرد انقلاب سوسیالیستی و نه فقط جمعی از زنان که می‌خواهند علیه سرمایه داری مبارزه کنند. احزاب و سازمان‌های سیاسی چپ و مترقی بقدر کافی موجود هستند تا هر زنی که علاقه دارد در این حیطه‌ها فعالیت کند و در آنها متشکل شود.

برخی از زنان فعال در کارزار در احزاب و گروه‌های سیاسی متشکل هستند و برخی احزاب و سازمان‌های سیاسی از کارزار زنان حمایت کردند به یک دلیل ساده: آنها این حرکت را نه فقط در تضاد با فعالیت‌های مبارزاتی خود نمی‌بینند بلکه مبارزات و اهداف آنان را نیز تقویت می‌کند. آیا جنبش زنانی که در پی لغو قوانین نابرابر است، جنبشی که برای رهایی و آزادی خود مرزبندی روشن با مرتجعین و زن‌ستیزان بین‌المللی و داخلی دارد می‌تواند در تضاد با اهداف و فعالیت نیروهایی قرار گیرد که مدعی هستند می‌خواهند جامعه‌ای عاری از ستم و استثمار یا سوسیالیستی بنا نهند؟

سازمان‌ها و گروه‌هایی که کارزار زنان را مزاحم فعالیت‌های "سوسیالیستی" خود می‌بینند به اعتقاد من باید به "سوسیالیسم" شان شک کرد.

حمایت چه کسانی را درج کنیم و معیار چیست؟

اشتراک نظر ما با مواضع کارزار تابع حمایت‌ها یا مخالفت‌های احزاب و سازمان‌ها با کارزار نیست. همچنین اعتقاد ندارم که هر جریان سیاسی یا حزب و گروهی که از تظاهرات کارزار حمایت می‌کند حتماً باید موافق همه اهداف کارزار باشد. اصولاً ما نمی‌توانیم چنین شرطی را بگذاریم. این به خود آنها مربوط است که آیا اهداف و مواضع کارزار را هم جهت با خود می‌بینند یا نه.

دوستان عزیز، سال گذشته آن هزار نفری که در تظاهرات شرکت کردند اینگونه نبود که همه با اهداف زنان کارزار همراه بودند اما این قدرت زنان را نشان می‌دهد که قادرند با موضع‌گیری روشن و صریح بر سر مرتجعین داخلی و خارجی و پافشاری بر منافع خود همه را وادار به موضع‌گیری و یا حمایت از خود کنند.

به اعتقاد من همه می‌توانند از این حرکت زنان حمایت کنند و ما اصولاً نمی‌توانیم به افراد بگوییم از ما حمایت کنید یا نکنید. مسئله اساسی این است که ما بعنوان جمع زنان کارزار به دنباله‌رو و زائده حمایت‌کنندگان بدل شده‌ایم و یا این حمایت‌کنندگان هستند که با حمایت از ما حرکت ما را تقویت می‌کنند. آیا اگر طبقه کارگر بخواهد انقلاب کند و اقشار و طبقات مردم با مبارزات طبقه کارگر همراهی کنند، طبقه کارگر خواهد گفت چون اصول من ضد سرمایه است بنابراین کسانی می‌توانند از من حمایت کنند که ضد سرمایه باشند؟ بنظر من این طبقه کارگر نه فقط آن طبقه ای که رسالت‌رهایی کل بشر را بر عهده دارد نیست، بلکه این طبقه هرگز نخواهد توانست به تنهایی جامعه را بسوی آینده ببرد.

تا جایی که به یاد دارم سال گذشته وقتی سازمان اکثریت از کارزار زنان حمایت کرد به این دلیل که سازمان اکثریت ضد سرمایه داری نیست، نبود که از درج نامش در لیست حمایتها خودداری شد. به این دلیل بود که این سازمان همدست جنایات جمهوری اسلامی بوده و در صف مقابل مردم ایران و زنان قرار دارند. مدارک سیاسی بسیاری از همدستی و همکاری این سازمان با جنایت‌کاران اسلامی موجود است.

وقتی احزابی چون گروه "کومله زحمتکشان" در تظاهراتی شرکت می‌کنند که شعار اصلی اش "نه به امپریالیستها و تجاوزگران، نه به جمهوری اسلامی، سرنوشت زنان به دست زنان" است در درجه اول توهین به فعالین همین گروه است که "معصومانه" برای تلویزیون‌شان فیلم می‌گرفتند و با زنان شرکت‌کننده مصاحبه می‌کردند و زنان شرکت‌کننده نیز هر یک می‌گفتند "ما اینجا هستیم تا نفرت خود را از قوانین ارتجاعی اسلامی اعلام کنیم و ما اینجا هستیم تا بگوییم برای مبارزاتمان به قیمی احتیاج نداریم." این برنامه و مصاحبه‌ها از تلویزیونی پخش می‌شود که چند لحظه قبل رهبران این گروه از همگرایی مبارزاتشان با دولت بوش حرف زده‌اند و چند لحظه بعد سخنرانی رهبرشان آقای عبدالله مهدی را در حمایت از امثال بوش نشان می‌دهد. این قدرت و صراحت سیاسی کارزار است که جایی برای سوء استفاده سیاسی هیچ جریانی نمی‌گذارد چون مواضعش روشن و شفاف است، هیچ درزی را باز نگذاشته که مرتجعین زن ستیز و یا هم‌دستان زن‌ستیزان بتوانند از آن در وارد شوند.

به نظرم موضوع حمایت جمهوری‌خواهان لائیک و دمکرات موضوعی فرعی است. وقتی این موضوع فرعی موجب سست شدن پیوند ما می‌شود، جای تامل دارد. اینکه پیوند ما چقدر سست بوده که با یک موضوع فرعی ضربه‌پذیر است. بخصوص اینکه چنین موضوعات فرعی در گذشته به کرات اتفاق افتاده و این اندازه حساسیت تولید نکرده است. یادمان نرود که سال گذشته سازمان کومله زحمتکشان (گروه مهدی) در اوج رفت و آمدهایشان به پنتاگون از کارزار حمایت کردند و در تظاهرات کارزار هم شرکت کردند. من ندیدم که این حمایت بقدر حمایت جمهوری‌خواهان لائیک و دمکرات به این حد حساسیت ایجاد کند.

صداقت به ما صراحت لہجه می‌دهد و به اعتقاد من بودن یا نبودن در جمع زنان کارزار ذره‌ای از انقلابی بودن یا سوسیالیست بودن افراد نمی‌کاهد و هیچ اشکالی ندارد وقتی احساس بیگانگی با جمعی می‌کنیم با صراحت و قاطعیت اصل مطلب را طرح کنیم و با طرح مسائل فرعی موجب سردرگمی نشویم.

در حقیقت انتظارم این است کسانی که از نامه حمایت جمهوری‌خواهان لائیک و دمکرات احساس ناراحتی می‌کنند توضیح دهند که چرا نباید این نامه درج شود.

آیا این عده که نامه حمایتی فرستاده‌اند مانند سازمان اکثریت پیشینه همکاری با جمهوری اسلامی دارند؟ آیا با مواضع‌شان مخالفیم و حمایت آنان از زنان کارزار به معنی تأیید مواضع این گروه توسط کارزار است و غیره...

اگر حمایت یک جریان از کارزار به معنی تأثیر روی مواضع کارزار و یا تغییر مواضع کارزار باشد من نیز مانند همگی شما مخالفت خواهم کرد. بنابراین بحث بر سر مواضع کارزار نیست بلکه بحث بر سر این است که عده‌ای که لزوماً با ما هم‌فکر نیستند دارند از حرکت ما حمایت می‌کنند.

بنابراین می‌خواهم تأکید کنم که این موضوعات فرعی را تبدیل به پرنسپ‌های بزرگ نکنید چون به اتحادمان، به اتحاد اصولی‌مان ضربه خواهیم زد.

اگر ما شرط درج حمایتها را قبول مواضع کارزار بدانیم، آن‌گونه که یکی از دوستان در نامه اش توضیح داده، باور کنید نود درصد حمایت‌های پارسال باید حذف شود و بخشی از زنانی که در جمع کارزار هستند نیز باید حذف شوند.

این واقعیتی است که ما با درک‌های گوناگون از افق و چشم انداز آینده و درک‌های گوناگون بر سر مبارزه ضد سرمایه‌داری کنار یکدیگر هستیم. آنچه پایه وحدت ماست محکم بودن بر سر مرزبندی روشن با دول امپریالیستی و تجاوزگران بعنوان مدافعین نظام ضد زن و مردسالار و هم‌چنین نظام مرتجع و زن‌ستیز جمهوری اسلامی است. این پایه وحدت‌مان را باید محکم در دست گیریم تا به درک‌های متحدتر از مبارزه ضد سرمایه‌داری و غیره برسیم.

در خاتمه

ابتدا در ارتباط با نامه آن دوست عزیز باید بگویم که ما بیش از یک سال است همدیگر را می‌شناسیم و به گرایش‌های سیاسی یکدیگر احترام گذاشته‌ایم. بنظر من صحیح نیست که هر اختلافی پیش آمد فعالیت‌های عملی‌مان را متوقف و یا زیر سؤال ببریم.

تا کنون هر زمان که سخنرانی داشته‌ایم با گرایش‌های متفاوت و تعاریف و درک‌های متفاوت سعی کرده ایم به نتیجه عملی برسیم و هیچیک از ما تحت فشار دیگری نبوده‌ایم و این نشانه رشد گرایش انقلابی و چپ فعالین زن است. همان

زمان هم که در اطلاعیه‌مان صحبت از "جهانی دیگر" نبود هر یک از ما برای توضیح هر موضوعی با تکیه بر چشم اندازه‌های‌مان صحبت کرده‌ایم. من شخصا بسیار خوشحالم که دوستان دیگر از زاویه‌ای متفاوت در مورد رهایی و آزادی زنان بحث می‌کنند و یا از زاویه‌ای متفاوت به افشای مناسبات مردسالار حاکم بر جهان می‌پردازند.

در ضمن آنگونه که آن دوست گرامی در نامه‌اش نوشته که زنانی در کارزار هستند که راه حل‌شان برای رهایی زنان تکیه به همان روابط سرمایه‌دارانه است بنظرم صحیح نیست. راستش فکر می‌کنم الان موضوع ضدسرمایه داری بودن یا سرمایه داری بمثابة یک آلترناتیو حتی از جانب خود لیبرالها هم مورد نقد است. وانگهی موضوع به این سادگی‌ها هم نیست. مسئله این است که بسیاری از راه حلها که ظاهرا جهان دیگری را نوید می‌دهند در اصل ترجمه دیگری از همین روابط موجود هستند. مهم این است که ما زنان چه شاخص‌هایی را در مقابل‌مان قرار دهیم که سیاهی لشکر مناسبات نابرابر و غیرعادلانه کنونی از نوعی دیگر نشویم. ما زنان کارزار امسال تلاش کردیم بخش‌هایی از این شاخص‌ها را طرح کنیم.

کارزار زنان در موقعیت حساسی به لحاظ تاریخی قرار گرفته است: بیش از صد سال است زنان علیه نابرابری و تبعیض مبارزه می‌کنند. سؤال این است که آیا این‌بار زنان زنجیرهای ستم را در هم خواهند شکست یا باز چون صد سال گذشته فقط قادر خواهند شد آنها را به تکان درآورند. رقابت جدی در میان خطوط و گرایش‌های سیاسی گوناگون در جنبش زنان برسر این است چه کسانی می‌خواهند زنجیرها را در هم شکنند و چه کسانی با پروژۀ بلرزه در آوردن زنجیرها در صحنه به عرض اندام مشغولند. آیا کارزار زنان و جمع ما قادر خواهد شد بخشی از صدایی باشد که می‌خواهد با استفاده از شرایط عینی و ذهنی موجود جهان و ایران بر این ستم مهر باطل زند؟

دست همگی شما را صمیمانه می‌فشارم.

کدام انقلاب اجتماعی؟

نامه‌ای منتشر نشده

خطاب به فعالین کارزار

۱۴ فوریه ۲۰۰۷ (۱۳۸۵)

نوشته اخیر یکی از فعالین کارزار و صحبت‌هایش در جلسه داخلی ۱۲ فوریه چند نکته را طرح کرده که اگر اجازه بدهید سرتان را درد بیآورم.

۱- بحث اصلی بر سر درج حمایت یک جریان سیاسی از کارزار و تظاهرات آن است، نه چگونگی برخورد به مباحث درونی و لزوم دامن زدن به بحث و مبارزه میان گرایش‌های مختلف درون کارزار. در این زمینه همه آزادند که بر سر عقایدشان و نظرات‌شان در کارزار پافشاری کنند و به مبارزه سازنده و مثبت دامن بزنند. تا کنون بیاد ندارم که کسی در جمع زنان کارزار مانع بیان نظراتی شده باشد. بحث بر سر انعکاس یا بهتر بگوئیم مخالفت با ابراز بیان کسانی است که از ما حمایت کرده‌اند. حتی اگر هم جمع کارزار مخالف درج بیانیه حمایتی‌شان در سایت کارزار باشد. کسی نمی‌تواند جلوی انتشار بیانیه‌شان را در سطح جنبش و جامعه بگیرد. کماینکه در سایت‌های دیگر هم درج شده است.

یعنی اگر بخواهیم درست و اصولی بحث کنیم باید بگوئیم که ما با این بیانیه به این دلیل یا آن دلیل مخالفیم. بجای اینکه موضوع مبارزه را محدود به درج یا عدم درج آن کنیم. بهتر است اول از همه بر سر محتوی سیاسی بحث کنیم و بر سر آن به مبارزه دامن بزنیم که درک ما از اینگونه مسائل و تضادها ارتقا پیدا کند، بعد به فرم انعکاس آن بپردازیم. موضوع اصلی این است. شخصاً در محتوی این حمایت ایرادی نمی‌بینم. و درج آن را مغایر با اهداف کارزار نمی‌دانم.

۲ - ما نمی‌توانیم و نباید جلوی شرکت مردم را در مبارزه بگیریم. باید این حق را به همه بدهیم که در مبارزه شرکت کنند. آن هم مبارزه مستقلانه‌ای که ما داریم

پیش می‌بریم. مبارزه‌ای که اهداف و برنامه و روش آن هم روشن است. دقیقاً این اهداف و برنامه توانسته چنین تأثیری بر محیط داشته باشد. ما باید اجازه دهیم که افراد در مبارزه انقلابی شرکت کنند، تنها راه متحول شدن افراد و جریان‌های سیاسی این است. با شرکت در این قبیل مبارزات است که برخی افراد می‌توانند تا آن حد متحول شوند که طرفدار انقلاب اجتماعی هم شوند.

فکر نمی‌کنم دیگر رفقا یا من از همان روز اول طرفدار انقلاب اجتماعی بودیم و یا اساساً درک روشنی از این مسئله داشتیم. این شانس را از افراد و جریانها گرفتن غلط و غیر دموکراتیک هست.

به عنوان یک کارزار هدف اصلی ما دامن زدن به یک جنبش توده ای رادیکال و سازش ناپذیر زنان است و توانستیم این حد از تاثیر را داشته باشیم که مسئله زنان را به یک مسئله مهم در جنبش سیاسی تبدیل کنیم و از این دریچه معیارهای نوینی برای جنبشها و جریان‌های سیاسی جلو گذاریم. حال اگر هر جریانی، این تاثیر را به هر درجه‌ای منعکس می‌کند ما نمی‌توانیم آنها را محکوم کنیم. بحث هم روشن است در مورد نیروهای حرف می‌زنم که در مجموع در قطب مردم جا دارند و سابقه همکاری و همدستی با رژیمهای ارتجاعی ندارند.

۳- این فعال کارزار به گونه‌ای حرف می‌زند که گویی فقط اوست که طرفدار انقلاب اجتماعی است. من این‌را توهینی به خود و اکثر زنان کارزار می دانم اما از این مسئله می‌گذرم.

بحث بر سر مضمون این انقلاب اجتماعی است و درک‌های متفاوتی که از آن موجود است. هنوز کم نیستند افراد و جریان‌هایی که خود را طرفدار تغییرات بنیادین اقتصادی و اجتماعی می‌دانند، اما مسئله زنان و جنبش زنان را برسمیت نمی‌شناسند. در قرن گذشته هم کم شاهد چنین جریان‌هایی نبودیم. کم نبودند و نیستند طرفداران "انقلاب اجتماعی" که بجای اینکه مسئله زنان را یک نیروی محرکه مهم انقلاب سوسیالیستی بدانند، آن را یک مسئله بورژوائی می‌دانند و معتقدند که تاکید بر سر آن به تفرقه بین صفوف طبقه کارگر دامن می‌زند. کم نیستند و نبودند کسانی که خود را طرفدار "انقلاب اجتماعی" می‌دانند، اما هم تئوری و هم پراتیک شان در این زمینه افضاح است. کافیسست کمی به درد و دل

بسیاری از زنان انقلابی فعال در بسیاری از سازمانها ی چپ که در گذشته یا امروز فعالند گوش دهیم تا عمق مشکل را بفهمیم.

من مخالف دامن زدن بحث بر سر مفهوم انقلاب اجتماعی نیستم اما آنچه که به ما کمک کرده و می‌تواند ما را ارتقا دهد این است که بیائیم تمرکز بحث را بر سر رابطه انقلاب اجتماعی مد نظرمان با مسئله زنان بگذاریم و بگوئیم چگونه قرار است این انقلاب اجتماعی زنان را رها کند و و زنان چه نقشی قرار است در این انقلاب داشته باشند. به عنوان کسانی که از سر منت، حقوقی برابر بهشان داده می‌شود یا اینکه به عنوان نیروی اجتماعی که می‌خواهند نقش سیاسی بزرگی در تحولات جامعه ایفا کنند و مهر زنانه خود را بر آن بزنند. مسئله این است!

اگر چنین نقشی برای خود ببینم آنوقت درک دقیق‌تر و همه جانبه‌تری از مسئولیت‌های‌مان هم در قبال یکدیگر هم در قبال جامعه خواهیم داشت. اینکه نه تنها باید زنان را متحد و متشکل کنیم چرا که رهائی زنان هم بدست خود زنان امکان پذیر است. بلکه مسئولیت متحول کردن کل جامعه را در این زمینه نیز بر دوش خود می‌بینیم و تلاش خواهیم کرد کلیه کسانی را که بتوان متحد کرد حول اهداف و برنامه های خود متحد کنیم. مگر می‌توان بدون متحد کردن اکثریت جامعه و متحول کردنشان انقلاب اجتماعی سازمان داد.

من طرفدار این برخورد لنین هستم که در رابطه با انقلاب اجتماعی گفت:
(امیدوارم برخوردهای تند لنین را به دل نگیرید!)

"هر کس فکر کند انقلاب اجتماعی بدون شورش‌های ملل کوچک در مستعمرات و اروپا، بدون طغیان‌های انقلابی توسط بخشی از خرده بورژوازی با تمام تعصباتش، بدون یک جنبش از لحاظ سیاسی پرولتاریای ناآگاه و توده‌های نیمه پرولتر علیه سرکوب مالکان ارضی، کلیسا، اشراف و علیه ستم ملی، غیره، بدون اینها انقلاب قابل تصور است، در واقع او انقلاب اجتماعی را نفی میکند. کسی که چنین درکی داشته باشد که یک ارتش در یک صف ردیف شده بگوید "ما طرفدار سوسیالیسم هستیم" و در صف مقابل ارتش دیگر بگوید "ما طرفدار امپریالیسم هستیم" و آنگاه آن را یک انقلاب اجتماعی محسوب کند! تنها آنها که به طور مسخره ای ملانقطی هستند می‌توانند به شورش ایرلند انگ "توطئه" بزنند. هر کس

که منتظر یک انقلاب اجتماعی "ناب" است هرگز زنده نمی‌ماند آن را ببیند. چنین کسی بدون کوچک‌ترین درکی از انقلاب فقط لبانش را در خدمت پرحرفی از انقلاب به کار می‌برد."

۴- در خاتمه دوباره تاکید کنم که برخورد به این اعلامیه حمایتی صرفاً یک مسئله تشکیلاتی و حقوق تشکیلاتی نیست. مسئله متدی است که ما در حل اینگونه تضادها باید اتخاذ کنیم. اینکه چگونه معضلات را ببینیم، چگونه خودمان را ببینیم، چگونه اهدافمان را ببینیم، چگونه به اتحاد درونی‌مان برخورد کنیم، چگونه مبارزات درونی خودمان را برای ارتقا درک‌هایمان و کشف حقیقت جلو ببریم و سرانجام چگونه نگذاریم دستاوردهایمان تضعیف شود.

سخنی با رفقای چپ

نامه‌ای منتشر نشده

خطاب به فعالین کارزار

۵ مارس ۲۰۰۷ (۱۳۸۵)

سخنی با دوستانی که خود را متعلق به گرایش چپ و سوسیالیستی می‌دانند و خطاب به همه دوستانی که در جلسه داخلی ۴ مارس برای تصویب قطعنامه کارزار شرکت کردند.

ابتدا بگویم جلسه بسیار خوبی بود و به بحث‌های مهمی دامن زد. برای من مهم‌تر از اینکه چه قطعنامه‌ای تصویب شود، این امر بود که با یکدیگر به بحث و جدل بپردازیم و در فرآیند این بحث و جدل نقطه نظرات خود را بیشتر بشکافیم. علیرغم برخی تنش‌ها که پدیده‌ای بسیار طبیعی است بحث و جدل را بخشی از پروسه ارتقا آگاهی جمعی مان می‌دانم. بعلاوه وحدت ما نه بر پایه سازش با یکدیگر بلکه بر پایه بحث و گفتگو و اقلیت یکدیگر، عمیق‌تر و محکم‌تر می‌شود. در پروسه بحث شب ۴ مارس و برخی جلسات داخلی دیگر چند موضوع برایم طرح شده که مایلم با همه شما در میان بگذارم.

۱ - هدف ما از دامن زدن به اینگونه فعالیت‌ها مانند راهپیمایی ۵ روزه سال گذشته و راهپیمایی یک روزه امسال چیست؟ آیا فقط می‌خواهیم راهپیمایی موفق در حمایت از مبارزات زنان در ایران و جلب حمایت افکار عمومی برای این مبارزات داشته باشیم؟

بدون شک بله، و همگی ما متفق القول هستیم که این مبارزات گام‌هایی برای تحقق خواسته‌های مان است. این خواسته چیزی کمتر از جامعه‌ای عاری از هرگونه ستم و استثمار جنسیتی و طبقاتی نیست. حال هر کس بر این جامعه نامی نهاده

است برخی این جامعه را جامعه دمکراتیک نوین می‌گویند برخی جامعه سوسیالیستی و برخی

ما در اطلاعیه‌مان ادعا کرده‌ایم که "در حال خلق جهانی دیگر هستیم" این جمله حداقل برای من معنای مهمی دارد. یعنی نه فقط فعالیت‌هایمان جهت خلق جهانی دیگر است بلکه در پروسه فعالیت‌هایمان نیز در حال تمرین مناسباتی هستیم که نمایانگر این جهان دیگر باشد. به عبارتی ما تلاش داریم مینیاتوری از جامعه‌ای باشیم که برایش تلاش می‌کنیم. یعنی نه فقط آمال و آرزوهای‌مان، بلکه لحظه لحظه زندگی‌مان و مناسباتی که با دیگران در طی پروسه خلق جهانی دیگر برقرار می‌کنیم باید جلوه‌ای از مناسباتی باشد که نوید می‌دهیم.

۲ - من اعتقاد دارم که این جامعه نوین، جامعه سوسیالیستی و سپس کمونیستی است و اعتقاد دارم که دمکراسی پرولتری میلیونها بار بهتر از دمکراسی بورژوازی است. هیچ اجباری هم برای دیگران نمی‌بینم که مانند من فکر کنند. تنها راه اینکه افکار و آرزوهایمان را فراگیر کنیم جدل و مبارزه نظری و عملی است. چون فکر می‌کنم سوسیالیسم کماکان علمی‌ترین و مناسب‌ترین جایگزین جامعه سرمایه داری است.

۳ - اما پراتیک بیش از ۱۵۰ سال جنبش کمونیستی برای من درسها و تکاملاتی داشته و مهمتر از همه نشان داده که بسیاری از ارزش‌ها و ایده‌های جامعه طبقاتی می‌تواند دوباره بازتولید شود. بنابراین بخوبی می‌دانم که یکی از دلایل شکست کمونیست‌ها در حقیقت اعمال ارزشها و معیارهای مناسبات بورژوازی تحت نام سوسیالیسم و کمونیسم بوده است.

در نتیجه:

آیا ما می‌توانیم مدعی دمکراسی پرولتری در رقابت با دمکراسی بورژوازی باشیم اما تحمل نکنیم و اجازه ندهیم که حتی مردم نتوانند از تظاهراتی که ما می‌گذاریم تظاهراتی که سیاست‌ها، خواسته‌هایش روشن شفاف و باصراحت است حمایت کنند و یا در آن شرکت کنند؟ البته تحت استدلالات بسیار ظاهراصلاح و باصلاح کوبنده!

آیا ما که حتی حاضر نیستیم ایده‌هایمان - همان ایده‌ها را فقط با ادبیاتی غیر از ادبیات متعارف ما - را کسانی "غیر خودی" بنویسند. البته تحت عناوین گوناگون از جمله خدشه دار شدن پرنسیپ‌ها! آیا اینها جلوه‌ای از دمکراسی پرولتری ماست؟ دوستان راستی پرنسیپ‌های ما چیست؟ و چگونه خدشه‌دار می‌شود؟ دوستان دمکراسی پرولتری که میلیون‌ها بار بهتر است چگونه است و چرا میلیون‌ها بار بهتر است و در چه زمانی؟

در خاتمه مهم نیست کدامیک از قطعنامه‌های پیشنهادی تصویب شود. هر کدام از آنها بقدر کافی حاوی پرنسیپ‌های حداقل برای این گردهمایی است، آنچه برای من مهم است پروسه کارمان است پروسه کاری که باید هر لحظه اش دنیای نوین را بازتاب دهد.

کارزار زنان و احزاب

نامه ای منتشر نشده

خطاب به یک دوست

مارس ۲۰۰۸ (۱۳۸۶)

دوست عزیزم

با سلام و با امید آنکه حالت بهتر باشد و کارهایت قرین موفقیت در ابتدا پیشنهادم این است که نامه تو و پاسخ من برای همه زنان کارزار یا ای میل گروه فرستاده شود.

چند نکته در نامه طرح کردی که لازم است در مورد آن بیشتر گفتگو کنیم. چرا که این نکات فقط مربوط به کارزار زنان نیست بلکه عمومی تر است. کارزار حرکتی است موقتی که یک روز شروع شده و یک روز هم تمام می شود، اما مبارزه و اصول و پرنسیپ‌های مبارزه از خصلتی درازمدت برخوردار است با این درک به توضیح دو مطلب می پردازم.

۱ - کارزار زنان فعالیت خود را با ائتلاف برخی تشکل‌های زنان و تعدادی زنان فعال جنبش زنان شروع کرد. اغلب زنانی که در کارزار فعالند علاوه بر کارزار در تشکلات و احزاب متفاوتی فعالیت روتین دارند. این فعالیت‌شان هیچ ربطی به کارزار زنان ندارد. فعالیت‌شان در کارزار زنان نیز مستلزم قطع فعالیت در این تشکل‌ها نبوده است. یکی از دوستان ضمن فعالیت در کارزار زنان بطور مداوم با تشکلی مربوط به زندانیان سیاسی فعالیت می‌کند، دیگری ضمن همکاری با کارزار در تشکلاتی دیگر بطور روتین درگیر فعالیت‌اند و این حقوق شامل من آذر درخشان و بقیه زنان هشت مارس نیز می باشد. ما علاوه بر فعالیت در کارزار در تشکلی بنام هشت مارس فعالیت مداوم داریم. البته من در یک حزب هم فعال هستم. تشکل هشت مارس مانند سایر تشکل‌های دیگر حق دارد فعالیت مستقل خود از کارزار را

داشته باشد. بویژه اینکه می‌دانی فعالیت کارزار بیشتر از یک مراسم سالیانه هشت مارس نبوده در حالی که تشکلات دیگر فعالیتی روزمره دارند.

چرا تظاهرات هشت مارس در آمریکا؟

بارها صحبت کردیم و همین‌طور مشاهدات من و دوستان دیگر از جو آمریکا حاکی از این بود که مرتجعین جمهوری اسلامی از فضای باصطلاح جنگی استفاده می‌کنند و با نفوذ در جنبش‌های ضد جنگ سعی می‌کنند پشتیبانی بین‌المللی از میان مردم این کشورها برای خود دست و پا کنند. متأسفانه بخش زیادی از ایرانیان ساکن آمریکا، بخصوص چپ‌ها همان حرف‌های سال ۵۷ را تکرار می‌کنند مثلاً اینکه الان عمده امپریالیسم آمریکاست و غیره که خودت بسیاری از این موضوعات را می‌دانی.

کارزار زنان به موقع و بدرستی شعار نه به امپریالیستها و نه به جمهوری اسلامی را طرح کرد و گفت این دو از یک جنس هستند. اگر خاطرت باشد در اواخر ماه‌های ۲۰۰۷ طرح شد که بسیار مهم است امسال کارزار بتواند به مناسبت روز زن در آمریکا فعالیتی سازمان دهد و این شعار را در آنجا طرح کند. اگر یادت باشد گفتیم تنها نیرویی که حاضر است در مورد این شعار با ما همکاری کند حزب کمونیست انقلابی آمریکاست. "مری لو گرین برگ" هم از همین حزب دو سال قبل به اروپا آمد و در تظاهرات ما شرکت کرد. اما متأسفانه کسی از زنان کارزار کاندید رفتن به آمریکا نشد.

آیا زنان هشت مارس باید از این فعالیت چشم‌پوشی می‌کردند چون زنان کارزار از این طرح حمایت نکردند. آیا زنان هشت مارس باید این حرکت را انجام می‌دادند و می‌گفتند کارزار این فعالیت را به پیش برده است؟ هدف ما بعنوان زنان هشت مارس از انجام این فعالیت یک امر بود طرح و فراگیر کردن شعار نه به این و نه به آن! برای ما روشن است ما نیاز به رشد بادکنکی و تبلیغی نداریم ما اصولاً نه خود را در آستانه کسب قدرت سیاسی می‌بینیم و نه در آستانه انتخاباتی که تلاش کنیم عده زیادی را به خود جلب کنیم. بعلاوه ما در هیچ کجا هم انجمنی ثبت شده نیستیم که بخواهیم بابت تعداد اعضا و فعالیت‌هایش سوبسیدی بگیرد. اما یک چیز

برایمان مهم بوده و هست اینکه اگر حرفی را که بدان اعتقاد داریم و فکر می‌کنیم بر سرنوشت مردم تاثیر دارد باید حداکثر تلاش را برای گفتن آن حرف و به گوش همگان رساندنش انجام دهیم. حتی اگر یک نفر باشیم. از نظر ما زنان هشت مارس، بسیار مهم است که نگذاریم جمهوری اسلامی در جنبش‌های ضد جنگ نفوذ کند و مردم مترقی بجای اینکه مدافع مبارزات زنان شوند مدافع "حق هسته‌ای جمهوری اسلامی" شوند. این انگیزه اصلی ما برای سازمان دادن تظاهرات در آمریکا بود. وقتی کارزار حمایت نکرد تصمیم گرفتیم با همان چند زن هوادار هشت مارس در آمریکا و کمک فعالین هشت مارس کانادا و کمک بی دریغ "مری لو گرین برگ" و رفقای این فعالیت را به پیش بریم. برای ما مهم نبود که این فعالیت چقدر انعکاس گسترده خواهد داشت، مهم این بود که در همان حد اعلام کنیم که زنان ایرانی هم هستند که هم ضد جمهوری اسلامی و هم ضد امپریالیسم آمریکا موضع دارند.

آیا کارزار زنان تحت تاثیر حزب کمونیست ایران (مارکسیست -

لنینیست - مائوئیست) است؟!

سؤال اول من این است که مدعیان توضیح دهند تحت تاثیر یعنی چی؟ من شخصا تا حال دلیل جدی ننشیده‌ام. اما می‌توان حدس زد که این دلایل مطرحند: یک - آذر و برخی دیگر از رفقا از فعالین حزب کمونیست ایران (م ل م) هستند.

دوم - چون آذر و این رفقا از فعالین این حزب هستند، و عضو هشت مارس نیز می‌باشند، پس هشت مارس نیز سازمان زنان وابسته به این حزب است.

سوم - چون هشت مارس در کارزار فعال است پس این کارزار تحت تاثیر (یا متعلق) به حزب کمونیست ایران (م ل م) است.

چهارم - چون حزب کمونیست ایران (م ل م) به مسئله مبارزه زنان و رهایی آنان اهمیت ویژه ای جهت مبارزه سوسیالیستی می‌دهد پس هر کس بر سر این مسئله جدی باشد منطقی است تحت تاثیر این حزب باشد.

نتیجه: در باز است، باز پرنده است، پس در پرنده است!!!

برای رد این جو سازی‌ها چه باید کرد؟

اول از همه، مهم نیست حرکتی تحت تاثیر چه کسی و یا چه نیرویی شکل گرفته است. سؤال مهم این است آیا این حرکت و محتوایش درست است یا نه؟ اگر درست است ما با آن همراهی می‌کنیم و اگر حرکتی غلط است باید حساب خود را از آن جدا کنیم.

اگر منظور از تحت تاثیر بودن این است که چون حزب کمونیست ایران (م ل م) از جنبش انقلابی زنان حمایت می‌کند پس هر جا صحبتی از مبارزه زنان باشد یعنی آن مبارزه تحت تاثیر این حزب است! چکار باید بکنیم باید از این حزب بخواهیم که علیه جنبش زنان مثل برخی سازمان‌ها مقاله بنویسد یا مانند برخی سازمان‌ها بجای حمله به زن‌ستیزان جمهوری اسلامی، به فمنیست‌ها حمله کند؟

اگر مشکل حضور من و رفقای دیگر می‌باشد، اگر ما از کارزار بیرون برویم برخی مطمئن میشوند که این کارزار تحت تاثیر این حزب نیست؟ من شخصا مشکلی ندارم که از کارزار بیرون بروم. اما این هم یک واقعیت است که بدون حضور فعالین هشت مارس نمی‌توان صحبت از تداوم کارزار کرد.

آیا همه این فشارها برای این نیست که حرکتی را که برای اولین در میان زنان فعال و رادیکال شکل گرفته فلج کنند؟

بین دوست خوب من، مشکل جای دیگر است مشکل این نیست که کارزار تحت تاثیر حزب کمونیست ایران (م ل م) است، همه می‌دانند زنانی در کارزار هستند و رسماً در همه تصمیم‌گیری‌های مربوط به کارزار هم دخالت می‌کنند و هیچ ربطی به این حزب ندارند. همه می‌دانند که شعار این حزب برای آزادی زنان این است که باید مبارزه مسلحانه انقلابی را برای درهم شکستن قدرت سیاسی موجود و شکل دادن به قدرت سیاسی نوین تحت رهبری پرولتاریا، تدارک دید. اینها شعار حزب ماست. تنها جایی که می‌توان صحبت از تحت تاثیر قرار دادن کرد، همین است که این حزب می‌گوید پیشروی بسوی سوسیالیسم بدون مبارزه علیه ستم جنسیتی میسر نیست. می‌توانم بفهمم که در این روزگار کسانی یافت می‌شوند که نمی‌خواهند در مبارزه‌ای که کارزار پیش می‌برد بعنوان مبارزه زنان علیه ستم جنسیتی شرکت کنند، چون این حزب خواهان چنین مبارزه‌ای است. خوب چکار باید کرد؟ این دوستان بهتر است مبارزه نظری جدی علیه این حزب دامن

بزنند بجای اینکه به پرو پای تو یا من بپیچند. چون ما نمی‌توانیم از این حزب بخواهیم خط مشی و دیدگاه خود را بر سر مسئله زنان تغییر دهد، بخاطر اینکه چند زن به کارزار زنان پیوندند.

مشکل اینجاست که با رشد جنبش رادیکال زنان و عرض اندام در مقابل جریان‌ات راست درون این جنبش، برخی دلخورند و حاضرند به هر طریقی این مبارزه را فلج کنند. امروز می‌گویند حزب کمونیست ایران (م ل م) فردا می‌گویند سازمان زنان هشت مارس و پس فردا چیز دیگر، برخی نیز دشمنی و رقابت حزبی و فرقه‌ای چنان جلوی چشمان‌شان را گرفته که حاضرند صحنه مبارزه علیه مرتجعین جمهوری اسلامی هرچه خالی‌تر و خالی‌تر شود، و من متاسفم... که بد روزگار ما را به اینجا کشانده است... که بجای بحث و تبادل نظر بر سر مسائل مهم نظری که در جنبش زنان جاری است به اینجا رسیده ایم. و از کنار مسایل مهم نظری و افکاری که مبارزه نکردن با آنها می‌تواند سرنوشت زنان ما را چند دهه دیگر به منجلاب حاکم در ایران پیوند زند، بگذریم.

در مورد درج یک عکس

دوست عزیزم آیا می‌دانی که این بار کارزار در بلژیک با حزبی ائتلاف کرد که شعار اصلی‌اش همین شعار "پرولتاریا چیزی برای از دست دادن ندارد بجز زنجیرهایش" است، شعاری که شما را ناراحت کرده است. کارزار زنان با حزب چپ سوسیالیست بلژیک برای این تظاهرات ائتلاف کرد. این حزب طرفدار تروتسکی است و لینک عکس‌هایی که دادیم لینک این حزب است. بسیاری از عکس‌ها هم شامل عکس و شعارهای این حزب است. برای من عجیب است که چرا شعارهای این حزب و نام این حزب حساسیت کسی را بر نمی‌انگیزد اما فقط یک شعار آن هم جمله معروف مارکس "پرولتاریا چیزی برای از دست دادن ندارد بجز زنجیرهایش" که زیرش نام حزب کمونیست ایران (م ل م) قرار دارد، حساسیت برانگیز است این شعار را هرکسی که خود را ذره ای چپ می‌داند قبول دارد. کارزار نه فقط هیچ خصومتی با کمونیست‌ها ندارد بلکه باعث خوشحالی هم هست که احزاب چپ و کمونیست از آن حمایت کنند و در تظاهرات آن شرکت کنند. ما هر

سه سال گفتیم که احزاب می‌توانند پلاکاردی بیاورند تا بیان حضور مادی آنان در حمایت از تظاهرات کارزار باشد. امسال هم مانند هر سال، احزاب با پرچم و نام‌شان در انتهای صف تظاهرات بودند بجز حزب چپ سوسیالیست که یک بنر بزرگ پس از تصویر کارزار داشت. ما خیلی خوشحال بودیم که هواداران حزب کمونیست ایران (م ل م) بطور گسترده از این تظاهرات حمایت کردند، ما هم چنین خوشحال بودیم که حزب کمونیست ایران و کومه از این تظاهرات حمایت کردند. هر ساله برخی از این احزاب گزارش مفصلی از این تظاهرات می‌دهند. این کار خوبی است بشرط اینکه وانمود نکنند که این تظاهرات مربوط به این احزاب است. در هر کدام از این احزاب زنائی وجود دارند که تحت تاثیر این مبارزات قرار گرفته‌اند.

اما سئوالم این است کجا و کی در طی سه سال گذشته حتی برای یک بار هم شده حزب کمونیست ایران (م ل م) وانمود کرده که این تظاهرات زیر نظر او و یا وابسته به آنان است؟

چرا فکر می‌کنید کسی می‌خواهد این عکس را به خورد کسانی بدهد مگر مردم نادان هستند که کسی چیزی به خوردشان بدهد. اتفاقا اگر شرکت و حضور این احزاب را در تظاهرات پنهان می‌کردیم ناصادقانه بود. عکس‌های هر فعالیتی باید بتوانند تصویری واقعی از آن فعالیت بدهند، یعنی ترکیب شرکت کنندگان، شعارها، تعداد و ...

در انتها امیدوارم که خسته ات نکرده باشم. بنظر می‌رسد تنها راه حل این فشارها نه سانسور عکس و نه انحلال تشکل هشت مارس بلکه خروج برخی فعالین مانند من از کارزار است. من شخصا مایل نیستم در چنین فضای سیاسی فعالیت کنم. فضای سیاسی که در آن کسی دل‌نگران مرتجعین جمهوری اسلامی و دهها حزب و تشکل رنگارنگ راست و فرمیستی نیست که به هزار طریق مشغول خریدن وقت برای جمهوری اسلامی هستند. بلکه نگران این هستند که مبادا یک حزب یا یک فعال سیاسی نامش طرح شود و زبانه لال این وسط توده‌های وسیع و بیشمار را جذب خود کند!!!

نقش کارزار زنان در جنبش زنان و موانع پیشروی

سخنرانی ارائه شده در
سمینار کارزار زنان در بروکسل، بلژیک
۷ مارس ۲۰۰۸ (۱۳۸۶)

گرچه "کارزار برای لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی علیه زنان" حرکتی نوپا در جنبش زنان در خارج کشور بوده و فعالیتش عمدتاً محدود به مراسم سالانه هشت مارس است. اما نقش آن را به عنوان عرض اندام قطب رادیکال و انقلابی زنان در مقابل مرتجعین جمهوری اسلامی در خارج کشور نمی‌توان انکار کرد.

هدف اولیه شکل‌گیری کارزار زنان چه بود؟

رشد و گسترش جنبش زنان ایران در سال‌های اخیر علیه بی‌حقوقی سیستماتیک دولتی و اجتماعی، ضرورت ایجاد یک قطب سازمان‌یافته که بتواند صدای واقعی آنان باشد را در مقابل بسیاری از فعالین جنبش زنان قرار داده است. گسترش مقاومت‌های خودبخودی زنان در مقابل جمهوری اسلامی، ضرورت فشرده کردن صدای این مقاومت پراکنده و فراگیر بشکل مطالبات مدون و بشکل یک جمع متشکل زنان را به ضرورتی عاجل تبدیل کرده است. جمع متشکلی از زنان که پیگیرانه و با اتکا به توده وسیع زنان این مبارزات را به پیش‌برند.

جمعی از زنان فعال در خارج کشور پس از ماهها بحث و جدل با تدوین بیانیه‌ای تحت عنوان کارزار تلاش کردند گوشه‌ای از پاسخگویی به این وظیفه

عاجلی باشند که شرایط عینی از ما طلب کرده است. وقتی طرح کارزار پیش گذاشته شد، طیف وسیعی از زنان حول آن متحد شدند.

اما این فقط ما نبودیم که نبض مبارزه و مقاومت جنبش زنان را حس کردیم. گرایش لیبرالی درون جنبش زنان نیز در این زمینه فعال شدند و خیلی سریع تفاوت میان ما و آنها آشکار شد. ما کل نظام مردسالاری را آماج قرار دادیم و حتی شعارهای مطالباتی ما که در "چهارچوب لغو قوانین" مطرح شد با وجود خاص و مشخص بودن، موجودیت کل نظام جمهوری اسلامی را زیر سؤال می‌برد. در حالی که هم زمان گرایش لیبرالی درون جنبش زنان نیز "تغییر قوانین را در چهارچوب سیستم موجود" و رسیدن به یک قرارداد اجتماعی نرم‌تر با رژیم حاکم را در دستور کار خود قرار داد. از آنجایی که رژیم حاکم، ترو تازه کردن نظام خود را در جوانی ضروری می‌بیند، در نتیجه به این گرایش لیبرالی در جنبش زنان برخوردی دوگانه و متناقض داشته است. حتی برخی جناح‌های حاکم به این گرایش لیبرالی درون جنبش زنان و برنامه‌اش بعنوان فرصتی برای ترو تازه کردن کل سیستم برخورد می‌کنند. فرصتی چون دوم خرداد که وعده داد: در روابطش با مردم تغییراتی می‌دهد ولی معلوم شد فریب است، حال به این گرایش لیبرالی درون جنبش زنان بعنوان یک فرصت دیگر نگاه می‌کنند تا بتوانند کارت سوخته دو خرداد را این بار منحصر از طریق مسئله زنان احیا کنند.

در همان اوایل شکل‌گیری جمع زنان کارزار، تغییرات مهمی در صحنه سیاسی ایران و جهان بوجود آمد و ضرورت فعالیتی را که آغاز کرده بودیم، برجسته تر کرد. این تغییر مهم سیاسی حاد شدن تضاد بین جمهوری اسلامی و آمریکا بود که هر دو طرف تلاش می‌کردند از این کشمکش و جدال سیاسی استفاده کنند تا مردم را گیج کرده و تبدیل به پشتوانه مشروعیت سیاسی‌شان کنند. بنابراین کارزار باید بخصوص در خارج کشور سریعاً اعلام موضع می‌کرد و نقش مهمی را در این اوضاع بر عهده می‌گرفت. در واقع کارزار زنان پیش‌تاز در دست گرفتن شعار نه به جمهوری اسلامی و نه به امپریالیستها شد، و اعلام کرد که هر نیروی مترقی و هر جنبش مترقی باید با دشمنان مردم مرز روشنی داشته باشد تا بتواند در پیچیدگی اوضاع در طرح‌ها و نقشه‌های قدرت‌های ارتجاعی و ضد زن ذوب نشود.

کارزار زنان با طرح لغو کلیه قوانین نابرابر بر پایه‌ای‌ترین مطالبات زنان انگشت گذاشت و تلاش کرد درکی عمیق از مسئله نقش قوانین در زندگی زنان و همچنین جایگاه قوانین را در کل مناسبات و روابط اجتماعی ستمگرانه مردسالار نشان دهد. کارزار زنان با نشان دادن ماهیت قوانین ثابت کرد که برای لغو کلیه قوانین نابرابر باید افقی روشن و گسترده در مقابل داشت، زیرا قوانین هیچ نیست مگر کدبندی روابط ستمگرانه جامعه. بدون داشتن درک روشن از کلیت نظام نمی‌توان حتا مبارزه‌ای پیروزمند را جهت تحقق مطالبات فوری زنان دامن زد. شاید گفتن این مطالب امروز دیگر امر پیچیده‌ای نباشد اما بقولی معما چو حل گشت آسان شود. متأسفانه هنوز درک‌های ما در مورد این مسئله ناموزون و در برخی موارد هنوز عمیق نشده است. برای درک و فراگیر کردن هر موضوع سخت باید بارها بر سر آن به آموزش و بحث دامن زد.

کارزار بدرستی به خود بعنوان صدای اکثریت زنان جامعه نگاه کرد و به همین دلیل خود را موظف دید که بدقت مطالباتی را طرح کند که کف مطالبات اکثریت زنان برای رسیدن به حداقلی از آزادی و برابری است. ما هنوز این اکثریت را در بطن جنبش زنان رادیکال متشکل نکرده‌ایم ولی قادریم بفهمیم که منافع این اکثریت در چه خواسته‌هایی و اتخاذ چه روش‌های مبارزاتی نهفته است. با این حال، گرایش لیبرالی درون جنبش زنان (چه مذهبی‌ها و چه سکولارها) تلاش کرده خود را یگانه صدای کل جنبش زنان ایران معرفی کند و با تکرار این ادعای بی پایه و بخاطر ضعف و پراکندگی زنان رادیکال و چپ، تا کنون حتی بر روی زنان چپ و سکولار تاثیر گذشته و برخی را به سخنگوی خود تبدیل کرده است. در حقیقت کارزار زنان تلاشی از جانب گرایش رادیکال درون جنبش زنان است برای پایان بخشیدن به اسطوره تک صدایی جنبش زنان و طرح افق و روش‌های مبارزاتی که متناسب با منافع اکثریت زنان است.

فراموش نکنیم که تحت فشارهای ایدئولوژیک، سیاسی و حملات جمهوری اسلامی و جریانات امپریالیستی، فعالیت می‌کنیم و هزاران مانع در مقابل داریم. آماج حملات دشمن و رقبا و گاهی دوستان نادان هستیم. لیبرال‌ها با استفاده از تریبون‌های علنی مراکز قدرت و پشتوانه‌های مالی "ان جی او" ها و مراکز اعطای

جایزه و شخصیت سازی برای جنبش زنان برنامه خود را در جنبش زنان پیش می‌برند. ما استفاده از تریبون‌های علنی را معیاری برای "صدای زنان" بودن نمی‌دانیم. گرایش رادیکال درون جنبش زنان در سطح جهانی روابط خصمانه با نظام‌های حاکم و سلطه‌گر دارد، روابطی که ذره‌ای امکان رویت علنی در جامعه و بخصوص در ایران را برای این گرایش باقی نمی‌گذارد، اما اجازه نخواهیم داد که این واقعیت، دستاویز تبلیغاتی شود برای لیبرال‌ها که موجودیت ما را انکار کنند. کارزار زنان تلاشی جهت خط بطلان کشیدن بر این ادعا بوده و هست. متأسفانه برخی زنان سکولار نیز باورشان شده که گرایش رادیکال وجود ندارد. آنها در همین حد هم نمانده‌اند و حتی به انکار خود نیز به عنوان گرایش "لیبرال - سکولار" جنبش زنان رسیده‌اند و خود را تحت رهبری گرایش مذهبی قرار داده‌اند.

در مجموعه راه حل‌ها و افق‌های ارائه شده برای جنبش زنان، علیرغم سایه روشن‌های گوناگون نهایتاً با دو افق روبرو هستیم: افقی که برابری و رهایی کامل زنان را در پیش روی ما می‌گستراند و افقی که در نهایت از جرح و تعدیل مناسبات موجود و روابط قدرت بین زن و مرد فراتر نمی‌رود. هر یک از این افق‌ها، روش‌ها و مطالبات ویژه خود را برای دستیابی به اهداف خود دارند و حاملان هر یک از این افق‌ها مدعی راهی پیروزمند هستند.

شرایط سیاسی و اوضاع عینی جامعه موجب می‌شود که هر یک از این دو افق در بیان خود به شیوه‌های گوناگون عمل کنند و روش‌های مبارزاتی متفاوتی را اتخاذ کنند. با این تعریف می‌توانم ادعا کنم که امروزه "کمپین یک میلیون امضا" و "کارزار لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات‌های اسلامی" دو شکل و ترجمه دو افق متفاوت در شرایط کنونی در جهت دستیابی به برابری و آزادی زنان هستند. گرچه "کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین" عمدتاً در داخل کشور فعالیت می‌کند و هواداران این کمپین در خارج کشور بر فعالیت خود "همبستگی با مبارزات زنان ایران" نام نهاده‌اند و در هر دو جا از امکانات گوناگون علنی و لجستیکی بهره‌مند هستند. در حالی که کارزار زنان اساساً در خارج کشور شکل گرفته و هواداران این پروژه در داخل کشور عمدتاً ناچارند در محافل محرمانه فعالیت کنند. به هر حال ایندو گرایش اصلی پایه اجتماعی خود را در داخل و خارج کشور دارند و ما

نمی‌توانیم از تقسیم بندی داخل و خارج برای این دو گرایش درون جنبش زنان استفاده کنیم. یگانه تقسیم بندی همان‌گونه که گفتیم این است که این گرایش رادیکال و چپ زنان در داخل کاملاً تحت سرکوب و پیگرد است و در خارج نیز مقبول دولت‌های غربی نیست چرا که پیشاپیش با طرح افق خود مرزبندی روشنی با قدرت‌های حاکم دارد.

خط تمایز اصلی این دو گرایش نه فقط در طرح افق و چشم اندازی است که پیش روی زنان می‌گسترانند بلکه بطریقی آشکار و صریح این دو گرایش در زمینه سیاست، روش و مطالبات نیز مرزهای خود را روشن کرده‌اند. بگذریم از اینکه "کمپین یک میلیون امضا" تلاش داشته گرایش خود را تحت عنوان اینکه ما در ایران در شرایط استبداد هستیم و یا می‌خواهیم کار علنی کنیم و برای کار علنی نیاز داریم خط قرمزهای حاکمیت را رعایت کنیم و غیره توجیه کند، اما سیر اوضاع و جنبش‌های اجتماعی درون ایران نشان داده اند که می‌توان خط قرمزها را با رعایت برخی مسائل هم زیر پا گذاشت مثلاً اینکه دیگر هیچ جنبش اجتماعی مجبور نیست برای فعالیت خود مجیز آیت‌الله‌های حاکم و یا تعریف و تمجید از مذهب کند یا از ابزار مذهب برای پیشبرد اهداف خود سود جوید. بنابراین اگر در دهه ۶۰ این توجیحات از سوی آنان "حقانیت" داشت امروز این دیگر توجیه غیرصادقانه است.

همانگونه که گفتیم در حالی که کارزار زنان "لغو کلیه قوانین نابرابر و مجازات های اسلامی" را در دستور کار خود قرار می‌دهد، کمپین یک میلیون امضا "تغییر قوانین نابرابر در چهارچوب اسلام" را در دستور کار خود قرار داده است. در حالی که کارزار زنان بر مطالبات اکثریت زنان ایران مانند لغو حجاب اجباری، لغو قانون سنگسار، لغو دیه و قصاص پای می‌فشارد، کمپین زنان اساساً با تکیه بر زنان سنتی که پایه های رژیم جمهوری اسلامی بودند و امروز انتقاداتی به قوانین نابرابر دارند، مطالباتی چون شهادت برابر و دیه برابر و مجتهد شدن زنان را در اولویت تغییرات قانونی خود قرار داده است. در حالی که کارزار زنان با صراحت اعلام می‌کند که برای راهگشایی مسیر جنبش زنان بسوی برابری و رهایی باید دست مذهب از کلیه حیطه‌های زندگی زنان کوتاه شود، "کمپین یک میلیون امضا" در پی تفاسیر زورخانه

از قرآن دست به دامان آیت‌الله‌ها شده و روی زنانی حساب باز کرده که خط قرمزهای نظام را زیرپا نمی‌گذارند، "کارزار لغو قوانین" خطابش میلیون‌ها زنی است که هر روزه خط قرمزهای نظام اسلامی را زیرپا گذاشته‌اند.

همه اینها را گفتم تا بگویم "کارزار زنان" به‌عنوان صدایی که می‌تواند حضور زنان رادیکال چپ را اعلام کند، اینکه گرایشی موجود است که می‌تواند صدای میلیون‌ها زن ایرانی باشد، صدایی که در سراسر جهان طنین افکند، دارای اهمیت است.

همه اینها را گفتم برای اینکه بگویم این گرایش رادیکال که امروز خود را بنام "کارزار" معرفی می‌کند، باید از کوچک به بزرگ تبدیل شود. اگر این گرایش از کوچک به بزرگ تبدیل نشود، مقاومت زنان ایران به هرز برده خواهد شد و به هیچ تحولی در رابطه با آزادی و برابری زنان نخواهیم رسید. این مصاف مقابل ماست که بتوانیم جنبش رادیکال زنان را سازمان داده و تلاش کنیم آن را از کوچک به بزرگ تبدیل کنیم. "کارزار زنان" تلاشی هرچند کوچک در این راستا بود.

اما متأسفانه کیفیت کارزار زنان آن‌چنان ضعیف است که دیگر بطور موثر به این هدف خدمت نمی‌کند و قادر به ایفای نقش در این راستا نیست. کارزار نه بلحاظ نظری و نه بلحاظ عملی قادر به ایفای نقش خود نیست و بعنوان مدعی گرایش رادیکال و انقلابی جنبش زنان ضعیف است. به اعتقاد من در درجه اول گرایش رادیکال درون جنبش زنان باید یک کارزار فکری در درون و بیرون خود بر سر مسئله زنان و نظریه‌های گوناگون بر سر آزادی و رهایی زنان دامن زند، تا بتواند بلحاظ نظری و کیفی قادر به طرح مطالبات پایه‌ای زنان شود و به‌تواند ادعا کند که این گرایش قادر است صدای میلیون‌ها زن ستمدیده ایرانی را منعکس کند. ما در شکل هشت مارس مشغول ارتقا کیفیت‌مان برای در دست گرفتن گوشه‌ای از امر بزرگ رهایی زنان هستیم، و در سال آتی یک چنین وظیفه‌ای را مقابل خود قرار داده ایم.

من به موانعی که بازوهای کارزار را تضعیف کرده است، بطور خلاصه می‌پردازم.

حضور زنان چپ و کمونیست در کارزار

یکی از مجادلات درون کارزار، درک‌های متفاوت گرایش‌های درون جنبش چپ است. خطوط اصلی این مباحث به درک رابطه ستم جنسیتی و ستم طبقاتی ربط دارد. این مجادله خصلتش با درک‌های بسیار نازل و سطحی از کمونیسم بعنوان ایدئولوژی رهایی همه ستم‌دیدگان مشخص می‌شود و اغلب اوقات با درک‌های بسیار پائین تحت عنوان سوسیالیسم و کمونیسم تلاش دارد مسئله زنان را دور بزند و بطریقی تمرکز فعالیت را از مسئله زنان به اصطلاح به "مسائل عمومی‌تر" بکشد. تنها راه برون رفت از این وضعیت، ارتقا درک از مسئله جنبش زنان و تئوری‌های کمونیستی است. رابطه با جنبش عمومی فقط یک معنا می‌تواند داشته باشد و آن هم رابطه جنبش زنان با انقلاب سوسیالیستی است. اگر بخواهم خلاصه بگویم در این دو جمله خلاصه میشود: بدون مبارزه علیه ستم جنسیتی و بدون دامن زدن به یک جنبش قدرتمند و رادیکال زنان نمی‌توان بسوی سوسیالیسم رفت. درک دیگر تلاش دارد با دور زدن ستم جنسیتی، آن را به فردای سوسیالیستی موکول کند. بسیاری از شما بیاد دارید که تا چه حد بحث‌های فرسایشی بر سر هر موضوعی عاقبت حول این دو درک متفاوت گره می‌خورد.

سطح نازل دانش فمینیستی و دانش سیاسی

ما زنان کارزار نیز متاثر از فرهنگ بخش بزرگی از جامعه به اصطلاح روشنفکری ایران هستیم. ویژگی این فرهنگ در این چند نکته خلاصه میشود: بدون شناخت حداقل از یک پدیده در مورد آن نظر می‌دهیم، بدون تحقیق قضاوت می‌کنیم، به تئوری و دانش در مبارزه کم بها می‌دهیم، و....

سطح نازل دانش در مورد تئوری‌های رهایی زنان، افق‌ها و روش‌های متفاوت مبارزه باعث تشتت در روابط درونی ما شده است. هرکسی با استفاده از روابط و نه ضوابط، به تائید و یا تکذیب ایده‌های یکدیگر می‌پردازد، با یک استدلال ساده ناگهان یک فرد زیر سؤال می‌رود، این روش باعث از هم گسیختگی اتحادمان شده و بجای گردآوردن نیروهای مان تبدیل به پروسه فرسودگی نیروها شده است. به جرئت می‌توانم بگویم که در سال گذشته بجای اینکه روابطمان موجب چند برابر

شدن انرژی یکدیگر شود، موجب فرسودگی ما شده است. این وضعیت در "کارزار زنان" ما زنان "هشت مارس" را با این پرسش روبرو کرده که آیا کارزار می‌تواند کماکان نقش مثبت خود را ایفا کند؟ به نظرم جواب این است: خیر! با این وضع نمی‌شود و این وضع باید عوض شود. باید فعالین چپ و رادیکال، سکولار درون کارزار تئوری‌های کمونیستی و فمینیستی در مورد مسئله زنان را به‌مثابه یک علم، علم مبارزه انقلابی مطالعه کرده و آن را در دست گیرند. بدون تئوری انقلابی جنبش انقلابی ممکن نیست. برخی افراد ابتدا درک تحریف شده‌ای از مارکسیسم و هم چنین از اندیشه‌های فمینیستی روی میز قرار می‌دهند و سپس با این درک و معنای تحریف شده این دو نحله فکری را به‌مثابه دو دشمن دیرین در مقابل هم قرار می‌دهند.

حضور تشکلات متفاوت زنان

به لحاظ تشکیلاتی کارزار باید استقلال آرا و تشکیلاتی، تشکلات مختلف درون خود را به رسمیت بشناسد. برای روشن شدن موضوع تشکل "هشت مارس" را مثال می‌زنم. همه می‌دانند که تشکل "زنان هشت مارس" از جان و دل به کارزار خدمت کرده است. این را وظیفه خود می‌دانستیم. اما روابطی که در کارزار برقرار شده، تشکل هشت مارس را فلج کرده است. این بهیچوجه قابل قبول نیست. این جو حتی تا بدانجا رسیده است که از "هشت مارس" خواسته می‌شود آرا و فعالیت‌های مستقل خود را کنار بگذارد. مهم است که کارزار ظرف تشکلات مختلف زنان باشد و نه ظرف ذوب کردن آنها در درون خودش. اتخاذ چنین روشی عملاً ضربه‌زدن به جنبش مستقل و متشکل زنان است. چرا که کارزار تشکیلات نیست. ظرفی برای اتحاد گرایش‌ها و تشکلات مختلف برای ضربه‌زدن به جمهوری اسلامی و تقویت مبارزات زنان است. این ظرف موقت فقط می‌تواند با حضور و وجود تشکلات غیر موقت معنی پیدا کند.

کارزار باید تشویق کند که تشکلات کار خود را انجام دهند و به بهانه کارزار زندگی دائمی‌شان مختل نشود. ما فقط زمانی کارزار هستیم که مشترکا فعالیتی را انجام می‌دهیم، یا زمانی که نیروهای مان را برای انجام یک فعالیت خاص یک کاسه

می‌کنیم. در نتیجه تا بدانجا که به هشت مارس و تشکلات دیگر و رفقای منفرد مربوط است، همه استقلال تشکیلاتی و فردی خود را باید حفظ کنند. همه به نام خود می‌توانند از کارزار حمایت کنند. این امر به کارزار اعتبار می‌بخشد. مثلاً اگر "کمیته ضد سنگسار" در پاریس فعالیت‌های خود را پیش برده و با نام خودش از کارزار و فعالیت‌های کارزار دفاع کند یک نقطه قوت است، نه نقطه ضعف. اگر رفقای منفرد هر یک به نوبه خود محفلی سازمان دهند و به نام آن محفل در طول سال فعالیت‌های خود را پیش ببرند و عضوی از کارزار زنان هم باشند یک نقطه قوت است، نه نقطه ضعف. ما همواره باید تلاش کنیم که زنان متشکل شوند. یا به تشکل‌های زنان به‌پیوندند و یا خود هسته یا محفلی تشکیل دهند. زیرا با پراکندگی نیروها نمی‌توان هیچ گام موثری برداشت.

از سوی دیگر ما با درکی در زنان کارزار مواجهیم که به کارزار بعنوان یک ائتلاف مشخص حول مطالباتی مشخص نگاه نمی‌کنند و در واقع سطح توقع و انتظارات از آن را به سطح توقع از یک تشکل می‌رسانند که بنظر من این درک به پیشبرد فعالیت‌های کارزار ضربه می‌زند. کارزار همانگونه که در ابتدا هم گفتم یک اتحاد عمل است و افراد و تشکل‌ها بر مبنای توان می‌توانند در این اتحاد عمل سهم بگیرند. اگر قرار است کارزار را بعنوان یک تشکل زنان نگاه کنیم در آن صورت باید مانند همه تشکل‌ها دارای ضوابط و روابط معین یعنی اساسنامه و منشور باشد. به اعتقاد من کارزار فقط یک ائتلاف است و مرکزی برای جمع شدن فعالین و تشکلات رادیکال زنان حول مسائل مبارزاتی مشخص و نه بیشتر.

کارزار نمی‌تواند ظرفی برای دامن زدن به احساسات منفی علیه تشکلات زنان و یا احزاب سیاسی باشد. این شیوه‌ها فقط به از بین بردن انرژی انقلابیون در مواجهه با جمهوری اسلامی منجر می‌شود و مخرب است. کارزار باید مملو از محیط رفاقت، دوستی و احترام متقابل باشد. این یک اصل مبارزاتی بسیار مهم برای روبرو شدن با دشمنان کریه‌ای مانند جمهوری اسلامی است که از هر حربه‌ای برای بی‌حیثیت کردن تشکل‌ها و احزاب استفاده می‌کند.

فقدان رابطه بین حرف و عمل

و در نتیجه نداشتن درک درست از مشکلات و موانع

همیشه بین حرف و عمل فاصله است و همواره نیاز به تلاش برای کم کردن این فاصله است. یکی از معیارهای ارزیابی از افراد و تشکلات نیز بر این پایه است که چه کسانی و چه جریان‌هایی حرف و عمل‌شان به هم نزدیک است و یا تلاش دارند حرف و عمل خود را به هم نزدیک کنند. حرفی که پشتوانه عملی نداشته باشد ما را به قول مارکس مبدل به مفسر اوضاع می‌کند و نه تغییر دهنده شرایط. این مشکلی است که ما در کارزار با آن روبرو هستیم. اینکه ما باید در همان حدی که به ضرورت وجود این ظرف اعتقاد داریم، برای معنای عینی و عملی دادن به این ظرف هم بها دهیم. مبارزه بدون عمل کردن معنی ندارد. ما باید با این گرایش فعالیت اینترنتی که پوششی برای بی عملی شده، مقابله کنیم. بعلاوه وقتی انسان در جریان عمل قرار نگیرد تضادهای پیشبرد عملی کردن یک حرف و کلام معنای مبارزه را در نمی‌یابد. برای همین بسیاری از تنش‌ها در روابط میان کارزار" با "شکل هشت مارس" بر سر این مسئله است چون اغلب فعالیت‌های عملی را "هشت مارس" پیش می‌برد و با تضادها و چگونگی حل تضادهایش آشنا است. چگونه این تنش برطرف میشود؟ بطور قطع با گفتن اینکه "هشت مارس" کار نکند، مسئله حل نمی‌شود. در آن صورت کارزار تقلیل می‌یابد به یکی از همین پروژه‌های کاغذی که همه ما با آن آشنا هستیم. بهترین روش حل این تنش این است که هرکجا جمع‌های چند نفره زنان بر سر عملی کردن و پیاده کردن برنامه‌ها و نقشه‌ها با هم کار کنند. از این طریق همه درگیر حل تضادها و موانع سر راه عملی کردن یک ایده می‌شوند. اگر کسانی بخواهند از پشت کامپیوتر و اینترنت بر سر این مسائل قضاوت کنند خیلی ذهنی گرایانه می‌شود. کسانی که در فعالیت‌های عملی پیشبرد مبارزه نیستند باید با احتیاط در مورد چگونگی پیشبرد این فعالیت‌ها انتقاد کنند. برای همین مهم است که هر فردی گزارش فعالیت عملی خود را بدهد که چه مبارزاتی را سازمان داده، با چه تضادهایی روبرو شده و چگونه بر آنها فائق آمده است تا تبادل تجربه شود.

دنیای مجازی

دنیای مجازی بجای اینکه وسیله مثبتی باشد جای تشکل و مبارزه واقعی را گرفته و سطح توقع ما را پائین آورده پوششی برای جدی نگرفتن مبارزه واقعی شده است. به گونه ای که وقتی کسی که نمی‌خواهد فعالیت خود در کارزار را ادامه دهد، تنها کاری که درخواست می‌کند: خروج از ای میل لیست کارزار است! تا حالا نشده کسی بگوید از کارزار استعفا می‌دهم و از این به بعد وظایفی را که در این ائتلاف برعهده گرفته‌ام انجام نمی‌دهم (بجز یک یا دو مورد) چون کارزار فقط برای‌شان همین دنیای مجازی است. دنیایی که از درون آن به خود اجازه می‌دهند در مورد زندگی و فعالیت اجتماعی افراد در دنیای واقعی نظر داده و دخالت کنند. فعالیت اینترنتی باید وسیله ای برای پیشبرد کارهای عملی و مبارزاتی باشد و نه جانشین آن.

جمع‌بندی

کارزار با این کیفیت دیگر نمی‌تواند گام‌های بلندی را در جنبش رادیکال و انقلابی زنان بردارد. اجزا گوناگون کارزار چه تشکلات و چه افراد باید درگیر یک پروسه فشرده مطالعه و بحث شوند تا اینکه در این فرآیند بتوانیم شالوده‌های فکری جنبش رادیکال زنان را تبیین کنیم. "سازمان زنان هشت مارس" درگیر این مهم خواهد شد. اینکه در کارزار این نیاز مبرم جنبش زنان را بتوانیم به پیش ببریم، بستگی به این خواهد داشت که ما چقدر بتوانیم فضای رفاقت و صمیمیت و احترام متقابل را بوجود بیاوریم و استقلال یکدیگر را به رسمیت بشناسیم. طبیعتاً همان‌گونه که گفتم ما حتی بر سر جمع‌بندی هم نظرات واحدی نداریم. بنابراین درون کارزار زنانی که چنین نیازی را احساس می‌کند، می‌تواند مشترکا با یکدیگر این امر را به پیش برند و از کمک دوستانی هم که چنین نیازی در اولویت‌شان قرار ندارد، بهره‌مند شوند. بنظر ما این وظیفه اصلی این دوره است که می‌تواند کارزار را قوی‌تر کند. ضمن اینکه می‌توانیم سالانه برای برگزاری روز جهانی زن برنامه مشترکی را به پیش ببریم.

فصل هفتم

زنان "هشت مارس"

و کنفرانس برلین

- کنفرانس برلین: جمع‌بندی مختصر
- کنفرانس فرهنگی یا بساط عوام‌فریبی!
- توقف کنفرانس برلین
- ناموس ارتجاع مردسالار خدشه‌دار شده است!
- نامه سرگشاده به مسئولین و دست‌اندرکاران
"حزب کمونیست کارگری ایران"

کنفرانس برلین: جمع‌بندی مختصر

گزارش به دومین مجمع عمومی

سازمان زنان هشت مارس

جولای ۲۰۰۱ (۱۳۸۰)

کنفرانس برلین در حقیقت ادامه فعالیت‌های بین‌المللی رژیم اسلامی برای جلب حمایت خارجی و گرفتن چهره دمکراتیک در سطح جهانی بود. همه جنایتها و کشتار و سنگسار و در صدر کشورهای نقص‌کننده حقوق بشر قرار گرفتن باید پرده پوشی می‌شد، بویژه جمهوری اسلامی برای ثبات سیاسی داخلی نیز نیاز به حمایت سیاسی و اقتصادی دول غربی داشت. دول غربی از جمله آلمان نیز از مدت‌ها پیش از طریق رسانه‌های گوناگون به تبلیغ "روند دمکراسی و اصلاحات" زیر سایه خاتمی و دولتش پرداخته بودند و این کنفرانس در حقیقت باید زمینه را برای روابط دوستانه آلمان با ایران در افکار عمومی مهیا می‌کرد. برای نیل به چنین اهدافی خانه فرهنگ‌های جهان "بنیاد هانریش بل" با همکاری سفارت و برخی از چهره‌های خودفروخته تدارک چنین کنفرانسی را دیدند. برای موجه جلوه دادن آن و باصطلاح تبلیغ "آشتی ملی" ترکیب سخنرانی کنفرانس شامل برخی از شکنجه‌گران و بازجویان سابق و فرماندهان سپاه پاسداران که امروز چهره "دمکرات" بخود گرفته‌اند و برخی افراد سرشناس هنرمند و سیاسی که جزو ناراضیان رژیم محسوب می‌شدند، بود.

سازمان ما برای افشای اهداف شوم این کنفرانس که عمدتاً علیه منافع مردم ایران و خیل عظیم پناهجویان بود، سعی کرد با نیروهای مترقی اپوزیسیون جمهوری اسلامی در این حرکت اعتراضی متحد شود و بیانیهای را که از جانب بیش از ۳۰ جریان صادر شده بود، امضا کرد و کلیه اعضا و دوستان خود را برای اعتراض به این کنفرانس دعوت کرد.

واقعیت این بود که تقریباً اکثر نیروهای شرکت‌کننده در اعتراض به این کنفرانس از چگونگی برگزاری کنفرانس اطلاعی نداشتند بنابراین امکان طراحی تاکتیک‌های مبارزاتی ممکن نبود. برخی زمان‌ها شرایطی پیش می‌آید که در صحنه عمل باید تاکتیک‌های مبارزاتی خود را مشخص کرد. مهم این بود که سیاست کلی صحیح و روشنی در قبال این کنفرانس داشتیم و این به ما کمک کرد که روش‌های مبارزاتی نسبتاً صحیحی را اتخاذ کنیم. در روز اول کنفرانس سعی کردیم با برخی زنان فعال در برلین تماس برقرار کنیم و حرکت متحدانه‌ای را سازمان دهیم که آنها از گفتگو با ما بهر دلیل خودداری کردند. بهرحال روز اول کنفرانس، زنان برلین ابتکار معینی به خرج دادند و موجب اخلال در گشایش کنفرانس شدند که ما نیز با حرکت آنان همراهی کردیم. در روز دوم کنفرانس، اعتراضات یک پارچه مخالفین موجب توقف کنفرانس شد. اما این مبارزه خود موجب شکافی در بین معترضین نیز شد.

برگزارکنندگان کنفرانس سعی کردند تاکتیک بزنند و از برخی سازمان‌ها خواستند که نمایندگانشان را فرستاده و در میزگرد کنفرانس چند دقیقه‌ای صحبت کنند. بر سر استفاده از تریبون شکافی در بین مخالفینی که بهیچوجه نمی‌خواستند از تریبون استفاده کنند و آنهایی که فرصتی برای اعلام وجود خود می‌دیدند شکل گرفت. سازمان ما قاطعانه استفاده از این تریبون را در آن شرایط خاص رد کرد و معتقد بود که اگر ما به امثال شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار و دولت آبادی اعتراض داریم که چرا در کنار شکنجه‌گران نشست‌اید نمی‌توانیم خودمان همان کار را انجام دهیم. خوشبختانه علیرغم اینکه برخی سازمانها به صورت بسیار زنده دستپاچه شدند و از تریبون استفاده کردند اما اعتراضات یکپارچه خودبخودی و آگاهانه برخی تشکلات از جمله سازمان ما این تاکتیک را خنثی کرد و عملاً کنفرانس متوقف شد.

روز سوم کنفرانس عملاً شکاف بین مخالفین آشکار شد. برخی جریان‌های سیاسی علیه کسانی که اعتراض کرده و اعتراضشان موجب توقف کنفرانس شد، اعلامیه داده و آنها را "چماق بدست و حزب الله" خواندند. معلوم شد که در آن اتحاد بیش از سی گروه برخی‌ها وقتی دیدند برگزارکنندگان حاضر به اختصاص تریبون چند دقیقه‌ای به آنان در کنار امثال گنجی و ... شدند دست از مخالفت و اعتراض خود برداشتند.

این امر برای ما تجربه و درس خوبی در برداشت که همواره در اتحادها و اتلافات به علل و انگیزه مخالفت‌ها و درجه دوری و نزدیکی نیروهای گوناگون به یکدیگر توجه کنیم.

کنفرانس برلین دستاوردهای دیگری نیز داشت: مسائل مهمی رو آمد که مهمترین آن مسئله زنان بود. زنان به اشکال گوناگون اعتراض خود را به بیش از بیست سال سرکوب زنان نشان دادند. برهنه شدن یک هنرمند زن، رقصیدن یک زن حین سخنرانی اشکوری که با عبا و عمامه بود. و هم چنین حضور صف یک پارچه و متشکل زنانی که در افشای سرکوب زنان و ژست‌های عوام‌فریبانه آنان ذره ای حاضر به سازش نبودند.

شاید بجرئت بتوان گفت این اولین حرکت ایرانیان مخالف رژیم در خارج بود که بر فضای سیاسی داخل تاثیر داشت و مدتها موضوع بحث مردم بود. برخی از مخالفین رژیم مجبور شدند فصل مشترک خود را بر سر مسئله زنان با فرهنگ عقب مانده و زن ستیز اسلامی و غیر اسلامی رو کنند. این خود زمینه بحث و تعمیق مسئله زنان در بین سازمان‌های زنان و فعالین زن شد. کنفرانس برلین بعلاوه موجب شد که طرفداران خجالتی دوم خرداد مجبور شوند شرم را کنار گذاشته و وقیحانه حرکت صدها ایرانی را که بطرق مختلف قربانی این رژیم بوده‌اند و حاضر نیستند جنایات این رژیم را فراموش کنند و حاضر نیستند بر جنایاتی که هم اکنون نیز مرتکب می شوند چشم فرو بندند را محکوم کنند. خلاصه صف بندی جدیدی که بر اثر "دوم خرداد" بوجود آمده بود تا حدودی روشن شد.

نکته‌ای که باید در انتها گفت، بحث ما این نیست که نباید از هیچ تریبونی برای افشای جمهوری اسلامی استفاده کنیم مسئله مهم این است که تشخیص دهیم کدام تریبون و کجا؟ و البته کنفرانس برلین در استفاده از این تاکتیک نیز درس‌های خوبی برای همه مخالفین از جمله فعالین زن و سازمان‌های زنان داشت تا هر چه بهتر قادر شوند در صحنه سیاسی با درایت و مهارت نقش بگیرند. این کنفرانس کماکان موضوعی است که می توان به آن رجوع کرد و درسها و تجارب آن را جمع‌بندی کرد.

کنفرانس برلین در عین حال تدارکی آگاهانه از جانب دولت آلمان و همدستان ایرانی آنها برای سفر خاتمی بود، بهمین جهت جمعبندی صحیح از آن در چگونگی مبارزه علیه سفر خاتمی نیز تاثیر داشت. پس از کنفرانس حملات وسیع و نقشه مند در داخل ایران و از جانب برخی نیروها و جریانات طرفدار "دوم خرداد" به جریانات مترقی و انقلابی و به زنان فعال در این کنفرانس شد تا باصطلاح آنها را ایزوله کرده و مانع تقویت و شکل گیری اتحادی پر قدرت علیه سفر خاتمی شوند که خوشبختانه موفق نشدند.

کنفرانس فرهنگی یا بساط عوامفریبی!

اعلامیه سازمان زنان هشت مارس،

آوریل ۲۰۰۰ (۱۳۷۹)

مردم آزادیخواه، زنان و مردان دمکرات و انقلابی!

به دعوت "بنیاد فرهنگی هانریش بل" و به ابتکار حزب سبزها، کنفرانسی سه روزه از هشتم تا دهم آوریل ۲۰۰۰ حول اوضاع ایران بعد از انتخابات مجلس ششم در شهر برلین برگزار خواهد شد. تعدادی از عناصر رسوای رژیم اسلامی که امروز برای نجات نظام ارتجاعی حاکم بر ایران ماسک "اصلاح طلبی" به چهره زده‌اند به همراه تنی چند از روشنفکران و نویسندگان ایرانی به این کنفرانس دعوت شده‌اند. دولت‌های آلمان و ایران پشت این کنفرانس ظاهراً فرهنگی قرار دارند.

برگزاری کنفرانس برلین در خدمت سیاست فریبکارانه "آشتی ملی" است که رژیم جمهوری اسلامی برای نجات خود از گرداب بحران و منحرف کردن مبارزات مردم در پیش گرفته است. در همین راستا، دارودسته خاتمی به همراه مشتی فرصت طلب و سازشکار به مردم وعده می‌دهند که اگر کمی صبر کنید و دیگر در پی سرنگونی رژیم نباشید، اوضاع خوب خواهد شد. این دروغ‌ها را می‌گویند که برای خود وقت بخرند.

دولت آلمان نیز همانند سایر دولت‌های امپریالیستی غرب برای حفظ این رژیم و در واقع تضمین سودهای میلیاردی خود در جنب و جوش است. این دولت، سیاست رسوای "دیالوگ انتقادی" با جمهوری اسلامی را کنار گذاشته و سیاست رسواتر دوستی آشکار با جلادان حاکم بر ایران را پیشه کرده است. البته معنای واقعی نزدیکی دولت آلمان و جمهوری اسلامی را ایرانیان آواره در کمپ‌های پناهجویان در آلمان عمیقاً درک می‌کنند. معنای همکاری دو دولت را کسانی می‌فهمند که دادگاه در پی دادگاه، جواب منفی گرفته‌اند و شگفت زده با قضاتی

روبرو شده‌اند که از "بسط دموکراسی" در ایران می‌گویند، قربانیان رژیم را محکوم می‌کنند و پناهجویان را به علت عقاید انقلابی شان سزاوار سرکوب می‌دانند! معنای این همکاری را زنان پناهجویی می‌فهمند که پلیس آلمان به زور حجاب بر سرشان کشیده تا طبق موازین اسلامی از آنان عکس بگیرد و به سفارت جمهوری اسلامی بسپارد.

میزبانان کنفرانس برلین چه کسانی هستند؟ حزب سبزها که تا چندی قبل از دولت آلمان بخاطر روابط حسنه‌اش با جمهوری اسلامی انتقاد می‌کرد، و به محکوم کردن نقض حقوق بشر در ایران می‌پرداخت، این ژسته‌ها را به محض شرکت در کابینه کنار گذاشت و اعلام کرد که در ایران خاتمی، گام‌های مثبتی بسوی استقرار دموکراسی و بسط آزادی‌های اجتماعی مشاهده می‌شود. سبزها که اینک خود مسئول و مجری برقراری روابط نزدیک و دوستانه با جنایتکاران اسلامی حاکم بر ایران شده‌اند، راهی جز عوام‌فریبی و دروغ‌گویی آشکار ندارند. آنان ناچارند برای مشروعیت بخشیدن به این روابط حسنه، شرایط فلاکت باری که اکثریت مردم ایران از آن رنج می‌برند را وارونه جلوه دهند. برگزاری کنفرانس برلین یکی از راههای دروغ‌پراکنی در افکار عمومی به قصد توجیه سیاست‌های دولت آلمان است.

ترکیب مهمانان چیست؟ گنجی، علوی تبار و جلالی پور هر سه از فرماندهان و کادرهای سپاه جنایتکار پاسداران بوده و سابقه شرکت در بازجویی زندانیان سیاسی، سرکوب و کشتار خلق کرد، و تهیه متون ایدئولوژیک - سیاسی سپاه برای شستشوی مغزی جوانان و توجیه اعدام دهها هزار از مبارزان ضد رژیم را دارند. ماسک "اصلاح طلبی" نمی‌تواند چهره کریه اینان را بپوشاند. جمیله کدیور یکی دیگر از مهمانان نیز مجیزگوی سیاست‌های ضد زن جمهوری اسلامی، وکیل مجلس ارتجاع و عضو حزب کارگزاران سازندگی است که رفسنجانی منفور "پدر معنوی" آن است و یکی از نهادهای مهم رژیم محسوب می‌شود.

اما جالب این است که در کنار اینان، نویسندگان و روشنفکرانی چون محمود دولت‌آبادی، شهلا لاهیجی، منیرو روانی‌پور و محمدعلی سپانلو قرار دارند. این ترکیب دعوت شدگان، خود بسیار عوام‌فریبانه است. مشتی مرتجع و جنایتکار را در کنار گروهی از نویسندگان و روشنفکران ناراضی عرضه کرده‌اند. آیا می‌شد بهتر از

این برای جنایت‌کاران، اعتبار و مشروعیت سیاسی فراهم کرد؟ بنابراین مهم نیست که امثال شهلا لاهیجی و مهرانگیز کار در این کنفرانس به جمهوری اسلامی انتقادی بکنند یا حتی کلامی در مخالفت با گنجی و همدستانش به زبان بیاورند. آنان با شرکت در این کنفرانس خواسته یا ناخواسته پیام خود را داده‌اند. پیامی که مطلوب حال رژیم ایران و دولت آلمان است: پیام آشتی و گفت و شنود با قاتلان مردم. پیام فراموش کردن و بخشیدن جنایت‌های بی شمار.

کنفرانس برلین و کنفرانس‌های احتمالی دیگر از این دست قرار است شرایط سیاسی و افکار عمومی را برای سفر خاتمی به آلمان مهیا کند.

این کنفرانس قرار است در افکار عمومی این دروغ را جا بیاندازد که در ایران دولتی دمکراتیک و آزاد حاکم است، تا دولت آلمان بتواند با خیالی آسوده و مطمئن از رضایت افکار عمومی، به همکاری و حمایت از رژیم جنایتکار اسلامی ادامه دهد.

این کنفرانس قرار است با ارائه یک تصویر مثبت و رو به بهبود از اوضاع ایران، فشارهای دولت آلمان بر هزاران پناهنجوی ایرانی را موجه و عادی جلوه دهد و زمینه اخراج یا استرداد سریع و گسترده آنان را فراهم کند.

مضمون سیاسی این کنفرانس در ضدیت با مبارزاتی است که مردم ستمدیده و زحمتکش ایران علیه رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی به پیش می‌برند. بطور مشخص این کنفرانس دهن کجی به مبارزات زنان ایران علیه زن‌ستیزی شنیع و وقیحانه رژیم است.

باید علیه اهداف ارتجاعی این کنفرانس مبارزه کنیم و با حضور انبوه خود صدای اعتراض میلیون‌ها مردم ایران را به گوش همگان برسانیم. وظیفه تک تک ماست که با افشای اهداف کنفرانس و ماهیت سازمان‌دهندگان و مرتجعین دعوت شده، مانع تحقق اهداف رژیم ایران و همدستان آلمانی آنان شویم. بدین ترتیب می‌توان یک پیوند مبارزاتی واقعی بین مبارزات ضد رژیمی مردم در ایران با مبارزاتی که در خارج کشور جریان دارد، برقرار کرد.

پیروز باد همبستگی بین المللی همه ستمدیدگان و آزادیخواهان جهان!

مرگ بر پیوند و تباری شوم مرتجعین سراسر جهان!

سرنگون باد کلیت رژیم جمهوری اسلامی ایران!

توقف کنفرانس برلین

اعلامیه سازمان زنان هشت مارس

۹ آوریل ۲۰۰۰ (۱۳۷۹)

سازمان زنان هشت مارس با شادی و غرور اعلام می‌کند اپوزیسیون مترقی و مبارز ایران در تبعید موفق شد کنفرانس سه روزه برلین را در روز دوم متوقف کند. این کنفرانس به دعوت "بنیاد فرهنگی هانریش بل" و ابتکار سبزه‌ها و سفارت جمهوری اسلامی تدارک دیده شده بود.

در این کنفرانس عده‌ای از عناصر رسوای جمهوری اسلامی که امروزه برای نجات رژیم ارتجاعی ایران، ماسک اصلاح طلبی به چهره زده اند، به همراه تنی چند از نویسندگان ایرانی دعوت شده بودند. این کنفرانس قرار بود بگوید که در ایران دموکراسی برقرار شده است و جنایتکارانی چون اکبر گنجی، جلایی پور و ... "آزادخواه" شده‌اند.

در شرایطی که مردم کمر به سرنگونی جمهوری اسلامی بسته‌اند، امپریالیسم آلمان و سایر دول اروپایی با همدستی دارودسته دوم خردادی‌ها، می‌خواهند رژیم در حال احتضار را نجات دهند. این کنفرانس در خدمت چنین هدفی بود. این کنفرانس علیه مبارزات مردم ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی بود.

این کنفرانس تائید وضعیت بی‌حقوقی زنان ایران بود. این کنفرانس با دادن تصویر «دمکراتیک» از ایران، علیه هزاران پناهجوی ایرانی در آلمان بود. کنفرانس با پیگیری مبارزات شورانگیز زنان و مردان معترض ایرانی تعطیل شد. درود بر همه زنان و مردان مبارز و مترقی! درود بر زنانی که در این مبارزه نفرت عمیق خود را از رژیم زن ستیزاسلامی نشان دادند و هم چنین همگامی و همدلی خود را با مبارزات زنان در ایران به نمایش گذاشتند.

بر هم خوردن کنفرانس برلین، مشقت محکمی به دهان رژیم جمهوری اسلامی و مشتی سازشکار خائن همچون توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها بود. اما بودند جریان‌هایی همچون راه کارگر که با بهم خوردن کنفرانس سخت دلخور شدند و وقاحت را به آنجا رساندند تا علیه کسانی که با مبارزه خود این کنفرانس را به تعطیلی کشاندند، اطلاعیه بدهند و آنها را چماق‌دار بخوانند. اینان یک بار دیگر نشان دادند که طرفداران خجالتی خاتمی، به موقع شرم را کنار می‌گذارند و علناً در کنار دارودسته‌های فرصت طلب و رسوا قرار می‌گیرند.

این پیروزی محصول سخت کوشی، پیگیری و جسارت همه زنان و مردان مبارز و انقلابی بود که مصمم بودند نگذارند این کنفرانس برقرار شود. دستاورد مبارزه زنان و مردانی بود که مصمم بودند صدای مبارزات مردم ایران علیه جمهوری اسلامی را منعکس کنند و حاصل پیگیری و مبارزه زنانی بود که می‌خواستند صدای زنان ایران باشند. این پیروزی نتیجه مبارزه این حزب و آن حزب، این سازمان و آن سازمان نیست، اگرچه سازمان‌های مبارز و مترقی همچون کمیته دفاع از جنبش، در آن نقش داشتند و بویژه سازمان‌هایی که اعتراض‌شان به این کنفرانس برای در شرکت در تریبون در آن نبود، بلکه برای قطع اینگونه تریبون‌ها بود. این را همه زنان و مردان شرکت کننده در کنفرانس مشاهده کردند.

درد و افتخار بر همه زنان و مردانی که تن به سازش با مرتجعین نمی‌دهند. رزمشان پیروز و پایدار باد!

ناموس ارتجاع مردسالار خداشه دار شده است!

اعلامیه سازمان زنان هشت مارس
۲۰ آوریل ۲۰۰۰ (۱۳۷۹)

در جریان برگزاری کنفرانس برلین که به منظور آرایش چهره کثیف جمهوری اسلامی و فریفتن افکار عمومی به وسیله بنیاد هانریش بل برگزار شد، یکی از زنان مبارز اپوزیسیون در اعتراض به تحمیل بیش از بیست سال حجاب و بی حقوقی همه جانبه زن ایرانی، برهنه شد و بروی صحنه رفت و به این وسیله اعتراض خود را به برگزاری این نمایش مزورانه اعلام داشت.

بعد از اعتراض آوانگارد این زن هنرمند و جسور، بی درنگ هجوم همه جانبه‌ای به او آغاز شد و حزب الله و ایادی پاسدار و مزدور رژیم، در کنار اصلاح طلبان داخل و خارج از کشوری و استحاله طلبان و هواداران شرمنده دوم خردادی آنها، هم‌صدا و متحد علیه این زن هنرمند شعار دادند و کوشیدند او را مرعوب کنند تا از ادامه بکارگیری چنین کارزارهایی جلوگیری شود.

این اعتراض که علیه حجاب اجباری، به مثابه سمبل ستم بر زنان در ایران به عمل آمد، تار و پود اخلاقیات و "ناموس" ارتجاع را بر باد داد و به عنوان عبور از خط قرمز تلقی شد. در واقع وقتی "تار موی زن شریعت را تضعیف می کند"، و یا "حجاب زن و عفاف زن حافظ حکومت اسلامی است" برهنه شدن یک زن به معنی به مصاف طلبیدن تمامیت رژیم جمهوری اسلامی است. به همین دلیل، بعد از این حرکت پیشرو، رژیم جمهوری اسلامی هجومی هیستریک و ضد زن خود را از طریق بسیج مطبوعاتی و دیگر ارگان‌های تبلیغاتی‌اش علیه مخالفین کنفرانس برلین سازمان داد.

اما این هجوم ضد زن، به رژیم جمهوری اسلامی محدود نماند و به حیطه طرفداران خارج کشوری رژیم نیز کشیده شد. تا جایی که استحالطلبان کوشیدند در برخی از محافل ایرانی خارج از کشور، نه تنها این زن مبارز را مرعوب کنند، بلکه حتی او را از ادامه برنامه تئاتری که در آن نقش ایفا می‌کرد نیز باز دارند. این حمله‌ها به طرق مختلف و تحت عناوین گوناگون هنوز هم ادامه دارد و آن‌ها می‌کوشند با ایجاد جو رعب و وحشت، هر زنی را که از مرزهای تعیین شده نظم مردسالاری موجود قدم فراتر بگذارد از صحنه خارج سازند.

این جو رابطه‌ای را بین ذهنیت ضد زن دولت جمهوری اسلامی و هواداران خارج کشوری آنها نشان می‌دهد و بیانگر سلطه فرهنگ مردسالاری بر ذهنیت عقب مانده‌ترین عناصر اجتماعی است.

اگر جمهوری اسلامی با تکیه بر سرنیزه به زنان هجوم می‌آورد، هواداران خارج کشوری جمهوری اسلامی با حربه ارعاب سیاسی این کار را به پیش می‌برند. آنها، دقیقاً به همان شکلی که در اوایل انقلاب کوشیدند مبارزه زنان علیه حجاب اجباری را تحت عناوین "گرایش لیبرالی" و "ضد انقلاب" محکوم کنند، امروز نیز می‌خواهند حرکت سمبولیک و شجاعانه این زن هنرمند را با عنوان "چماق‌داری"، "حزب الهی بازی" و "عدم مرزبندی با مشی چریکی" و غیره محکوم سازند.

از نظر چنین موجوداتی، گویی اگر کسی پشتوانه سیاسی و یا حزبی نداشته باشد می‌توان با بی‌شرمی او را چنان مورد حمله قرار داد که حتی در اجرای برنامه های هنری و عادی زندگیش نیز خلل وارد شود.

اما این زن شجاع و نمونه تنها نیست. قلب همه زنانی که تحمیل حجاب را در بیست سال گذشته با گوشت و پوست خود احساس کرده اند با او می‌زند و همه کسانی که عزیزان‌شان را در این رژیم خون و جنون از دست داده‌اند پشتیبان او هستند و دست همه هواداران آزادی و عدالت اجتماعی در دست اوست. و هم اکنون جنبش زنان آزادیخواه و مبارز با تمام قوا از او حمایت می‌کند.

این مبارزه که نمونه دیگری از آن به هنگام سفر پاپ به آلمان و در اعتراض به رای کلیسا درباره ممنوعیت سقط جنین، توسط زنان آلمانی و به شکل چسباندن عکس پاپ به باسن های برهنه خود صورت گرفت، مسلماً در آینده نیز به شکل‌ها و

صورت‌های گوناگون دیگری توسط زنان شجاع و مبارز ایرانی ادامه خواهد یافت و سیلی محکم دیگری خواهد بود که بر گونه تمامیت ارتجاع «ناموس پرست» و زن‌ستیز جمهوری اسلامی و هواداران عقب مانده آن‌ها فرود می‌آید.

هر زنی که علیه مردسالاری مبارزه می‌کند، مدافع این اعتراض است و جسارت این زن هنرمند را الهامبخش مبارزات انقلابی زنان می‌شمارد. جنبش زنان با تقویت و پرورش این گونه زنان است که پیشروی خود را برای درهم شکستن مرزهای مردسالاری تضمین می‌کند. دفاع از این حرکت، سنجشی است که مدافعین دروغین و مد روز جنبش زنان را از مبارزان واقعی و پیگیر علیه مردسالاری تفکیک می‌کند.

ما از این زن هنرمند و آوانگارد حمایت می‌کنیم و در کنار دیگر زنان و مردان مبارز و آزادیخواه می‌کوشیم با مبارزه علیه مرزهای ممنوعه و با پشتیبانی از زنان جسور و سنت‌شکن، ذهنیت مردسالار و علیل رژیم جمهوری اسلامی و طرفداران‌شان را افشا کنیم.

نامه سرگشاده

به مسئولین و دست‌اندرکاران

"حزب کمونیست کارگری ایران"

از سوی سازمان زنان هشت مارس
آوریل ۲۰۰۰ (۱۳۷۹)

در جریان مبارزه مهم و اتحاد موقتی که از سوی نیروهای مبارز و مردم آگاه علیه "کنفرانس سه روزه برلین" به پیش برده شد، برخوردهای نادرستی را از جانب تشکیلات شما مشاهده کردیم. برخی از این برخوردها تازه‌گی نداشت و قبلاً نیز در آکسیون‌های مشترک یا هماهنگی که حزب شما در آنها حضور داشت، بروز یافته بود. از آنجا که ما (سازمان زنان هشت مارس) نیز همانند بسیاری دیگر از مبارزان ضد رژیم، چنین برخوردهائی را به حال اتحاد صفوف نیروهای مترقی و آزادیخواه و پیشبرد مبارزه‌ای قاطع علیه رژیم جمهوری اسلامی زیانبار میدانیم، تصمیم گرفتیم با صراحت و بطور آشکار به نقد آن بپردازیم به این امید که نقد ما به تصحیح سیاست‌های نادرست و کنار گذاشتن برخوردهای زیانبار در سطح جنبش سیاسی ایران در خارج کمک کند.

قبل از ورود به نقد، لازم می‌دانیم به یک نکته خاص در مورد مبارزه برلین اشاره کنیم آماج آن مبارزه از نظر ما بدرستی رژیم جمهوری اسلامی و حامیان امپریالیست آلمانی آن و نیز دارودسته‌های سازشکار و خائنی نظیر توده‌ای‌ها و اکثریتی‌ها بودند. به همین جهت طی آن مبارزه کوشیدیم برخوردهای غیر اصولی شما را تحمل کنیم و پاسخ را به زمانی دیگر موکول کنیم اینک که آن مبارزه با

موفقیت پایان گرفته و مبارزات مهم‌تری در راه هست، زمان پرداختن به این مسائل فرارسیده است:

۱- مهمترین اشکال، تزلزل سیاسی شما در یک لحظه تعیین کننده از مبارزه علیه کنفرانس برلین بود. همه ما آمده بودیم تا با فریادهای اعتراض خود از برگزاری چنین کنفرانسی جلوگیری کنیم. آمده بودیم تا با یک مبارزه رزمنده و سازش ناپذیر اعلام کنیم که به جانیمان و شکنجه گران کهنه کار "دوم خردادی" اجازه نمی‌دهیم نقاب "آزادیخواه" و "دمکرات" به چهره زنده، اجازه نمی‌دهیم که دولت آلمان بخاطر منافع سیاسی و اقتصادی خود در ایران، تصویری وارونه از اوضاع جامعه و رژیم ارتجاعی حاکم ارائه دهد. این مبارزه‌ای برحق بود و به همین خاطر مورد پشتیبانی گسترده قرار گرفت. برگزار کنندگان کنفرانس، قدرت این مبارزه را حس کردند و فهمیدند که با دعوت از پلیس آلمان برای دستگیری و ضرب و شتم مردم متعرض نمی‌توانند کاری از پیش ببرند. بنا براین کوشیدند با ارائه این پیشنهاد "به مخالفان هم وقت صحبت می‌دهیم" در صفوف ما تفرقه بیندازند و متأسفانه پای شما در برابر این پیشنهاد سست شد در حالی که همه نیروهای معترض با فریاد و شعارهای بی‌وقفه مصمم بودند مانع ادامه کنفرانس شوند، آذر مدرسی به عنوان سخنگوی حزب شما پشت تریبون کنفرانس رفت و اعلام کرد که نمایندگان مخالفان با برگزار کنندگان کنفرانس به توافق رسیده‌اند که اگر به آنان اجازه صحبت داده شود، معترضین در مقابل، ساکت شوند تا کنفرانس کار خود را ادامه دهد!

این یک تزلزل سیاسی آشکار بود که اگر بحال خود رها می‌شد می‌توانست مبارزه علیه کنفرانس برلین را بجای موفقیت به شکست بکشاند. خوشبختانه نیروهای مبارزه و مردم معترض حاضر نبودند تحت هیچ شرایطی منجمله در صورت سازش یا تزلزل برخی مانند شما اجازه ادامه کار کنفرانس را بدهند. در نتیجه، آذر مدرسی تسلیم خواست معترضین شد سوالی که این معترضین و هزاران توده دیگری که چشم به مبارزه برلین دوخته بودند از شما دارند این است که آیا نمی‌دانستید با قبول پیشنهاد تفرقه افکنانه برگزار کنندگان کنفرانس بر آتش خشم زنان و مردان معترض آب سرد می‌ریزید؟ آیا مردم حق ندارند چنین نتیجه‌گیری کنند که "حزب کمونیست کارگری ایران" فقط می‌خواهد از مبارزات پی‌گیر و

رزمنده توده‌ها به مثابه اهرم فشار استفاده کند تا برای خود امتیازی گیرد و آن وقت مردم را به آرامش دعوت کند؟ مردم آگاه باید این سوال را از شما بکنند و شما باید به آن پاسخ دهید.

۲- زمانی که آذر مدرسی در پشت تریبون قرار داشت از او سوال شد که این نیروهای مخالف که با برگزار کنندگان کنفرانس به توافق رسیده‌اند غیر از حزب کمونیست کارگری، چه کسانی هستند و او جواب داد: "سازمان زنان هشت مارس" و برخی دیگر، این دروغ بشدت ما را خشمگین کرده است. شما حق نداشتید بر مبنای منافع سیاسی خود، و در واقع برای مشروعیت بخشیدن به تزلزل سیاسی خود، نام سازمان ما را به میان آورید. مواضع و عملکرد "سازمان زنان هشت مارس" در مبارزه علیه کنفرانس برلین کاملا روشن و صریح بود و هیچ جای ابهام نداشت. برخورد سخنگوی حزب شما قابل توجیه نیست. او فقط می‌خواست برای یک تصمیم‌گیری سازشکارانه، شریک بتراشد. این برخورد شما سزاوار انتقاد از خود علنی است.

۳- سخنگویان حزب شما در مصاحبه با رادیوهای فارسی زبان منجمله رادیو اسرائیل، این تصور نادرست را از مبارزه برلین دادند که "حزب کمونیست کارگری ایران" مبتکر و سازمانده این مبارزه بوده است. این تبلیغ غیر واقعی، اولاً باعث منفرد شدن شما میان مبارزان خارج کشور می‌شود، چون آنها حقایق را به چشم می‌بینند. ثانیاً این کار باعث می‌شود آن کسانی که در ایران به رادیوهای خارجی گوش می‌کنند و چشم به مبارزات ایرانیان در خارج از کشور دارند، دلسرد شوند و فکر کنند که غیر از یک حزب در خارج، هیچ نیروی دیگری علیه رژیم مبارزه نمی‌کند اگر واقعا مسئله شما تقویت مبارزات توده‌های مردم باشد، آنگاه باید واقعیات خوب را به گوش مردم برسانید. این واقعیت خوبی است که کنفرانس برلین بر اثر مبارزه جمعی همه نیروهای مبارز و انقلابی خواه متشکل، خواه غیر متشکل به تعلیق کشانده شد، این واقعیت خوب را باید بدون تنگ نظری و فرقه‌گرایی به گوش همگان رساند، به آنان امید بخشید و روحیه مبارزات‌شان را تقویت کرد. جالب اینجاست که حزب شما به هنگام تزلزل و اتخاذ تصمیمات سازشکارانه به فکر

"شریک جرم" می افتد اما در وقت تبلیغ عمدا بر صف گسترده نیروهای مبارزی که در صحنه فعال هستند چشم فرومی بندد.

این نوع تبلیغات فرقه‌گرایانه و تنگ‌نظرانه قبل از مبارزه برلین نیز از جانب حزب شما صورت گرفت و موجب شده که بسیاری از جریان‌ات مترقی حاضر به اتحاد عمل مبارزاتی با شما نشوند. یعنی با این کار نه فقط به سازماندهی یک مبارزه متحد و گسترده و رزمنده علیه رژیم جمهوری اسلامی ضربه می‌زنید، بلکه خود را نیز منزوی می‌کنید.

۴- در همین زمینه لازم می‌دانیم به یک اقدام غیر اصولی شما در آستانه کنفرانس برلین اشاره کنیم که امیدواریم ناشی از اشتباه و بد فهمی باشد. شما در فراخوان حزبتان که دعوت به یک آکسیون اعتراضی در برلین بود، بدون تماس با ما نام "سازمان زنان هشت مارس" را در لیست حمایت‌کنندگان این آکسیون قرار دادید. شک نیست که ما از تمامی مبارزاتی که از سوی نیروهای مترقی علیه این کنفرانس انجام گرفت حمایت می‌کنیم اما به عنوان یک تشکل زنان ایرانی و افغانستانی به هیچ‌وجه مایل نیستیم در حاشیه فراخوان‌های احزاب و سازمان‌ها قرار بگیریم. ما به حاشیه‌رانده شدن را در جهت تضعیف جنبش زنان می‌دانیم. سازمان ما تا کنون با نیروهای سیاسی گوناگون اطلاعیه‌های مشترک داده و اتحاد عمل‌های معینی را سازمان داده اما هرگز در حاشیه این اطلاعیه‌ها و اتحاد عمل‌ها نبوده‌ایم، بلکه در سطح اتحاد عمل نام سازمان خود را مستقلانه طرح کرده‌ایم. و مهم‌تر آنکه، ما خط فکری و جهت‌گیری مبارزاتی و روش مبارزاتی خودمان را داریم و لازم می‌دانیم به گونه‌ای با جریان‌ات مترقی دیگر وارد اتحاد عمل شویم که با این خط و جهت‌گیری و روش در تناقض نباشد. امیدواریم که در آینده، از نام ما خودسرانه استفاده نکنید.

همانطور که شما نیز می‌دانید امروز اپوزیسیون خارج کشور به دو صف آشکار متضاد تقسیم شده است. یک صف خواهان مبارزه علیه تمامیت جمهوری اسلامی است و دیگری خواهان تسلیم و سازش با جناحی از جمهوری اسلامی.

بدون شک ما شما را جز صف بندی اول می‌دانیم و انتقاد فوق را با روحیه تحکیم اتحاد درون این صف‌بندی طرح کردیم. امیداریم که شما نیز با همین روحیه

به انتقادات ما توجه کنید تا بتوانیم همراه و همگام با همه سازمان‌ها و نیروهای انقلابی و مبارز و مردم آزادیخواه اعتراضات قدرتمند و سازش ناپذیری را علیه سفر خاتمی به آلمان و سایر کشورهای اروپائی به پیش بریم.

فصل هشتم

چند اعلامیه

- قتل دعا : دختر جوان کرد
- در سوگ ندا
- پنج قلبی که از تپیدن باز ایستاد!
- زنان و انتخابات
- رای من چی شد؟ رای منو پس بدهید!؟

قتل دعا دختر جوان کرد

سایت هشت مارس
۱۳۸۶، ۲۹ آوریل ۲۰۰۷)

خبر- کردستان عراق: در روز ۷ آوریل دختر کرد جوانی به جرم علاقه به پیوند با یک جوان عرب توسط خانواده و طایفه‌اش، کردهای یزیدی، با همکاری ماموران انتظامی در شهر باشقه نزدیکی موصل به قتل رسید. پس از ۲۰ روز بالاخره در روز ۲۷ آوریل از طریق تصاویری چند ثانیه‌ای از مراسم به قتل رسیدن دعا که توسط موبایل ضبط شده بود خبر این جنایت دهشتناک منتشر شد.

<http://mars.com/soti/film/ghatle/%۲۰Doa.htm>

http://web.peykeiran.com/new/iran/iran_news_body.aspx?ID=۳۹۲۳۱

دعا دختر جوان ۱۷ ساله به جرم دوست داشتن به قتل رسید!
دعا فقط به قتل نرسید سنگسار شد!
نه، دعا لگدسار شد!
دعا تکه پاره شد!
اینجا عراق است!
اینجا کردستان عراق است!

اینجا زیر سایه "دمکراسی" آمریکایی و دولت کردی، مردان آزادانه و در امنیت کامل، دختران و زنان جوان خود را تکه پاره می‌کنند.

امشب دوشنبه ۷ آوریل ۲۰۰۷ است! هنوز جسد دعا روی سنگفرش خیابان است و مردان شهرک باشقه با آرامش خیال و غرور و سربلندی از اینکه شرف و ناموس را حفظ کرده اند، سر بر بالین نهادند.

سران طایفه کردهای یزیدی امشب قبل از رفتن به بستر، خدا را عبادت می‌کنند که رحمت دموکراسی آمریکائی را به کمک بمب افکن‌های آمریکائی برای‌شان به ارمغان آورد تا در امنیت کامل اتحاد قبیله و طایفه را از طریق پافشاری بر آداب و سنن و فرهنگ و ایدئولوژی زن‌ستیزانه پدرسالاری عهد عتیق حفظ کنند. آمین!

رهبران احزاب کردی به کابینه‌های خود در دولت بازگشتند تا در جلسه بعدی با باند‌های مذهبی و بنیادگرا و ناسیونالیست اعلام کنند که همانا آمریکا آمده است تا قدرت آنان را تقویت کند و برایشان دمکراسی تامین کند تا هر آنچه در انبان دارند از اشاعه نفرت قومی و تقویت و تشدید آئین و مسلک و فرهنگ زن‌ستیزی و هر جنایت دیگری که در دین و مسلک‌شان هست خودداری نکنند.

رهبران کرد ممنون از این همه دمکراسی که آمریکایی‌ها به آنان اعطا کرده‌اند به کابینه‌های خود بازگشتند. این دیگر یک دمکراسی آمریکایی تمام عیار است. "زنده باد آزادی!" همه زن ستیزان آزادند تا زنان سرکش را به اشد مجازات محکوم کنند و آزادانه حکم را جاری کنند.

اینجا کردستان عراق است! پیکر زنان جولانگاه جنگ‌های قومی و مذهبی است. دولت کردی مراجع دولت‌مداری‌اش را از آن دریغ نمی‌کند. جسم زنان بهای انسجام قدرت سیاسی آنان است.

امروز شنبه ۷ آوریل است! امروز یکشنبه ۸ آوریل است! زنان فعال سازمان‌های "غیر دولتی" در حال پیچ و پیچ و گف‌وگویی درگوشی هستند. آنان زجه‌های دلخراش دعا را شنیدند وقتی پیکر نحیفش زیر باران مشت و لگد و سنگ در هم شکست. آنان صدای خرد شدن روح سرکش دعا را شنیدند وقتی مردان نظامی و قوم و خویش دامن او را از تنش کشیدند تا جسم‌اش را به همراه روحش به قتل رسانند.

شاید زنان سازمان‌های "غیر دولتی" دلشان سوخت. اما نتوانستند حرفی بزنند. لابد شوهرانشان، که اغلب از مقامات دولت کردی هستند، به آنان گفتند که سکوت در مقابل این جنایات یکی از وظایف شماست. بودجه مالی شما برای تقویت دولت کردی و تبلیغ "دمکراسی" آمریکایی است. و زنان صادق این تشکلات دست ساخته امپریالیستها به واقعیت متعفن تن دادند و سکوت کردند.

رسانه‌های کردی سکوت کردند. تا توانستند رقص کردی یزیدی پخش کردند. شاید شب شنبه ۷ آوریل در ساختمان تلویزیون‌ها و رسانه‌ها از روی میز اتاق خبر، دستی نامرئی خبر قتل دعا را ناپدید کرد.

بیش از ۲۰ روز طول کشید تا دعا ادعانامه خود را از اعماق خاک به گوش ما رساند. امروز دعا در کنار ماست. دعا به تک‌تک ما زنان خیره شده تا فریاد دادخواهی او را به گوش افکار عمومی مترقی جهان برسانیم.

دعا صدایش از اعماق راهی گشود تا ما آن را بشنویم:

از امروز از روز ۷ آوریل دیگر نام همه زنانی که چون من قربانی قتل ناموسی شده‌اند دعا شد. دعا نام رمز صدها زنی است که از زمان قدرت‌گیری حکومت کردی زیر سایه ارتش آمریکایی قربانی قتل‌های ناموسی و شرف‌شده‌اند.

متهمان:

خانواده و طایفه دعا، مسخ شده با افیون مذهب و آئین و فرهنگ قرون وسطایی؛ چماق و پاسبان طبقات صاحب قدرت در کردستان؛ آبیار نظام ستم و استثمار این طبقات صاحب قدرت.

دولت کردی: نماینده پارتی که در نشست طایفه برای محاکمه دعا شرکت کرد؛ نیروهای انتظامی که دعا به آنها پناه برد و آنان وی را تحویل خانواده دادند؛ سپس با چکمه‌هایشان به جان دعا افتاده و سنگسار را با لگدسار تکمیل کردند. آنان در انجام وظیفه‌ای که طبقات ارتجاعی برای حفاظت از مناسبات و فرهنگ و سنن عقب‌مانده بر عهده‌شان گذاشته‌اند، سنگ تمام گذاشتند.

نیروهای سیاسی بومی دیگر: بنیادگرایان اسلامی سنی و شیعه که همراه با احزاب کردی طرفدار آمریکا، دست در دست هم با تقویت فرهنگ و افکار کهن،

روابط اقتصادی و سیاسی ارتجاعی، فضای مساعدی برای قتل‌های ناموسی ایجاد کرده اند. آنان کاخ‌هایشان را بر روی اجساد زنان بالا می‌برند.

نیروهای امپریالیستی اشغالگر: اینان چون ماشین مرگ در هر نقطه خاورمیانه که پای می‌گذارند، به هیولاهای قرون وسطائی ضد زن جانی تازه می‌دمند؛ نظام‌های عشیره ای پدرسالار موجود در این جوامع را مانند سگی هار رها کرده و بجان زنان می‌اندازند؛ دست در دست نیروهای مرتجع این کشورها، روابط هار و حیوانی میان انسان‌ها شکل می‌دهند؛ روابطی که در آن پدر و برادر سنگ بر سر دختران و خواهران‌شان می‌کوبند، یکی از آنهاست. کلیت این روابط حاکم اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، اکثریت مردم را خرد و زخمی می‌کند. آن چنان از خود بیگانگی را در میان انسانها دامن زده که افتخار و غرور مردمی، به قتل رساندن دختران و زنان و خواهران‌شان به خاطر "ناموس" است. به "خاورمیانه دموکراتیک" خوش آمدید!

حکم:

قبل از اینکه تک تک زنان خاورمیانه به سرنوشت من گرفتار شوند؛ قبل از آنکه نیروهای امپریالیستی و مرتجعین داخلی، بیش از این به جسد گندیده‌ی سنت و مذهب جانی تازه بدمند؛ نیروی خود را سازمان دهیم و با جرات و جسارت برای ساختن جهانی دیگر، با مناسباتی دیگر، به پاخیزیم. جهانی که با دفن نظام پدرسالار - هم در شکل قرون وسطائی بومی عشیره ای آن و هم در شکل سرمایه داری امپریالیستی آن - متولد می‌شود.

این حکم تاریخی است که از فریادهای دعا می‌شنویم: برای دختران دعا، خواهران دعا، مادران دعا!

در سوگ ندا

که جان باخت تا این روزها را جاودانه کند

سایت هشت مارس
اول تیر ۱۳۸۸ (۲۰۰۹)

برای ندا دختر جوانی که در روز سی خرداد در مسیر تظاهرات اعتراضی مردم علیه کودتای باند جنایتکار احمدی نژاد، خامنه ای در محله امیرآباد توسط آدمکشان لباس شخصی به ضرب گلوله جان باخت.

حتی اگر نامش ندا نبود، امروز سمبل ندای آزادی میلیون‌ها زن ایرانی بود. میلیون‌ها زنی که اکنون در صفوف نخست مبارزه برای بازپس‌گیری حقوق دزدیده شده خود از حاکمان اسلامی قرار دارند.

ندا آماج خشم متجربین نظام اسلامی شد که از حضور ساده زنان در جامعه وحشت دارند و زمانی که این زنان در میدان‌های نبرد، هیبت زن‌ستیز آنان را به سخره می‌گیرند از خشم نعره می‌کشند تا به خیال خود هراس بر دل زنان افکنند.

زهی خیال باطل! سی سال مقابله با دهشت‌های نظام زن‌ستیز حاکم، شجاعتی در دل زنان آفریده که با هیچ گلوله و اربابی فرو نمی‌ریزد.

ندا آماج خشم مزدوران نظامی شد که رهبر فقیدش خمینی با سرکوب و فرودستی آنان پایه‌های نظام اسلامی‌اش را تحکیم و تثبیت کرد.

ندا آماج خشم مزدوران نظامی شد که رهبر فقیدش خمینی "نه" بزرگ را در همان آغاز ورودش از زبان زنان شنید. وقتی که هزاران هزار زن علیه حکم حجاب اجباری خمینی هم چون امروز دست به مبارزه زدند تا او را عقب بنشانند.

ندا اما ندای دیگری را نیز سر داد و رفت. رهایی زنان در ایران با شال سبز و الله اکبر ممکن نیست. رهایی زنان از مجرای سرنگونی نظامی است که خمینی بنیان‌گذارش بود، پس بهتر است میرحسین موسوی هم بداند که برای احیای نظام اسلامی بشدت دچار تاخیر

تاریخی است چرا که این نظام سی سال است وجود دارد. در پایان سه دهه، گنبدی و پوسیدگی آن به حدی است که احیا کنندگان آن را نیز با خود به همان جایی خواهد برد که از آن آمده بودند: به موزه تاریخ.

حضور میلیونی نداها در این مبارزات جایی برای تازه کردن قوانین زن ستیز برگرفته از شریعت باقی نگذاشته است. بهتر است این را باور کنید.

اشتیاق میلیون‌ها ندا برای رهایی و شجاعت آنان برای کسب آن، رنگ سرخی است که با هیچ جوهری نمی توان آن را سبز کرد.

پنج قلبی که از تپیدن باز ایستاد!

سایت هشت مارس

۲۰ اردیبهشت ۱۳۸۹ (۲۰۱۰)

فرزاد کمانگر معلم زحمتکش کرد که مسئولیت در برابر دانش آموزان و آگاهی بخشیدن به آنان را حرفه اصلی خود می دانست و آرزو داشت تا کودکان دانش آموز، سازندگان جامعه‌ای نوین شوند، اعدام شد. فرزاد از درون زندان دهها نامه به دانش‌آموزانش نوشت و صدها نامه از دانش‌آموزانش دریافت کرد. او به آنان درس مبارزه علیه فقر، جهل و خرافه می‌داد. درس فداکاری و مبارزه برای تحقق جامعه‌ای نوین. جامعه‌ای عاری از فرودستی زنان، فقر و رنج، سرکوب و بی حقوقی، استثمار و ستم.

شیرین علم‌هولی از فعالین زن کرد را اعدام کردند تا به هزاران زن جسوری که پا به میدان مبارزه برای رهایی و برابری نهاده اند، نشان دهند که زن در نظام جمهوری اسلامی بالقوه مجرم است. زن بودن و کرد بودن دو جرم بالقوه در نظامی است که برای ارباب زنان و مردم ایران و ایجاد رعب و وحشت طی سی و یک سال گذشته، وحشیانه فعالین سیاسی کرد را اعدام کرده است.

فرزاد کمانگر، شیرین علم‌هولی، علی حیدریان، فرهاد وکیلی و مهدی اسلامیان به هزاران انسانی پیوستند که طی سی و یک سال گذشته در برابر جوخه‌های اعدام نظام جمهوری اسلامی به قتل رسیدند تا جمهوری زن‌ستیز اسلامی، جمهوری سرکوبگر ملل کرد و بلوچ و عرب ... جمهوری استثمارگر و سرکوبگر کارگران و زحمتکشان بتواند ایران را به زندان بزرگ اکثریت مردم تبدیل کند.

فرهاد وکیلی و علی حیدریان نیز از فعالین کرد بودند و هم پرونده‌ای فرزاد کمانگر که همراه او و مهدی اسلامیان در سحرگاه یکشنبه به قتل رسیدند. آنان مانند هزاران هزار انسان مبارز راه جان باختن برای دستیابی به جامعه‌ای نوین و

انقلابی را می‌دانستند. شیرین علم هولی تا آخرین لحظه مرگ به شرکت در نمایش تلویزیونی به عنوان شرط آزادیش تن نداد. او حاضر نشد یاس بر دل جوانانی بنشاند که با هزاران امید و آرزو طی یک سال گذشته نبرد جدی را برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی به پیش برده اند.

امروز غمگینیم و خشمگین، غم و خشمی که می‌بایستی جان مایه پیکار ما برای سرنگونی نظام جمهوری اسلامی و ایجاد جامعه‌ای باشد که در آن آرزوها و آرمان‌های فرزادها، شیرین‌ها، فرهادها و ... تحقق یابند. جامعه‌ای که هیچ زنی فرودست نباشد، ملتی تحت ستم نباشد، نه فقط دست دین از همه شئون زندگی مردم برچیده شود، بلکه کسی بدلیل مقابله با خرافه و جهل و دگراندیشی مورد تعقیب و آزار قرار نگیرد، هیچ دانشجویی برای دفاع از آزادی و بیان حقایق علمی، زندانی و شکنجه و اعدام نشود. هیچ کارگری نه فقط برای برگزاری اول ماه مه و حق تشکل شلاق نخورد و زندانی نشود. و بساط استثمار و ستم بر کارگران و زحمتکشان به کلی برچیده شود.

بدون شک بر خاکستر این نظام، شاهد روزی خواهیم بود که در مدارس، دانش‌آموزان زندگی و مبارزه امثال فرزاد کمانگر و نامه‌هایش را در کتاب‌های درسی خواهند خواند.

زنان آگاه در "انتخابات" هفتم

مجلس شورای اسلامی شرکت نمی کنند!

سایت هشت مارس
دی ماه ۱۳۸۲ (۲۰۰۳)

چرا که شرکت در انتخابات مجلس:

یعنی شرکت در تحکیم بندهای اسارت و بردگی زنان در ایران جمهوری اسلامی
یعنی مشروعیت بخشیدن به نظام زن ستیز اسلامی
یعنی تأیید کلیه قوانین تبعیض آمیز و قرون وسطایی علیه زنان
یعنی شرکت در دار زدن خود!

زنان در «انتخابات» مجلس شرکت نمی کنند چون نمی خواهند:

ابزار سیاسی و سیاهی لشکر این جناح ارتجاعی علیه آن جناح ارتجاعی اسلامی
شوند.

نمی خواهند به کسانی رای دهند که بارها و بارها سرسپردگی خود را در عمل
به قوانین ارتجاعی حاکم در ایران نشان داده اند.

نمی خواهند در دایره بسته انتخاب بین بد و بدتر فرودستی و بی حقوقی
میلیونها زن را تداوم بخشند.

نمی خواهند منتظر اصلاحات قطره چکانی عوام فریبانه دو خردادی ها شوند،
قطره چکانی که وقتی نوبت به حقوق زنان می رسد خشک می شود!

زنان از وعده های حقیری که اصلاح طلبان دوم خردادی می دهند
خسته شده اند:

هیاهو برای اضافه کردن چند تا اما و اگر به قوانین تبعیض آمیز طلاق و حق سرپرستی کودکان!

نه! زنان حق طلاق و حق سرپرستی کودکان را تمام و کمال و بدون اما و اگر می خواهند!

هیاهو برای تغییر رنگ زنجیر اسارت از سیاه به رنگی!
نه! زنان می خواهند ججاب اجباری این زنجیر اسارت را در هر رنگی درهم شکنند!

هیاهو برای جایگزینی اعدام بجای سنگسار!
نه! زنان در پی لغو کلیه قوانین مجازات اسلامی هستند و نه تغییر نوع مجازات‌ها!

آنها می گویند رای دادن یک وظیفه شرعی است.

ما می گوئیم بله! همانطور که شکنجه و اعدام دگراندیشان، سنگسار زنان، شلاق زدن مردم بی گناه و اعدام هزاران هزار زندانی سیاسی یک وظیفه شرعی است!
سلب حقوق زنان و انسان بشمار نیاوردن آنان حکم شرعی است!
ما می گوئیم شرع و وظایف شرعی ابزار سرکوب زنان و ابزار زن ستیزی مرتجعین اسلامی حاکم بر ایران است!

آنها می گویند اگر شرکت نکنید راستها و تندروها همه جا را می گیرند و وضعیت از همین هم بدتر می شود!

ما می گوئیم دولتی که رئیس جمهورش باصطلاح اصلاح طلب است و مجلس آن در قرق «اصلاح طلبان» دوم خردادی، چه تاجی بر سر مردم گذاشتند که حالا اگر نباشند مردم چیزی را از دست می دهند!

آنها می گویند حداقل «اصلاح طلبان» نگذاشتند قوانین بدتری تصویب شود!

ما می گوئیم از این هم بدتر می شود: صدها جوان دانشجو در سیاهچال های رژیم جوانی شان به تراج می رود، هزاران هزار جوان محروم از آینده در دام اعتیادی که حکام اسلامی پهن کرده اند، نیروی جوانی و شادابی شان در حال فنا شدن است،

هزاران زن در قعر فلاکت و تنگدستی از روی ناچاری محکوم به تن فروشی شده‌اند، آیا از این بدتر هم می‌شود؟ آیا بالاتر از سیاهی هم رنگی هست؟

آنها می‌گویند حداقل فضایی هر چند اندک برای تنفس است و چند تا مجله منتشر می‌شود!

ما می‌گوییم بله برای شما فضای تنفسی است، برای شما آزادی نشر افکارتان هست البته هرچند با خفت و خواری و شل کن و سفت کن، تا شما به بهانه باز و بسته کردن مجله‌هایتان، مردم را به دنبال سراب اصلاحات در نظام جمهوری اسلامی بکشانید، نظامی که در تداومش منفعت دارید. دست شما هم در همان سفره حاکمان است، مگر نه اینکه برخی از سران شما در دهه ۶۰ یک پای اصلی جنایت‌های نظام جمهوری اسلامی علیه مردم بودند و برخی دیگر تان با سکوتی رضایتمندانه نظاره گر!

آنها می‌گویند شرکت در انتخابات یعنی شرکت در حاکمیت ملی و شرکت در تعیین سرنوشت ملی که جز حقوق شهروندان است!

ما می‌گوییم کدام شهروند؟ شهروندی که سهمش از حاکمیت ملی، حجاب اجباری، سنگسار، بی‌حقوقی قانونی، فرودستی و اسارت است چرا باید در این "حاکمیت" شرکت کند. نه ما حق شهروندی نداریم! شما دارید! شما که این رژیم برایتان مقام و ثروت آورده است. شما که وقتی زندان هم می‌روید برایتان سرمایه می‌شود. شما که خشونت مداوم علیه مردم و بی‌حقوقی آنان را می‌بینید اما مرتب مردم را به سکوت و خاموشی دعوت می‌کنید و برای حفظ این نظام از هیچ دروغ و عوام‌فریبی کوتاهی نمی‌کنید!

ما می‌گوییم شرکت در این «انتخابات» برای ما یعنی شرکت در سلب حق حاکمیت مان!

ما می‌گوییم اولین حق حاکمیت ما حق تعیین سرنوشت سیاسی است که فقط با نابودی سلب‌کنندگان آن یعنی جمهوری اسلامی ممکن است!

آنها می‌گویند اگر مردم در انتخابات شرکت نکنند نشانه فروپاشی است، نشانه انقلاب است!

ما می‌گوییم بله! ما نمی‌گذاریم انرژی‌مان در دایره بسته بد و بدتر به هرز رود تا چند دوم خرداد به کرسی مجلس تکیه زنند و چند سال دیگر نظاره‌گر بی‌حقوقی زنان و فلاکت مردم باشند و گاهی نیز چند تا نطق عوام‌فریبانه بکنند.
نه! آزموده را آزمودن خطاست!

ما مدتهاست رای خود را داده‌ایم، در مبارزات ماه‌های جاری بسیار پر قدرت فریاد زدیم جمهوری اسلامی را در هیچ شکلی نمی‌خواهیم! طنین فریاد ما را مردم ستم‌دیده جهان شنیدند! پنبه‌ها را از گوش خود بیرون کنید، شما هم خواهید شنید!

آرای ما را در جای دیگر بشمارید: در مبارزات بی وقفه و سازش ناپذیر ما در کوچه و خیابان علیه زن‌ستیزان اسلامی. نتایج این آراست که حق حاکمیت ما را متحقق خواهد کرد.

به این دلایل هیچ زن و مرد آگاهی در این انتخابات خفت‌بار و عوام‌فریبانه شرکت نخواهد کرد. فقط از طریق افشا و طرد راه‌های سازشکارانه که سرابی بیش نیست می‌توان راهی دیگر، راهی که رهنمون به جامعه‌ای آزاد و دموکراتیک باشد، جامعه‌ای که هیچ شکلی از ستم بر زن را بر نتابد، دست یافت.

رای من چی شد؟

رای منو پس بدهید!

سایت هشت مارس
۲۴ خرداد ۱۳۸۸ (۲۰۰۹)

این صدای معترض زنی است که دیروز با شادی و شور همراه بقیه اعضای خانواده، خود را به درب کنسولگری ایران در پاریس رسانده بود تا با رای دادن به یکی از چهار کاندید منتخب شورای نگهبان برای ریاست جمهوری، در سرنوشت سیاسی میهن "مشارکت" جوید.

این صدای خانمی است که دیروز با نگاه "فقیه اندر سفیه" به ما، از آن سوی خیابان گذشت و وارد کنسولگری شد تا رای دهد، به ما تنها شش زن ایرانی که در اعتراض به بساط عوام‌فریبانه رای‌گیری و باصطلاح انتخابات در ایران در آن سوی خیابان مقابل کنسولگری ایستاده بودیم. ما شش زن تبعیدی به همراه چند تن از مردان فعال سیاسی تصمیم گرفته بودیم از این فضای انتخاباتی در ایران سود جسته و برای هزارمین بار به افکار عمومی غرب و نسل جوان ایرانی بگوییم که در ایران انتخابات وجود ندارد، بلکه مردم باید به منتخبین و منتصبین ولی فقیه رای بدهند.

ما می‌خواستیم به نسل جوان بگوییم که این بار به هیاهوهای رسانه‌ای غرب توجه نکنید که با دروغ و عوام‌فریبی خانم زهرا رهنورد را به مقام فمینیست مبارز رسانده و موسوی را تا حد یک فرد دمکرات و مدرن و مظهر تغییر و تحول بزرگ کرده اند. به آنان می‌گفتیم در سال ۱۳۷۶ هم این تبلیغات دروغین را در مورد خاتمی کردند و در دهان او حرفهایی گذاشتند که ایشان هرگز نگفته بودند. به آنان گفتیم میرحسین موسوی مانند خمینی و مانند همه هم‌قطاران اسلامی‌شان می‌خواهند حکومت عدل علی برقرار کنند و خانم ایشان هم الگویش فاطمه زهرا

همسر علی است و می خواهد همچون او در صحنه سیاسی برای خلافت همسر مبارزه کند.

به آنان گفتیم شاید نسل قبلی شما دچار بیماری فراموشی شده باشد اما نظام جمهوری اسلامی که زندگی اکثریت شما را به تباهی کشانده، زیر چکمه‌های این چهار کاندیدا تحکیم و تقویت شده است هر یک از آنان با به قتل رساندن هزاران جوان نسل انقلاب، بر اجساد آنان نظام جمهوری اسلامی را تثبیت و تقویت کردند. همین نظامی که شما در اشتیاق تغییر آن هستید.

چند دختر و پسر جوان دور از چشم بزرگترها به ما نزدیک شدند و گفتند ما نمی‌دانیم اینها جنایت کرده‌اند اما به هر حال میرحسین موسوی می‌خواهد تغییر بوجود آورد و به ما آزادی بدهد. به آنها گفتیم موسوی با صراحت اعلام کرد به خاطر مصلحت نظام جمهوری اسلامی کاندید شده است نه بخاطر منافع شما. آیا شما ذره‌ای فصل مشترک بین منافع خود و منافع نظام اسلامی سراغ دارید.

حتی بزرگترها به این جوانان نگفتند که شال سبز میر حسین موسوی مظهر اسلام شیعه و دهن کجی وقیحی به اکثریت زنان ایرانی است که در پی کوتاه کردن دست مذهب از تمام حیطة‌های زندگی خود هستند، توهین و دهن کجی به جنبش‌های مستقلی است که در سال‌های اخیر برای جامعه‌ای آزادی و دموکراتیک، برای جدایی دین از دولت مبارزه کرده‌اند و

ما به آنان گفتیم شما با رای دادن، قانون بازی را تائید کرده‌اید. قانون بازی: نظام جمهوری اسلامی را تائید کنید، قانون اساسی را تائید کنید ولی فقیه را تائید کنید، هرچقدر دلتان خواست با هر یک از کاندیداها مخالفت و یا موافقت کنید، فقط در میدان ما بازی کنید، در میدان ما مخالفت کنید، در میدان ما مبارزه کنید، با پرچم ما پرچم اسلام به مبارزه خود هویت ببخشید.

دیروز جمعه ۲۲ خرداد هم چنان در میدان در مقابل کنسولگری ایستادیم و هم چنان شاهد حضور زنان و مردانی بودیم که روانه کنسولگری بودند و با چهره بشاش خارج می شدند.

امروز شنبه ۲۳ خرداد برخی از آن چهره‌های بشاش در مقابل مرکز رادیو فرانسه تحصن کرده‌اند غمگین و عصبانی هستند آمده‌اند رای شان را پس بگیرند. البته این

بار نمی‌گویند چون آن چند زن و مرد معترض به انتخابات در مقابل کنسولگری ایستاده بودند باعث شد که احمدی نژاد رای بیاورد!

گویایی رفسنجانی با لیخندی کریمه در کنار سید علی خامنه‌ای در اوج دعواهای خود، رو به سوی زن معترض کرده و می‌گوید: خانم پس از فروش، پس گرفته نمی‌شود!

رسانه‌های جهان نوشتند و گفتند که اکثریت ایرانی‌ها در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری شرکت کردند، نوشتند در خارج کشور مردم حتی تبعیدی‌ها به صندوق‌های رای در سفارت‌ها و کنسولگری‌ها هجوم آوردند، نوشتند مردم شیفته شال سبز موسوی هستند، سبز مثل سبز سیدی، سبز مظهر اسلام شیعه دوازده امامی. نوشتند مردم ایران مخالف نظام جمهوری اسلامی نیستند مخالف دولت احمدی نژاد اند.

هجوم تبلیغاتی رسانه‌های غرب و تبلیغات بی‌وقفه اصلاح‌طلبان و هواداران‌شان از قماش هوچی‌گران صدای آمریکا، توده‌ای اکثریتی‌ها، ملی‌مذهبی‌ها ... سعی دارند بگویند، این جوانان برای دادخواهی میرحسین موسوی مبارزه می‌کنند، اما با این همه یک چیز را نتوانستند پنهان کنند: در نبرد شبانه روز شنبه تک و توک جوانان جسوری بودند که در این فضا به میدان آمدند تا تنفر خود را از نظامی نشان دهند که چرخ‌هایش بر پایه سرکوب و فرودستی زنان، بی‌حقوقی کارگران، تباهی نسل جوان و دانشجویان می‌چرخد. آنان با شعارهایی علیه کلیت نظام اسلامی صفوف خود را از دارودسته‌های مخوفی چون مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مشارکت که شعار "موسوی حمایت می‌کنیم" را می‌دادند، جدا کردند. در فضای بشدت مه‌آلود این روزها، آنان ستارگانی هستند که با چشمان کم‌سو هم قابل رویت‌اند.

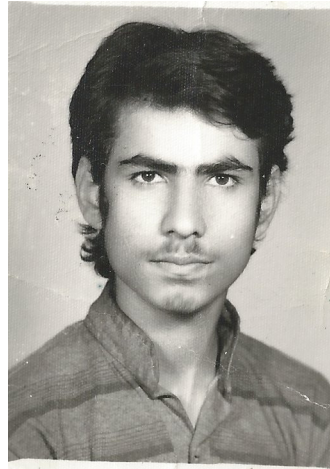


سخنرانی آذر درخشان به هنگام دریافت جایزه بنیاد پوران بازرگان مارس ۲۰۱۲



صدیقه معصومی - مادر آذر

تورج علی ملایری - برادر ۱۷ ساله ی آذر
که در بهمن سال ۱۳۶۰ در استادیوم شهر
آمل در ملاعام به همراه نه تن دیگر از
رفقاییش به جرم شرکت در قیام مسلحانه
سریداران تیرباران شد.





همایش سیاسی مشورتی زنان دوسلدورف آلمان - اکتبر ۲۰۰۷

IRAN, 8 Mars, 30 ans après

Débat - Discussion

“quand les femmes iraniennes font sauter leurs chaînes, ce sont les femmes du monde entier qui avancent avec elles”.

mars 79



organisé par : Comité des Femmes Contre la Lapidation
“attaquer les femmes,

c'est attaquer la révolution”

— des infirmières —

Téhéran, 12 mars 79 :

“Quand notre révolution a commencé, toute la nation lutta pour le triomphe de la liberté, contre la dictature et l'impérialisme américain. Tous ensemble, femmes et hommes, sortions dans les rues, et criions ensemble. Tout ce qu'on demandait, on l'a obtenu. Nous, dans notre école, nous faisons des étudiants, et travaillons en même temps dans les hôpitaux. Quand il y avait des blessés, nous les soignons sans demander d'argent. Après, le jour où l'armée, la garnison s'est rendue, et où la révolution a triomphé, nous ébouis

droit égalitaire avec les hommes, e nous pensons “si nous ne parlons pas maintenant quand la constitution est écrite, ils ne nous accorderont plus rien”.

une semaine de révolutions.

Téhéran, 13 mars 79 :

“Nous voulions faire des comités de femmes

Mars 79 : les femmes iraniennes

Gaïsse Jasser, de Nouvelle Question Feminste
Mahnaz Shirali, Sociologue
Azar Derakhshan, Militante Feministe
Jameleh Nedai, Militante Feministe

Dimanche 8 Mars 2009 à 15h



Espace le Scribe-l'Harmattan
21bis, rue des Ecoles, 75005-Paris

Tél. : 06 99 42 87 65 / 01 53 10 88 34

scribeharmattan@hotmail.com www.20six.fr/scribecosmopolite06



آفیش سخنرانی آذر درخشان به مناسبت سی امین سال مقاومت ۵ روزه زنان ایران علیه فرمان حجاب اجباری خمینی در هشت مارس ۱۳۵۷



آفیش فیلم "بروز را به خاطر بسیار" فیلمی درباره ی زندگی آذر درخشان

فیلمی درباره ی
آذر درخشان

گاهی وقت ها فکر می کنم که اگر به من بگویند: اگر توی هفته که هفت روز است شش روزش حالت وقیم و بد باشی و فقط یک روز حالت خوب باشی مانتبری که با این شرط زندگی کنی؟
من معلومه که مانتبرم. حتی اگر بگویند دو ساعت خوبیا فقط دو ساعت! بازم مانتبرم!
یعنی از اون دو ساعت می توتم زیباترین لحظه ها را بسیارم.

به یاد رفیق مہری علی ملایری

رد پایی درخشان بر ساحل زندگی



حزب کمونیست ایران (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست)